

أسرار الإمام المهدي (ممكن الله له في الأرض)
اسرار امام مهدي (ممكن الله له في الأرض)

المتشابهات

(الجزء الرابع)

متشابهات

(جلد چهارم)

سید احمد احسن

تحقیق اللجنة العلمية لأنصار الإمام المهدي (ع)
گردآوری و تنظیم: هیأت علمی انصار امام مهدي (ع)

متشابهات (جلد ۴)	نام کتاب
احمد الحسن (ع)	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)	مترجم
دوم	نوبت انتشار عربی
۱۴۳۱ ق - ۲۰۱۰ م	تاریخ انتشار عربی
دوم	نوبت انتشار ترجمه
۱۳۹۵	تاریخ انتشار ترجمه
۱۰۷/۲/۴	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه
امیر فهیمی انصاری	دوزبانه سازی

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع) يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

www.almahdyoon.org

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (ع) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.co/ir

فهرست

۶	تقدیم
۱۳	پیش‌گفتار
۳۲	پرسش ۱۲۲: معنای سخن امام حسین (علیه السلام) (چه بسیار اندوه شدیدی که دل در آن ناتوان گردد).....
۳۳	پرسش ۱۲۳: چرا امام حسین (علیه السلام) طفل شیر خوارش عبد الله را همراهش برد؟
۳۶	پرسش ۱۲۴: معنای آیه‌ی (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوَنًا آيَةَ اللَّيْلِ....)
۳۹	پرسش ۱۲۵: چرا قاییل هابیل را کشت؟
۴۲	پرسش ۱۲۶: معنای آیه‌ی (وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا)
۴۳	پرسش ۱۲۷: معنای توصیف خداوند سبحان به (الجواد الواسع)
۴۷	پرسش ۱۲۸: معنای آیه‌ی (قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي....)
۵۳	پرسش ۱۲۹: حق تعالی می‌فرماید (أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ....)
۵۶	پرسش ۱۳۰: معنای فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام): (ای دنیا! غیر از من را بفریب....) و طلاق چیست؟
۵۸	پرسش ۱۳۱: حق تعالی می‌فرماید: (وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ....)
۶۱	پرسش ۱۳۲: حق تعالی می‌فرماید: (فَطَلِقُوا مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ)
۶۲	پرسش ۱۳۳: حق تعالی می‌فرماید (وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ....)
۶۶	پرسش ۱۳۴: حق تعالی می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ).....
۷۱	پرسش ۱۳۵: چرا زمینه‌سازی برای امام مهدی (علیه السلام) در عراق قرار دارد؟
۷۲	پرسش ۱۳۶: معنای فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای صباح چیست؟ (عقل من مغلوب است).....
۷۳	پرسش ۱۳۷: معنای این حدیث چیست؟ فاطمه (علیها السلام) همان شب قدر است.
۷۶	پرسش ۱۳۸: آیه‌ی (شما را از یک نفس بیافرید....)
۷۷	پرسش ۱۳۹: حق تعالی می‌فرماید (پس بار دیگر نظر کن.....)
۷۹	پرسش ۱۴۰: مقصود از سگ اصحاب کهف چیست یا کیست؟
۸۱	پرسش ۱۴۱: حق تعالی می‌فرماید: (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ).....
۸۳	پرسش ۱۴۲: آیه‌ی (وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ....)
۸۵	پرسش ۱۴۳: آیه‌ی (فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ)
۸۸	پرسش ۱۴۴: یمانی کیست؟ و ویژگی‌هایش کدام است؟
۱۰۴	پرسش ۱۴۵: آیه‌ی (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ)
۱۱۸	پرسش ۱۴۶: حق تعالی می‌فرماید: (يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ)
۱۱۹	پرسش ۱۴۷: آیا تمام قرآن از طریق جبرئیل (علیه السلام) نازل شده است؟
۱۲۴	پرسش ۱۴۸: دلیل قرآنی بر حرمت امامت زن.
۱۲۵	پرسش ۱۴۹: حق تعالی می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ)
۱۳۲	پرسش ۱۵۰: آیه‌ی (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ)

- پرسش ۱۵۱: سؤال از آیهی (قَالَ يَا هَازُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعِينَ...) ۱۳۶
- پرسش ۱۵۲: آیهی (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي...) ۱۳۹
- پرسش ۱۵۳: آیا بر ابلیس به خاطر سجده نکردن گناهی وارد است؟ ۱۴۲
- پرسش ۱۵۴: پاداش ابلیس (لعنه الله) که مدتی طولانی خدا را عبادت می کرد، چیست؟ ۱۴۴
- پرسش ۱۵۵: حق تعالی می فرماید: (وَالْتَيْنِ وَالرَّيُّنُونَ)..... ۱۴۵
- پرسش ۱۵۶: آیهی (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا). ۱۵۳
- پرسش ۱۵۷: چگونه علم معصوم زیاد می شود؟ ۱۵۷
- پرسش ۱۵۸: آیهی (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) ۱۵۹
- پرسش ۱۵۹: تفسیر سورهی عصر از نگاهی دیگر. ۱۶۳
- پرسش ۱۶۰: آیهی (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ)..... ۱۶۵
- پرسش ۱۶۱: آیهی (و إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ) ۱۷۱
- پرسش ۱۶۲: آیهی (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ) ۱۷۳
- پرسش ۱۶۳: آیهی (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ...) ۱۷۴
- پرسش ۱۶۴: آیهی (فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ) ۱۷۹
- پرسش ۱۶۵: آیهی (مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا...) ۱۸۸
- پرسش ۱۶۶: آیهی (وَأَتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...) (و حق خویشاوندان را ادا کن...) ۱۹۳
- پرسش ۱۶۷: دربارهی آیهی (وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا...) ۱۹۶
- پرسش ۱۶۸: آیهی (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ) ۱۹۹
- پرسش ۱۶۹: تاریکی های سه گانهی یاد شده در قرآن کدام است؟ ۲۰۲
- پرسش ۱۷۰: معنای «ترس او را پس از نگرانی به ایمنی بدل کن تا تو را بندگی کند و شریکت قرار ندهد». ۲۰۵
- پرسش ۱۷۱: آیهی (وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ) ۲۰۹
- پرسش ۱۷۲: معنی «ن» در قرآن کریم و «ب» در بسمله چیست؟ ۲۱۲
- پرسش ۱۷۳: چرا عمر با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) دشمنی ورزید نه ابلیس (لعنه الله)؟! ۲۱۳
- پرسش ۱۷۴: چگونه زنده ماندن یونس (علیه السلام) در شکم ماهی را اثبات می کنید؟ ۲۱۶
- پرسش ۱۷۵: آیهی (قُلْ أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا) ۲۳۳
- پرسش ۱۷۶: آیهی (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ) ۲۴۷
- پرسش ۱۷۷: چه کسی ابلیس لعنت الله علیه را می گشود؟ ۲۴۹
- پرسش ۱۷۸: هدف از آفرینش انسان چیست؟ ۲۵۳
- پرسش ۱۷۹: داستان حضرت عیسی (علیه السلام) چیست و چگونه بر آنان مشتبه شد؟ ۲۵۷
- پرسش ۱۸۰: تفسیر این فرمایش ائمه (علیهم السلام) چیست؟ «امر ما سزی است در سز» ۲۶۹
- پرسش ۱۸۱: آیهی (وَ نَادِيَانَهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ...) ۲۸۱
- پرسش ۱۸۲: چرا سگ با این که باوفاترین حیوانات است در عین حال نجس ترین آنها هم می باشد؟ ۲۸۶

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) :

(أَيُّهَا النَّاسُ ، خُذُوهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ، إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا
وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ ، وَيَبْلَى مَنْ بُلِيَ مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ ، فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيْمَا
تُنْكِرُونَ ، وَاعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ)

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرماید:

(ای مردم! این حقیقت را از زبان خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) بیاموزید: هر که از ما می میرد،
در حقیقت نمرده و هر که از ما گهنة شود در حقیقت گهنة نشده است. پس آنچه را که نمی دانید نگویید؛ چرا
که بیش تر حق در آن چیزی است که شما نمی شناسید و بر آن کس که حجتی ندارید معذور بدارید).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الإهداء

إلى البداية والنهاية، الألف والياء

إلى الخاتم لما سبق إلى الفاتح لما استقبل

إلى محمد بن عبد الله (صلى الله عليه وآله وسلم) متمثلاً بهذه الأبيات:

هذه آمنه بنت وهب ❖ أقبلت تحمل لاهوت الأبد

فاسجدوا ذلاً له فيمن سجد ❖ فله الأملاك خزت سجداً

إذ تجلى نوره في آدم

بسم الله الرحمن الرحيم

تقديم

به ابتداء وانتهاء، الف ويا

به ختم كندهى آنچه گذشت و به گشایندهى آنچه در پیش رو است.

به محمد بن عبد الله (صلى الله عليه وآله وسلم) که این ابیات تمثیلی از او است:

این است آمنه، بنت وهب

روی آورده در حالی که حامل لاهوت ابدی است

با فروتنی بر آن که سجده شد، سجده گزاید

که همهى فرمانروایان بر او به سجده درافتادند

آن هنگام که نورش در آدم تجلی یافت. (۱)

إلى أبي الأئمة وخليل النبوة والمخصوص بالإخوة

إلى يعسوب الدين والإيمان وكلمة الرحمن

۱- هذه آمنه بنت وهب أقبلت تحمل لاهوت الأبد

فاسجدوا ذلاً له فيمن سجد فله الأملاك خزت سجداً

إذ تجلى نوره في آدم

إلى ميزان الأعمال ومقلب الأحوال وسيف ذي الجلال وساقى السلسبيل الزلال

إلى صالح المؤمنين ووارث علم النبيين والحاكم يوم الدين

به پدر امامان، خليل نبوت و اختصاص يافته به برادری

به آقا و سرور دين و ايمان و كلمه‌ی رحمان

به ميزان اعمال، دگرگون کننده‌ی احوال، شمشير ذوالجلال و نوشاننده‌ی سلسبيل گوارا

به اصلاح‌گر مؤمنان، وارث علم پیامبران و حاکم روز دين

إلى شجرة التقوى وسامع السر والنجوى

إلى حجة الله البالغة ونعمته السابغة ونقمته الدامغة

إلى الصراط الواضح والنجم اللائح والإمام الناصح علي بن أبي طالب (عليه السلام)

إلى السر المكنون المخزون

إلى باب التوحيد فاطمة بنت محمد (عليها السلام)

به درخت تقوا، و شنواى سرّ و نجوا

به حجّت بالغه‌ی خداوند، و نعمت تامّ او، و كيفر كوبنده‌اش

به صراط آشكار، ستاره‌ی درخشان و امام نيك سيرت، على بن ابى طالب ﷺ

به سرّ پنهانِ ذخيره شده

به دروازه‌ی توحيد، فاطمه، دخت محمد (عليها السلام)

إلى حدود الصراط المستقيم الحسن والحسين

إلى القرآن الناطق والكتاب المبين والأئمة المرسلين المُكذِّبين المظلومين من آل طه ويس ...

علي بن الحسين، ومحمد بن علي

وجعفر بن محمد، وموسى بن جعفر

وعلي بن موسى، ومحمد بن علي

وعلي بن محمد، والحسن بن علي

إلى بقية الله في أرضه .. أبي ونور عيني الإمام المهدي (عليه السلام)

روحي فداك ...

به کرانه‌های صراط مستقیم، حسن و حسین
 به قرآن ناطق، کتاب روشن و امامان فرستاده شده‌ی تکذیب شده‌ی ستم شده از آل طه و یس....
 علی بن الحسین و محمد بن علی
 و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
 و علی بن موسی و محمد بن علی
 و علی بن محمد و حسن بن علی
 به بقیه الله در زمین.... پدرم و نور چشمم، امام مهدی (علیه السلام)
 که جانم فدایت باد....

أبتاه قل علی العداة معینی

أبتاه هذا السامري وعجله عُبدا ومال الناس عن هارون
 أبتاه عبیدك يدعون أنهم ورثوك ، ويدعون انك ورثتهم بأمر السماء ، أمر السماء والدين
 ويدعون أنهم الولاة وخلفاؤك دوني
 أبتاه لم يبقوا من الإسلام إلا اسمه ورسم من القرآن

پدرم! در برابر دشمنان، یاورانم اندک‌اند.
 پدرم! این سامری و گوساله‌اش بندگی می‌شوند و مردم از هارون روی برتافته‌اند.
 پدرم! بندگان مدعی وارث بودن تو‌اند و ادعا می‌کنند تو امر آسمان را به آنان به ارث گذارده‌ای؛ امر آسمان
 و دین را! و ادعا می‌کنند آنان والیان و جانشینان تو به جای من هستند.
 پدرم! از اسلام جز اسمش و از قرآن جز رسمی بر جای نمانده است....

وحتى الاسم والرسم لم يسلمما فما عاد عندهم مَنْ كَسَرَ ضلع الزهراء وأسقط جنينها وضربها
 بالسوط ابن صهاك الملعون

ولم يعد عندهم هذا اللعين يمثل الجبت والطاغوت وأصل كل فرعون
 وعندهم حديث آبائك مشكوك وعقولهم (نكراؤهم وشيطنتهم) تمت فمناها يؤخذ الدين

وعندهم جدك الأكبر محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) عبثاً أوصى بالأئمة والمهديين من بعده، وعبثاً (وحاشاه) سماني باسمي في الوصية وقال أول المهديين وأول المؤمنين و حتى اسم و رسم نیز سالم نمانده است. در نظر آنان، آن کس که پهلوی زهرا (علیها السلام) را شکست، فرزندش را سقط کرد و او را تازیانه زد، آن پسر صهاک، ملعون به حساب نمی آید. و این ملعون، در نظر آنان تمثیل جیت و طاغوت و اصل و ریشه‌ی تمام فرعونیان به شمار نمی رود. و در نظر آنان، حدیث پدران مشکوک و عقل‌های‌شان (شیطنت و پلیدی‌های‌شان) کامل است و دین از اینها برداشت می شود.

و در نظر آنان، جد بزرگت حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) پس از خود بیهوده به ائمه و مهدیین وصیت نمود و بی جهت (که هرگز چنین نیست) مرا در وصیت نام برد و فرمود اولین مهدیین و اولین مؤمنان.

وعندهم بجدك المصطفى محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) سيد الكونين يتمثل الشيطان بالرؤيا وبالكشف اليقين

لم تعد لمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) والأئمة حرمة عندهم ولا القرآن ولا العلم والحكمة ولا لله سبحانه المستخار عن علم مكنون ومخزون

نكسوا حتى أمسى عندهم أقوال آبائك : اسألوا الآتي عن العظام وما بين دفتي الكتاب المبين ليس حجة، بل كل ما قال محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) والأئمة من آبائك وما قلت روعي فداك خفيف في ميزانهم قولكم وترجع عندهم كفتة عقلهم (نكرائهم و شيطنتهم) وكفتة كل رجس عتل زنيماً

أبتاه (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي) فهل سأحمل خشبتي مرة أخرى

و در نظر آنان، شیطان در رؤیا و مکاشفه به یقین می تواند به صورت جد برگزیده‌ات محمد مصطفی (صلى الله عليه وآله وسلم) آقا و سید هر دو جهان، متمثل شود.

در نظر آنان، نه برای محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، نه برای ائمه و نه برای قرآن، علم و حکمت و نه برای خداوند سبحان حرمتی باقی نمانده است که از او طلب خیر و استخاره از علم پوشیده‌ی ذخیره شده گردد. آنچنان واژگونه شدند که دیگر سخن پدران برایشان حجت نیست: اینکه از کسی که می آید از امور بزرگ و عظیم در محتوای کتاب مبین سوال کنید، حجت نیست و حتی هر آنچه محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و ائمه از پدران فرموده‌اند و هر آنچه شما که جانم فدایت باد فرموده‌ای، در ترازوی نظرشان سبک و کم ارزش است و در نزد آنان، کفه‌ی ترازوی عقلشان (شیطنت و پلیدی‌ها) و کفه‌ی ترازوی هر ناپاک عیبجوی متکبر بی اصل و نسب، رجحان و برتری دارد.

پدرم! (این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند) ؛ پس آیا بار دیگر صلیبم را به دوش خواهم کشید؟

وأنا المعروف في السماء نجمة الصبح ودرع الأنبياء والحصن الحصين
وأنا الأسد الذي كر مع الكرار في بدر وأحد وحنين
وأنا حبيب الرسول وبرعمه الطبين بأمور الدين
وأنا ص ونهر من الجنة تلقى فيه أعمال العباد
وأنا الحجر والركن اليمين

این در حالی است که من در آسمان معروف به ستاره‌ی صبح، زره انبیا و قلعه‌ی نفوذناپذیر هستم!
من همان شیری هستم که همراه علی (علیه السلام) در بدر و احد و حنین غزید،
و من همان حبيب رسول و شکوفه‌ی شفابخش او به امور دینم،
و من «ص» و نهری از بهشت که اعمال بندگان در آن افکنده می‌شود،
و من همان حَجَر و رکن یمانی هستم.

أبتاه إليك أشكو
وإنما شكواي إلى الحق اليقين والقادر الناصر المبين
قلّ يا أبتاه على الحق ناصري، وعدوي الباطل لا يعدّ الناصر والمعين
كما قل ناصر جدك أمير المؤمنين، وزرافات تنصر ابن صهاك اللعين
وكما قل ناصر جدك الحسين وسبعون ألفاً ينصرون ابن الزناة يزيد بن ميسون
جوّزوا الشورى وسقيفة الطغاة التي غرست قصباتها في صدر الحسين

پدرم! به تو شکایت می‌کنم،
و شکایت من جز به درگاه حقّ یقین و قادرِ یاور آشکار نیست.
پدرم! یارانم در راه حق، اندک‌اند و یاوران دشمن باطلم در شماره نمی‌گنجند.
همانگونه که یاران جدت امیر المؤمنین (علیه السلام) اندک بودند در حالی که جمعیت‌های فراوان، فرزند
صهاک لعین را یاری می‌دادند.

همانگونه که یاران جدت حسین (علیه السلام) اندک بودند در حالی که هفتاد هزار نفر آن فرزند زنا، یزید بن میسون را یاری دادند.
مجوّز شورا و سقیفه‌ی طاغیان و سرکشانی که ثمره‌اش سینه‌ی حسین (علیه السلام) را شکافت، صادر کردند.

أبتاه أقسم عليك بنرجس العسكري ابنة الوصي شمعون

أمك وأمي الطاهرة الزكية سيدة الحصون

وأنت لا ترد لها يداً مدت إليك يا ابن البتول سيدة نساء العالمين

أبتاه أغثني وفرج الكرب يا غياث المستغيثين

أبتاه نصرك الموعود فقد طالت مع العداة سنين

پدرم! تو را به نرجس عسکری دختر شمعون وصی سوگند می‌دهم،

مادر تو و مادر من که بانویی زکیه و طاهره و به دور از گناه بود.

در حالی که تو دستی را که به سویت دراز شود، رد نمی‌کنی، ای پسر بتول، سرور زنان دو عالم!

پدرم! به فریادم برس و سختی را بگشای، ای فریادرس یاری خواهان!

پدرم! پیروزی تو موعود است و سال‌ها با دشمنان به درازا کشید.

أبتاه قد مررت بكل طغاة الأرض مع نوح وإبراهيم وموسى الكليم

وعيسى ومحمد وعلي ومع الحسين

أبتاه لكني لم أر طغاة كطغاة اليوم مستكبرين مجون

أبتاه إن تنصر فنصرك منقذي

وإن قلت اصبر فصبر جميل والله معين

ابنكم

أحمد الحسن

پدرم! با همه‌ی سرکشان زمین همراه با نوح، ابراهیم و موسی کلیم

و همراه با عیسی، محمد و علی و همراه با حسین بوده‌ام،

ولی ای پدرم! سرکشانی همچون سرکشان هواپرست و گستاخ امروز، هرگز نیافتیم.

پدرم! اگر یاریم کنی، یاریت نجاتم دهد
و اگر بفرمایی صبر، پس صبری زیبا، و خداوند یاریگر است.
فرزند شما
احمد الحسن

تقدیم (پیشگفتار)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد .

سپاس خدای واحدِ اَحدِ یگانه‌ی بی‌نیازی که نه زاده است و زاده شده و نه هیچ کس همتای او است.

الحمد لله الذي خلق الخلق وأرسل لهم الرسل، وجعل العلم بكتب السماء دليلاً عليهم

يعرفهم به من خلصت نيته وشحذ لمعرفة الحق همته.

سپاس خدایی که مخلوقات را آفرید و برای آنها پیامبران را فرستاد، و علم را در کتاب‌های آسمانی دلیل و نشانه‌ای بر آنها قرار داد، تا هر کس که نیت خالص داشته باشد و همتش را در جهت شناخت حق به کار برده باشد، با آن، ایشان را بشناسد.

الحمد لله الذي جعل علم الكتاب مختصاً بمن أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وجعل

لمن ينتحل مقامهم جهنم يصلها ملوماً مخذولاً.

سپاس خدایی را که علم کتاب را ویژه‌ی کسانی که پلیدی را از آنها دور نموده و چنان که باید پاکیزه‌شان داشته است قرار داد و برای کسی که مقاماتشان را به خود نسبت دهد، جهنم را قرار داده است؛ که نکوهیده و خوار به آن داخل شود.

الحمد لله الذي جعل محمداً وآل محمد لنا وسيلة لرضاه، ولم يجعل في غيرهم سبيلاً للنجاة،

الحمد لله الذي جعل ولايتهم حسنة لا تضر معها سيئة، وجعل نكرانهم سيئة لا تنفع معها حسنة.

سپاس خدایی را که محمد و آل محمد را وسیله‌ای برای کسب رضایتش قرار داد و در غیر از آنها راه نجاتی قرار نداد. سپاس خدایی را که ولایت آنها را همان کار نیکی قرار داده است که با داشتن آن، گناه، زبانی نمی‌رساند و انکار آنها را همان گناهی قرار داده است که با وجود آن، کار نیک، سودی نمی‌بخشد.

الحمد لله الذي جعلهم ترجماناً للكتاب، وجعله من غيرهم مغلقاً بلا باب، فهم عدل القرآن وترجمانه، خلفاء الرسول وأذانه، كهف الوري شמוש الدجى ليوث الوغى، من حاد عنهم خف ميزانه.

سپاس خدایی را که آنها را ترجمان کتاب (قرآن) قرار داد و کتاب را برای غیر از آنها بسته و بدون درب نمود؛ پس آنها عدل و ترجمان قرآن هستند، جانشینان پیامبر و دعوت کنندگان به سویش، پناهگاه بندگان، خورشیدهای تاریکی‌ها و مردان کارزارها؛ هر کس از آنها فاصله گیرد، ترازوی اعمالش سبک خواهد شد.

اللهم فصلّ عليهم كلما طلعت شمس وغربت، وكلما هبت ریح وسكنت، اللهم صلّ عليهم بعدد رمال البر وقطرات المطر وعدد أوراق الشجر وما يحويه البر والبحر، اللهم صلّ عليهم بعدد أنفاس الخلائق، من ناطق وغير ناطق، صلاة دائمة نامية زاكية يصعد أولها، ولا ينفد آخرها، وأجعلها ذخراً لنا يوم نلتاق، يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتاك بولايتهم والكفر بولايتهم غيرهم اللهم اجعل كل صلواتك على جدهم المصطفى أولاً وعليهم ثانياً، ولا تفارق بيننا وبينهم دائماً أبداً برحمتك يا أرحم الراحمين.

بارپروردگارا! بر آنها درود فرست تا هر زمان که آفتاب طلوع و غروب کند، و هر جا که باد بوزد و ساکن گردد. بارپروردگارا! بر آنها درود فرست به شمارِ شن‌زارهای خشکی و قطرات باران و به عددِ برگ‌های درختان و هر آنچه خشکی و دریا دربر گرفته است. بارپروردگارا! به تعداد جان‌های خلائق، چه ناطق و چه غیرناطق، بر آنها درود فرست؛ درودی دایمی و فزاینده که آغازش، ادامه‌دار باشد و انجامش، پایان نپذیرد، و آن را ذخیره‌ای برای ما قرار ده، در آن روز که تو را ملاقات می‌کنیم؛ روزی که نه مال سودی می‌دهد و نه فرزندان، مگر کسی که با ولایت آنها و کفر به ولایت غیر آنها نزد تو بیاید. بارپروردگارا! همه‌ی صلوات خود را در وهله‌ی اول بر جدشان مصطفی و پس از آن بر ایشان قرار ده، و هرگز و هیچ زمان بین ما و آنها جدایی مینمکن؛ ای مهربان‌ترین مهربانان!

قال الله تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^(۱).

خدای عزوجل می فرماید: (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد بعضی از آیه‌هایش محکمانند، این آیه‌ها ام‌الکتاب می‌باشند، و بعضی آیه‌ها، متشابهاتند. آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل، از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خداوند نمی‌داند، و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ما است، و جز خردمندان پند نمی‌گیرند)^(۱).

وقد نص الرسول محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وآل بيته (عليهم السلام) على أن متشابه القرآن لا يعلمه إلا الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) والأئمة من ذريته (عليهم السلام)، ولا يعرف إلا عن طريقهم وبابهم (عليهم السلام).

حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و اهل بیت ایشان (عليهم السلام) به صراحت بیان داشته‌اند که متشابه قرآن را کسی جز پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) و ائمه از نسل آن حضرت (عليهم السلام) نمی‌داند و متشابه قرآن دانسته نمی‌شود مگر از طریق و از باب آنها (عليهم السلام).

عن أبي جعفر (عليه السلام): (نحن الراسخون في العلم، ونحن نعلم تأويله)^(۲).

از ابو جعفر (عليه السلام) روایت شده است: (ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم)^(۳).

وعن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (الراسخون في العلم: أمير المؤمنين (عليه السلام) والأئمة من ولده (عليهم السلام))^(۴).

از ابا عبد الله (عليه السلام) روایت شده است که فرمود: (راسخان در علم، امیر المؤمنین (عليه السلام) و ائمه از فرزندان ایشان (عليهم السلام) می‌باشند)^(۵).

۱- آل عمران: ۷.

۲- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

۳- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

۴- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۷۹.

۵- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۷۹.

وعن أبي جعفر في قوله: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^(۱)، قال: (هم الأئمة المعصومون (عليهم السلام))^(۲).

از ابو جعفر در مورد این سخن خداوند متعال (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان رجوع می کردند، حقیقت امر را از آنان درمی یافتند)^(۳) روایت شده است که فرمود: (آنها، ائمه ی معصوم (علیهم السلام) می باشند).^(۴)

والأحاديث كثيرة جداً في هذا الباب، ومنها يتبين أن تفسير أو تأويل متشابه القرآن علم قد حُصَّ به الأئمة من أوصياء الرسول (عليهم السلام) إلى يوم القيامة، ولا يوجد عند غيرهم أبداً إلا أن يكون مأخوذاً عنهم (عليهم السلام).

احادیث در این باب بسیار زیاد است و از آنها روشن می شود که تفسیر یا تأویل متشابه قرآن، علمی است که به ائمه از اوصیای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا روز قیامت اختصاص داده شده است و به هیچ وجه نزد غیر آنها پیدا نخواهد شد؛ مگر اینکه از آنها (علیهم السلام) گرفته شده باشد.

بل إن القرآن كله محكم عند الأئمة (عليهم السلام) فلا يوجد متشابه عندهم (عليهم السلام)؛ لأن المتشابه ما تشابه على صاحبه، وأهل البيت (عليهم السلام) لا يشته به عليهم القرآن فهم ترجمانه بعد الرسول محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).

قرآن در نظر ائمه (علیهم السلام) به طور کامل، محکم است و برای آنها متشابهی وجود ندارد؛ چرا که متشابه، چیزی است که برای صاحبش مشتبه می شود و حال آنکه قرآن بر اهل بیت (علیهم السلام) مشتبه نیست؛ چرا که اینان (علیهم السلام)، ترجمان قرآن پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشند.

۱- النساء: ۸۳.

۲- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

۳- نسا: ۸۳.

۴- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

عن هرول بن حمزة، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: سمعته يقول: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^(١)، قال: هم الأئمة خاصة^(٢).

از هرولة بن حمزه از ابو عبد الله (عليه السلام) روایت شده است: شنیدم می فرماید: (بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی کنند^(٣) و فرمود: (آنها، به طور خاص، ائمه می باشند).^(٤)

وعن برید بن معاوية، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قلت له: قول الله: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ أنتم هم؟ قال: (من عسى أن يكونوا غيرنا؟!)^(٥).

از برید بن معاویه از ابو جعفر (عليه السلام) روایت شده است: به او عرض کردم: در خصوص این سخت خداوند: (بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی کنند)^(٦)، آیا شما، آنها هستید؟ فرمود: (چه کسی غیر از ما می تواند باشد؟!)^(٧).

إذن، فالقرآن كله آيات بينات عند الأئمة (عليهم السلام) لا يوجد فيه متشابه، ولذلك انحصر تفسير القرآن في الأئمة (عليهم السلام)؛ لأن غيرهم لا يعرف ما تشابه من القرآن ولا يفقه تأويله، وفاقد الشيء لا يعطيه. وقد نبه الأئمة (عليهم السلام) على هذه الحقيقة مرات عديدة في رواياتهم، وحذروا عن تفسير القرآن بالرأي، ونبهوا كذلك على أن كلام الله تعالى لا يشبه كلام البشر فلا يمكن قياسه عليه، ولنطلع على بعض كلامهم (عليهم السلام) في هذا الموضوع لتتضح المسألة:

بنابراین برای ائمه (عليهم السلام) قرآن به طور کامل آیات بینات است و در آن، متشابه یافت نمی شود و از همین رو تفسیر قرآن، به ائمه (عليهم السلام) منحصر و محدود شده است؛ چرا که غیر آنها متشابه قرآن را نمی شناسد و تأویلش را درک نمی کند و (فاقد چیزی نمی تواند دهنده‌ی آن باشد). ائمه (عليهم السلام) بارها از این حقیقت در روایاتشان پرده برداشته اند و از تفسیر قرآن به رأی و نظر شخصی برحذر داشته و بیان فرموده اند

١- العنكبوت: ٤٩.

٢- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٨٠.

٣- عنكبوت: ٤٩.

٤- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٨٠.

٥- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٨.

٦- عنكبوت: ٤٩.

٧- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٨.

که کلام خداوند متعال به کلام بشر شبیه نیست و نمی‌توان برای فهم آن از قیاس استفاده نمود. برای روشن شدن بیش‌تر مسأله در این خصوص به برخی از کلام ایشان (علیهم السلام) مراجعه می‌نماییم:

عن الصادق (علیه السلام)، قال: (إن الله بعث محمداً، فختم به الأنبياء، فلا نبي بعده، وأنزل عليه كتاباً، فختم به الكتب، فلا كتاب بعده - إلى أن قال: فجعله النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) علماً باقياً في أوصيائه، فتركهم الناس، وهم الشهداء على أهل كل زمان حتى عاندوا من أظهر ولاية ولاة الأمر، وطلب علومهم، وذلك أنهم ضربوا القرآن بعضه ببعض واحتجوا بالمنسوخ وهم يظنون أنه الناسخ، واحتجوا بالخاص وهم يقدرون أنه العام، واحتجوا بأول الآية، وتركوا السنة في تأويلها، ولم ينظروا إلى ما يفتح الكلام، وإلى ما يختمه، ولم يعرفوا موارده ومصادره، إذ لم يأخذوه عن أهله، فضلوا وأضلوا).

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (خداوند حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) را به پیامبری مبعوث فرمود و رسالت را با او خاتمه داد، پس هیچ پیامبری پس او نیست. کتاب را بر او نازل کرد و کتاب‌های آسمانی را به وسیله‌ی آن پایان داد و کتابی پس از آن نیست تا اینکه فرمود- پیامبر را به وسیله‌ی جانشینانش پرچمی برافراشته قرار داد و آنها را برای مردم منصوب نمود. آنان گواهان بر اهل هر زمانی هستند تا اینکه افرادی که خود را برای ولایت مردم معرفی نمودند، در برابر آنها ایستادند و علوم آنها را خواستار شدند؛ به این صورت که این مدعیان، از برخی آیات قرآن علیه برخی دیگر استفاده نمودند؛ با منسوخ قرآن احتجاج کردند و پنداشتند که ناسخ است و با خاص قرآن احتجاج کردند و به نظرشان آمد که عام قرآن است. با اول آیه احتجاج نمودند و سنت پیامبر در تأویل آن را ترک گفتند و نمی‌نگرند که چه چیزی سخن را می‌گشاید و چه چیز آن را خاتمه می‌دهد و موارد و منابع آن را نمی‌دانند، اگر آن را از اهلش اقتباس نکنند. پس خود، گمراه شدند و گمراه نمودند).

ثم ذكر (عليه السلام) كلاماً طويلاً في تقسيم القرآن إلى أقسام وفنون ووجوه، تزيد على مائة وعشرة، إلى أن قال (عليه السلام): (وهذا دليل واضح على أن كلام الباري سبحانه لا يشبه كلام الخلق، كما لا تشبه أفعاله أفعالهم، ولهذه العلة وأشباهها لا يبلغ أحد كنه معنى حقيقة تفسير كتاب الله تعالى إلا نبيه وأوصياؤه (عليهم السلام) ... إلى أن قال: ثم سأله (عليه السلام) عن تفسير المحكم من كتاب الله، فقال: أما المحكم الذي لم ينسخه شيء ف قوله عز وجل: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾^(۱) الآية. وإنما

هلك الناس في المتشابه لأنهم لم يقفوا على معناه ولم يعرفوا حقيقته، فوضعوا له تأويلاً من عند أنفسهم بآرائهم، واستغنوا بذلك عن مسألة الأوصياء، ونبذوا قول رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وراء ظهورهم... الحديث^(١).

سپس ایشان (علیه السلام) سخنی طولانی در تقسیم بندی قرآن به تقسیمات و فنون و وجوه مختلف بیان فرمود که بالغ بر یکصد و ده نکته می‌شود؛ تا اینکه فرمودند: (و این دلیل آشکاری است بر اینکه کلام باری تعالی شبیه کلام مخلوقات نیست همان‌طور که کارهای خداوند شبیه اعمال بندگان نیست. به همین دلیل و دلایل مشابه آن است که جوهر و معنی حقیقی تفسیر کلام خداوند را کسی نمی‌داند مگر پیامبرش و اوصیای او (علیهم السلام)،....) تا اینکه می‌گوید: از ایشان (علیه السلام) از تفسیر محکم کتاب خداوند سوال کردند. فرمود: (اما محکم، چیزی است که هیچ چیز دیگری آن را نسخ نمی‌کند، مصداق این سخن خداوند عزوجل که: (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌هایش محکمانند، این آیه‌ها ام کتاب می‌باشند، و بعضی آیه‌ها، متشابه‌اند)^(٢) مردم فقط در متشابه هلاک شدند؛ چرا که بر معنای آن توقف نمودند و حقیقتش را درک نکردند، پس بر اساس نظر شخصی‌شان، تأویلی برایش قرار دادند و به این ترتیب از سؤال نمودن از جانشینان پیامبر، خود را بی‌نیاز دیدند و سخن پیامبرشان را پشت سر افکندند.... تا انتهای حدیث^(٣)).

عن جابر بن یزید، قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن شيء من التفسير، فأجابني ثم سألته عنه ثانية فأجابني بجواب آخر، فقلت: كنت أجتني في هذه المسألة بجواب غير هذا، فقال: (يا جابر، إن للقرآن بطناً [وللبطن بطناً] وله ظهر، وللظهر ظهر، يا جابر وليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن، وإن الآية يكون أولها في شيء وآخرها في شيء، وهو كلام متصل متصل متصرف على وجوه)^(٤).

جابر بن یزید می‌گوید: از امام باقر (علیه السلام) از تفسیر چیزی سؤال نمودم. ایشان (علیه السلام) پاسخ را دادند. سپس از ایشان (علیه السلام) دوباره همان را سؤال نمودم و پاسخ دیگری فرمودند. عرض کردم در این مورد پاسخی غیر از این به بنده فرموده بودی! ایشان (علیه السلام) فرمودند: (ای جابر! قرآن باطنی دارد (و باطنش نیز باطنی) و همچنین قرآن ظاهری دارد و برای ظاهرش نیز ظاهری. ای جابر! هیچ چیز دیگری

١- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ٢٠٠.

٢- آل عمران: ٧.

٣- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ٢٠٠.

٤- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٢.

چون تفسیر قرآن دورتر از عقل‌های مردمان نیست؛ ابتدای آیه‌ای از قرآن در خصوص چیزی است و انتهایش در خصوص دیگری، و قرآن، کلامی است متصل و حالت‌های مختلفی دارد.^(۱)

عن المعلى بن خنيس، قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام) في رسالة: (فأما ما سألت عن القرآن، فذلك أيضا من خطراتك المتفاوتة المختلفة، لأن القرآن ليس على ما ذكرت وكل ما سمعت فمعناه [على] غير ما ذهبت إليه، وإنما القرآن أمثال لقوم يعلمون دون غيرهم، ولقوم يتلونه حق تلاوته، وهم الذين يؤمنون به ويعرفونه، وأما غيرهم فما أشد إشكاله عليهم وأبعده من مذاهب قلوبهم، ولذلك قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): [إنه] ليس شيء أبعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن، وفي ذلك تحير الخلائق أجمعون إلا من شاء الله، وإنما أراد الله بتعميته في ذلك أن ينتهوا إلى بابه وصراطه وأن يعبدوه وينتهوا في قوله إلى طاعة القوام بكتابه، والناطقين عن أمره، وأن يستنبطوا ما احتاجوا إليه من ذلك عنهم، لا عن أنفسهم، ثم قال: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾. فأما عن غيرهم فليس يعلم ذلك أبداً، ولا يوجد، وقد علمت أنه لا يستقيم أن يكون الخلق كلهم ولاة الأمر؛ لأنهم لا يجدون من يأترون عليه ومن يبلغونه أمر الله ونهيه، فجعل الله الولاية خواص ليقتردي بهم، فافهم ذلك إن شاء الله، وإياك وإياك وتلاوة القرآن برأيك، فإن الناس غير مشتركين في علمه، كاشتراكهم فيما سواه من الأمور، ولا قادرين على تأويله، إلا من حده وبابه الذي جعله الله له فافهم إن شاء الله، واطلب الأمر من مكانه تجده إن شاء الله^(۲).

معلى بن خنيس می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) در نامه‌ای فرمود: (و اما آنچه در مورد قرآن سؤال کردی، این نیز از ذهنیات ناهماهنگ و ناسازگار تو است؛ زیرا قرآن آن گونه که گفתי نیست و معنای هر آنچه شنیده‌ای، بر خلاف رأی و نظر تو است. جز این نیست که قرآن مثل‌هایی برای اهل دانش است و نه غیر آنها؛ برای گروهی که قرآن را چنانکه شایسته‌اش است تلاوت می‌کنند؛ آنها کسانی هستند که به قرآن ایمان می‌آورند و آن را می‌شناسند. اما بر غیر آنان، قرآن سخت و مشکل و از دسترس دل‌های‌شان به دور است. از همین رو است که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرموده‌اند: به راستی که هیچ چیزی نسبت به تفسیر قرآن دورتر از دل‌های این قبیل اشخاص نیست. در این خصوص، همه‌ی مردم جز آنکه خداوند بخواهد، سرگردانند و جز این نیست که خدا با پوشاندن مطالب قرآن خواسته است تا مردم به باب و راه او برسند و او را بپرستند و از راه قرآن به فرمان‌برداری از برپادارندگان کتاب (قرآن) و گویندگان فرمان او برسند و آنچه از قرآن که به فهمش

۱- وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۲.

۲- وسائل الشیعة (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۰.

نیازمندند را از آنان جويا شوند نه از خود. سپس فرمود: (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان رجوع می کردند، حقیقت امر را از آنان درمی یافتند). ولی از غیر آنان، هرگز آن را نمی فهمند و چنین چیزی یافت نمی شود. حال فهمیدی اینکه همه ی مردم اولیای امر باشند، شدنی نیست؛ چرا که در این صورت کسی باقی نمی ماند که آنها بر او امارت داشته باشند و امر و نهی خداوند را به او برسانند. پس خداوند اولیا را خواص قرار داد تا دیگران به آنها اقتدا کنند؛ این را درک کن، ان شاء الله، و تو را هشدار می دهم و هشدار می دهم از اینکه قرآن را با رأی و نظر خودت بخوانی چرا که مردم در دانش آن مانند سایر موارد، مشترک و همگون نیستند و بر تأویل آن توانایی ندارند، مگر از مرز و راهی که خدا برای آن قرار داده است. پس بفهم، ان شاء الله و امور را از جایگاه خودشان طلب کن، ان شاء الله.^(۱)

وقد بین الأئمة (عليهم السلام) تكليف الأمة تجاه القرآن، وما عليهم وما لهم:

ائمه (عليهم السلام) تكليف امت در برابر قرآن و آنچه بر عهده شان است و آنچه متعلق به آنها است را بیان فرموده اند:

عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر (عليه السلام) - في حديث كلامه مع عمرو بن عبيد - قال: (وأما قوله: ﴿وَمَنْ يَخْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾^(۲)، فإنما على الناس أن يقرؤوا القرآن كما انزل، فإذا احتاجوا إلى تفسيره فالاهتداء بنا وإلينا يا عمرو!^(۳)).

سعد بن طريف از امام باقر (عليه السلام) در کلامی که با عمرو بن عبید داشت، نقل می کند که امام (عليه السلام) فرمود: (در خصوص این فرموده ی خداوند: (که هر کس خشم من به او رسد، در آتش افتد)^(۴) . بر مردم است که قرآن را آن گونه که نازل شده است قرائت کنند و ای عمرو، اگر نیاز به تفسیر آن داشتند، هدایت از طریق ما و به سوی ما است.^(۵)

عن علي (عليه السلام)، قال: (اتقوا الله ولا تفتوا الناس بما لا تعلمون - إلى أن قال: - قالوا: فما نضع بما قد خبرنا به في المصحف؟ فقال: يسأل عن ذلك علماء آل محمد (عليهم السلام))^(۶).

۱- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۰.

۲- طه: ۸۳.

۳- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۴- طه: ۸۱.

۵- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

۶- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۶.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: (از خدا بترسید و مردم را به آنچه نمی‌دانید فتوا ندهید)... تا اینکه گفتند: در مورد آنچه در مصحف به ما خبر رسیده است چه کنیم؟ فرمود: (در این خصوص از علمای آل محمد (علیهم السلام) پرسیده می‌شود).^(۱)

وعن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (من فسر القرآن برأيه، إن أصاب لم يؤجر، وإن أخطأ خَرَّ أبعد من السماء)^(۲).

از ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (هرکس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، اگر درست تفسیر نماید پاداشی نمی‌گیرد و اگر اشتباه نماید از آسمان‌ها بسیار فرو افتاده است).^(۳)

وعن موسى بن عقبة أن معاوية أمر الحسين (عليه السلام) أن يصعد المنبر فيخطب، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: (نحن حزب الله الغالبون، وعتره نبيه الأقربون، أحد الثقلين اللذين جعلنا رسول الله ثاني كتاب الله، فيه تفصيل لكل شيء، لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، والمعول علينا في تفسيره، لا نتظن تأويله، بل نتبع حقائقه، فأطيعونا، فإن طاعتنا مفروضة إذ كانت بطاعة الله ورسوله مقرونة، قال الله: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^(۴)، وقال: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ ... الحديث)^(۵).

موسی بن عقبه می‌گوید: معاویه به امام حسین (علیه السلام) دستور داد بالای منبر رود و خطبه بخواند. امام (علیه السلام) خداوند را حمد و ثنا نمود و سپس فرمود: (ما حزب پیروز پروردگار هستیم و عترت نزدیک پیامبر او و یکی از دو ثقلی هستیم که پیامبر آن را یاور قرآن معرفی نمود؛ قرآنی که شرح هر چیزی در آن وجود دارد، باطل در آن راه ندارد، نه از پشت سر و نه از پیش رویش. تفسیر آن به ما محوّل شده است و در تأویل آن شک و تردید نداریم، بلکه حقایق آن را دنبال می‌کنیم. پس، از ما اطاعت کنید؛ چرا که اطاعت از ما واجب است؛ زیرا با اطاعت از خداوند و رسولش قرین گشته است. خداوند متعال می‌فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر تان فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، به

۱- وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۸۶.

۲- وسائل الشیعة (آل البیت): ج ۱۸ ص ۱۴۹.

۳- وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۱۸ ص ۱۴۹.

۴- النساء: ۵۹.

۵- وسائل الشیعة (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۵.

خدا و پیامبر رجوع کنید^(۱)، و همچنین (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند...) ^(۲).

وكذلك نلاحظ كيف منع الأئمة (عليهم السلام) بعض الذين كانوا يفتون الناس ويفسرون القرآن برأيهم أمثال أبي حنيفة:

همچنین ملاحظه می‌کنیم که چگونه ائمه (علیهم السلام) افرادی چون ابوحنیفه که مردم را فتوا می‌دادند و قرآن را به رأی خویش تفسیر می‌کردند، منع نموده‌اند:

عن شعيب بن أنس، عن بعض أصحاب أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (كنت عند أبي عبد الله (عليه السلام) إذ دخل عليه غلام كنده فاستفتاه في مسألة فأفتاه فيها، فعرفت الغلام والمسألة فقدمت الكوفة فدخلت على أبي حنيفة، فإذا ذاك الغلام بعينه يستفتيه في تلك المسألة بعينها فأفتاه فيها بخلاف ما أفتاه أبو عبد الله (عليه السلام)، فقلت إليه فقلت: ويلك يا أبا حنيفة إني كنت العام حاجاً فأتيت أبا عبد الله (عليه السلام) مسلماً عليه فوجدت هذا الغلام يستفتيه في هذه المسألة بعينها فأفتاه بخلاف ما أفتيته. فقال: وما يعلم جعفر بن محمد أنا أعلم منه، أنا لقيت الرجال وسمعت من أفواههم، وجعفر بن محمد صحفي، فقلت في نفسي: والله لأحجن ولو حبواً، قال: فكنت في طلب حجة فجاءتني حجة فحججت فأتيت أبا عبد الله (عليه السلام) فحكيت له الكلام فضحك ثم قال: عليه لعنة الله أما في قوله: إني رجل صحفي فقد صدق، قرأت صحف إبراهيم وموسى، فقلت له: ومن له بمثل تلك الصحف؟

شعيب بن أنس از برخی یاران امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: (نزد امام صادق (علیه السلام) بودم هنگامی که جوانی از اهل کنده براو وارد شد و از او درباره‌ی مسئله‌ای سؤال کرد و امام (علیه السلام) به او جواب داد. جوان و مسئله را شناختم. به سوی کوفه حرکت کردم و بر ابوحنیفه وارد شدم. همان جوان را دیدم که در مورد همان مسئله از او سؤال می‌نمود. او جواب را خلاف جواب حضرت امام صادق (علیه السلام) به او داد. از جا برخاستم و به او گفتم: وای بر تو ای اباحنیفه! من سال گذشته در حج بودم و نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم تا به او سلامی کنم و همین جوان را دیدم که همین مسئله را از او سؤال می‌نمود و او بر خلاف آنچه تو به او جواب دادی، پاسخش را داد. ابوحنیفه گفت: جعفر بن محمد چه می‌داند؟! من از او دانانترم. من ناقلان حدیث را ملاقات کردم و از زبان آنها شنیدم ولی جعفر بن محمد را کتاب‌هایی است. پیش خود گفتم:

۱- نساء: ۵۹.

۲- وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۵.

به خدا سوگند به حج می‌روم حتی اگر سینه‌خیز باشد. در پی حج بودم که موقعیتی پیش آمد و به حج و نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم و ماجرا را برایش تعریف نمودم. ایشان خندیدند و فرمود: (لعنت خدا بر او باد! ولی در مورد این سخن او که من مردی هستم که کتاب‌هایی دارم، راست گفته است؛ من کتاب‌های ابراهیم و موسی را خوانده‌ام) به ایشان عرض کردم: و چه کسی مثل این کتاب‌ها را دارد؟

قال: فما لبثت أن طرق الباب طارق وكان عنده جماعة من أصحابه، فقال للغلام: انظر من ذا؟ فرجع الغلام، فقال: أبو حنيفة. قال: أدخله، فدخل فسلم على أبي عبد الله (عليه السلام)، فردّ (عليه السلام)، ثم قال: أصلحك الله أتأذن لي في القعود فأقبل على أصحابه يحدثهم ولم يلتفت إليه. ثم قال الثانية والثالثة فلم يلتفت إليه، فجلس أبو حنيفة من غير إذنه، فلما علم أنه قد جلس التفت إليه فقال: أين أبو حنيفة؟ فقال: هو ذا أصلحك الله، فقال: أنت فقيه أهل العراق؟ قال: نعم. قال: فما تفتيهم؟ قال: بكتاب الله وسنة نبيه. قال: يا أبا حنيفة تعرف كتاب الله حق معرفته، وتعرف الناسخ والمنسوخ؟

او ادامه می‌دهد: کسی در خانه را کوبید و در این حین، گروهی از یارانش نزدش بودند. به غلامش فرمود: (ببین چه کسی پشت در است؟) غلام برگشت و عرض کرد: ابو حنیفه است. فرمود: (او را وارد کن). او وارد شد و سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد. سپس گفت: خدا تو را به صلاح آورد، اجازه می‌دهید بنده بنشینم؟ امام (علیه السلام) رو به اصحابش نمود و با آنها صحبت می‌کرد و به او توجهی نمی‌نمود. سپس دوباره و سه باره عرض کرد و امام (علیه السلام) توجهی به او نمی‌کرد. ابو حنیفه بدون اجازه نشست. وقتی امام (علیه السلام) فهمید که ابو حنیفه نشست است رو به سوی او برگرداند و فرمود: (ابو حنیفه کجا است؟) او گفت: من خودم هستم خدا تو را عاقبت به خیر کند. امام (علیه السلام) فرمود: (آیا تو فقیه اهل عراق هستی؟)

قال: نعم، قال: يا أبا حنيفة ولقد ادعيت علماً ويلك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم ويلك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا (صلى الله عليه وآله وسلم)، وما ورثك الله من كتابه حرفاً، فإن كنت كما تقول - ولست كما تقول - فأخبرني عن قول الله عز وجل: ﴿سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّاماً آمِنِينَ﴾^(۱) أين ذلك من الأرض؟ قال: أحسبه ما بين مكة والمدينة، فالتفت أبو عبد الله (عليه السلام) إلى أصحابه فقال: تعلمون أن الناس يقطع عليهم بين المدينة ومكة فتؤخذ أموالهم ولا يأمنون على أنفسهم ويقتلون؟ قالوا: نعم. قال: فسكت أبو

حنيفة، فقال: يا أبا حنيفة أخبرني عن قول الله عز وجل: ﴿مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^(١)، أين ذلك من الأرض؟ قال: الكعبة. قال: أفتعلم أن الحجاج بن يوسف حين وضع المنجنيق على ابن الزبير في الكعبة فقتله كان آمناً فيها؟ قال: فسكت، ثم قال: يا أبا حنيفة إذا ورد عليك شيء ليس في كتاب الله، ولم تأت به الآثار والسنة كيف تصنع؟ فقال: أصلحك الله أقيس وأعمل فيه برأيي. قال: يا أبا حنيفة إن أول من قاس إبليس الملعون، قاس على ربنا تبارك وتعالى فقال: أنا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين. فسكت أبو حنيفة. فقال: يا أبا حنيفة أيما أرجس البول أو الجنابة؟ فقال: البول. فقال: الناس يغتسلون من الجنابة ولا يغتسلون من البول، فسكت. فقال: يا أبا حنيفة أيما أفضل الصلاة أم الصوم؟ قال الصلاة. فقال: فما بال الحائض تقضي صومها ولا تقضي صلاتها؟ فسكت..... الحديث^(٢).

گفت: آری. امام (علیه السلام) فرمود: (بر اساس چه چیزی به آنها فتوا می دهی؟) گفت: با کتاب خداوند و سنت پیامبرش. امام (علیه السلام) فرمود: (ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن گونه که باید، می شناسی و ناسخ و منسوخش را می دانی؟). گفت: آری. امام (علیه السلام) فرمود: (ای ابا حنیفه! ادعای علمی را نمودی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند آن را بر آنها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو! و این علم جز نزد افراد خاصی از فرزندان پیامبر ما (صلی الله علیه و آله و سلم)، نزد کس دیگری نیست و خداوند حرفی از کتابش را به تو ارث نداده است. اگر این گونه هستی که ادعا می کنی -که هرگز نیستی- از این سخن خداوند عزوجل (در آن راهها ایمن از گزند، شبها و روزها سفر کنی)^(٣) مرا خبر ده که کدام قسمت از زمین است؟ گفت: من آن را سرزمین مابین مکه و مدینه به شمار می آورم. امام (علیه السلام) رو به اصحابش نمود و فرمود: (شما می دانید که راه را بر مردم در بین مکه و مدینه قطع می کنند و دارایی آنها برده می شود و حتی امنیت جانی هم ندارند و کشته می شوند). اصحاب گفتند: این گونه است. ابو حنیفه ساکت شد. امام (علیه السلام) فرمود: (ای ابا حنیفه! در مورد این سخن خداوند عزوجل (هر که به آن داخل شود، ایمن است)^(٤) مرا باخبر نما که کدام نقطه از زمین است؟). گفت: کعبه است. امام (علیه السلام) فرمود: (می دانی هنگامی حجاج بن یوسف منجنيق را به سمت ابن زبیر قرار داد و او را در کعبه به قتل رسانید؛ آیا او در آنجا ایمن بود؟) ابو حنیفه ساکت ماند. سپس امام (علیه السلام) فرمود: (ای ابا حنیفه! اگر بر تو چیزی وارد شود که در کتاب خدا نباشد و همچنین در سنت و اخبار درباره اش نیامده باشد، چه می کنی؟) گفت: خدا تو را عاقبت بخیر کند قیاس می نمایم و به رأی و نظر خود عمل می کنم. امام (علیه السلام) فرمود: (ای ابا حنیفه! اولین کسی که قیاس نمود ابلیس ملعون بود که در برابر خداوند متعال قیاس کرد و گفت: (من از او بهترم. مرا از آتش

١- آل عمران: ٩٧.

٢- بحار الأنوار: ج ٢ ص ٢٩٢.

٣- سیأ: ١٨.

٤- آل عمران: ٩٧.

آفریدی و او را از گل) ، ابو حنیفه ساکت شد. سپس امام (علیه السلام) فرمود: (ای ابا حنیفه! کدام یک پلیدتر است: ادرار یا جنابت؟) گفت: ادرار. امام (علیه السلام) فرمود: (مردم از جنابت غسل می کنند و از ادرار خیر). ابوحنیفه ساکت شد. امام (علیه السلام) فرمودند: (کدام یک برتر است: نماز یا روزه؟) گفت: نماز. امام (علیه السلام) فرمود: (پس چرا زن حائض روزه اش را قضا می کند و نمازش را خیر؟) ابو حنیفه ساکت ماند.... تا پایان حدیث.^(۱)

وعن زید الشحام، قال: (دخل قتادة بن دعامة على أبي جعفر (عليه السلام) فقال: يا قتادة أنت فقيه أهل البصرة؟ فقال: هكذا يزعمون، فقال أبو جعفر (عليه السلام): بلغني أنك تفسر القرآن؟ فقال له قتادة: نعم فقال له أبو جعفر (عليه السلام): فإن كنت تفسره بعلم فأنت أنت، وأنا أسألك .. إلى أن قال أبو جعفر (عليه السلام): ويحك يا قتادة! إن كنت إنما فسرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت وأهلك، وإن كنت قد فسرت من الرجال، فقد هلكت وأهلك ويحك يا قتادة! إنما يعرف القرآن من خوطب به)^(۲).

از زید شحام روایت شده است که گفت: قتاده بن دعامة بر امام باقر (علیه السلام) وارد شد. امام (علیه السلام) فرمود: (ای قتاده! آیا تو فقیه اهل بصره هستی؟) قتاده عرض کرد: اینچنین می پندارند. امام باقر (علیه السلام) فرمود: (شنیده ام قرآن تفسیر می کنی؟) قتاده گفت: بله. امام (علیه السلام) فرمود: (اگر تو آن را با علم تفسیر می کنی پس تو، همانی و من از تو می پرسم؟) تا اینکه امام (علیه السلام) فرمود: (وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را فقط با نظر خودت تفسیر نمودی، خود هلاک شدی و دیگران را به هلاکت افکندی، و اگر آن را از ناقلان حدیث تفسیر نمودی خود را هلاک کردی و دیگران را به هلاکت رساندی. ای وای بر تو ای قتاده! قرآن را فقط کسی می داند که بر او نازل شده است).^(۳)

عن عبد الرحمن السلمي أن علياً (عليه السلام) مر على قاض، فقال: (أتعرف الناسخ من المنسوخ؟ قال: لا، فقال: هلكت وأهلكت تأويل كل حرف من القرآن على وجوه)^(۴).

۱- بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۹۲.

۲- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۵.

۳- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۵.

۴- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

عبد الرحمن سلمی نقل می کند که امام علی (علیه السلام) بر یک قاضی گذر کرد. به او فرمود: (آیا ناسخ را از منسوخ می شناسی؟) عرض کرد: خیر. امام (علیه السلام) فرمودند: (هلاک شدی و دیگران را به هلاکت افکندی. تأویل هر حرف قرآن بر صورت های مختلف است).^(۱)

عن أبي الصلت الهروي، عن الرضا (عليه السلام) - في حديث - أنه قال لابن الجهم: (اتق الله، ولا تؤوّل كتاب الله برأيك، فإنّ الله يقول: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾)^(۲).

ابو صلت هروی از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که در حدیثی به ابن جهم فرمود: (تقوای الهی پیشه کن و کتاب خدا را به رأی خود تأویل ننما که خداوند می فرماید: (تأویل آن را جز خدای نمی داند و آنان که قدم در دانش استوار کرده اند).^(۳)

ومن هذه القصص وما سبقها من روايات ينتج اليقين بالأّ يمكن لأحد أن يفتي الناس أو يفسر القرآن برأيه إن لم يكن من الذين يعلمون محكم القرآن من متشابهه وناسخه من منسوخه، وإنّ هذا العلم خاص بالذرية المعصومة وهم خلفاء الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) إلى يوم القيامة الأئمة والمهديون (عليهم السلام).

از این داستان ها و روایاتی که پیش از آن گذشت، این یقین حاصل می شود که اگر کسی جزو کسانی که محکم قرآن را از متشابه آن و ناسخ آن را از منسوخش می دانند نباشد، نمی تواند برای مردم فتوا دهد یا قرآن را به رأی خویش تفسیر نماید، و این علم، مختص ذریه ی معصوم است؛ همان جانشینان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا روز قیامت، ائمه و مهدیین (علیهم السلام).

وإنّ من حکمة اختصاص علم متشابه القرآن بالحجج المعصومين هو معرفة المعصوم والاضطرار إلى طاعته لعدم وجود باب إلى معرفة القرآن غيره، ولئلا يدعي الإمامة كل من هب ودب؛ لأنّ من يفعل ذلك سيجد نفسه في بحار من الأمواج المتلاطمة، وسيظهر تناقضه واضطرابه في تفسير القرآن کنار على علم لمن لهم قلوب يفقهون بها.

از جمله حکمت های اختصاص داشتن علم متشابه قرآن به حجّت های معصوم، شناختن معصوم و ضرورت به فرمان برداری از او است؛ از آن رو که غیر از او باب دیگری برای شناخت قرآن نمی باشد و نیز به آن جهت

۱ - وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۲ - وسائل الشیعة (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۸۷.

۳ - وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۴.

که هر کسی که قال و قیلی دارد، ادعای امامت نکند؛ چرا که هر کس چنین کند، خود را میان دریا‌هایی از امواج پر تلاطم خواهد یافت و تناقض و آشفتگی او در تفسیر قرآن چون آتشی برای کسی که قلبی برای فهمیدن دارد، آشکار خواهد شد.

عن أمير المؤمنين (عليه السلام) في احتجاجه على زنديق سأله عن آيات متشابهة من القرآن، فأجاب - إلى أن قال (عليه السلام) :- (وقد جعل الله للعلم أهلاً وفرض على العباد طاعتهم بقوله: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، وبقوله: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾، وبقوله: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۱)، وبقوله: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾، وبقوله: ﴿وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾^(۲)، والبيوت هي بيوت العلم التي استودعها الأنبياء، وأبوابها أوصياؤهم، فكل عمل من أعمال الخير يجري على غير أيدي الأوصياء وعهودهم، وحدودهم وشرائعهم، وسننهم، ومعالم دينهم مردود غير مقبول، وأهله بمحل كفر وإن شملهم صفة الإيمان، ثم إن الله قسم كلامه ثلاثة أقسام: فجعل قسماً منه يعرفه العالم والجاهل، وقسماً لا يعرفه إلا من صفا ذهنه ولطف حسه وصح تمييزه ممن شرح الله صدره للإسلام، وقسماً لا يعلمه إلا الله وملائكته والراسخون في العلم. وإنما فعل ذلك لئلا يدعي أهل الباطل المستولين على ميراث رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) من علم الكتاب ما لم يجعله الله لهم، وليقودهم الاضطرار إلى الائتمام بمن ولي أمرهم فاستكبروا عن طاعته .. الحديث^(۳).

در احتجاج امیر المؤمنین (علیه السلام) بر کافری آمده است که از او در مورد آیات متشابهی از قرآن سؤال کرد و امام (علیه السلام) پاسخش را داد تا اینکه فرمود: (خداوند برای علم، اهلی قرار داد و با این سخن خود اطاعت از آنها را بر بندگان واجب فرمود: (از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و همچنین از اولو الامرتان)، و با این سخن خود: (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند) ، و همچنین (از خدا بترسید و همراه با راست‌گویان باشید) ، و همچنین با این آیه (در حالی که تأویل آن را جز خداوند نمی‌داند و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند) ، و با این سخن (و از درها به خانه‌ها درآیید) ، و منظور از خانه‌ها، خانه‌های علم است که به اوصیا سپرده شد و درهای آن نیز اوصیای آنها می‌باشند؛ بنابراین هر عملی که از مسیری غیر از این برگزیدگان و ولایت و حدود و شرایع و سنت‌ها و معالم

۱- التوبة : ۱۱۹.

۲- البقرة : ۱۸۹.

۳- وسائل الشیعة (آل البيت) : ج ۲۷ ص ۱۹۴.

دین آنها انجام نشود، مردود و غیر قابل قبول است و اهل آن در جایگاه کفر می‌باشند حتی اگر صفت ایمان بر آنها اطلاق گردد.... سپس خداوند کلام خود را به سه دسته تقسیم نمود: قسمتی از آن را طوری قرار داد که عالم و جاهل از آن اطلاع دارند، و قسمتی دیگر از آن را جز کسی که ذهن خود را پاک کرده و حسّش را لطیف و انتخابش را صحیح نگه داشته باشد، همان کسانی که خداوند سینه‌شان را برای قبول کردن اسلام گشود، درک نمی‌کند و قسمتی دیگر که غیر از خدا و ملائکه و استواران در علم، کسی دیگر از آن اطلاع ندارد. خداوند متعال فقط به این جهت این تقسیمات را ایجاد نمود تا اهل باطلی که بر میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلط شدند نتوانند ادعای چنین علمی را نمایند؛ خداوند این علم را در آنها قرار نداد، تا مجبور شوند به سوی ولیّ امرشان که با تکبر از اطاعتش روی گردان شدند، رو کنند....^(۱)

بل روي أن هناك تأويلاً للقرآن في كل زمان، ولا يعرف هذا التأويل إلا الإمام الحجة المنصب من الله تعالى:

روایت شده است که برای قرآن در هر زمان، تأویلی است و کسی این تأویل را نمی‌داند مگر امام حجت منصوب شده از جانب خداوند متعال:

عن إسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: (إن للقرآن تأويلاً، فمنه ما قد جاء ومنه ما لم يجيء، فإذا وقع التأويل في زمان إمام من الأئمة عرفه إمام ذلك الزمان)^(۲).

اسحاق بن عمار می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: (قرآن را تأویلی است که برخی از آن آمده و برخی از تأویل آن هنوز محقق نگشته است، پس هرگاه تأویل آن در زمان هر امامی محقق شود امام آن زمان، آن تأویل را می‌داند).^(۳)

وبهذا يتبين أن تأويل القرآن ومعرفة المحكم من المتشابه مختص بالإمام المعصوم من أوصياء الرسول محمد (عليهم السلام)، ولا يمكن أن يعرف عن غيره أبداً.

۱ - وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۷۲ ص ۱۹۴.

۲ - وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۶.

۳ - وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۶.

از اینجا معلوم می‌شود که تأویل قرآن و شناخت محکم از متشابه، ویژه‌ی امام معصوم از اوصیای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است و امکان ندارد کسی غیر از او آن را بداند.

ويتبين أيضاً من الرواية السابقة أنّ تأويل القرآن في عصر الظهور لا يعرفه إلا الإمام المهدي (عليه السلام) أو من اتصل به اتصالاً مباشراً وتحمل ذلك العلم منه (عليه السلام)، وبهذا نعرف أنّ الإمام المهدي (عليه السلام) أو من اتصل به يعرف عن طريق إفحامه لجميع العلماء في معرفة علم متشابه القرآن وإحكامه، كما اثبت أجداده إمامتهم عن طريق ذلك العلم الخاص بهم (عليهم السلام).

همچنین، از این روایت معلوم می‌گردد که تأویل قرآن در عصر ظهور را فقط امام مهدی (صلی الله علیه و آله و سلم) یا کسی که به طور مستقیم با او در ارتباط است و این علم را از آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) به دست آورده است می‌داند و به این ترتیب درمی‌یابیم که امام مهدی (صلی الله علیه و آله و سلم) یا کسی که مرتبط با او است، از طریق به خاموشی کشاندن تمام علما در معرفت و شناخت علم متشابه قرآن و استوار ساختن آن، شناخته می‌شود؛ همان گونه که اجداد او امامت‌شان را از طریق همین علم که خاص و ویژه‌ی آنها است، به اثبات رسانیدند.

فعلى المتصدين والذين يدعون المرجعية مناقشة السيد أحمد الحسن في هذا العلم المقدس، فإن عجزوا عن ذلك أو لم يستجيبوا لذلك يثبت حق السيد أحمد الحسن، وإنه وصي ورسول الإمام المهدي (عليه السلام)؛ لأن هذا العلم لا يكون إلا عند أوصياء الرسول محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) كما صرحت به الروايات المتواترة.

والحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الأئمة والمهديين.

الشيخ ناظم العقيلي

۱۴۲۹ هـ . ق

پس بر متصدیان و کسانی که ادعای مرجعیّت دارند لازم است با سید احمد الحسن در خصوص این علم مقدس به بحث پردازند. اگر آنها از این عمل ناتوان باشند یا این دعوت را اجابت نکنند، حقانیت سید احمد الحسن اثبات می‌شود؛ اینکه او وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (عليه السلام) است؛ چرا که همانطور که روایات متواتر تصریح کرده‌اند، این علم فقط نزد اوصیای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) یافت می‌شود.

والحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على محمد و آله الائمة و المهديين.

شيخ ناظم العقيلي

١٤٢٩ هـ-ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرسش ۱۲۲: معنای سخن امام حسین (علیه السلام) (چه بسیار اندوه شدیدی که دل در آن ناتوان گردد).

سؤال / ۱۲۲: ما معنی کلام الحسین (علیه السلام): (کم من كرب يضعف فيه الفؤاد) ^(۱) ؟

سخن امام حسین (علیه السلام) که فرمود: «كَمْ مِنْ كَرْبٍ يَضْعَفُ فِيهِ الْفُؤَادُ» ^(۲) (چه بسیار اندوه شدیدی که دل در آن ناتوان گردد) به چه معنا است؟

الجواب:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

الحسين (عليه السلام) في هذا الكلام الذي يناجي به الله سبحانه وتعالى، ويشكو إليه حزنه العميق - فالكرب هو: هم النفس وحزنها - يبين عظيم مصابه، بأن يرى بعينه الباطل يقتل الحق، ويظهر عليه في تلك اللحظات، وتلك المصيبة التي لا يقوى فؤاد إنسان على الاستقلال بها والقيام بها، وهو يمتلئ بذلك الحزن العميق، إلا أن يسده الله سبحانه ويقويه بحوله وقوته.

پاسخ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً.
امام حسین (علیه السلام) در این سخن که با خداوند سبحان و متعال مناجات و راز و نیاز می کند و از اندوه عمیقش به درگاه او شکوه می کند - «کرب» یعنی؛ هم و غم نفس و اندوه آن مصیبت های عظیمش را بیان می دارد. اینکه با چشمان خود می بیند باطل حق را می کشد و در آن لحظات، بر آن پیروز می گردد، و این مصیبتی است که قلب انسان نمی تواند آن را تاب آورد و در مقابلش مقاومت کند، در حالی که آن حضرت مالا مال از این اندوه عمیق است مگر اینکه خدای سبحان او را توفیق دهد و با نیرو و توانش، تقویتش نماید.

۱- بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴.

۲- بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴.

فالحسين (عليه السلام) كأنه يقول لله سبحانه وتعالى: إلهي لا طاقة لي على حمل هذا الكرب العظيم إلا بحولك وقوتك، فكأنّ الحسين (عليه السلام) يقول: (لا قوة إلا بالله).
 گویی امام حسین (علیه السلام) به خداوند سبحان و متعال می گوید: خدای من! من طاقت تحمل این اندوه بزرگ را ندارم مگر با حول و قوت تو؛ و گویی امام حسین (علیه السلام) می فرماید: لا قوة الا بالله (هیچ نیرویی نیست مگر از جانب خداوند).



پرسش ۱۲۳: چرا امام حسین (علیه السلام) طفل شیر خوارش عبد الله را همراهش برد؟

سؤال / ۱۲۳: لماذا أخرج الحسين (عليه السلام) طفله عبد الله الرضيع (عليه السلام) إلى جيش يزيد (لعنه الله) ليطلب له الماء؟ وهل كان يعلم (عليه السلام) أنهم سوف يقتلونه؟
 چرا امام حسین (علیه السلام) طفل شیر خوارش، عبد الله را به سمت لشکر یزید لعنه الله برد تا برایش آب درخواست کند؟ و آیا آن حضرت می دانست او را به قتل خواهند رسانید؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين
 الحسين (عليه السلام) أخرج رضيعه ليطلب له الماء، وكان يعلم أنه يقتل.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.
 امام حسین (علیه السلام) فرزند شیرخوارش را برد تا برایش درخواست آب کند در حالی که آن حضرت می دانست او کشته می شود.

واعلم أنّ للباطل جولة وللحق دولة^(۱)، ولكي تتم جولة الباطل فلا بد لجند الشيطان (لعنه الله) أن يخوضوا في كل هاوية مظلمة، ولا بد لهم أن يستفرغوا ما في جعبتهم وهم يخوضون المعركة مع جند الله.

و بدان که باطل را جولانی است و حق را دولتی^(۲)، و برای اینکه جولان باطل به نهایت خود برسد، لشکر شیطان که خداوند لعنتش کند باید در هر ورطه‌ی تاریکی فرو روند و باید در نبرد با لشکر خدا، هر آنچه را که در چنجه دارند و هر آنچه را که در آن غوطه‌ور شده‌اند از خود بروز دهند.

واعلم أنّ مصاب الحسين (عليه السلام) قد خفف عنكم الكثير الكثير مما لا طاقة لكم على حمله من ظلم الظالمين، لتنالوا رضا الله سبحانه، ويدخلكم جنات تجري من تحتها الأنهار. و بدان که مصیبت‌های امام حسین (علیه السلام)، از شدت ظلم‌های بسیار بسیار زیاد ظالمان که شما را یارای تحمل‌شان نیست، کاسته است تا به رضای خدای سبحان دست یابید و شما را در بهشت‌هایی که نهرها از زیر آن جاری است داخل نماید.

لقد فدى الحسين (عليه السلام) دماءكم بدمه الشريف المقدس، وفدى نساءكم وأعراضكم بخير نساء العالمين من الأولين والآخرين بعد أمها فاطمة (عليها السلام)، وهي زينب (عليها السلام)، وفدى أبناءكم بالرضيع.

امام حسین (علیه السلام) خون شریف مقدس خود را فدای خون‌های شما کرد و برترین زنان عالم از اولین و آخرین پس از مادرش حضرت فاطمه (علیها السلام)، که زینب (علیها السلام) است را فدای زنان و ناموس‌های شما گردانید و شیرخوارش را فدای فرزندان شما نمود.

والإمام المهدي (عليه السلام) وأنا العبد الفقير المسكين أكثر خلق الله رقابنا مثقلة بفضل الحسين (عليه السلام)، ودين الحسين (عليه السلام) قد أثقل ظهري، ولا طاقة لي بوفائه إلا أن يوفيه الله عني.

۱- قال أمير المؤمنين (عليه السلام) : (للباطل جولة)، وقال: (للحق دولة) عيون الحكم والمواعظ : ص ۴۰۳.

۲- امیر المؤمنین می‌فرماید: «باطل را جولانی است» و همچنین می‌فرماید: «حق، دولتی دارد». عیون الحكم و المواعظ: ص ۴۰۳.

بارِ فضل حسين (عليه السلام) بيش تر از همه‌ی خلق خدا بر دوش امام مهدي (عليه السلام) و من بنده‌ی فقير و مسكين سنگيني می‌کند، و دين حسين (عليه السلام) بر پشتم سنگيني می‌کند و تاب و توان ادای آن را ندارم مگر اينکه خداوند خودش ياريم فرمايد.

واعلم أنّ الإمام المهدي (عليه السلام) عندما يقول للحسين (عليه السلام): (لأبكينك بدل الدموع دماً)^(١)، يقولها على الحقيقة لا المبالغة، وهذا لأنّ الحسين (عليه السلام) فدى قضية الإمام المهدي (عليه السلام) بدمه الشريف وبنفسه المقدسة، فجعل نفسه فداء لقضية الإمام المهدي (عليه السلام)، فهو ذبيح الله، أي كما أنك عندما تبني بيتاً تفدي له كبشاً، كذلك الله سبحانه وتعالى لما بنى عرشه وسماواته وأرضه جعل فداءها الحسين (عليه السلام).

بدان، هنگامی که امام مهدي (عليه السلام) درباره‌ی امام حسين (عليه السلام) می‌فرماید: «بر تو به جای اشک خون می‌گیریم»^(٢) حقیقتاً می‌فرماید نه از روی مبالغه، این امر بدین خاطر است که امام حسين (عليه السلام) خون شريف خود و نفس مقدسش را فدای قضیه‌ی امام مهدي (عليه السلام) گردانيد و خودش را فدای قضیه‌ی امام مهدي (عليه السلام) نمود. آن حضرت ذبيح الله است؛ يعنى همان طور که شما وقتی خانه‌ای می‌سازی یک گوسفند قربانی اش می‌کنی، خداوند سبحان و متعال نیز هنگامی که عرش خود و آسمان‌هایش و زمینش را بر پا نمود، حسين (عليه السلام) را فدای آن‌ها کرد.

وقضية الإمام المهدي (عليه السلام) هي قضية الله وخاتمة الإنذار الإلهي، وهي قضية عرش الله سبحانه وملكه وحاكميته في أرضه، قال تعالى: ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾^(٣) أي بالحسين (عليه السلام)، والمفدى هو الإمام المهدي (عليه السلام)، فسلام على ذبيح السلام والحق والعدل.

قضیه‌ی امام مهدي (عليه السلام) همان قضیه‌ی خداوند و سرمنزل انذار الهی است، و همان قضیه‌ی عرش خدای سبحان و مُلک او و حاکمیت او در زمینش می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: (و او را به فدیة‌ای

١- مکیال المکارم: ج ١ ص ١٥٣، المزار للمشهداني: ص ٥٠١، من کلام للإمام المهدي (عليه السلام).

٢- مکیال المکارم: ج ١ ص ١٥٣؛ مزار مشهداني: ص ٥٠١، از سخنان امام مهدي.

٣- الصافات: ١٠٧.

(قربانی) بزرگ با خریدیم^(۱)؛ یعنی با امام حسین (علیه السلام) و کسی که فدیہ برایش انجام شده، امام مهدی (علیه السلام) است؛ پس سلام بر قربانی صلح و حق و عدالت باد.

واعلم أنّ علیاً الأكبر (علیه السلام) ذبیح الإسلام، كما أنّ الحسین (علیه السلام) ذبیح الله،
والحمد لله وحده.

و بدان که علی اکبر (علیه السلام) ذبیح اسلام است همان طور که امام حسین (علیه السلام) ذبیح الله است.
و الحمد لله وحده.



پرسش ۱۲۴: معنای آیهی ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ...﴾

سؤال / ۱۲۴: ما معنی قوله تعالى: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلُّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً﴾^(۲) ؟

معنای این سخن خداوند متعال چیست: (شب و روز را دو آیت از آیات خدا قرار دادیم. آیت شب را تاریک گردانیدیم و آیت روز را روشن تا به طلب رزقی که پروردگارتان مقرر داشته است برخیزید و شمار سالها و حساب را بدانید و ما هر چیزی را به تفصیل بیان کرده ایم)^(۳) ؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

عن أبي بصير عنه (عليه السلام): ﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ﴾، قال: (هو السواد الذي في القمر)^(۴).

۱ - صافات: ۱۰۷.

۲ - الإسراء: ۱۲.

۳ - إسراء: ۱۲.

۴ - تفسير العياشي: ج ۲ ص ۲۸۳.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
ابو بصير از امام (عليه السلام): (آيت شب را تاريخ گردانيديم) فرمود: «همان سياهی در ماه است».^(۱)

وكذلك عن أمير المؤمنين (عليه السلام) عندما سُئِلَ عن السواد الذي في القمر، قال (عليه السلام): (هو قوله تعالى: ﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ﴾)^(۲). آية الليل هي القمر، وآية النهار هي الشمس.
همچنين از اميرالمؤمنين (عليه السلام) هنگامي که از سياهی که در ماه است پرسیده شده، روايت شده است که فرمود: «همان سخن حق تعالی است که می فرماید: (آيت شب را تاريخ گردانيديم)». ^(۳) منظور از نشانه شب، ماه و نشانه روز، خورشيد می باشد.

والقمر كوكب مظلم يأخذ نوره من الشمس، والشمس نجم مضيء. وفي وجود آيتي الشمس والقمر والليل والنهار المترتب على غياب أحدهما وبزوغ الأخرى دليل واضح على التنظيم التفصيلي الدقيق ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً﴾.

ماه، سیاره ای است که نورش را از خورشید می گیرد و خورشید ستاره ای است درخشان. در وجود داشتن دو آیه و نشانه ی خورشید و ماه، و شب و روز که حاصل شان نهان شدن یکی و برآمدن دیگری است، دلیلی روشن بر یک سامانه ی دقیق منظم می باشد (و ما هر چیزی را به تفصیل بیان کرده ایم).

وفي باطن الآية: فإنَّ الشمس هو الحجة على الخلق، والقمر وصيه، فرسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) هو الشمس، وعلي (عليه السلام) هو القمر، وهكذا في كل زمان الشمس الحجة على الخلق، والقمر الوصي الذي يأخذ من الحجة على الخلق. والليل هو الظلام والظلم ودولة الظلمين، والنهار هو النور والعدل ودولة الحق^(۴).

۱ - تفسير عياشي: ج ۲ ص ۲۸۳.

۲ - تفسير العياشي: ج ۲ ص ۲۸۳.

۳ - تفسير عياشي: ج ۲ ص ۲۸۳.

۴ - عن أبي بصير عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألته عن قول الله: (والشمس وضحاها) قال: الشمس رسول الله (ص) أوضح الله به للناس دينهم، قلت: (والقمر إذا تالها) قال: ذاك أمير المؤمنين (عليه السلام)، قلت: (والنهار إذا جلاها) قال: ذاك الإمام من ذرية فاطمة (ع)، يسأل رسول الله (ص) فيجلي لمن سأله، فحكى الله سبحانه عنه فقال: (والنهار إذا جلاها). قلت: (والليل إذا يغشاها) قال: ذاك أئمة الجور الذين استبدوا بالأمر دون آل رسول الله (ص)

در باطن آیه: خورشید همان حجت بر خلق است و ماه وصی او می باشد. بنابراین پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خورشید است و امام علی (علیه السلام) ماه. به همین ترتیب در هر زمان خورشید عبارت است از حجت بر خلق و ماه، وصی او که از حجت بر خلق بر می گیرد. شب همان تاریکی، ستم و دولت ستمگران است، و روز نیز عدل و دولت حق می باشد.^(۱)

﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ﴾: آية الليل هو القمر، وهو الوصي والحجة على الخلق أيضاً، ومحوه أي إن الظلم والظلام يغطي حقه ويمنعه إياه، ولا يجري شيء إلا بأمر الله سبحانه وتعالى، ولذلك نسب هذا الأمر إليه سبحانه وتعالى، فلو شاء سبحانه أظهر آية الليل وهو القمر والوصي، كما هو الحال في زمن الإمام المهدي (عليه السلام).

(آیت شب را تاریک گردانیدیم) : نشانه شب، همان ماه است و او وصی و حجت بر خلق نیز می باشد، و تاریک گردانیدن او یعنی ستم و تاریکی، حق او را می پوشاند و از او باز می دارد، و از آنجا که هیچ امری جز به امر خداوند سبحان و متعال جاری نمی گردد، این امر به او سبحان و متعال نسبت داده شده، و اگر خداوند سبحان می خواست نشانه شب را ظاهر می گردانید که او همان ماه و وصی است؛ کما اینکه اکنون در زمان امام مهدی (علیه السلام) همین گونه می باشد.

﴿وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾: وهي الشمس والحجة على الخلق عندما يظهر أمره على رؤوس الأشهاد، وتطأطأ له الرؤوس، وتنصاع لحقه الناس.

(و آیت روز را روشن گردانیدیم) : منظور، خورشید و حجت بر خلق می باشد، آنگاه که امرش را برای همگان آشکار می سازد و سرها در برابرش فرود می آید و مردمان در برابر حقش تسلیم و مطیع می شوند.

وجلسوا مجلساً كان آل رسول الله (ص) أولى به منهم، فغشوا دين رسول الله (ص) بالظلم والجور، وهو قوله: (والليل إذا يغشاها)، قال: يغشي ظلمة الليل ضوء النهار (... بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٧٠).

١- ابوبصير می گوید از ابو عبد الله امام جعفر صادق (ع) درباره ی این سخن خدا (سوگند به آفتاب و روشنی آن) سؤال کردم. حضرت فرمود: «خورشید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که خدا به وسیله ی آن، برای مردم دین شان را روشن ساخت ...». عرض کردم: (و سوگند به ماه چون از پی آن بر آید). حضرت فرمود: «آن، امیرالمؤمنین (ع) است». عرض کردم: (و سوگند به روز چون آن را روشن کند). فرمود: «منظور، امام از فرزندان فاطمه است، که از رسول الله می پرسد و او برای هر که از او بپرسد، آشکار می شود؛ پس خداوند سبحان درباره ی او چنین حکایت می کند (و سوگند به شب چون فرو پوشدش). فرمود: «آنان پیشوایان جور هستند که به جای آل محمد (علیهم السلام) بر مسند حکومت نشستند و بر آن صندلی که آل محمد (علیهم السلام) برایش شایسته تر بودند، جای گرفتند. پس با ظلم و ستم دین رسول خدا را پوشانیدند و این سخن حق تعالی است که می فرماید (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا) یعنی تاریکی شب، روشنایی روز را می پوشاند...». بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٧٠.

﴿لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ﴾: فضل الله سبحانه وتعالى هو الفضل الأخروي، وهو الفضل الحقيقي. فلتبتغوا فضلاً من ربكم: أي بالعمل الصالح مع الإمام الحجة (عليه السلام) والجهاد بين يديه. ومن فضل الله العلم والمعرفة بالله سبحانه وتعالى وبأنبيائه ورسوله وبكتبه وقصص الأمم السالفة وحساب يوم القيامة، وعلم كل شيء فضله الله في كتابه تفصيلاً.

(تا به طلب رزقی که پروردگارتان مقرر داشته است برخیزید) : فضل خداوند سبحان و متعال فضل اخروی است و این همان فضل حقیقی می باشد. بنابراین (لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ) یعنی با عمل صالح همراه با امام حجت (علیه السلام) و جهاد پیش روی آن حضرت. و از جمله فضل خداوند، علم و معرفت به خداوند سبحان و متعال و پیامبرانش و فرستادگانش و کتبش و داستان های امت های پیشین و حساب روز قیامت، و نیز علم هر چیزی که خداوند آن را در کتابش به تفصیل بیان داشته است، می باشد.



پرسش ۱۲۵: چرا قایل هابیل را کشت؟

سؤال / ۱۲۵: لماذا قتل قابيل هابيل؟ وهل صحيح أن آدم أراد تزويج كل منهما توأم الآخر فأبى قابيل؟ فأمرهم آدم بتقريب القربان للتأكد من هذا الأمر؟!

چرا قایل هابیل را کشت؟ و آیا صحیح است که آدم (علیه السلام) می خواست هر یک را به ازدواج همزاد دیگری در آورد ولی قایل رد کرد و نپذیرفت؟ و آدم (علیه السلام) برای تاکید بر این موضوع، به آن ها دستور داد قربانی پیش آورند؟!

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين

في هذه المسألة لغط كثير، والحقيقة أن الله سبحانه وتعالى حرّم زواج المحارم في أمّ الكتاب^(١)، وكل الشرائع والكتب السماوية فيها هذا التحريم، وفي شريعة آدم كذلك، فمسألة زواج ولد

١- روى زرارة عن أبي عبد الله (عليه السلام): (أن آدم (عليه السلام) ولد له شيث وأن اسمه هبة الله، وهو أول وصي أوصي إليه من الآدميين في الأرض، ثم ولد له بعد شيث يافت، فلما أدركا الله عز وجل أن يبلغ بالنسل ما ترون وأن يكون ما قد جرى به القلم من تحريم ما حرم الله عز وجل من الأخوات على الأخوة

آدم (علیه السلام) هي كالتالي: ولدت حواء لآدم (عليه السلام) قابيل ثم هابيل، وتزوج قابيل امرأة خلقها الله سبحانه له وكانت طالحة، وهابيل تزوج امرأة خلقها الله له وكانت صالححة. وهاتان الزوجتان خلقهما الله كما خلق آدم وحواء من قبل، أي إن الله خلق زوجتين لقابيل وهابيل بقدرته سبحانه وتعالى.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.
سخنان ناروای بسیاری در این خصوص به میان آمد و حقیقت آن است که خداوند سبحان و متعال ازدواج با محارم را در امّ الكتاب حرام نموده^(۱) و این تحریم در تمام شرایع و کتاب‌های آسمانی وجود داشته است، و از جمله در شریعت آدم. موضوع ازدواج فرزندان آدم (علیه السلام) به این شرح می‌باشد: حوّا برای حضرت آدم (ع)، قابیل و سپس هابیل را به دنیا آورد. قابیل با زنی که خدای سبحان خلق کرده بود ازدواج کرد و آن زن، نابکار بود. هابیل هم با زنی که خدای سبحان آفرید ازدواج کرد و آن زن، نیکوکار بود. این دو زن را خداوند آفرید همان طور که پیش از آن، آدم و حوا را آفریده بود؛ یعنی خداوند سبحان و متعال با قدرت خود، برای قابیل و هابیل دو همسر آفرید.

ثم إن الله أمر آدم أن يُعَيِّنَ وصيه هابيل (عليه السلام)، فلما علم قابيل اعتراض على أمر التعيين، فأخبره آدم أن الأمر من الله وليس منه. وأمرهم بتقريب قربان إلى الله، فقرب هابيل كبشاً سميناً وقرب قابيل سنابل تالفة، فتقبل قربان هابيل وأكلته النار. فتسعر الحقد في نفس قابيل على

أنزل بعد العصر في يوم خميس حواء من الجنة اسمها نزلة، فأمر الله عز وجل آدم أن يزوجه من شيث فزوجهها منه، ثم أنزل بعد العصر من الغد حواء من الجنة واسمها منزلة فأمر الله عز وجل آدم أن يزوجه من يافث فزوجهها منه، فولد لشيث غلام وولد ليافث جارية فأمر الله عز وجل آدم حين أدركا أن يزوج ابنة يافث من ابن شيث ففعل، فولد الصفة من النبيين والمرسلين من نسلهما، ومعاذ الله أن يكون ذلك على ما قالوا من أمر الاخوة والأخوات) من لا يحضره الفقيه: ج ۳ ص ۳۸۱ ح ۴۳۳۷.

۱ - زواره از ابو عبد الله روایت می‌کند که فرمود: «شیث که هبة الله نامیده شد، برای آدم متولد شد و او اولین وصی از آدمیان بر این زمین بود که بر او وصیت شد. آنگاه یافث پس از شیث برایش به دنیا آمد، و چون این دو به حد بلوغ رسیدند، خداوند عزوجل خواست که نسل بشر در دنیا فزونی یابد چنان که می‌بینید، و نیز قلم تقدیر جاری شود که بعضی بر بعض دیگر حرام باشند از خواهران بر برادران. پس از عصر روز پنج‌شنبه حوریه‌ای را از بهشت بنام نزله فرو فرستاد. پس خداوند عزوجل آدم را فرمود تا وی را به شیث ترویج نماید و آدم وی را به زوجیت دایمی شیث درآورد، و پس از عصر فردای آن روز حوریه‌ی دیگری از بهشت بنام منزله فرو فرستاد، و امر فرمود که آدم او را به زوجیت یافث درآورد و آدم این فرمان را به انجام رسانید. شیث دارای فرزند پسری شد و یافث نیز دارای فرزند دختری گردید. چون این دو فرزند به حد بلوغ رسیدند خداوند عزوجل امر فرمود تا آدم، دختر یافث را به عقد نکاح پسر شیث درآورد و آدم این فرمان را نیز اجرا کرد. پس خالصان و پاکان از انبیا و فرستادگان از نسل این دو فرزند می‌باشند، و پناه بر خدا از آن که گفته‌اند از برادران و خواهران می‌باشند». من لا يحضره الفقيه: ج ۳ ص ۳۸۱ ح ۴۳۳۷.

هابيل، ووسوس له الشيطان (لعنه الله) قتل أخيه، وطوّعت له نفسه الأمانة بالسوء قتل أخيه، فقتل قابيل هابيل حسداً، لأنه وصي آدم فتحقق وعد إبليس (لعنه الله) بالغواية، فأغوى قابيل وأصابه بدائه وهو (الأنا) والتكبر ومن لوازمها مرض الحسد .

سپس خداوند به آدم (عليه السلام) دستور داد هابيل (عليه السلام) را به عنوان وصی اش تعیین کند. وقتی قابيل فهمید، بر این فرمان تعیین (وصی) اعتراض کرد، و آدم به او خبر داد که این فرمان از سوی خداوند است و نه از جانب خودش و آدم (عليه السلام) آن دو را به پیشکش کردن قربانی در راه خدا فرمان داد. هابيل قوچ فربه‌ای آورد و قابيل خوشه‌هایی تلف شده. قربانی هابيل پذیرفته شد و آتش آن را بلعید. آتش کینه‌ی هابيل در نفس قابيل شعله کشید و شیطان لعنه الله او را بر کشتن برادرش وسوسه کرد و نفس اماره‌اش او را به کشتن برادر ترغیب نمود. قابيل از روی حسادت هابيل را به قتل رسانید؛ چرا که او وصی آدم بود و به این ترتیب وعده‌ی ابليس لعنه الله بر گمراه کردن، محقق شد؛ قابيل را اغوا نمود و او را به درد خود که همان منیت و تکبر است و مرض حسادت از ملزوماتش می‌باشد، مبتلا ساخت.

أما بقية الذرية، فإن زوجة هابيل كانت حاملاً فولدت ذكراً، وولد لآدم (عليه السلام) بعد ذلك شيث ويافث، فولدت زوجة شيث ذكراً وأنثى، وولدت زوجة يافث أنثى، فتزوج ابن هابيل ابنة شيث، وتزوج ابن شيث ابنة يافث.

اما در مورد سایر فرزندان، همسر هابيل باردار بود و پسری به دنیا آورد. پس از آن برای آدم، شيث و يافث متولد شدند. همسر شيث، یک پسر و یک دختر به دنیا آورد و همسر يافث یک دختر. پسر هابيل با دختر شيث ازدواج کرد و پسر شيث، دختر يافث را به همسری گرفت.

والأنبياء (عليهم السلام) من ذرية هؤلاء، وهذا هو فصل الخطاب، ولا يُكثِرُ الكلام في هذا الأمر بعد هذا البيان إلا كذاب على الله ورسوله.

پیامبران (عليهم السلام) از نسل اینها هستند و این فصل الخطاب و سخن نهایی است و هر کس پس از این بیان، به سخن سرایی پردازد، بر خدا و فرستاده‌اش دروغ بسته است.



پرسش ۱۲۶: معنای آیهی (وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا) .

سؤال / ۱۲۶: ما معنی قوله تعالى: ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾^(۱) ؟

معنای آیهی (و انسان بیش از هر چیز به جدل برمی خیزد)^(۲) چیست؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

الإنسان أوسع المخلوقات قدرة على معرفة أسماء الله سبحانه وتعالى، ففطرة الإنسان هي الفطرة الأوسع والأعظم، وكما ورد في الحديث: (إن الله خلق آدم على صورته)^(۳)، أي إن الإنسان مفطور على التحلي بأسماء الله سبحانه، حتى يصبح هو وجه الله سبحانه في خلقه، وأسماءه الحسنى في الخلق.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
در میان آفریده های خدا، انسان بیش از همه می تواند به شناخت اسماء الله سبحان و متعال برسد و فطرت انسان وسیع ترین و بزرگ ترین فطرت ها می باشد و همان گونه که در حدیث نیز وارد شده است: (إن الله خلق آدم على صورته)^(۴) (خدا آدم را بر صورت خود آفرید)؛ یعنی انسان بر آراسته شدن به اسماء خداوند سبحان سرشته شده است، تا آنجا که او خود به وجه خداوند سبحان در میان خلق و نیز اسم های نیکوی او در خلق تبدیل گردد.

۱- الكهف: ۵۴.

۲- كهف: ۵۴.

۳- الكافي: ج ۱ ص ۱۳۴ ح ۴.

۴- كافي: ج ۱ ص ۱۳۴ ح ۴.

فالجدل في الآية يعني: الكلام بالحق والاحتجاج به على أهل الباطل، والإنسان هو: (علي بن أبي طالب (عليه السلام))^(١).

بنابراین (جدل) در این آیه، یعنی سخن گفتن به حق و احتجاج با آن علیه اهل باطل، و (انسان) نیز علی بن ابی طالب (علیه السلام) می باشد.^(٢)

أما الإنسان إذا انتكس فإنه يجادل بالباطل، ولكن مجادلت أهل الباطل سفیهة واهنته إذا ما عُرِضَتْ على العقل السليم الذي يزن الأمور بعيداً عن الهوى والتعصب والتزمت.

اما هرگاه انسان واژگونه شود، به باطل سخن می گوید؛ در حالی که سخن گفتن اهل باطل اگر بر عقل سلیمی که امور را به دور از هوای نفس و تعصب در کفه‌ی ترازو قرار می دهد عرضه شود، جز سفاهت و نادانی سست و ناپایدار نخواهد بود.



پرسش ۱۲۷: معنای توصیف خداوند سبحان به (الجواد الواسع)

سؤال / ۱۲۷: ما معنى ما ورد في الدعاء بوصف الله سبحانه وتعالى بالجواد الواسع^(٣)؟ وهل صحيح بحسب ما يقول بعض العلماء إن الجواد الواسع هو لأن خزائنه لا تنفذ وخزائنه خلقه تنفذ؟!

اینکه در دعا در توصیف خداوند سبحان و متعال (الجواد الواسع) (بخشنده‌ی نعمت‌های بی کران و فراگیر) آمده به چه معنا است؟ و آیا بنا بر آنچه برخی علما می گویند، این درست است که (الجواد الواسع) از آن رو است که گنجینه‌های او را پایانی نیست ولی گنجینه‌های خلق را نهایی است؟!

۱- ينقل ابن شهر آشوب عن النبي (ص): (... وكان الانسان: يعني علي بن أبي طالب، أكثر شئ جدلاً: يعني متكلماً بالحق والصدق) مناقب آل أبي طالب: ج ۱ ص ۳۲۴.

۲- ابن شهر آشوب از پیامبر روایت می کند: «... وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَلَيْهِ (یعنی علی بن ابی طالب)، حَاحَ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»، یعنی سخن گو به حق و درستی».

۳- إقبال الاعمال لابن طاووس: ج ۲ ص ۷۴.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

خزائنه سبحانه وتعالى لا تنفذ، لكن من هو الأعظم والأوسع جوداً الذي عنده دينار واحد فينفقه، أم الذي عنده أموال لا تعد ولا تحصى فينفق منها، ومهما أنفق منها فهي لا تنفذ؟!

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليمًا.

گنجینه‌های خداوند سبحان و متعال تمام نمی‌شود، ولی کدام یک جود و بخشش بیش‌تر و بزرگ‌تری دارد: کسی که یک دینار دارد و آن را انفاق می‌کند، یا کسی که اموال بی حد و حصری دارد و از آنها می‌بخشد و هر چه ببخشد باز هم تمام نمی‌شود؟!

من المؤكد أن الذي عنده دينار واحد هو الأوسع جوداً؛ لأنه أنفق كل ما عنده، أما الآخر فهو ينفق من خزائن لا تنفذ، فمهما أنفق فهو لا ينفق كل ما عنده، فلا يكون جواداً واسعاً، إلا إذا أعطى خزائنه التي لا تنفذ، أي إنه يعطي نفسه، أي إنه وجود بنفسه، والجود بالنفس غاية الجود، وهذا يفسره حديث: (الصوم لي وأنا أجزى به) ^(١)، أي إن جزاء الصوم عن الأنا -أي ترك الأنا - هو الله سبحانه، ومعنى هذا أن يكون العبد لسان الله ويد الله ^(٢)، أي أن يستكمل العبد درجات الإيمان العشر، فيكون منا أهل البيت عليهم السلام، قال تعالى: ﴿فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ ^(٣)، أي إنه يكون ممن أهله حاضرو المسجد الحرام، أي من أهل بيت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) كسلمان الفارسي (عليه السلام) ^(٤).

١- الكافي: ج ٤ ص ٦٣ ح ٦. وتقدم شرح الحديث في المتشابهات: ج ١ / سؤال رقم (١٣).

٢- عن حماد بن بشير قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: قال رسول الله (ص): (قال الله عز وجل: من أهان لي ولياً فقد أصد لمحاربتي وما تقرب إليَّ عبد بشيء أحب إليَّ مما افترضت عليه وإنه ليتقرب إليَّ بالنافلة حتى أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبسط بها، إن دعاني أحببته وإن سألتني أعطيتته، وما ترددت عن شيء أنا فاعله كترددني عن موت المؤمن يكره الموت وأكره مساءته) الكافي: ج ٢ ص ٣٥٢، فالحديث يشير إلى أن التقرب بما افترض الله أعظم من التقرب بالنوافل.

٣- البقرة: ١٩٦.

٤- سبق الكلام في هذه النقطة بشرح تفصيلي في المتشابهات: ج ٣ / سؤال حول سر الأربعين برقم (٩٣).

به طور قطع و یقین جود و کرم آن کس که فقط یک دینار دارد، بیش تر و وسیع تر است؛ چرا که او تمام آنچه را که دارد می‌بخشد، ولی دیگری از گنجینه‌هایی که تمام نشدنی است انفاق می‌کند و هر قدر هم که انفاق کند، همه‌ی دارایی‌اش را انفاق نکرده است و از همین رو او بخشاینده‌ی بی‌کران نمی‌باشد، مگر اینکه گنجینه‌های بی‌انتهایش را ببخشد؛ یعنی خودش را عطا کند و به عبارت دیگر او نفس خودش را ببخشد، و جود و بخشیدن نفس، نهایت جود و کرم است و این موضوع را حدیث (الصوم لی و انا أُجزی به) ^(۱) (روزه برای من است و من خودم پاداش آن هستم) تفسیر می‌کند؛ یعنی پاداش روزه گرفتن از منیّت یعنی ترک گفتن من- خداوند سبحان می‌باشد و معنای این جمله آن است که بنده، زبان خدا و دست خدا می‌شود.... ^(۲) یعنی بنده درجات ده‌گانه‌ی ایمان را به کمال می‌رساند و او از ما اهل بیت (علیهم السلام) می‌گردد. حق تعالی می‌فرماید: (سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز چون از حج بازگردد، تا ده روز کامل شود و این حکم برای کسی است که از مردم مکه نباشد) ^(۳)؛ یعنی او از مردم مکه نباشد؛ یعنی از اهل بیت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ همانند سلمان فارسی (علیهم السلام).

فالجواد الواسع هو الذي يجود بنفسه، فالله سبحانه وتعالى يجازي عباده المخلصين الذين أعرضوا عن الأنا بعد إعراضهم عن الدنيا وزخرفها، وبعد طاعتهم له سبحانه وتعالى في كل صغيرة وكبيرة، بأن يجعلهم مثله في أرضه، فقولهم قوله، وفعلمهم فعله، وهذا ما ورد عنهم (عليهم السلام) إن قلوبنا أوعية لمشيئة الله، فإذا شاء الله شئنا ^(۴)، وإنّ روح ولي الله تصعد إلى الله سبحانه، فيخاطبه الله سبحانه فيقول له: أنا حي لا أموت، وقد جعلتك حياً لا تموت ^(۵).

پس (جواد واسع) آن کسی است که خودش را بذل و بخشش می‌کند. بنابراین خداوند سبحان و متعال به آن دسته از بندگان مخلصش که پس از اعراض و روی گردانیدن از دنیا و زینت‌هایش، از من و منیّت روی

۱- کافی: ج ۴ ص ۶۳ ح ۶ و شرح حدیث در کتاب متشابهات ج ۱ پرسش شماره‌ی ۱۳ آمده است.

۲- از حماد بن بشیر روایت شده است که گفت: شنیدم ابا عبد الله می‌فرماید: (رسول خدا فرمود: خداوند عزّ و جل فرمود: هر کس به یک دوست من اهانت کند، به جنگ با من برخاسته است و هیچ یک از بندگانم به من تقرب نجوید مگر با عملی که نزد من محبوب‌تر باشد از آنچه بر او واجب کرده‌ام، و به درستی که به وسیله‌ی نماز نافله به من تقرب جوید تا آنجا که من دوستش بدارم، و چون دوستش بدارم آنگاه گوش او شوم که با آن بشنود، و چشمش شوم که با آن ببیند، و زبانش گردد که با آن بگوید، و دستش شوم که با آن بگیرد، اگر بخواند اجابتش کنم، و اگر خواهشی از من کند به او بدهم و آنچه درباره‌اش اقدام می‌کنم مانند اقدام در مرگ مؤمن در حالی که مرگ را نمی‌پسندد، به دلیل آن است که می‌خواهم به این وسیله از سختی و امور ناپسند دور بماند). کافی: ج ۲ ص ۳۵۲ و ۳۵۳، و حدیث اشاره می‌کند به اینکه تقرب جستن به وسیله‌ی آنچه خداوند واجب دانسته برتر از تقرب جستن به وسیله‌ی نوافل می‌باشد.

۳- بقره: ۱۹۶.

۴- جاء في الحديث عن الإمام المهدي (عليه السلام): (يا كامل بن إبراهيم... و جئت تسأله عن مقالة المفوضة، كذبوا عليهم لعنة الله، بل قلوبنا أوعية لمشيئة الله، فإذا شاء الله شئنا، والله عز وجل يقول: وما تشاءون إلا أن يشاء الله) دلائل الإمامة للطبري: ص ۵۰۶.

۵- ورد في الحديث القدسي: (يا ابن آدم أنا غني لا أفترق، أظنني فيما أمرتك أجعلك غنياً لا تفتقر، يا ابن آدم أنا حي لا أموت، أظنني فيما أمرتك أجعلك حياً لا تموت. يا ابن آدم أنا أقول للشيء كن فيكون، أظنني فيما أمرتك أجعلك تقول للشيء كن فيكون) بحار الأنوار: ج ۹ ص ۳۷۶.

گردانیدند و پس از آنکه در هر کوچک و بزرگی خداوند سبحان و متعال را اطاعت نمودند، پاداش می‌دهد به اینکه آنها را مثل خویش در زمینش می‌گرداند و در آن هنگام، گفتار آنها گفتار او و کردار آنها کردار او می‌باشد. این مطلب در روایتی از اهل بیت (علیهم السلام) که دل‌های ما ظرفی برای خواست و مشیت خداوند است، و اگر خدا بخواهد ما می‌خواهیم،^(۱) آمده است. روح ولیّ خدا به سوی خداوند سبحان بالا می‌رود و خداوند متعال او را مخاطب قرار داده، به او می‌گوید: من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم، و تو را زنده‌ای نموده‌ام که نمی‌میری.^(۲)

قال تعالی: ﴿وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾^(۳).
 فيكون العبد ممن شاء الله أن لا يصعق ولا يموت إلا الموتة الأولى، وهي نوع ارتقاء وليست موتاً حقيقياً، إنما الموت الحقيقي هو موت الروح لا الجسد: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾^(۴).
 هذه هي حقيقة الجواد الواسع، أسأل الله أن يجعلكم ويجعلني ممن عرفوا الجواد الواسع حقيقة لا لفظاً ومعنى.

حق تعالی می‌فرماید: (و در صور دمیده شود؛ پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است جز آنها که او بخواهد، بیهوش می‌شوند)^(۵)؛ پس بنده جزو کسانی می‌شود که خدا خواسته بیهوش نشود و نمیرد، مگر به مرگ نخستین که در واقع نوعی ارتقا است و مرگ واقعی نمی‌باشد و مرگ واقعی، مرگ روح است نه جسد: (در آنجا طعم مرگ را نمی‌چشند، مگر همان مرگ نخستین).^(۶) این است حقیقت (جواد واسع). از خداوند مسئلت دارم که شما و مرا جزو کسانی که جواد واسع را حقیقتاً و نه فقط در الفاظ و معنا دریافته‌اند، قرار دهد.



۱- در روایت از امام مهدی آمده است: (ای کامل بن ابراهیم... آمده‌ای از عقاید مفوضه سؤال کنی؟ مفوضه در عقیده که لعنت خدا بر آنها باد، دروغ گفتند؛ بلکه دل‌های ما ظرف‌هایی برای خواست و مشیت خداوند است. پس هر وقت خداوند چیزی را بخواهد، ما می‌خواهیم چنان که خود فرموده است: (وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) (نمی‌خواهید چیزی مگر اینکه خداوند بخواهد). دلایل الامامت طبری: ص ۵۰۶.

۲- در حدیث قدسی آمده است: (ای فرزند آدم! من بی‌نیازی هستم که نیازمند نمی‌شوم؛ مرا در آنچه به آن امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را بی‌نیازی کنم که نیازمند نشوی. ای فرزند آدم! من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم، مرا در آنچه امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را زنده‌ای قرار دهم که فنا نشوی. ای فرزند آدم! من چون چیزی را بخواهم، به آن می‌گویم: باش! پس موجود می‌شود؛ مرا در آنچه امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را چنین سازم که هر چه را بخواهی، بگویی: باش! پس موجود شود). بحار الانوار: ج ۹۰ ص ۳۷۶.

۳- الزمر: ۶۸.

۴- الدخان: ۵۶.

۵- زمر: ۶۸.

۶- دخان: ۵۶.

پرسش ۱۲۸: معنای آیهی (قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي....)

سؤال / ۱۲۸: ما معنی قول ابراهیم (علیه السلام): ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ فی قوله تعالی: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^(۱)؟ وهل صحیح أن ابراهیم (علیه السلام) قالها لأنه كان يحمل همّ ذريته، كما يقول بعض العلماء؟

در آیهی (و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید، خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستم کاران را دربرنگیرد)^(۲) معنای فرموده حضرت ابراهیم (علیه السلام) (و از فرزندان من) چیست؟ و آیا طبق آنچه برخی علما می گویند درست است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) از آن جهت این مطلب را بر زبان آورد که نگران فرزندان خود بود؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

عندما حمل ابراهیم (علیه السلام) وهو شاب الفأس وكسّر الأصنام، وألقاه النمرود وعلما الضالّة في النار، كافأه الله سبحانه وتعالى بدون أن يطلب هو (علیه السلام)، بأن جعل الأنبياء اللاحقين بعده من ذريته. ثم إن ابراهیم (علیه السلام) استمر بدعوته الإلهية، فلما امتحنه الله سبحانه وتعالى بالكلمات ونجح ابراهیم (علیه السلام) بالامتحان والابتلاء خاطبه تعالی فقال له: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليمًا. وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) در سن جوانی تبر را برداشت و بتها را شکست، و نمرود و علمای گمراه او را در آتش افکندند، خداوند سبحان و متعال بدون اینکه ابراهیم (علیه السلام) تقاضا کند او را پاداش

۱- البقرة: ۱۲۴.

۲- بقره: ۱۲۴.

داد به این صورت که انبیای پس از او را از نسلش قرار داد. سپس ابراهیم (علیه السلام) دعوت الهی خود را ادامه داد، و هنگامی که خداوند سبحان و متعال او را با کلماتی بیازمود و ابراهیم (علیه السلام) در امتحان و ابتلا پیروز شد، حق تعالی خطاب به او فرمود: (من تو را پیشوای مردم گردانیدم).

ومرتبة الإمامة الإلهية مرتبة عالية، لم ينلها كل الأنبياء والمرسلين (عليهم السلام)، وهنا سأل إبراهيم (عليه السلام) الله سبحانه وتعالى هذا السؤال: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾، أي وهل أن الأنبياء الذين بشرتني بهم فيما مضى هم (أئمة) أيضاً؟ فقال تعالى: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾، أي الظالمين من الأنبياء (عليهم السلام). وظلم الأنبياء ليس كظلم غيرهم وإنما هو من نوع (حسنة الأبرار سيئات المقربين)^(۱)، أي إتيانهم بالعمل ليس على الوجه الأمثل بسبب التمايز بالمعرفة بينهم (عليهم السلام) فكل منهم (عليهم السلام) يعبد سبحة بحسب معرفته ولذا تتفاوت عبادتهم، فتكون سجدة من محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) أفضل من عبادة الثقلين، وضربة من علي (عليه السلام) بد (عبادة الثقلين)^(۲).

جایگاه امامت الهی، جایگاهی بس رفیع است که همه‌ی انبیا و فرستادگان به آن دست نیافتند. در اینجا ابراهیم (علیه السلام) از خداوند سبحان و متعال این تقاضا را درخواست نمود: (و از فرزندان من؟)؛ یعنی آیا در پیامبرانی که پیش تر مرا به آنها بشارت داده‌ای نیز (امام) یافت می‌شود؟ حق تعالی می‌فرماید: (عهد من ستم‌کاران را دربر نمی‌گیرد)؛ یعنی ستم‌کاران از پیامبران (علیه السلام) و ستم‌پیامبران مانند ستم‌سایرین نیست بلکه از جنس (حسنة الأبرار، سيئات المقربين)^(۳) (کارهای نیک خوبان، گناه مقربان است) می‌باشد؛ یعنی عملکرد آنان به جهت یکسان نبودن میزان معرفت و شناخت‌شان (عليهم السلام)، همانند یکدیگر نیست. هر کدام از آنها (عليهم السلام) خداوند سبحان را بر حسب میزان معرفت و شناختش عبادت می‌کند؛ بنابراین عبادت آنان با یکدیگر متفاوت می‌باشد. از همین رو به عنوان مثال سجده‌ی حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و آله و سلم از عبادت ثقلین (جن و انس) برتر است و یا ضربه‌ای از علی (عليه السلام) با عبادت ثقلین (جن و انس) برابری می‌کند.^(۴)

۱- الجواهر السننية للحر العاملي : ص ۸۳.

۲- قال (ص): (لضربة علي لعمرو يوم الخندق تعدل عبادة الثقلين) عوالي اللئالی لابن أبي جمهور : ج ۴ ص ۸۶.

۳- جواهر السننية حر عاملي : ص ۸۳.

۴- پیامبر می‌فرماید: (ضربت علی بر عمرو در روز خندق با عبادت جن و انس برابری می‌کند). عوالی اللئالی ابن ابی جمهور: ج ۴ ص ۸۶.

وهذا التمايز بين بينهم (عليهم السلام)، وذكره تعالى: ﴿تَلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾^(١).

و این تمايز میان آنها (عليهم السلام) موضوعی است آشکار و حق تعالی از آن یاد کرده است: (بعضی از این فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی برافراشت و به عیسی بن مریم معجزه‌ها دادیم و او را با روح القدس یاری کردیم و اگر خدا می‌خواست مردمی که پس از آنها بودند، پس از آنکه حجت‌ها بر آنان آشکار شده بود، با یکدیگر قتال نمی‌کردند؛ ولی آنان اختلاف کردند: پاره‌ای مؤمن بودند و پاره‌ای کافر شدند و اگر خدا می‌خواست با هم قتال نمی‌کردند؛ ولی خدا هر چه خواهد می‌کند).^(٢)

فنفس العمل لو كُلف به يونس النبي (عليه السلام) وكُلف به محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) لم يكن إتيان يونس به في نفس مستوي إتيان محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، فهذا التقصير من يونس (عليه السلام) في الإتيان بالعمل نسبةً إلى ما يأتي به محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وهو ظلم من يونس (عليه السلام)؛ لأن هذا التقصير منعه من نيل رتبة عظيمة فُطرَ كإنسان لينالها، وبالتالي فإنَّ هناك مرتبة من هذا النوع من الظلم يجب أن يتجاوزها الأنبياء والمرسلون من ذرية إبراهيم (عليه السلام) لينالوا مرتبة الإمامة، ولهذا قال تعالى: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ أي لا ينال الإمامة كل الأنبياء من ذريتك يا إبراهيم، إنما ينالها الأنبياء والمرسلون من ذريتك الذين يتجاوزون هذا الظلم، فيرتقون إلى هذه المرتبة ﴿وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^(٣).

بنابراین اگر یونس پیامبر (عليه السلام) و حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) به انجام یک کار مکلف شوند، انجام دادن آن عمل توسط یونس (عليه السلام) به مانند انجام آن کار توسط حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) نیست و این کوتاهی یونس (عليه السلام) در انجام آن عمل نسبت به آنچه حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) انجام می‌دهد ظلمی است از سوی یونس (عليه السلام)؛ چرا که این

١- البقرة: ٢٥٣.

٢- بقره: ٢٥٣.

٣- النمل: ١٠-١١.

کوتاهی، او را از دستیابی به جایگاه عظیمی که انسان برای رسیدن به آن سرشته شده است، باز می‌دارد. به این ترتیب مرتبه‌ای از این نوع ستم‌کاری وجود دارد که انبیا و فرستادگان (علیهم السلام) از نسل ابراهیم (علیه السلام) باید از آن گذر کنند تا به مرتبه‌ی امامت نائل گردند و از همین رو حق تعالی می‌فرماید: (پیمان من ستم‌کاران را دربرنگیرد)؛ یعنی ای ابراهیم! تمام پیامبران از نسل تو به مقام امامت نائل نمی‌شوند بلکه فقط کسانی از انبیا و فرستادگان از فرزندان تو به آن می‌رسند که از این ظلم گذر کنند و به این مرتبه ارتقا یابند: (عصایت را بیفکن. چون دیدش که همانند ماری می‌جنبد، گریزان بازگشت و به عقب ننگریست. ای موسی، مترس که فرستادگان نباید در حضور من بترسند * مگر کسی که ستمی کرده باشد و سپس پس از بدکاری، نیکوکار شود؛ چرا که من آمرزنده‌ی مهربانم).^(۱)

وقد أشار تعالی فی القرآن لبعض الأئمة من ذریة ابراهیم (علیه السلام):

ومنهم: موسی (علیه السلام)، قال تعالی: ﴿وَأَضْمُمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ﴾^(۲)، أي خالية من الظلم، فالإنسان يأخذ ويعطي باليد، واليد البيضاء تشير إلى عدالة الإنسان التامة مع الناس ومع الله سبحانه وتعالى، فموسى (علیه السلام) طهر نفسه من الظلم بمرتبة عالية، كما في الآية: ﴿إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

حق تعالی در قرآن به برخی ائمه از نسل ابراهیم (علیه السلام) اشاره می‌فرماید: از جمله‌ی آنها حضرت موسی (علیه السلام) است. حق تعالی می‌فرماید: (دست خویش در بغل کن، بی‌هیچ عیبی، سفید بیرون آید، این هم آیتی دیگر)^(۳)؛ یعنی خالی از هر گونه ظلم و ستم. انسان با دست می‌گیرد و می‌دهد، و دست سفید به عدالت تمام و کمال انسان با مردم و با خداوند سبحان و متعال اشاره دارد. بنابراین موسی (علیه السلام) خودش را از ظلم و ستم در مرتبه‌ای عالی، پاک و طاهر نموده است، همان طور که در این آیه اشاره می‌شود: (مگر کسی که ستمی کرده باشد و سپس پس از بدکاری، نیکوکار شود؛ چرا که من آمرزنده‌ی مهربانم).^(۴)

۱- نمل: ۱۰-۱۱.

۲- طه: ۲۲.

۳- طه: ۲۲.

۴- نمل: ۱۰-۱۱.

ومنهم: عيسى- (عليه السلام)، قال تعالى مخبراً عن عيسى- (عليه السلام): ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾^(١)، أي إنّ عيسى- (عليه السلام) نال مرتبة الإمامة، فهو يعطي الأمان لنفسه وللناس.

و از جمله‌ی آنها حضرت عیسی (علیه السلام) است. حق تعالی از حضرت عیسی (علیهم السلام) چنین خبر داده است: (سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که دیگر بار زنده برانگیخته می‌شوم)^(۲)؛ یعنی عیسی (علیه السلام) به جایگاه امامت دست یافته است، و او به خودش و مردم امان می‌بخشد.

وأشار تعالى إلى من لم ينل مرتبة الإمامة منهم كيحيى (عليه السلام)، قال تعالى: ﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾^(٣)، أي إنه لم يصل إلى مرتبة الإمامة لكي يعطي للناس ولنفسه الأمان، وإنما هو مهّد الطريق لعيسى (عليه السلام) ووجه الناس إليه (عليه السلام).

و خداوند متعال به کسانی از آنها که به مرتبه‌ی امامت دست نیافتند اشاره کرده است؛ مانند حضرت یحیی (علیه السلام). حق تعالی می‌فرماید: (سلام بر او، روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که دیگر بار زنده برانگیخته می‌شود)^(۴)؛ یعنی او به جایگاه امامت دست نیافته تا به مردم و خودش امان بخشد، بلکه او فقط راه را برای حضرت عیسی (علیه السلام) آماده و مردم را به سوی او راهنمایی نمود.

أما قول بعضهم: إن إبراهيم (عليه السلام) كان يحمل همّ ذريته ، فإذا كانوا يقصدون أنه (عليه السلام) أراد لهم الإمامة (عليهم السلام) فهذا لا؛ لأنّ إبراهيم (عليه السلام) لم يكن حريصاً على دنيا ولا على آخرة، إنما كان حريصاً على رضا الله سبحانه وتعالى. ودعاء الأنبياء وإبراهيم (عليه السلام) لذريتهم إنما هو للصالحين منهم بعد علم الأنبياء (عليهم السلام) بصلاحهم، ومن قبل إبراهيم (عليه السلام) نوح (عليه السلام) فإنه لعن ابنه بعد أن لعنه الله سبحانه، وبعد أن علم أنه ضال عن الصراط المستقيم ومن أهل الجحيم.

۱- مريم: ۳۳.

۲- مريم: ۳۳.

۳- مريم: ۱۵.

۴- مريم: ۱۵.

اما این سخن برخی که می‌گویند حضرت ابراهیم (علیه السلام) نگران فرزندان خود بود، اگر مقصودشان این است که آن حضرت (علیه السلام) امامت را برای آنها (علیه السلام) می‌خواست، اینچنین نیست؛ چرا که ابراهیم (علیه السلام) نه بر دنیا حریص بود و نه بر آخرت، بلکه فقط بر رضایت خداوند سبحان و متعال حرص داشت، و دعای پیامبران و حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای فرزندان، فقط برای فرزندان صالح‌شان بوده آن هم پس از آگاهی یافتن از صلاحیت آنها. پیش از ابراهیم (علیه السلام)، نوح (علیه السلام) بود که پس از آنکه خداوند پسرش را لعنت نمود و پس از آنکه دانست او از راه راست منحرف شده و از اهل آتش است، او هم فرزندش را لعنت کرد.

فلم يكن إبراهيم (عليه السلام) أو الأنبياء يحملون همّ ذريتهم لأنهم أولادهم، وإلا لكانوا بذلك على درجة كبيرة من حب الأنا والانحراف عن الصراط المستقيم، (حاشاهم من ذلك) وهم خيرة الله من خلقه، إنما كان إبراهيم والأنبياء (عليهم السلام) يحملون همّ الصالحين من ذريتهم؛ لأنهم علموا بصلاحهم، ولأنهم علموا أن هؤلاء الأبناء الصالحين سوف يخلفونهم بالدعوة إلى الله سبحانه وتعالى، وتحمل العناء والمشقة والأذى من الناس في سبيل نشر التوحيد وكلمة الله سبحانه وتعالى في أرضه.

این چنین نبوده که حضرت ابراهیم (علیه السلام) یا پیامبران (علیهم السلام) نگران فرزندان خود باشند به این جهت که آنها فرزندان‌شان می‌باشند که اگر چنین بود، آنها گرفتار درجه‌ی بالایی از خودپسندی و انحراف از صراط مستقیم می‌بودند (که هرگز چنین نمی‌باشد!) و حال آنکه آنها برترین خلق خدا می‌باشند. حضرت ابراهیم و پیامبران (علیهم السلام) فقط نگرانی فرزندان صالح خود را در دل داشتند؛ چرا که از صلاح آنها باخبر بودند و می‌دانستند که این فرزندان صالح، جانشینان آنها در دعوت به سوی خداوند سبحان و متعال و کشیدن بار رنج و سختی و آزار از سوی مردم در راه گسترش توحید و کلمه‌ی خداوند سبحان و متعال در زمینش خواهند بود.

فكان إبراهيم (عليه السلام) والأنبياء (عليهم السلام) يحملون همّ الصالحين من ذريتهم؛ لأنهم أولياء الله سبحانه، لا لأنهم أولادهم. والفرق شاسع بين الأمرين، كالفرق بين حب الله سبحانه، وحب الدنيا في قلب الصالح والطالح.

بنابراین ابراهیم (علیه السلام) و انبیا (علیهم السلام) نگران فرزندان صالح خود بودند؛ چرا که آنها اولیای خداوند سبحان بودند و نه از این رو که فرزندان شان می باشند. بین این دو تفاوتی بسیار زیاد وجود دارد؛ مانند تفاوت میان حبّ خدای سبحان و حبّ دنیا در قلب نیکوکار و بدکردار.



پرسش ۱۲۹: حق تعالی می فرماید (أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ....).

سؤال / ۱۲۹: قال تعالی: ﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿^(۱). من هم المقربون؟ ومن هم الأولون؟ ومن هم الآخرون؟ ولماذا من الأولين ثلثة ومن الآخريين قليل؟!

حق تعالی می فرماید: (اینان مقربان اند * در بهشت های پر نعمت * گروهی از پیشینیان * و اندکی از آنها که از پی آمده اند).^(۲) مقربان چه کسانی هستند؟ پیشینیان کیان اند؟ کسانی که از پی آمده اند چطور؟ و چرا از پیشینیان، گروهی، و از آخريين اندک؟!!

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

المقربون: هم سبعون ألفاً شيعة علي بن أبي طالب (عليه السلام)، أو: الإنسان الكامل المذكور في القرآن، وهؤلاء فيهم بعض الأنبياء والمرسلين والأئمة (عليهم السلام)^(۳)، وقليل من أمة محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) كسلمان ومالك الأشتر والثلاثمائة وثلاثة عشر أصحاب الإمام المهدي (عليه السلام)^(۴).

۱- الواقعة: ۱۱ - ۱۴.

۲- واقعه: ۱۱ الى ۱۴.

۳- ومن الأحاديث لهذا قول الإمام الصادق (عليه السلام): (وإن من شيعته لإبراهيم)، قال: (إبراهيم من شيعة علي، وإن كان الأنبياء من شيعته) مشارق أنوار اليقين للحافظ رجب البرسي: ص ۲۸۸.

۴- والظاهر هؤلاء السبعون ألفاً هم الذين يدخلون الجنة بلا حساب في الرواية الآتية:

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا.
مقربان عبارت‌اند از هفتاد هزار شیعی علی بن ابی طالب (علیه السلام)، یا انسان کامل یاد شده در قرآن و در میان آن‌ها برخی انبیا و فرستادگان و ائمه (علیهم السلام)^(۱) و شماری اندک از امت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مانند سلمان و مالک اشتر و سیصد و سیزده یار امام مهدی (علیه السلام) وجود دارد.^(۲)

والأولون: هم الأمم السالفة وفيهم كثير من الأنبياء والمرسلين، وهم (۱۲۴) ألف نبي، فيهم كثير من المقربين.

پیشینیان عبارت‌اند از امت‌های پیشین و در میان آن‌ها تعداد زیادی از انبیا و فرستادگان می‌باشند و آن‌ها ۱۲۴ هزار پیامبرند؛ در آن‌ها بسیاری از مقربان جای می‌گیرند.

والآخرون: هم أمة محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، وفيهم جماعة من المقربين أقل بكثير من العدد الموجود في الأمم السالفة، والذين معظمهم أنبياء ومرسلون.

عن عبد الرحمن بن كثير عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سمعته يقول لأبي حمزة الثمالي: (يا أبا حمزة هل شهدت عمي ليلة خرج؟ قال: نعم، قال: فهل صلى في مسجد سهيل؟ قال: وأين مسجد سهيل؟ لعلك تعني مسجد السهلة؟ قال: نعم، قال: أما انه لو صلى فيه ركعتين ثم استجار بالله لأجاره سنة. فقال أبو حمزة: بأبي أنت وأمي هذا مسجد السهلة؟ قال: نعم فيه بيت إبراهيم الذي كان يخرج منه إلى العمالق، وفيه بيت إدريس الذي كان يخيظ فيه، وفيه صخرة خضراء فيها صورة جميع النبيين (ع)، وتحت الصخرة الطينة التي خلق الله منها النبيين، وفيه المعراج وهو الفارق موضع منه وهو ممر الناس وهو من كوفان، وفيه ينفخ في الصور، واليه المحشر ويحشر من جانبه سبعون ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب) تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۳۷-۳۸.
وعن رسول الله (ص): (يدخل الجنة سبعون ألفاً من أمتي لا حساب عليهم ثم التفت إلى علي، فقال: هم شيعتك وأنت إمامهم) روضة الواعظين للنيسابوري: ص ۲۹۷.

۱- از جمله‌ی احادیث این سخن امام صادق می‌باشد: «و از شیعیان او، ابراهیم می‌باشد» فرمود: «ابراهیم از شیعیان علی بود هر چند انبیا از شیعیان او (ابراهیم) بودند». مشارق انوار یقین - حافظ رجب برسی: ص ۲۸۸.

۲- در روایتی که در ادامه می‌آید ظاهراً این هفتاد هزار نفر کسانی هستند که بی حساب وارد بهشت می‌شوند:
از عبد الرحمن بن کثیر از ابو عبد الله روایت شده است: شنیدم به ابو حمزه‌ی ثمالی می‌فرماید: «ای ابا حمزه! آیا عموی مرا دیدی که شبی خارج شد؟» ابو حمزه عرض کرد: بله. امام فرمود: «آیا در مسجد سهیل نماز گزارد؟» ابو حمزه گفت: مسجد سهیل کجاست؟ شاید منظورتان مسجد سهله است؟ امام فرمود: «بله» و فرمود: «اگر کسی در آن دو رکعت نماز بخواند و به خدا پناه ببرد خدا یکسال پناهِش می‌دهد». ابو حمزه عرض کرد: پدر و مادرم به فدایتان! آیا همین مسجد سهله؟ فرمود: «آری! در آن، خانه‌ی ابراهیم است که از آن به سمت عمالقه خارج شد و در آن خانه‌ی ادريس بود که در آن خیاطی می‌کرد و در آن صخره‌ی خضرا است که در آن، صورت همه پیامبران (علیهم السلام) وجود دارد و زیر آن صخره، خاکی است که خدا همه‌ی انبیا را از آن آفرید و معراج در آن است و محل جدایی، قسمتی از آن است و این مسجد محل عبور مردم و در کوفه می‌باشد، در آن در صور دمیده می‌شود و محشر به سوی آن است و از کنار آن هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می‌شوند». تهذيب الاحكام: ج ۶ ص ۳۷ و ۳۸.

پسینیان (آخرون) عبارت‌اند از اُمّت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و در میان آن‌ها گروهی از مقربان هستند ولی تعداد آن‌ها بسیار کمتر از اُمّت‌های پیشین می‌باشد که بخش عمده‌ی آن‌ها را انبیا و فرستادگان تشکیل می‌دهند.

والمقربون من الأمم السالفة وهم أنبياء ومرسلون عددهم إذا قيس إلى عدد بني آدم فهم جماعة قليلة، ولذلك عبر عنهم بالثلة، فهم عشرات الآلاف نسبة إلى مليارات البشر.

اگر تعداد مقربان از اُمّت‌های پیشین که همان انبیا و فرستادگان می‌باشند با تعداد فرزندان آدم قیاس شود، اندک‌شمار می‌باشند و از همین رو از آن‌ها با عبارت (ثُلَّةٌ) (جماعت اندک) تعبیر شده است، این عده، ده‌ها هزار نفر در مقایسه با میلیاردها انسان می‌باشند!

أما المقربون من أمة محمد (عليهم السلام)، فعددهم نسبة إلى هذه الثلة من الأمم السالفة قليل، فهم مئات نسبة إلى المقربين من الأمم السالفة وهم عشرات الآلاف، ونسبة إلى بني آدم وهم مليارات.

اما تعداد مقربان از اُمّت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به این جماعت اندک از اُمّت‌های پیشین، اندک است؛ اینان صدها نفر نسبت به مقربان از اُمّت‌های پیشین که به ده‌ها هزار نفر در برابر میلیاردها نفر از نوع بشر می‌رسیدند، می‌باشند!

وأيضاً المقربون هم شيعة رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، وفي هذه الحالة يدخل فيهم قائدهم وسيدهم علي (عليه السلام)، فيكون هو وخاصته القليل من الآخرين.

و نیز مقربان، شیعیان پیامبر خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند که در این حالت، رهبر و سرورشان حضرت علی (علیه السلام) در میان آن‌ها است. آن حضرت به همراه این گروه شیعه‌ی خاص همان (قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ) می‌باشند.



پرسش ۱۳۰: معنای فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام): (ای دنیا! غیر از من را بفریب... و طلاق چیست؟

سؤال / ۱۳۰: ما معنی قول امیر المؤمنین (علیه السلام) للدنیا: (یا دنیا غری غیري إلیّ تعرضت أم إلیّ تشوّفت هیهات هیهات قد بنتک ثلاثاً لا رجعة فیها) إرشاد القلوب^(۱)، هل أن أمير المؤمنين (علیه السلام) طلق الدنيا كالطلاق العادي أي أنه تركها، ثم عاد لها، ثم تركها، وهكذا ثلاث؟

معنای این فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) که به دنیا فرمود: «یا دنیا! غری غیري. إلیّ تعرضت أم إلیّ تشوّفت؟ هیهات هیهات قد بنتک ثلاثاً لا رجعة فیها» (ای دنیا! غیر از من را بفریب. آیا برای من خودنمایی می کنی؟ یا شیفته ی من شده ای؟ هیهات! هیهات! تو را سه طلاقه کردم که در آن هیچ بازگشتی نباشد) (ارشاد القلوب)^(۲) چیست؟ آیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) دنیا را مانند طلاق عادی طلاق داد یعنی آن را رها کرد سپس به سوی آن بازگشت و دوباره آن را ترک گفت؟ و این عمل را سه بار تکرار نمود؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

هذا المعنى الذي ذكرته يعني أنه رغب فيها بعد تركها غير صحيح، ولكنه (علیه السلام) رفضها في الطفولة وفي الشباب وفي الكبر، قال تعالى: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وِزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتْرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^(۳).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليمًا.

این معنایی که شما ذکر کرده ای یعنی اینکه حضرت پس از رها کردن دنیا به سوی آن رغبت یافت، صحیح نیست؛ بلکه آن حضرت (علیه السلام) در زمان طفولیت، جوانی و پیری از دنیا روی گردان بوده است. حق تعالی

۱- هكذا أخرجه السائل، وانظر القول في: مناقب آل أبي طالب: ج ۱ ص ۳۷۰، ذخائر العقبى: ص ۱۰۰.

۲- پرسش کننده این گونه پرسیده است. همچنین می توانید این سخن را در مناقب ابن ابی طالب: ج ۱ ص ۳۷۰ و ذخائر العقبى: ص ۱۰۰ ملاحظه کنید.

۳- الحديد: ۲۰.

می‌فرماید: (بدانید که زندگی این جهانی، فقط بازیچه‌ای است و بیهودگی و آرایش و فخر فروشی، و افزون‌جویی در اموال و اولاد همانند بارانی به وقت است که روییدنی‌هایش کافران را به شگفت افکند سپس پژمرده می‌شود و بینی که زرد گشته و خاک شده است و در آخرت نصیب گروهی، عذابی سخت است و نصیب گروهی، آمرزشی از سوی خداوند و خوشنودی او، و زندگانی این دنیا جز متاعی فریبنده نیست).^(۱)

وعلي (عليه السلام) دخل الإسلام في طفولته ولم يُعرف عنه اللعب، بل عُرف بالجد والجهاد في الدفاع عن محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) والإسلام منذ صباه. ثم إنه قضى شبابه يمسح العلق والعرق في سبيل الله، فمن معركة إلى معركة يكاد لا يداوي جراحه، ثم إنه في الكبر لم يهتم لقليل الدنيا ولا لكثيرها.

حضرت علی (علیه السلام) در طفولیتش به اسلام گروید و آن حضرت به بازی دیده نشد بلکه از همان اوان کودکی، به تلاش و جهاد در راه دفاع از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام شناخته شد. سپس جوانی اش را صرف جهاد در راه خدا کرد و از معرکه‌ای به معرکه‌ای دیگر رهسپار می‌شد به طوی که زخم‌هایش را بهبودی در کار نبود. سپس در کهن‌سالی برای کم و زیاد دنیا اهمیتی قائل نبود.

فها هو علي (عليه السلام) في طفولته لم يلعب ولم يله، وفي شبابه لم يعرف الزينة والاهتمام بالمظهر، وفي كبر سنه لم يجمع شيئاً من تراث الدنيا، فقد بانها ثلاثاً كما قال علي (عليه السلام). وأيضاً: بانها ثلاثاً بكل وجوده الملكي الجسماني، والملكوتي في السموات الست، والعقلي في السماء السابعة.

آری این علی (علیه السلام) است که در کودکی به بازی و سرگرمی مشغول نشد. در جوانیش به دنبال زیور و زینت و ظاهر نبود و در کهن‌سالی چیزی از میراث دنیا نیندوخت. او (علیه السلام) از دنیا همان گونه که خودش (علیه السلام) می‌فرماید سه مرتبه برید و دوری کرد. همچنین او (علیه السلام) سه مرتبه دنیا با تمام وجودش طلاق داد: با وجود ملکی جسمانی اش، با وجود ملکوتی اش در آسمان‌های شش‌گانه و با وجود عقلانی اش در آسمان هفتم.



پرسش ۱۳۱: حق تعالی می فرماید: (وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ...)

سؤال / ۱۳۱: ما معنى قوله تعالى: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۱).

معنای این آیه چیست؟ (و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی دانند).^(۲)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

أي إنّ الله سبحانه وتعالى المهيمن على الأمر والموجه له كيف يشاء، فهو سبحانه وتعالى يوجه الكون الجسماني والروحاني إلى الغاية التي يشاؤها سبحانه وتعالى، وإلى الغرض الذي خلق لأجله الخلق. فمثلاً قصة نبي الله يوسف (عليه السلام) وما جرى عليه من ابتلاء فقد أُلقي في البئر، ثم بيع ووقع في ذل العبودية، ثم أُتهم بالفاحشة وهُتكت سمعته، ثم أُلقي في السجن وفي النهاية أصبح عزيز مصر. وكان سبباً لاستيطان بني إسرائيل في مصر، وما تبع هذا الاستيطان من بعث موسى (عليه السلام) (قائم آل إبراهيم) في مصر ومواجهته لفرعون مصر.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً. یعنی خداوند سبحان و متعال بر امر مْهيمین و مسلط است و هر طور بخوهد آن را جهت می دهد. او سبحانه و تعالی عالم جسمانی و روحانی را به سوی غایتی که خود او سبحان و متعال می خواهد و به سوی غرضی که خلق را به خاطر آن آفریده است، سوق می دهد. به عنوان مثال در قصه پیامبر خدا يوسف (عليه السلام) و آنچه بر او رفت، او (عليه السلام) در چاه انداخته، سپس فروخته شد و به حقارت بندگی مبتلا گشت، سپس به بی عفتی و هتک حرمت متهم گردید، پس از آن به زندان افکنده و در نهایت، عزیز مصر شد و سببی برای

۱- يوسف : ۲۱.

۲- يوسف: ۲۱.

سکنی گزیدن بنی اسرائیل در مصر و هر آنچه به دنبال این سکنی گزیدن از بعثت موسی (علیه السلام) قائم آل ابراهیم) در مصر و روبه‌رو شدنش با فرعون مصر صورت پذیرفت، گردید.

وفي كل الأحداث والابتلاءات التي حصلت ليوسف (عليه السلام) فإن الله غالب على الأمر ومهيمن عليه ولو شاء لما حصلت، ولكنه شاء أن تحصل، ومعظمها بسبب الشيطان أو وسوسته، ولكن الله سبحانه وتعالى جعل مكر الشيطان ينقلب عليه ﴿وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ﴾^(١)، ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾^(٢).

در همه‌ی این حوادث و ابتلاءهایی که برای حضرت یوسف (علیه السلام) پیش آمد، خدا بر کار، غالب و مسلط بود و اگر نمی‌خواست این اتفاقات رخ نمی‌داد؛ ولی او (علیه السلام) خواست که اتفاق افتد و بخش عمده‌ای از این حوادث به سبب شیطان یا وسوسه‌ی او صورت گرفت، ولی خداوند سبحان و متعال مکر شیطان را به سوی خودش باز می‌گرداند (و مکرشان نیز از میان برود)^(٣)، (که مکر شیطان ناچیز است)^(٤).

وَبَدَّلَ سَوْءَ حَالِ يَوْسُفَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَى أَحْسَنِ حَالٍ، فَمِنَ السَّجْنِ وَذَلِ الْعَبْدِيَّةِ إِلَى الْحَرِيَّةِ وَالْمَلِكِ، فَهُوَ سَبْحَانَهُ مَبْدَلُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ.

وضعیت ناگوار یوسف (علیه السلام) به بهترین حال تبدیل شد و او (علیه السلام) از زندان و حقارت بندگی به آزادی و پادشاهی رسید. باری! خداوند سبحان تبدیل کننده‌ی سیئات به حسنات می‌باشد.

فالمسيرة العامة وإن كانت فيها مداخلات كثيرة للشيطان وجنده من الإنس والجن، ولكن الله سبحانه وتعالى يجعل نتيجتها ومحصلتها ما يريده هو سبحانه وتعالى ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^(٥)، ومن تيقن أن الله غالب على أمره لا يهتم لنزول البلاء، إلا أن يتوجه بالشكر لله سبحانه وتعالى.

١- فاطر : ١٠.

٢- النساء : ٧٦.

٣- فاطر : ١٠.

٤- نسا : ٧٦.

٥- الأعراف : ١٢٨.

هر چند در مسیر عام، دخالت‌های فراوانی از سوی شیطان و لشکریانش از انس و جن وجود دارد ولی خداوند سبحان و متعال نتیجه و حاصل آن را بر اساس خواست و اراده‌ی خودش قرار می‌دهد (و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است)^(۱) و هر کس یقین کند که خدا بر امرش غالب است دیگر نگران نازل شدن بلا نخواهد بود تا آنجا که با شکرگزاری به درگاه خداوند سبحان و متعال روی می‌آورد.

وإن شئت ثبیتُ لك بأیوب (علیه السلام) وعظیم بلائه، فهو لم یواجه البلاء إلا بالشكر والامتنان لله سبحانه وتعالی، فكانت عاقبته خیر الدنيا والآخرة: ﴿ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ﴾^(۲).

اگر بخواهی برای شما مثال دومی از حضرت ایوب (علیه السلام) و گرفتاری عظیم او را می‌زنم. آن حضرت با بلا روبه‌رو نشد مگر با شکر و امتنان از خداوند سبحان و متعال، پس عاقبتش خیر دنیا و آخرت گردید: (پایت را بر زمین بکوب، این آبی است برای شست و شو و این آبی است سرد برای آشامیدن).^(۳)

والعاقبة للمتقين، فيجب أن تكون هذه الآية: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۴) شعاراً يعلقه أهل اليقين في أعناقهم.

فرجام نیکو از آن پرهیزگاران است و این آیه (و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند)^(۵) باید شعاری باشد که اهل یقین آن بر گردن‌های خویش بیاویزند.



۱- اعراف: ۱۲۸.

۲- ص: ۴۲.

۳- ص: ۴۲.

۴- یوسف: ۲۱.

۵- یوسف: ۲۱.

پرسش ۱۳۲: حق تعالی می فرماید: (فَطْفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ)

سؤال / ۱۳۲: قول سلیمان (علیه السلام): ﴿رُدُّوَهَا عَلَيَّ فَطْفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾^(۱)،
فما هو طلب النبي؟ بعضهم يقول: رد الشمس، وبعضهم يقول: رد الخيل وقتلها.

حضرت سلیمان (علیه السلام) در این سخن (آن را نزد من بازگردانید. پس شروع به دست کشیدن بر ساقها و گردن‌ها نمود)^(۲) چه چیزی درخواست کرده است؟ برخی می گویند درخواست او بازگردانیدن خورشید بوده است و برخی آن را بازگردانیدن و کشتن اسبها دانسته‌اند.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين

إنما سلیمان (علیه السلام) طلب من الملائكة الموكلين بالشمس أن يردوها إلى كبد السماء بعد غيابها، بأمر من الله سبحانه وتعالى، ليصلي العصر بعد فواتها، بسبب انشغاله بإعداد الخيل للجهاد^(۳).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً.

۱- ص : ۳۳.

۲- ص : ۳۳.

۳- الطبرسي، قال: قال ابن عباس: (سألت علياً (عليه السلام) عن هذه الآية، فقال: ما بلغك فيها، يا ابن عباس؟ قلت: سمعت كعباً يقول: اشتغل سليمان بعرض الأفراس حتى فاتته الصلاة، فقال: ردوها علي - يعني الأفراس، وكانت أربعة عشر فرساً - فضرب سوقها وأعناقها بالسيف، فقتلها فسلبه الله ملكه أربعة عشر يوماً، لأنه ظلم الخيل بقتلها. فقال علي (عليه السلام): كذب كعب، لكن اشتغل سليمان بعرض الأفراس ذات يوم، لأنه أراد جهاد العدو، حتى توارت الشمس بالحجاب، فقال، بأمر الله تعالى للملائكة الموكلين بالشمس: ردوها علي. فردت، فصلى العصر في وقتها. وإن أنبياء الله لا يظلمون، ولا يأمرون بالظلم، لأنهم معصومون مطهرون (مجمع البيان: ج ۸ ص ۳۵۹).

وعن الصادق (عليه السلام) أنه قال: (إن سليمان بن داود (عليه السلام) عرض عليه ذات يوم بالعشي الخيل فاشتغل بالنظر إليها حتى توارت الشمس بالحجاب فقال للملائكة: ردوا الشمس علي حتى أصلي صلاتي في وقتها فردوها، فقام فمسح ساقيه وعنقه، وأمر أصحابه الذين فاتتهم الصلاة معه بمثل ذلك، وكان ذلك وضوءهم للصلاة، ثم قام فصلى فلما فرغ غابت الشمس وطلعت النجوم، ذلك قول الله عز وجل: ووهبنا لداود سليمان نعم العبد إنه أواب إذ عرض عليه بالعشي الصافنات الجياد فقال إني أحببت حب الخير عن ذكر ربي حتى توارت بالحجاب ردوها علي فطفق مسحاً بالسوق والأعناق) من لا يحضره الفقيه: ج ۱ ص ۲۰۲

حضرت سلیمان (علیه السلام) از فرشتگان موکل بر خورشید درخواست کرد که خورشید را به امری از خداوند سبحان و متعال پس از پنهان شدنش، به وسط آسمان بازگرداند تا او نماز عصر را پس از قضا شدنش به جا آورد؛ زیرا او به مهیاسازی اسبها برای جهاد مشغول شده بود.^(۱)

پرسش ۱۳۳: حق تعالی می فرماید (وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ...).

سؤال / ۱۳۳: ما معنی قوله تعالی: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾^(۲).

معنای این سخن حق تعالی چیست؟ (ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی را افکندیم و او روی به خدا آورد * گفت: ای پروردگار من! مرا بیامرز و مرا ملکی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن نباشد که تو بسیار بخشاینده ای).^(۳)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

۱- طبرسی: از علی در خصوص این آیه سوال کردم، فرمود: «ای ابن عباس! در این مورد چه چیزی به تو رسیده است؟» عرض کردم: شنیدم که کعب می گوید: سلیمان به آماده سازی اسبان مشغول شد تا آنجا که نمازش فوت گردید. پس گفت: آنها را به من بازگردانید یعنی اسبها را، و چهل اسب بود و با شمشیر پاها و گردن هایشان را برید. آنها را کشت و خداوند سلطنتش را چهل روز از او گرفت؛ چرا که با کشتن اسبها به آنها ظلم کرده بود. علی فرمود: «کعب دروغ گفته است. سلیمان در آن روز به آماده سازی اسبها مشغول شد چرا که می خواست با دشمن بیکار کند، تا آنجا که خورشید در حجاب پنهان گردید. پس سلیمان به امر خداوند متعال به ملائکه ی موکل بر خورشید گفت: آن را به من بازگردانید. خورشید بازگشت و نماز عصر را در وقتش به جا آورد. انبیا ظلم نمی کنند و فرمان به ظلم و ستم نیز نمی دهند چرا که آنها معصوم و پاک می باشند». مجمع البیان: ج ۸ ص ۳۵۹.

از امام صادق روایت شده است که فرمود: «عصر هنگامی گله ای از اسبها بر سلیمان بن داوود عرضه شد و او به کار آنها مشغول شد تا آنجا که خورشید در حجاب پنهان گردید. به ملائکه گفت: خورشید را به من بازگردانید تا نمازم را در وقتش به جا آورم. به او بازگردانیده شد. برخاست و به ساق هایش و گردنش دست کشید و به یارانش که همراهش بودند و نمازشان فوت شده بود نیز به چنین چیزی فرمان داد. این عمل، وضوی آنها برای نمازشان بود. سپس برخاست و نماز خواند. هنگامی که فارغ شد، خورشید غایب شد و ستارگان بیرون آمدند. این سخن خداوند متعال است که می فرماید: (وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ * إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِرَاتُ الْجِنَادُ * فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ * رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ) (و سلیمان را به داوود عطا کردیم. چه بنده ی نیکویی بود و همواره روی به خدا داشت * آنگاه که به هنگام عصر اسبان تیزرو را که ایستاده بودند به او عرضه کردند * گفت: من دوستی این اسبان را بر یاد پروردگارم برگزیدم تا خورشید در پرده پوشیده شد * آن را نزد من بازگردانید. پس شروع به دست کشیدن بر ساقها و گردن ها نمود).» من لا يحضره الفقيه: ج ۱ ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲- ص: ۳۴ - ۳۵.

۳- ص: ۳۴ و ۳۵.

أي امتحنا سليمان، وهذا الامتحان في المفاضلة بين عبادتين هما الجهاد والصلاة، فقدّم سليمان (عليه السلام) الجهاد على الصلاة حتى فات وقتها، فتوجه إلى الملائكة فردوا الشمس بإذن الله، فصلى سليمان (عليه السلام) صلاة العصر بعد أن فاتته وغابت الشمس؛ لأنه كان مشغولاً بالتهيئة للجهاد في سبيل الله^(١).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
يعنى ما سليمان را مورد امتحان قرار داديم و اين آزمایش در تعيين برترى دادن ميان دو عبادت، يعنى جهاد و نماز بود. سليمان (عليه السلام) جهاد را بر نماز مقدّم داشت تا آنکه وقت نماز از دست رفت. پس به فرشتگان رو کرد و آنها به اذن خدا خورشيد را بازگردانيدند و سليمان (عليه السلام) پس از آنکه زمان نماز عصر گذشته بود و خورشيد پنهان شده بود، نماز عصر را به جای آورد؛ چرا که وی مشغول آماده شدن برای جهاد در راه خدا بود.^(٢)

ثم إن الله سبحانه وتعالى أنزل على سليمان (عليه السلام) مَلَكَ الْفِرْقَانِ ﴿وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً﴾ ليعرفه الفاضل من المفضل، والمقدم من المؤخر. وهذا الملك هو (كتاب كُتِبَ فِيهِ الْحَقُّ الَّذِي يَرِيدُهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى). فَعَلِمَ سُلَيْمَانُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَعْدَ نَزُولِ الْفِرْقَانِ عَلَيْهِ أَنَّهُ أَخْطَأَ بِتَقْدِيمِ الْجِهَادِ عَلَى الصَّلَاةِ ﴿ثُمَّ أَنَابَ﴾، وَطَلَبَ الْمَغْفِرَةَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ .

١- توجد آراء كثيرة - كما هي عادة المفسرين في أغلب آيات القرآن الكريم - يذكرها المفسرون في افتتاحان سليمان (عليه السلام) و امتحانه، وفيهم كان ذلك؟ فبين من جعل فتنته (عليه السلام) المرض، إلى من جعله أولاد ولداً جسداً بلا روح وألقي على سريره، وثالث جعل فتنته طوافه على نسائه السبعين في ليلة واحدة كما يرويه أبو هريرة، ورابع - كالواحدي - قال بتصور شيطاناً بصورته (عليه السلام) . . . إلى غير ذلك. ولا عجب منهم - أعني من يدعي علم تفسير القرآن من الفريقين بلا فرق - بعد أن كان الرأي هو المنهج السائد عندهم وإن لم يسموه بذلك، هذا وهم يتلون قوله تعالى: (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) آل عمران: ٧، وأيهم يزعم أنه من الراسخين؟!

٢- در مورد ابتلا و آزمون سليمان و اینکه در چه خصوصى بوده است، همان طور که معمول مفسران در مورد اغلب آيات قرآن كريم مى باشد، نظرات بسيارى وجود دارد. از بيمارى تا به دنيا آمدن جسد فرزندى بدون روح براى او و افتادن آن بر تختش ديده مى شود، و ديگرى ابتلاى او را هفتاد مرتبه طواف او گرد زانوش در يك شب آن گونه که ابو هريره روايت مى کند، مى داند. نفر چهارم - همانند واحدی- قايل به تصور شيطاني به صورت او مى باشد و ساير موارد. از ايشان تعجبى نيست -منظورم از کسانی است که از هر دو گروه ادعاى تفسير قرآن را دارند، بى هيچ تفاوتی- پس از اينکه اين نظر روش استوار از نظر ايشان مى باشد حتى اگر آنگونه ناميده نشوند. اين گونه است در حالى که آنها اين سخن حق تعالى را قرائت مى کنند: (وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) (در حالى که تأويل آن را جز خداوند نمى داند، و آنان که قدم در دانش استوار کرده اند) (آل عمران: ٧). حال به گمان آنها چه کسی از استواران در علم مى باشد؟!

سپس خداوند سبحان و متعال فرشته‌ی فرقان را بر سلیمان (علیه السلام) فرو فرستاد (و بر تخت او جسدی را افکندیم) تا فاضل (برتر) را از مفضل (آنکه برتری داده شده) و مقدم را از مؤخر باز شناسد. این فرشته «کتابی بود که در آن، حقی که خداوند سبحان و متعال اراده کرده است نوشته شده بود». بنابراین حضرت سلیمان (علیه السلام) پس از نازل شدن فرقان بر او، دانست که با مقدم شمردن جهاد بر نماز خطا کرده است (ثُمَّ أَنَابَ) (و او روی به خدا آورد) و از خداوند سبحان درخواست آمرزش کرد: (گفت: ای پروردگار من! مرا بیامرزد و مرا ملکی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن نباشد که تو بسیار بخشاینده‌ای).

وطلب سلیمان أن یکون مُلک بني إسرائيل في ذریته، وكان المُلک في بني إسرائيل بعد داود (علیه السلام) قریناً مع النبوة، فطلب سلیمان (علیه السلام) أن یکون من يتحمل نصرة دين الله هم من ذریته لیكون له قدم في نصرة دين الله معهم، وخصوصاً مع قائم آل یعقوب وهو عیسی (علیه السلام)، فطلب سلیمان أن یکون من ذریته، وبالفعل فإن مریم (علیها السلام) أم عیسی (علیه السلام) هي من ذریة سلیمان، ومُلک عیسی- (علیه السلام) هو أعظم مُلک في بني إسرائيل، وكانوا موعودین به وینتظرونه.

سلیمان (علیه السلام) درخواست کرد که پادشاهی بنی اسرائیل در فرزندان او باشد و پادشاهی در بنی اسرائیل پس از داوود (علیه السلام) همراه با نبوت بود. بنابراین سلیمان (علیه السلام) خواست کسانی که بار یاری دین خدا را بر دوش می‌کشند از نسل او باشند تا گامی برای او در یاری دادن دین خدا به همراه ایشان باشد، به خصوص همراه با قائم آل یعقوب یعنی عیسی (علیه السلام). سلیمان (علیه السلام) خواست که او (عیسی (علیه السلام)) از فرزندان او باشد و در عمل، مریم (علیها السلام) -مادر عیسی (علیه السلام)- از فرزندان سلیمان است و مُلک و پادشاهی عیسی (علیه السلام) بزرگ‌ترین مُلک و پادشاهی در بنی اسرائیل می‌باشد؛ مُلکی که به آن وعده داده شده بودند و منتظرش بودند.

فقول سلیمان: ﴿وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾: أي مُلک اليهود، أي أن یکون من ذریته وخصوصاً عیسی (علیه السلام)؛ لأن مُلک عیسی (علیه السلام) لیس مثله مُلک في اليهود، فهو قائم آل یعقوب المنتظر. فطلب سلیمان أن یکون مَلِک اليهود عیسی- من ذریته، فلا ینبغي أن یکون في ذریة أحد غیره مثل عیسی (علیه السلام) مَلِک اليهود؛ لأنه لا نظیر له في بني إسرائيل.

پس این سخن سلیمان (علیه السلام): (و مرا ملکی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن نباشد که تو بسیار بخشاینده‌ای) یعنی پادشاهی یهود؛ یعنی اینکه از فرزندان او باشد و به طور خاص، حضرت عیسی (علیه السلام)

السلام)؛ چرا که همانندی برای پادشاهی عیسی (علیه السلام) در یهود، وجود ندارد. او همان قائم آل یعقوب (علیه السلام) است که منتظرش بودند. پس سلیمان (علیه السلام) خواست که پادشاه یهود یعنی عیسی (علیه السلام) از فرزندانش باشد؛ بنابراین شایسته نیست در فرزندان شخص دیگری غیر از سلیمان (علیه السلام)، همانند عیسی (علیه السلام) که پادشاه حقیقی یهود است، وجود داشته باشد؛ چرا که عیسی (علیه السلام) همتا و مشابهی در بنی اسرائیل ندارد.

وربما يفهم بعض من غفل عن الحقيقة أن مُلك الله سبحانه وتعالى هو المتحقق في هذه الحياة الدنيا، وهذا باطل؛ لأن مُلك فرعون ونمرود وأمثالهم إنما هو مُلك الشيطان وحاكميته^(١)، فمُلك الله يهبه الله لمن يشاء من عباده الصالحين، وليس ضرورياً أن يحكم، بل هو في الغالب على طول مسيرة هذه الإنسانية المتمردة على خالقها لم يحكم من عيَّنه الله مَلِكاً، قال تعالى: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾^(٢)، مع أن معظم من آتاهم الله المُلْك من آل إبراهيم لم يملكوا على هذه الأرض، بل ربما قتل بعضهم وقهر وظلم من الطغاة أشد الظلم.

چه بسا برخی غافلان از حقیقت چنین گمان کنند که پادشاهی خداوند سبحان و متعال در این دنیا محقق شود، و این باطل است؛ چرا که پادشاهی فرعون و نمرود و امثال آنان جز پادشاهی شیطان و حاکمیت نیست.^(٣) پس خداوند، پادشاهی اش را به هر کدام از بندگان صالحش که بخواهد عطا می کند و لازم نیست که آن شخص حتماً حکم برآورد بلکه آنچه در طول مسیر انسانیت سرکش و متمرد بر آفریدگارش رخ داده، غالباً کسی که خداوند به عنوان پادشاه منصوب کرده، حکم نرانده است. حق تعالی می فرماید: (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان روایی بزرگ ارزانی شان داشتیم)^(٤)؛ با اینکه بیشتر کسانی که از آل ابراهیم مُلک و

١- للمزيد أنظر كلام السيد أحمد الحسن (عليه السلام) حول حاكمية الله في كتابه: (حاكمية الله لا حاكمية الناس).

٢- النساء: ٥٤، وفي هذه الآية روى الكليني عن أبي عبد الله (عليه السلام) قوله: (نحن قوم فرض الله عز وجل طاعتنا، لنا الأنفال، ولنا صفوا المال، ونحن الراسخون في العلم، ونحن المحسودون الذين قال الله: "أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله") الكافي: ج ١ ص ١٨٦ ح ٦.

٣- جهت کسب اطلاعات بیشتر به سخن سید احمد الحسن در خصوص حاکمیت خداوند در کتابش «حاکمیت خدا نه حاکمیت مردم» مراجعه نمایید.

٤- نسا: ٥٤؛ و در خصوص این آیه کلینی از ابو عبد الله روایت می کند که فرمود: «ما همان گروهی هستیم که خداوند عز و جل طاعت مان را واجب گردانیده است. انفال برای ما است، پاک شده ی اموال برای ما است. ما استواران در علم هستیم و ما همان مورد حسادت قرار گرفتگانی هستیم که خداوند می فرماید: (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می برند؟)». کافی: ج

١ ص ١٨٦ ح ٦.

پادشاهی از طرف خداوند به آنها داده شد بر روی این زمین، حکمرانی نکردند بلکه شاید برخی از آنان کشته شدند و از طرف سرکشان مورد خشم و ستم قرار گرفتند.

فالمَلِكِ الَّذِي أَرَادَهُ سَلِيمَانَ (عليه السلام) هُوَ مُلْكٌ يَهَبُهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَهُ، ثُمَّ إِنَّهُ يَكُونُ أَعْظَمَ وَأَفْضَلَ مُلْكٌ يَهَبُهُ اللَّهُ لِلْيَهُودِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَهُوَ بِهَذَا طَلَبُ أَنْ يَكُونَ مَلِكُ الْيَهُودِ الْمُنْتَظَرِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَهُوَ عِيسَى - (عليه السلام) وَإِنْ لَمْ يَحْكَمْ عِيسَى - وَلَمْ يَمْلِكْ، وَلَكِنَّهُ الْمَلِكُ الْمَعْيَنُ مِنَ اللَّهِ، وَشَاءَ اللَّهُ لَهُ الرِّفْعَ حَتَّى يَنْزَلَ مَعَ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (عليه السلام)، وَيَحْكَمْ وَيَمْلِكُ فِي دَوْلَةِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (عليه السلام).

بنابراین، آن پادشاهی که مورد نظر سلیمان (علیه السلام) بود، مُلکی بود که خداوند سبحان و متعال به او بخشید و آن، بزرگ‌ترین و برترین پادشاهی یهود در بنی اسرائیل بود و او به این ترتیب درخواست کرد که پادشاه مورد انتظار یهود یعنی عیسی (علیه السلام) از فرزندان او باشد؛ هر چند که عیسی (علیه السلام) حکم نراند و پادشاه نشد، ولی او پادشاه تعیین شده از سوی خدا بود و خداوند اراده فرمود که او رفع نماید تا همراه با امام مهدی (علیه السلام) بازگردد و در حکومت امام مهدی (علیه السلام) پادشاهی و حکومت کند.



پرسش ۱۳۴: حق تعالی می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ)...

سؤال / ۱۳۴: قال تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^(۱).

هل يفهم من هذه الآية بأن الملائكة قسم من تنزلها يكون في الرؤيا لتبشير للمؤمنين؟

حق تعالی می‌فرماید: (بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است، و سپس پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود می‌آیند که مترسید و غمگین مباشید، شما را به بهشتی که وعده داده بودند بشارت است).^(۲)

۱- فصلت: ۳۰.

۲- فصلت: ۳۰.

آیا از این آیه چنین فهمیده می‌شود که گروهی از فرشتگان هستند که نازل می‌شوند تا بشارتی برای مؤمنان در رؤیا باشند؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

نعم هذا أكيد، فالملائكة يبشرونهم بالرؤيا الصالحة بصلاح طريقهم واستقامة وحسن عاقبتهم؛ لأنهم على ولاية الله سائرون، ولولي الله متابعون.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً. بله، به طور قطع همین طور است. فرشتگان با رؤیای صالحه آنها را به درستی راه و روش و استقامت‌ورزی و حُسن عاقبت‌شان بشارت می‌دهند؛ چرا که آنها بر مسیر ولایت خدا گام برمی‌دارند و ولی خدا را پیروی می‌کنند.

وفي هذه الآية: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^(١)، قال الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم): (الرؤيا الصالحة)^(٢).

و در مورد این آیه: (بشارت است ایشان را در زندگانی این دنیا).^(٣) پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: «رؤیای صالحه است».^(٤)

في الحديث عن جابر عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: قال رجل لرسول الله ﷺ في قول الله عز وجل: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾، قال: (هي الرؤيا الحسنة يرى المؤمن فيبشر بها في دنياه)^(٥).

١- يونس: ٦٤.

٢- عن عبادة بن الصامت، قال: سألت رسول الله (ص) عن قوله تعالى: (لهم البشرى في الحياة الدنيا)، قال: (هي الرؤيا الصالحة يراها المؤمن أو يرى له) بحار الأنوار: ج ٥٨ ص ١٨٠.

٣- يونس: ٦٤.

٤- از عبادت بن صامت روایت شده است: از رسول خدا درباره‌ی این سخن حق تعالی (لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (بشارت است ایشان را در زندگانی این دنیا) سؤال کردم. فرمود: «منظور رؤیای صالحه است که مؤمن می‌بیند یا برایش دیده می‌شود». بحار الأنوار: ج ٥٨ ص ١٨٠.

٥- الكافي: ج ٨ ص ٩٠، الأحلام والحجة على أهل ذلك الزمان.

در حدیث از جابر از ابو جعفر (علیه السلام) آمده است که آن حضرت فرمود: مردی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره‌ی این سخن خداوند عزّ و جل (بشارت است ایشان را در زندگانی این دنیا) سوال کرد. فرمود: «این رؤیای حسنه است که مؤمن می‌بیند و با آن به او در دنیایش بشارت داده می‌شود».^(۱)

ولو تدبرت كلام الله قبل هذه الآية وبعدها: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۲﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۳﴾ وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۴﴾. وفي هذه الآيات:

و اگر در سخن خدا پیش و پس از این آیه تدبّر کنی: (آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند * کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می‌کردند * بشارت است ایشان را در دنیا و آخرت. کلمات خدا را تبدیلی نیست. این است کامیابی بزرگ * سخن آنان تو را محزون نسازد. عزت به تمامی از آن خداوند است، او که شنوای دانا است).^(۳) و همچنین در این آیات:

إن هؤلاء الذين قال عنهم تعالى: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ أي يرون رؤيا تبشرهم بصلاح اعتقادهم وحسن عاقبتهم وصفهم تعالى بأنهم أولياء الله المتقون في الآيات قبلها: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۲﴾، أي إن الذين يرون المبشرات هم أولياء الله المتقون.

این کسانی که حق تعالی درباره‌شان می‌فرماید: (بشارت است ایشان را در زندگانی این دنیا) یعنی رؤیایی می‌بینند که آنها را به درست بودن عقیده و حسن عاقبت‌شان بشارت می‌دهد، در آیات پیشین حق تعالی آنها را به اولیای تقوایی‌شان خداوند توصیف فرموده است (آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند * کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می‌کردند)؛ یعنی کسانی که مبشرات (بشارت دهنده‌ها) را می‌بینند، اولیای باتقوای خدا هستند.

۱- کافی: ج ۸ ص ۹۰، رؤیایا و حجّت برای اهل آن زمان.

۲- یونس: ۶۲ - ۶۵.

۳- یونس: ۶۲ تا ۶۵.

إن هذه الرؤى المبشرة - بحسن عاقبتهم - التي يراها المؤمنون وصفها تعالى بأنها كلامه سبحانه وتعالى، وهي حق لا تتبدل، وهي (من الغيب) الذي يُطلع عليه الله أولياءه المتقين ﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

حق تعالى اين رؤياهاى بشارت دهنده به حسن عاقبت شان را كه مؤمنان مى بينند، كلام خودش به شمار مى آورد و اين حقى است كه تغيير و تبديلى در آن نيست، و اين «از جمله امور غيبى» است كه خداوند، اولياى بانقواى خودش را بر آن آگاه مى سازد (كلمات خدا را تبديلى نيست. اين است كاميابى بزرگ).

إن الله سبحانه وتعالى بيّن أن الذين يعادون الأنبياء لا يصدقون بكلام الله في الرؤيا، وأمر سبحانه الرسول والمؤمنين أن لا يحزنوا لتكذيب هؤلاء الرؤيا، ﴿وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛ لأن هؤلاء لا يكذبون الرسول والمؤمنين فحسب، بل هم يكذبون الله؛ لأنهم يجحدون آياته: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾^(١).

خداوند سبحان و متعال، روشن ساخته است كسانى كه با انبيا دشمنى مى كنند، كلام خدا در عالم رؤيا را تصديق نمى كنند و او سبحانه به فرستاده و مؤمنان دستور داده كه از تكذيب رؤيا توسط اين عده اندوهناك نشوند (سخن آنان تو را محزون نسازد. عزت به تمامى از آن خداوند است، او كه شنواى دانا است) ؛ چرا كه اين افراد تنها پيامبر و مؤمنان را تكذيب نمى كنند بلكه آنها خداوند را تكذيب مى كنند؛ چرا كه آنها منكر آيات خدا مى باشند: (مى دانيم كه سخانشان تو را اندوهگين مى سازد، ولى اينان تنها تو را تكذيب نمى كنند بلكه اين ستمكاران، سخن خداوند را انكار مى كنند).^(٢)

فالرؤيا آيات الله، وكلمات الله، وهي الميزان الحق الذي يعرف به الإنسان أنه على جادة الحق، وعلى الصراط المستقيم، والذين يجحدون بالرؤيا هم أعداء الله المكذبون للأنبياء والأوصياء (عليهم السلام)، ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾.

بنابراين رؤيا، آيات خدا و كلمات خدا است و ميزان حقى است كه انسان با آن در مى يابد در مسير حق گام بر مى دارد و بر صراط مستقيم مى باشد؛ و كسانى كه رؤيا را انكار مى كنند، دشمنان خدايند كه انبيا و اوصيا

١- الأنعام: ٣٣.

٢- انعام: ٣٣.

(علیهم السلام) را تکذیب می‌نمایند: (ولی اینان تنها تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه این ستمکاران، سخن خداوند را انکار می‌کنند)

والقانون الإلهي من الآيات المتقدمة أن أولياء الله الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشري في الحياة الدنيا، أي إنهم لا بد أن يرون أو يُرى لهم ما يبشرهم باستقامة طريقهم وعقيدتهم، فالذين لا يرون ولا يُرى لهم ما يبشرهم باستقامة طريقهم ليسوا من أولياء الله، بل ولا من الذين آمنوا، ولا من المتقين.

قانون الهی، در آیات پیشین این است که اولیای خدا که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند، در این دنیا بشارتی از برای آنان است؛ یعنی آنها حتماً باید ببینند یا به آنها نشان داده شود آنچه را که درستی راه و عقیده‌شان را به آنها بشارت می‌دهد. کسانی که چیزی را که بشارت‌دهنده‌ی آنها به درستی راه‌شان است نمی‌بینند یا به آنها نشان داده نمی‌شود، در زمره‌ی اولیای خداوند نیستند، و حتی جزو کسانی که ایمان آورده‌اند نیز نمی‌باشند و در زمره‌ی متقین نیز به شمار نمی‌روند.

والآن إذا انتقلنا إلى آية أخرى تُبين فائدة الصيام: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^(۱)، أي إنَّ الصيام كُتب عليكم رجاء أن تكونوا متقين، والمتقي يعلم تقواه من الله سبحانه بالميزان الإلهي الحق وهو: (كلمات الله وآيات الله) التي يجحد بها الظالمون، وهي الرؤيا المبشرة كما عرفنا من الآيات المتقدمة.

حال اگر به سراغ آیه‌ی دیگری برویم که فایده‌ی روزه گرفتن را بیان می‌کند: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه داشتن بر شما مقرر شد، همچنان که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند مقرر شده بود، تا پرهیزگار شوید)^(۲)؛ یعنی روزه داشتن بر شما مقرر شده است به این امید که پرهیزگار شوید. فرد باتقوا از سوی خدای سبحان با میزان الهی حق که همان «کلمات خدا و آیات خدا» است و ظالمان اینها را انکار می‌کنند، از تقوای خود باخبر می‌شود و این همان رؤیای بشارت‌دهنده‌ای است که از آیات پیشین دریافتیم.

۱- البقرة: ۱۸۳.

۲- بقره: ۱۸۳.

إذن، فالذي لا يرى ولا يرى له المبشرات باستقامة طريقه ليس من المتقين، بل ولا من الصائمين بحسب هذه الآية، وكم من صائم ليس له من صيامه إلا الجوع والعطش^(١)، وهؤلاء الذين ينكرون الرؤيا أرواحهم منكرة لوجود الله، ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾.

بنابراین، کسی که بشارت‌دهنده‌هایی بر اینکه بر راه مستقیم گام برمی‌دارد، نبیند و برای او نبینند، در زمره‌ی متقین نیست و حتی طبق این آیه، جزو روزه‌داران هم محسوب نمی‌شود، و چه بسیارند روزه‌دارانی که از روزه جز گرسنگی و تشنگی بهره‌ای نمی‌برند^(٢) و کسانی که رؤیا را انکار می‌کنند، ارواحشان منکر وجود خداوند است: (ولی اینان تنها تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه این ستمکاران، سخن خداوند را انکار می‌کنند).



پرسش ۱۳۵: چرا زمینه‌سازی برای امام مهدی (علیه السلام) در عراق قرار دارد؟

سؤال / ۱۳۵: لماذا التمهيد للإمام المهدي (عليه السلام) وعلامات قيامه ودولته إذا استتب له الأمر في آخر الأمر في العراق؟

چرا زمینه‌سازی برای امام مهدی (علیه السلام) و نشانه‌های قیام او و دولت آن حضرت هنگامی که امور در نهایت استقرار یابد، در عراق قرار دارد؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

لأن مركز الكون الجسماني هو ضريح علي بن أبي طالب (عليه السلام)، وهو في العراق.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- أنظر حديث رسول الله (ص) حيث يقول (ص): (زُبَّ صائم حظه من صيامه الجوع والعطش، وزُبَّ قائم حظه من قيامه السهر) وسائل الشيعة: ج ١ ص ٧٢.

۲- به حدیث رسول خدا بنگرید که می‌فرماید: «چه بسا بهره‌ی روزه‌دار از روزه‌اش، جز گرسنگی و تشنگی و چه بسا بهره‌ی شب‌زنده‌داری جز بی‌خوابی نباشد».

وسائل الشيعة: ج ١ ص ٧٢.

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.
زيرا مركز عالم جسمانى ضريح على بن ابى طالب (ع)، در عراق قرار دارد.



پرسش ۱۳۶: معنای فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای صباح چیست؟ (عقل من مغلوب است).

سؤال / ۱۳۶: ما معنى قول أمير المؤمنين (عليه السلام) في دعاء الصباح: (عقلي مغلوب) ^(۱) ؟
معنای این فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) «عقلی مغلوب» (عقل من مغلوب است) در دعای صباح چیست؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين
من جهة الأنا والظلمة، فلو لم يكن فيه هذا الحال لكان محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)،
وكان في مرتبة ﴿إنا فتحنا لك فتحاً مبيناً﴾ ^(۲)، وهي مرتبة محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)،
فكما ذكرت سابقاً في سورة الفاتحة ^(۳)، وفي المتشابهات ^(۴) أن محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم)
سلم) فُتح له وكُشف له غطاء اللاهوت، فهو في حالة خفي بين الفناء فلا يبقى إلا الله الواحد
القهار، وبين العودة إلى الأنا والشخصية.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.

۱- دعاء الصباح / مفاتيح الجنان.

۲- الفتح : ۱.

۳- أسرار الإمام المهدي - شيء من تفسير سورة الفاتحة : مراتب أسماء الله تعالى / المرتبة الثالثة.

۴- أسرار الإمام المهدي (المتشابهات) : ج ۲ / سؤال (۲۸) حول الحجب النورانية والظلمانية وموارد أخرى ، فراجع.

از جهت من (أنا) و ظلمت می‌باشد، و اگر این حالت در او نبود، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌شد و در جایگاه (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم)^(۱) قرار می‌گرفت، که جایگاه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد. همان‌طور که پیش‌تر در سوره‌ی فاتحه^(۲) و در کتاب متشابهات^(۳) بیان داشتیم، برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فتح و گشایش حاصل شد و پرده‌ی لاهوت برای آن حضرت برداشته شد و او در این حالت در فنا که جز خداوند واحد قهار باقی نمی‌ماند و در بازگشت به من و شخصیت، به نوسان درآمد.

وعلي (عليه السلام) لم يُكشَف له هذا الغطاء، وقد ذكر هذا هو (عليه السلام) عندما قال: (لو كُشِف لي الغطاء لما ازددت يقيناً)^(۴)، أي الذي كُشِف لمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، وإلا فهو كُشِف له الغطاء دون مرتبة محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).

این حجاب و پوشش برای حضرت علی (علیه السلام) برداشته نشد و آن حضرت این موضوع را هنگامی که فرمود: «اگر پرده از جلوی روی من برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد»،^(۵) بیان داشته است که مراد، آن حجابی است که برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مکشوف گردید وگرنه برای آن حضرت (علیه السلام) نیز در جایگاهی پایین‌تر از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حجاب گشوده شده است.



پرسش ۱۳۷: معنای این حدیث چیست؟ فاطمه (علیها السلام) همان شب قدر است.

سؤال / ۱۳۷: ورد في تفسير سورة القدر أن فاطمة (عليها السلام) هي ليلة القدر^(۶)، فما معنى هذا الحديث عنهم (عليهم السلام)؟

۱- فتح: ۱.

۲- اسرار امام مهدی - گزیده‌ای از تفسیر سوره‌ی فاتحه: مراتب اسم‌های خداوند متعال: مرتبه‌ی سوم.

۳- اسرار امام مهدی - متشابهات: ج ۲ پرسش ۲۸ درباره‌ی حجاب‌های نورانی و ظلمانی و سایر موارد.

۴- المناقب لابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷، المناقب للخوارزمی: ص ۳۷۵.

۵- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷؛ مناقب خوارزمی: ص ۳۷۵.

۶- عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه قال: ("إننا أنزلناه في ليلة القدر" الليلة: فاطمة، والقدر: الله، فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد أدرك ليلة القدر، وإنما سميت فاطمة لأن الخلق فطموا عن معرفتها) بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۶۵، عن تفسير فرات الكوفي.

در تفسیر سوره‌ی قدر وارد شده که شب قدر، حضرت فاطمه (علیها السلام) است.^(۱) معنای این حدیث از معصومین (علیهم السلام) چیست؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

قدمتُ في سورة الفاتحة^(۲)، وفي المتشابهات^(۳) فيما سبق أن فاطمة (عليها السلام) هي باطن باب المدينة، وظاهر الباب هو علي (عليه السلام)، والمدينة محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، في مقابل الأسماء الثلاثة: (الرحيم، الرحمن، الله)، فهم صلوات الله عليهم أركان الهدى الثلاثة وتجلي أركان الاسم الأعظم الثلاثة: الله، الرحمن، الرحيم.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.
در کتاب تفسیر سوره‌ی فاتحه^(۴) و در متشابهات^(۵) در آنچه گذشت بیان داشتیم که حضرت فاطمه (علیها السلام) باطن و درون دروازه‌ی شهر است و بیرون آن، حضرت علی (علیه السلام) و شهر، حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) می‌باشد؛ در مقابل اسم‌های سه‌گانه‌ی: الرحيم، الرحمن و الله. آنها که سلام و صلوات خداوند بر آنها باد، ارکان سه‌گانه‌ی هدایت و تجلی ارکان سه‌گانه‌ی اسم اعظم‌اند: الله، الرحمن و الرحيم.

والعلم كله في المدينة، فإذا أُريد إنزاله فمن الباب، وفي باطن الباب أولاً، ثم من ظاهر الباب إلى الخلق^(۶)، وباطن الباب فاطمة صلوات الله عليها فالنزول فيها، وهي وعاء العلم الباطن، وفيها نزل

۱- از ابا عبد الله روایت شده است که فرمود: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ): لَيْلَةُ فَاطِمَةَ وَ الْقَدْرُ: اللهُ؛ پس اگر کسی فاطمه را آن گونه که حق شناختنش است بشناسد، شب قدر را درک کرده، و او فقط به این دلیل فاطمه نامیده شده است که خلق، شناخت و معرفتش را ترک گفته‌اند». بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۶۵ از تفسیر فرات کوفی.

۲- شيء من تفسير الفاتحة / اضاءة على أسمائه سبحانه .

۳- المتشابهات : ج ۱ / سؤال رقم (۸) وموارد أخرى أيضاً .

۴- گزیده‌ای از تفسیر سوره‌ی فاتحه: روشنگری از اسم‌های او سبحان.

۵- متشابهات: ج ۱ پرسش ۸ و همچنین سایر موارد.

۶- عن هاشم بن أبي عمارة الجنبی، قال: سمعت أمير المؤمنين (عليه السلام) يقول: (أنا عين الله، وأنا يد الله، وأنا جنب الله، وأنا باب الله) الكافي: ج ۱ ص

العلم وما في المدينة (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) أو القرآن، وكما بيّنت سابقاً في المتشابهات، فراجع^(١).

و علم، جملگی در شهر است؛ پس هرگاه فرود آمدن آن خواسته شود، باید از باب و دروازه صورت گیرد، و در ابتدا از باطن دروازه و سپس از ظاهر آن به سمت خلق نازل شود.^(٢) باطن دروازه، حضرت فاطمه که صلوات خدا بر او باد است، پس نازل شدن در او می باشد و آن حضرت، ظرف علم باطن است و علم و آنچه در شهر است (پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم) یا قرآن) در او نازل شده است، همان طور که پیش تر در متشابهات بیان نموده ام، به آن مراجعه نمایید.^(٣)

فالقرآن ينزل في ليلة القدر، والقرآن ينزل في فاطمة، وليلة القدر هي فاطمة وكما قالوا (عليهم السلام): (نحن حجج الله وفاطمة حجة الله علينا)^(٤)، وكما قال (صلى الله عليه وآله وسلم): (فاطمة أم أبيها)^(٥)، والأم وعاء، وفاطمة (أو باطن الباب) هي الوعاء الذي ينزل فيه القرآن، والقرآن محمد (صلى الله عليه وآله وسلم).

قرآن، در شب قدر نازل می شود و قرآن در فاطمه (علیها السلام) نازل می شود و شب قدر همان فاطمه (علیها السلام) است و همان طور که معصومین (علیهم السلام) فرموده اند «ما حجت های خداییم و فاطمه (علیها السلام) حجت خدا بر ما است»^(٦) و همان گونه که پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: «فاطمه، مادر پدرش است»^(٧) و مادر، ظرف است و فاطمه (یا باطن دروازه) همان ظرفی است که قرآن در آن نازل می شود و قرآن، محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) می باشد.

١- هنا يسوق السيد (عليه السلام) معنى جديداً للحديث الشريف، والمعنى الأول لحديث: (لولاك لما خلقت الأفلاك...) تقدم ذكره في المتشابهات: ج ١ / سؤال رقم (٨).

٢- از هاشم بن ابو عماره ی جنبی روایت شده است: شنیدم امیرالمؤمنین می فرماید: «من چشم خدا هستم، و من دست خدا هستم، و من جنب خدا هستم، و من دروازه ی خدا هستم». کافی: ج ١ ص ١٤٥.

٣- در اینجا سید احمد الحسن (علیه السلام) معنایی جدید برای حدیث شریف و معنای اول حدیث «اگر تو نبودی، افلاک را خلق نمی کردم...» که در کتاب متشابهات: ج ١ پرسش شماره ی ٨ بیان شد، مطرح می فرماید.

٤- الأسرار الفاطمية للشيخ محمد فاضل المسعودي: ص ٦٩، نقلاً عن تفسير (أطيب البيان).

٥- كشف الغمة في معرفة الأئمة: ص ٩٠.

٦- اسرار فاطمیه - شيخ محمد فاضل مسعودی: ص ٦٩ نقل شده از تفسیر اطيب البيان.

٧- كشف الغمة في معرفة الأئمة: ص ٩٠.

وهذا هو المعنى الباطن الثاني لهذا الحديث، عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عن الله في الحديث القدسي: (لولاك لما خلقت الأفلاك، ولولا علي لما خلقتك، ولولا فاطمة لما خلقتكما)^(۱).

و این معنای دوم باطن برای این حدیث است. پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در حدیث قدسی از قول خداوند می فرماید: (لولاک لما خلقت الافلاک، و لو لا علی لما خلقتک، و لو لا فاطمه لما خلقتكما)^(۲) (اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی کردیم و اگر علی نبود، تو را و اگر فاطمه نبود، شما دو تن را).

وفاطمة (عليها السلام) هي وعاء نزول القرآن، فهي باطن باب المدينة الذي يفاض منه على الخلق، فوجودها ضرورة وبفقدانها لا يستقيم نظام الخلق لأنها ركن من الأركان الثلاثة، فهي وعاء نزول القرآن.

و فاطمه (عليها السلام) همان ظرف نزول قرآن است و آن حضرت، باطن دروازه‌ی شهری است که از آن بر خلق افاضه می شود. بنابراین وجود آن حضرت ضروری است و با نبودن ایشان نظام آفرینش راست نمی گردد؛ چرا که او یکی از ارکان سه گانه است، پس او ظرف نزول قرآن می باشد.



پرسش ۱۳۸: آیه‌ی (شما را از یک نفس بیافرید....)

سؤال / ۱۳۸: ما معنى قوله تعالى: ﴿ خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴾^(۳).

۱- مستدرک سفینه البحار: ج ۳ ص ۱۶۹، عن كتاب (ضياء العالمين) للشيخ أبي الحسن جد الشيخ محمد حسن صاحب الجواهر.

۲- مستدرک سفینه البحار: ج ۳ ص ۱۶۹ از کتاب «ضیاء العالمین» از شیخ ابو الحسن جد شیخ محمد حسن صاحب جواهر.

۳- النساء : ۱.

معنای این آیه چیست: (شما را از یک نفس بیافرید و از آن یک نفس همسرش را و از آن دو، مردان و زنان بسیار پدید آورد و بترسید از آن خدایی که با سوگند به نام او از یکدیگر چیزی می‌خواهید و زنهار از خویشاوندان مَبْرید؛ هر آینه خدا مراقب شما است).^(۱)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

خلق الله سبحانه وتعالى محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم)، ثم خلق منه علياً وفاطمة، نوراً ظاهراً علي وباطنه فاطمة ثم خلق الخلق منهما.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً.
خداوند سبحان و متعال حضرت محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) را آفرید، سپس از او، علی و فاطمه (عليهم السلام) را آفرید، نوری که ظاهرش علی و باطنش فاطمه است، سپس خلق را از آن دو بیافرید.



پرسش ۱۳۹: حق تعالی می‌فرماید (پس بار دیگر نظر کن.....)

سؤال / ۱۳۹: ما المراد من قوله تعالى: ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ﴾^(۱) ؟

مراد از این سخن حق تعالی چیست؟ (پس بار دیگر نظر کن. آیا شکاف‌هایی می‌بینی؟)^(۳).

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

۱- نسا: ۱.

۲- المملک : ۳.

۳- ملک: ۳.

الْفُطُورُ هِيَ الْأَبْوَابُ الَّتِي تُفْتَحُ فِي السَّمَاءِ لِلْمَلَائِكَةِ عِنْدَ ظُهُورِ الْقَائِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ تَعَالَى: ﴿وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾^(۱)، وَنَزَلَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ لِنَصْرَةِ الْحَقِّ، وَدِينِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى. وَفِي نَهَايَةِ سُورَةِ الْمَلِكِ: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾^(۲)، أَيْ فِي الْغَيْبَةِ يَرْتَفِعُ عِنْدَكُمْ الْعِلْمُ، فَلَا يَبْقَى فِي حُوزَتِكُمْ إِلَّا الْجَهْلُ^(۳)، فَيَأْتِيكُمْ دَاعِي الْحَقِّ بِالْعِلْمِ الْإِلَهِيِّ. وَهُوَ الْمَاءُ الْمَعِينُ^(۴).

پاسخ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَثَمَةِ وَالمُهْدِيِّينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا.
(فُطُورٍ) (شكافها) دروازه‌هایی است که در آسمان، هنگام ظهور قائم (علیه السلام) برای فرشتگان گشوده می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: (و آسمان شکافته شود؛ پس درهایی باشد)^(۵) و فرود آمدن فرشتگان آسمان، برای یاری دین حق و دین خداوند سبحان و متعال می‌باشد؛ و در انتهای سوره‌ی مُلک آمده است: (بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان خواهد داد؟)^(۶)؛ یعنی در زمان غیبت، علم از شما برداشته

۱- النبأ: ۱۹.

۲- الملک: ۳۰.

۳- فقد ورد أن العلم يأزر أي يفقد ويختفي بين الناس؛ لجحودهم حق الإمام المهدي (عليه السلام) ووصيه، فعن أمير المؤمنين (عليه السلام) قوله: (اللهم إنه لا بد لك من حجج في أرضك، حجة بعد حجة على خلقك، يهدونهم إلى دينك، ويعلمونهم علمك كيلا يتفرق أتباع أوليائك ... ولهذا يأزر العلم إذا لم يوجد له حملة يحفظونه وبروونه، كما سمعوه من العلماء، ويصدقون عليهم فيه، اللهم فإني لأعلم أن العلم لا يأزر كله ولا ينقطع مواده وإنك لا تخلي أرضك من حجة لك على خلقك، ظاهر ليس بالمطاع، أو خائف مغمور كيلا تبطل حجتك ولا يضل أولياؤك بعد إذ هديتهم بل أين هم؟ وكم هم؟ أولئك الأقلون عدداً، الأعظمون عند الله قدرًا) الكافي: ج ۱ ص ۳۳۹.

وَعَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّلَاثِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: (إِذَا رَفَعَ عِلْمَكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ) الْكَافِي: ج ۱ ص ۳۴۱. وَالكثير من الأحاديث في هذا الشأن، فراجع.

۴- عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: " قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ "، قَالَ: (إِذَا غَابَ عِنْدَكُمْ إِمَامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ) الْكَافِي: ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۴.

۵- نبأ: ۱۹.

۶- ملك: ۳۰.

می شود و در حوزه های شما چیزی جز جهل بر جای نمی ماند،^(۱) سپس دعوت کننده به حق با علم الهی به سوی شما می آید و او همان آب روان می باشد.^(۲)



پرسش ۱۴۰: مقصود از سگ اصحاب کهف چیست یا کیست؟

سؤال / ۱۴۰: هل من الممكن أن أعرف ما أو من المقصود بكلب أصحاب الكهف؟ وإن كان كلباً عادياً فلماذا أُورد ذكره أكثر من مرة في هذه القصة، أحياناً بصيغة الجمع: ﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ (۳) فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾^(۴)؟ أرجو التوضيح.

آیا ممکن است بدانم مقصود از سگ اصحاب کهف، چیست یا کیست؟ و اگر یک سگ عادی بوده چرا در این داستان چند بار و بعضاً با صیغه ی جمع از او نام برده شده است؟ (خواهند گفت: سه تن بودند و چهارمی

۱ - روایت شده است که علم، در هم پیچیده می شود؛ یعنی به جهت انکار حق امام مهدی و وصیش توسط مردم، پنهان و بین آنها مخفی می گردد. از امیرالمؤمنین روایت شده است: «خداوند! باید در زمینت حجت هایی داشته باشی، حجتی پس از حجتی بر مخلوقات که آنها را به دینت راهبری کنند و علم تو را به آنها بیاموزند تا در پیروی از اولیای تو پراکنده نگردند... از همین رو، علم در هم پیچیده می شود اگر نگهدارنده ای که حفظش کند و روایتش کند یافت نگردد آن گونه که از عالمان می شنوند و ایشان را در آن (علم) تصدیق می کنند. بارالها! من آگاهم که به طور قطع، تمامی علم پنهان نگردد و تمامی مواد و مباحثش قطع نگردد و اینکه تو زمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نمی گردانی؛ که آن حجت، یا ظاهر است و فرمانش نبرند یا بیهناک و پنهان از خلق تا حجت تو باطل نگردد و اولیای پس از آنکه راه را به آنها نمودی، گمراه نشوند. حال، آنان کیان اند و چه تعدادند؟ آنان دارای کمترین شماره و بزرگترین مقام نزد خداوند هستند». کافی: ج ۱ ص ۳۳۹.

از ایوب بن نوح از ابو الحسن سوم روایت شده است که فرمود: «آنگاه که علم از پیش روی تان برداشته گردد، انتظار فرج و گشایش را از زیر پاهایتان داشته باشید». کافی: ج ۱ ص ۳۴۱. روایت ها در این خصوص بسیار است که می توانید به آنها مراجعه نمایید.

۲- از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر درباره ی این سخن خداوند عز و جل ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾ (بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان خواهد داد؟) روایت شده است که فرمود: «آنگاه که امامتان از شما پنهان گردد، چه کسی امامی جدید خواهد آورد؟». کافی: ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۴.

۳- المیراء: هو من أوسع الأمراض المتفشية في الحوزة العلمية، وهو أقرب للجدل، مرض يصيب من تعلم كلمتين وبطن أنه الملك العلام، والجميع شاهد على هذا ويعرف هذا المرض عندهم، والمیراء هو أن ينطق بالكلام من غير ضرس قاطع ولا حجة تامة، بل وحتى لو كانت لديه نسب صواب أو حق فإن المیراء منهی عنه، وقد ورد عن رسول الله (ص) كلمته: (ثلاث من لقي الله بهن دخل الجنة من أي باب شاء: من حسن خلقه، وخشي الله في المغيب والمحضر، وترك المراء وإن كان محققاً) وسائل الشیعة: ج ۸ ص ۵۶۷، فهم في هذا يقعون في الشرك؛ لأن انتصارهم لأنفسهم لا لله.

آنها، سگشان بود و می‌گویند: پنج تن بودند و ششمی آنها، سگشان بود. تیر به تاریکی می‌افکنند و می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمی‌شان سگشان بود. بگو: پروردگار من به تعداد آنها دانتر است و شمار ایشان را جز اندک کسان، نمی‌دانند. ^(۱) پس تو درباره‌ی آنها جز به ظاهر مجادله مکن و در این خصوص از کسی نظر (مخواه). ^(۲) خواهش می‌کنم توضیح دهید.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

كان مع أصحاب الكهف (عليهم السلام) كلب اعتيادي أيضاً، ولكن الأمر المهم لم يكن هذا الكلب، بل من يُسيّر هذا الكلب ويسيطر عليه، وهو من الجن واسمه قطمير ^(۳)، وللجن هذه القدرة من العروض على الحيوان كالقط والكلب وتسييره.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليمًا. همراه با اصحاب كهف (عليهم السلام) يك سگ عادی نیز بود ولی مهم، خود این سگ نیست بلکه مهم آن کسی است که او را می‌رانده و بر او تسلط داشته است؛ او یکی از جنیان به نام قطمیر بود. ^(۴) جن، این توانایی را دارد که بر حیواناتی مانند گربه و سگ عارض شود و آنها را براند و بر آنها تسلط یابد.

۱ - «مراء» (جدال و نزاع و لجاجت): شایع‌ترین بیماری مُسری در حوزه‌ی علمیه می‌باشد و نزدیک‌ترین به جدل. کسی به این بیماری دچار می‌شود که تنها دو کلمه آموخته است و گمان می‌کند دانای کل می‌باشد. همگان شاهد چنین پدیده‌ای هستند و از این بیماری در آنها آگاهند. «مراء» سخن گفتن بدون هیچ قطعیت و حجت و برهان کامل می‌باشد که در این صورت حتی اگر گوینده بخشی از حق و درستی را داشته باشد، مراء و جدل آن را از او صلب می‌کند. از رسول خدا روایت شده است: «سه گروه هستند که هنگام ملاقات خداوند از هر دری که بخواهند وارد بهشت می‌شوند: کسی که خلقتش را نیکو گرداند، و کسی که در پنهان و آشکار از خداوند بترسد، و کسی که از مراء و جدل پرهیز کند حتی اگر حق با او باشد». وسایل الشیعه: ج ۸ ص ۵۶۷؛ که چنین عملی آنها را در ورطه‌ی شرک در می‌افکند؛ چرا که آنها خویشتن را یاری می‌دهند نه خداوند را!

۲- كهف: ۲۲.

۳- في قصص الأنبياء للجزائري - ص ۴۹۹: (سأل يهودي أمير المؤمنين (عليه السلام): يا علي ما اسم الكلب وما لونه؟ فقال له علي (عليه السلام): لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، أما لون الكلب فكان أبلق بسواد، وأما اسم الكلب فقطمير).

۴- در قصص انبیای جزایری - ص ۴۹۹ آمده است: یک یهودی از امیرالمؤمنین پرسید: ای علی، اسم آن سگ و رنگش چه بود؟ علی به او فرمود: «هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر به خداوند بلند مرتبه‌ی بزرگوار. اما رنگ سگ، ابلق سیاه، و اسم سگ، قطمیر بود».

وأراد هذا الجن (قطمير) أن يلفت انتباههم من خلال هذا الكلب إلى وجوده، وقدرته على مساعدتهم بعد إيمانه بدعوتهم.

این جن (قطمیر) می‌خواست از طریق این سگ، توجه آنها را به خودش و توانایش بر یاری رسانیدن به آنها پس از ایمان آوردن به دعوت‌شان، جلب نماید.

وقطمير من الجن الذين لهم قدرة على ملء القلوب رعباً وزلزلة قلوب الشجعان، قال تعالى: ﴿وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَكَلِمَتْ مِنْهُمْ رُعباً﴾^(١). والذي كان يماً قلب من يقترب منهم رعباً هو هذا الجن قطمير الذي كان يتولى حراستهم، وقطمير هو أحد أنصار القائم (عليه السلام).

قطمیر از جمله جنّیانی است که می‌توانند دل‌ها را مالا مال از ترس کنند و قلب‌های شجاعان را به لرزه درآورند. حق تعالی می‌فرماید: (و سگشان بر درگاه غار، دو دستش را دراز کرده بود. اگر از حال ایشان آگاه می‌شدی گریزان بازمی‌گشتی و از آنها سخت می‌ترسیدی)^(٢)، و کسی که باعث می‌شد دل هر کس که به آنها نزدیک شود مالا مال از ترس گردد، همین قطمیر بود که مسئول حراست و مراقبت از آنها شد و این جن (قطمیر) یکی از یاران قائم (علیه السلام) می‌باشد.



پرسش ۱۴۱: حق تعالی می‌فرماید: (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ)

سؤال / ۱۴۱: ما معنی قوله تعالی: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾^(٣) ؟

این سخن خدای متعال که می‌فرماید: (پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب)^(٤)، به چه معنا است؟

۱- الکهف: ۱۸.

۲- کهف: ۱۸.

۳- الرحمن: ۱۷.

۴- الرحمن: ۱۷.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

هما الحمرة المشرقية، والحمرة المغربية. تشير الحمرة المشرقية إلى دم علي (عليه السلام)، والحمرة المغربية إلى دم الحسين (عليه السلام)، هذا في الأئمة (عليهم السلام).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.
منظور از اين دو، حُمره‌ی (سُرخى) مشرق و سرخى مغرب است. سرخى مشرق به خون حضرت على (عليه السلام) اشاره دارد و سرخى مغربى به خون امام حسين (عليه السلام)؛ اين در خصوص ائمه (عليهم السلام) مى باشد.

أما في المهديين فتشير الحمرة المشرقية إلى دم أحد المهديين نظير علي (عليه السلام)، والحمرة المغربية تشير إلى دم أحد المهديين (عليهم السلام) أيضاً نظير الحسين (عليه السلام)^(۱).

اما در مورد مهديين (عليهم السلام)، سرخى مشرق به خون يکى از مهديين که نظير حضرت على (عليه السلام) است اشاره دارد و سرخى مغرب نيز به خون يکى از مهديين (عليهم السلام) که نظير امام حسين (عليه السلام) است دلالت مى نمايد.^(۲)

فهم مشرقان ومغربان، مشرق في الأئمة ومشرق في المهديين، ومغرب في الأئمة ومغرب في المهديين.

پس اينها، دو مشرق و دو مغرب مى باشند؛ يک مشرق در ائمه و يک مشرق در مهديين، يک مغرب در ائمه و يک مغرب در مهديين.

۱- عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله: (رب المشرقين ورب المغربين)، قال: (المشرقين رسول الله (ص) وأمير المؤمنين (عليه السلام) والمغربين الحسن والحسين، وفي أمثالهما تجري) تفسير القمي: ج ۲ ص ۳۴۴.

۲- از ابو بصير نقل شده است: از اباعبد الله در خصوص اين سخن خداوند متعال (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ) (پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب) سوال کردم. فرمود: «منظور از مشرقين، رسول خدا و اميرالمؤمنين و مغربين، امام حسن و امام حسين (ع) مى باشد. و در نظاير آنها نيز جارى و سارى است». تفسير قمى: ج ۲ ص ۳۴۴.



پرسش ۱۴۲: آیهی (وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ...) .

سؤال / ۱۴۲: قال تعالى: ﴿وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾^(۱). هل الأرض المذكورة في هذه الآية هي أرض الجنة؟

حق تعالی می فرماید: (و می گویند: سپاس خدایی را که هر وعده که به ما داد، راست گردانید؛ آن زمین را به میراث به ما داد و اکنون در هر جای بهشت که بخواهیم مکان می گیریم. عمل کنندگان را چه نیکو مزدی است)^(۲) آیا منظور از زمین در این آیه، همان زمین بهشت است؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين

الأرض: هي هذه الأرض، والذين ورثوها هم: خلفاء الله في أرضه، وهم الأوصياء والأنبياء والمرسلون (عليهم السلام)، ومن تابعهم وارتقى معهم إلى مقاماتهم العاليت في كل السماوات الستة الملوكوتية والسابعة الكليية.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا.
زمین، همین زمین است و کسانی که آن را به میراث می برند جانشینان خدا در زمینش می باشند که عبارتند از اوصیا، انبیا و فرستادگان (عليهم السلام) و پیروان آنها و کسانی که با ایشان به مقامات عالیشان در تمام آسمان های شش گانه ی ملکوتی و آسمان هفتم کلی ارتقا می یابند.

والله هو مالك الأرض، ولذلك قالوا أورثنا الأرض، أي استخلفنا فيها، فجعلنا خلفاءه في أرضه.

۱- الزمر: ۷۴.

۲- زمر: ۷۴.

خداوند مالک زمین است و از همین رو، آنها گفتند زمین را به میراث به ما داد؛ یعنی ما را در آن جانشین گردانید و جانشینان و خلفای خویش در زمینش قرار داد.

أما الجنة، فهي في هذه الآية يُراد بها: الجنات الملكوتية، والجنة النورية في السماء السابعة. فهم (عليهم السلام) لهم مقعد صدق في كل جنة ملكوتية، وفي الجنة النورية، ولذلك قالوا: نتبوا من الجنة حيث نشاء، فالآية تذكر نعمتين هما:

اما منظور از بهشت ذکر شده در این آیه، بهشت‌های ملکوتی و بهشت نوری در آسمان هفتم می‌باشد. بنابراین آنها (علیهم السلام) را در هر بهشت ملکوتی و در هر بهشت نوری، جایگاه صدق است و از همین رو گفته‌اند: در هر جای بهشت که بخواهیم مکان می‌گیریم. بنابراین آیه به دو نعمت اشاره دارد که عبارت‌اند از:

وراثة الأرض وكونهم خلفاء الله في أرضه .

والنعمة الثانية: هي أن لهم مقاماً في كل الجنات يتبوؤون منها حيث يشاؤون.

- به میراث بردن زمین و اینکه آنها جانشینان خداوند در زمینش هستند.
- و نعمت دوم اینکه آنها را در تمام بهشت‌ها مقامی است که در هر کجا بخواهند منزل می‌گیرند.

والنعمتان مترابطتان؛ لأنه لا يكون خليفة الله في أرضه حتى يتم عقله^(۱)، ولا يتم عقله حتى يرتقي إلى السماء السابعة الكلية (سماة العقل).

این دو نعمت، به هم پیوسته و مرتبط هستند؛ چرا که کسی خلیفه و جانشین خدا در زمینش نمی‌شود مگر پس از آنکه عقلش کامل گردد، و عقل او کامل نمی‌گردد^(۲) مگر آنکه به آسمان هفتم کلی (آسمان عقل) ارتقا یابد.

۱- قال رسول الله (ص) : (ما قسم الله للعباد شيئاً أفضل من العقل ، فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل ، وإقامة العاقل أفضل من شخوص الجاهل ولا بعث الله نبياً ولا رسولاً حتى يستكمل العقل ، ويكون عقله أفضل من جميع عقول أمته) الكافي : ج ۱ ص ۱۲.

۲ - رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «خداوند چیزی برتر از عقل بین بندگان تقسیم نفرمود؛ پس خواب عاقل، برتر از شب‌زنده‌داری جاهل و اقامت عاقل برتر از حرکت جاهل است و خداوند هیچ نبی و هیچ فرستاده‌ای را مبعوث نکرد مگر پس از کامل شدن عقلش و اینکه عقل او برتر از تمامی عقل‌های امتش گردد». کافي: ج ۱ ص ۱۲.

والوراثة تكون من سابق، والجنة لا سكان سابقين غادروها ليرثها الإنسان عنهم، ولكن الأرض التي نحن عليها لها سكان سابقون سبقوا بني آدم، وكذلك كل وصي وخليفة لله في أرضه، سبقه خليفة لله في أرضه فورثها عنه.

ميراث بردن، از گذشته نشأت می گیرد در حالی که بهشت ساکنان پیشینی نداشته که آن را ترک گفته باشند تا انسانی بهشت را از آنها به میراث برد، ولی زمینی که ما بر آن هستیم؛ پیش تر ساکنانی از بنی آدم داشته و به این ترتیب پیش از هر وصی و خلیفه ی خدا در زمینش، خلیفه و جانشین خدا در زمینش بوده که آن را از او به ارث برده است.

ويبقى أن نفهم أن التبوؤ من الجنة حيث يشاؤون سابق على وراثة الأرض، كما أنه لاحق لها حيث إنهم لا يكونون خلفاء الله في أرضه ويرثون الأرض إلا إذا كانوا يتبوؤون من الجنة حيث يشاؤون، أي إن لهم وجوداً في كل سماء، حتى السماء السابعة الكلية (سماء العقل)، فلا يبعث نبي حتى يتم عقله، أي يكون له مقام في السماء السابعة أو الجنة النورية.

در اینجا لازم است درک کنیم که سکونت دل خواه در هر جای بهشت، پیش از ارث بردن زمین می باشد، همان طور که همراه با آن نیز هست؛ چرا که آنها خلفای خدا در زمینش نخواهند بود و زمین را ارث نخواند برد؛ مگر پس از آنکه در هر کجای بهشت که بخواهند مکان گیرند؛ یعنی آنها را وجودی در هر آسمانی باشد، حتی در آسمان هفتم کلی (آسمان عقل). پس هیچ پیامبری مبعوث نمی گردد مگر پس از آنکه عقلش کامل گردد؛ یعنی او را مقامی در آسمان هفتم یا بهشت نوری باشد.



پرسش ۱۴۳: آیهی (فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ)

سؤال / ۱۴۳: ما معنى قوله تعالى: ﴿فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾^(۱) ؟

معنای این سخن حق تعالی چیست؟ (آنگاه که آسمان شکافته شود، چون روغن گداخته گلگون گردد).^(۱)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

أي إذا فتح كتاب (الجفر الأحمر)^(۲)، أي فتحه الله للقائم (عليه السلام). وقد بين الله سبحانه وتعالى أن السماء هي سجل، حيث قال تعالى: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِنُكْتُبَ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾^(۳).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً. یعنی هنگامی که کتاب (جفر سرخ) گشوده شود،^(۴) یعنی خداوند آن را برای قائم (علیه السلام) بگشاید، و خداوند سبحان و متعال بیان فرمودند که آسمان، مانند طومار (سجل) است، آنگاه که حق تعالی می فرماید: (روزی که آسمان را چون طومار نوشته‌ها در هم پیچیم و چنانکه نخستین بار بیافریدیم، بازش گردانیم. این وعده‌ای است که برآوردنش بر عهده‌ی ما است و ما چنان خواهیم کرد).^(۵)

۱- الرحمن: ۳۷

۲- وهو الكتاب المختص بالقائم (عليه السلام) دون باقي الأئمة (ع) ، وفيه الكثير من رواياتهم (ع) ، ومنها : ما رواه رفيد عن الإمام الصادق (عليه السلام) قال : (يا رفيد كيف أنت إذا رأيت أصحاب القائم قد ضربوا فساطيطهم في مسجد الكوفة ، ثم أخرج المثل الجديد ، على العرب شديد . قال : قلت : جعلت فداك ما هو ؟ قال : الذبح . قلت : بأي شيء يسير فيهم بما سار علي بن أبي طالب (عليه السلام) في أهل السواد ؟ قال : لا يا رفيد ، إن علياً سار بما في الجفر الأبيض ، وهو الكف ، وهو يعلم أنه سيظهر على شيعته من بعده وإن القائم يسير بما في الجفر الأحمر وهو الذبح ، وهو يعلم أنه لا يظهر على شيعته) بحار الأنوار : ج ۲۵ ص ۳۱۸.

۳- الأنبياء : ۱۰۴.

۴- این کتاب مختص قائم می‌باشد نه سایر ائمه (علیهم السلام) و در این خصوص روایات بسیاری از ایشان (علیهم السلام) وجود دارد؛ از جمله آنچه رفید از امام صادق روایت می‌کند که فرمودند: «ای رفید، چه حالی خواهی داشت اگر ببینی اصحاب قائم خیمه‌های بزرگ خود را در مسجد کوفه نصب می‌کنند. سپس آن حضرت چیزی جدید را خارج می‌کند که بر عرب شدید خواهد بود». پرسیدم: «آن چیز جدید چیست؟ فرمود: «قتل و کشتار». عرض کردم: به چه سیرتی با آنها رفتار می‌کند؟ آیا به همان روشی که علی ابن ابی طالب با اهل عراق انجام داد؟ فرمود: «خیر، ای رفید، علی ابن ابی طالب به سیره‌ی جفر سفید عمل نمود که دست نگه داشتن بود چرا که او می‌دانست بعد از او بر شیعه مسلط خواهند شد اما قائم به روش جفر سرخ که همان قتل و کشتار می‌باشد عمل می‌کند چرا که می‌داند پس از او بر شیعیانش مسلط نخواهند شد». بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۳۱۸.

۵- انبياء: ۱۰۴.

فإذا انشقت السماء أو فتحت يقرأ فيها القائم (عليه السلام) إرادة الله ومشيتته في القضاء على المنحرفين، وأحكام القيامة الصغرى التي يكون القائم (عليه السلام) هو الحاكم فيها، قال تعالى: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾^(۱)، ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾^(۲)، فإن القائم لا يحتاج إلى البيئته^(۳)، بل يحكم بما يقرأ في صفحة السماء التي انشقت، ليخرج منها حكم الله سبحانه^(۴).

هرگاه آسمان شکافته یا گشوده گردد، قائم (علیه السلام) اراده و مشیت الهی بر نابودی منحرفین و نیز احکام قیامت صغری را که قائم (علیه السلام) حاکم در آن می باشد، می خواند. حق تعالی می فرماید: (پس در آن روز از گناه هیچ جن و هیچ آدمی پرسیده نشود)^(۵)، (و مجرمان به نشان چهره هاشان شناخته، و از موی جلو سر و پاهایشان گرفته می شوند)^(۶) قائم (علیه السلام) نیازمند شاهد و بینه نیست^(۷) بلکه براساس آنچه در صفحه‌ی شکافته شده‌ی آسمان می خواند حکم می راند تا حکم خداوند سبحان را از آن خارج کند.^(۸)

۱- الرحمن : ۳۹.

۲- الرحمن : ۴۱.

۳- عن الباقر (عليه السلام): (يقضي القائم بقضايا ينكرها بعض أصحابه ممن ضرب قدامه بالسيف وهو قضاء آدم (عليه السلام) فيقدمهم فيضرب أعناقهم، ثم يقضي الثانية فينكرها قوم آخرون ممن قد ضرب قدامه بالسيف وهو قضاء داود (عليه السلام) فيقدمهم فيضرب أعناقهم، ثم يقضي الثالثة فينكرها قوم آخرون ممن قد ضرب قدامه بالسيف وهو قضاء إبراهيم (عليه السلام) فيقدمهم فيضرب أعناقهم، ثم يقضي الرابعة وهو قضاء محمد (ص) فلا ينكرها أحد عليه) بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۸۹. ومن الواضح أن داود (عليه السلام) كان يحكم بلا بينة.

۴- عن معاوية الدهني عن أبي عبد الله (عليه السلام): (في قول الله عز وجل: يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ بالنواصي والاقدام، فقال: يا معاوية ما يقولون في هذا؟ قال: قلت: يزعمون أن الله تبارك وتعالى يعرف المجرمون بسيماهم يوم القيامة فيأمر بهم فيؤخذ بنواصيهم وأقدامهم ويلقون في النار. قال: فقال لي: وكيف يحتاج الجبار تبارك وتعالى إلى معرفة خلق أنشأهم وهو خلقهم؟ قال: فقلت: فما ذاك جعلت فداك؟ قال: ذلك لو قام قائمنا إعطاء الله السيماء فيأمر بالكافر فيؤخذ بنواصيهم و أقدامهم ثم يخبط بالسيف خبطاً) بصائر الدرجات: ص ۳۷۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۰ - ۳۲۱.

و عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (إذا قام قائم آل محمد حكم بين الناس بحكم داود، لا يحتاج إلى بينة، يلهمه الله تعالى فيحكم بعلمه، ويخبر كل قوم بما استبتنوه، ويعرف وليه من عدوه بالتوسم، قال الله تعالى: إن في ذلك لآيات للمتوسمين) إعلام الوری بأعلام الهدى: ج ۲ ص ۲۹۲ - ۲۹۳.

۵- الرحمن: ۳۹.

۶- الرحمن: ۴۱.

۷- از امام باقر روایت شده است که فرمودند: «قائم (ع) به گونه‌ای قضاوت می کند که برخی از بارانش که در کنارش جنگیده‌اند، آن را نمی پسندند و آن، قضاوت آدم است. پس به سمت آنان می رود و گردنشان را می زند. سپس برای بار دوم قضاوت می کند و گروهی دیگر از آنان که در صفش جهاد کردند، آن را نمی پسندند و آن قضاوت داوود است پس به سمتشان می رود و گردن هایشان را می زند. سپس برای بار سوم قضاوت می کند که قضاوت ابراهیم است، باز گروهی از آنان که با شمشیر در راه او جنگیده بودند، قضاوتش را نمی پسندند پس به آنان رو می کند و همه را گردن می زند. سپس برای بار چهارم قضاوت می کند که قضاوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است که کسی بر او اعتراض نمی کند.» بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۹.

۸- از معاویه‌ی دهنی از ابا عبد الله (ع) روایت شده است: در خصوص این سخن خداوند عز و جل (يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ) (مجرمان به نشان چهره هاشان شناخته، و از موی جلو سر و پاهایشان گرفته می شوند) فرمودند: «ای معاویه! در این مورد چه می گویند؟». معاویه می گوید: عرض کردم: گمان می کنند خداوند تبارک و تعالی مجرمان را در روز قیامت با چهره هاشان می شناسد، پس آنان از موی پیشانی و پا گرفته و در آتش افکنده می شوند. امام به



پرسش ۱۴۴: یمانی کیست؟ و ویژگی هایش کدام است؟

سؤال / ۱۴۴: السيد أحمد الحسن وصي ورسول الإمام المهدي (عليه السلام):

من هو اليماني؟ وهل هناك حدود لهذه الشخصية يعرف بها صاحبها؟ وهل هو من اليمن؟ وهل هو معصوم بحيث لا يدخل الناس في باطل ولا يخرجهم من حق، وكما ورد في الرواية عن الباقر (عليه السلام): (إن رايته رايته هدى، ولا يحل لمسلم أن يلتوي عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم)؟

سيد احمد الحسن، وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام)!

یمانی کیست؟ و آیا این شخصیت ویژگی‌ها و اوصافی دارد که با آن شناخته شود؟ و آیا او اهل یمن است؟ آیا او همان طور که در روایتی از امام باقر (علیه السلام) وارد شده که آن حضرت فرمودند: (پرچم او، پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی حلال نیست که از او روی برگرداند، و کسی که چنین کند اهل آتش است؛ چرا که او به حق و به راه مستقیم دعوت می‌کند). معصوم است به گونه‌ای که مردم را وارد باطل نکند و از حق خارج نسازد؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

يجب أولاً معرفة أن مكة من تهامة، وتهامة من اليمن، فمحمد وآل محمد (عليهم السلام) كلهم يمانية، فمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) يمانى^(۱)، وعلي (عليه السلام) يمانى والإمام المهدي (عليه السلام) يمانى، والمهديون الإثنا عشر يمانية، والمهدي الأول يمانى، وهذا ما كان

من فرمودند: «و چگونه خداوند جبار تبارک و تعالی نیازمند شناخت آن خلقی می‌باشد که خودش آنها را آفریده است؟» عرض کردم: فدایتان گردم! در مورد چیست؟ فرمود: «آنگاه که قائم (ع) ما قیام کند، خداوند همه‌ی چهره‌ها را می‌نمایاند. پس کافر را با موی پیشانی و پا می‌گیرد و سپس با شمشیر سخت بر او می‌زند». بصائر الدرجات: ص ۳۷۶؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

از امام صادق روایت شده است: «آنگاه که قائم آل محمد (علیهم السلام) قیام کند، میان مردم به حکم داوود حکم می‌راند و نیاز به دلیل و بیینه ندارد. خداوند به او الهام می‌کند و او به الهامش حکم می‌راند، و هر قوم را به آنچه درونشان است، آگاه می‌سازد و با نشانه‌ها دوست و دشمنش را می‌شناسد. حق تعالی می‌فرماید: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ) (در این، عبرت‌ها است برای هوشیاران)». «إعلام الوری بإعلام المهدي: ج ۲ ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۱- عن رسول الله (ص): (... ان خير الرجال أهل اليمن، والایمان یمان وأنا یمانی ...) بحار الانوار: ج ۵۷ ص ۲۳۲، الأصول الستة عشر: ص ۸۱.

يعرفه العلماء العاملون الأوائل (رحمهم الله)، ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾^(١).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
 أولاً باید دانست که مکّه از تهامه است و تهامه از یمن؛ بنابراین محمد و آل محمد (علیهم السلام) جملگی یمانی هستند: حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) یمانی است،^(٢) علی (علیه السلام) یمانی است، امام مهدی (علیه السلام) یمانی است، مهدیین دوازده گانه (علیهم السلام) یمانی اند و مهدی اول (علیه السلام) یمانی است. این نکته ای است که علمای عامل پیشین می دانسته اند: (آنگاه پس از آنان جانشینانی بر جای ماندند که نماز را تباه ساختند و از هوس ها پیروی کردند، و به زودی گمراهی را خواهند دید).^(٣)

وقد سَمِيَ العلامة المجلسي (رحمه الله) في البحار كلام أهل البيت (عليهم السلام) بـ (الحكمة اليمانية)^(٤)، بل ورد هذا عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)^(٥)، كما وسمي عبد المطلب (عليه السلام) البيت الحرام بـ (الكعبة اليمانية)^(٦).

١- مریم : ٥٩.

٢- از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): «... برترین مردمان از اهل یمن اند؛ ایمان یمانی است و من یمانی هستم...». بحار الأنوار: ج ٥٧ ص ٢٣٢؛ اصول شانزده گانه: ص ٨١.

٣- مریم : ٥٩.

٤- راجع مقدمة بحار الأنوار : ج ١ ص ١.

٥- قال رسول الله (ص) : (الایمان یمانی والحكمة یمانیة) الکافی : ج ٨ ص ٧٠ ح ٢٧.

٦- راجع بحار الأنوار : ج ٢٢، ٥١، ٧٥. وأيضاً وصف الله تعالى الكعبة بأنها يمانية في مناجاته لعيسى (عليه السلام) في وصف الرسول محمد (ص) إذ جاء فيها: (... يا عيسى دينه الحنيفية وقبلته يمانية وهو من حزبي وأنا معه ...) الکافی : ج ٨ ص ١٣٩.

علامه مجلسی (رحمه الله) در بحار، سخن اهل بیت (علیهم السلام) را «حکمت یمانیه» نامیده است^(۱) و حتی گفته این موضوع از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است؛^(۲) همان طور که عبد المطلب (علیه السلام) بیت الحرام را «کعبه یمانیه» نام نهاده است.^(۳)

أما بالنسبة لحدود شخصية اليماني:

اما در خصوص اوصاف و ویژگی های شخصیت یمانی:

فقد ورد في الرواية عن الباقر (عليه السلام): (وليس في الرايات راية أهدى من راية اليماني، هي راية هدى؛ لأنه يدعو إلى صاحبكم، فإذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس وكل مسلم، وإذا خرج اليماني فانهض إليه، فإن رايته راية هدى، ولا يحل لمسلم أن يلتوي عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم)^(۴). وفيها:

در روایت از امام باقر (علیه السلام) آمده است: (در میان پرچم ها پرچمی هدایت کننده تر از پرچم یمانی نیست، پرچم هدایت، همان است زیرا به سوی صاحبان دعوت می کند. هنگامی که یمانی خروج کرد، فروختن سلاح را بر مردم و بر هر مسلمانی تحریم می نماید. چون یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب، زیرا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او سربیزی کند؛ هر کس چنین کند، اهل آتش (جهنم) است؛ چرا که او به حق و راه مستقیم فرامی خواند)^(۵) که در این حدیث:

أولاً: (لا يحل لمسلم أن يلتوي عليه فمن فعل ذلك فهو من أهل النار): وهذا يعني أن اليماني صاحب ولاية إلهية، فلا يكون شخص حجة على الناس، بحيث إن إعراضهم عنه يدخلهم جهنم

۱- مراجعه کنید به مقدمه ی بحار الانوار: ج ۱ ص ۱.

۲- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ایمان، یمانی است و حکمت، یمانی است». کافی: ج ۸ ص ۷۰ ح ۲۷.

۳- رجوع نمایید به بحار الانوار: ج ۲۲، ۵۱ و ۷۵. همچنین خداوند متعال در مناجاتش با عیسی در توصیف حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، کعبه را کعبه یمانی توصیف می فرماید، آنجا که می فرماید: «.... ای عیسی! دینش حنفی و قبله اش یمانی است. او از حزب من است و من با او هستم....». کافی: ج ۸ ص ۱۳۹.

۴- غیبة النعمانی: ص ۲۶۴.

۵- غیبة نعمانی: ص ۲۶۴.

وإن صلوا وصاموا^(١)، إلا إذا كان من خلفاء الله في أرضه، وهم أصحاب الولاية الإلهية من الأنبياء والمرسلين والأئمة والمهديين.

اول: (بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او سرپیچی کند؛ هر کس چنین کند، اهل آتش (جهنم) است): و این به آن معنا است که یمانی صاحب ولایت الهی است. آری کسی بر مردم حجّت نیست به گونه‌ای که سرپیچی از او آنها را وارد جهنم سازد حتی اگر نماز بخوانند و روزه بگیرند^(٢) مگر اینکه آن شخص از جانشینان خداوند بر زمینش باشد؛ و اینان صاحبان ولایت الهی، انبیا، فرستادگان، ائمه و مهدیین می‌باشند.

ثانياً: (أنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم): والدعوة إلى الحق والطريق المستقيم، أو الصراط المستقيم تعني: أن هذا الشخص لا يخطأ فيدخل الناس في باطل أو يخرجهم من حق، أي إنه معصوم منصوص العصمة، وبهذا المعنى يصبح لهذا القيد أو الحد فائدة في تحديد شخصية اليماني.

دوم: (او به حق و راه مستقیم فرامی خواند): دعوت و فراخواندن به حق و راه مستقیم یا صراط مستقیم به آن معنا است که این شخص دچار خطا نمی‌شود تا مردم را به باطل بکشاند یا آنها را از حق خارج سازد؛ به

١- وهذا مستفاد من إطلاق حديث الإمام الباقر (عليه السلام) في رواية اليماني؛ بمعنى أنه (عليه السلام) قد بين أن النار مصير كل من التوى على اليماني سواء كان ملتوي يصلي ويصوم و... أو لا.

وأيضاً جاءت روايات تنص على أن لا يكون أحد من أهل النار إلا إذا أنكر إماماً منصّباً من الله تعالى، منها:

عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قال الله تبارك وتعالى: (لأعذبن كل رعية في الاسلام دانت بولاية كل إمام جائر ليس من الله، وإن كانت الرعية في أعمالها برة تقية، ولأعفون عن كل رعية في الاسلام دانت بولاية كل إمام عادل من الله وإن كانت الرعية في أنفسها ظالمة مسيئة) الكافي: ج ١ ص ٣٧٦.
وعن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: (إن الله لا يستحيي أن يعذب أمة دانت بإمام ليس من الله وإن كانت في أعمالها برة تقية وإن الله ليستحيي أن يعذب أمة دانت بإمام من الله وإن كانت في أعمالها ظالمة مسيئة) الكافي: ج ١ ص ٣٧٦.

٢- و چنین مفهومی از تطبیق دادن حدیث امام باقر در روایت یمانی برداشت می‌شود؛ اینکه ایشان بیان می‌فرمایند آتش، مقصد هر کسی است که از یمانی سرپیچی کند؛ فرقی نمی‌کند که این نافرمان، نماز بخواند، روزه بگیرد، ... یا خیر!

همچنین روایات تأکید می‌کنند هیچ کس از اهل آتش نمی‌شود مگر اینکه امامی منصوب از سوی خداوند متعال را انکار نماید؛ از جمله:

از ابا جعفر روایت شده است که فرمود: «به طور قطع هر کسی را که در اسلام به ولایت پیشوای ستمگری که از جانب خدا نباشد گردن نهند، عذاب خواهیم نمود؛ هرچند آن فرد در کارهای خویش نیک و پرهیزگار باشد، و از هر کسی که در قلمرو اسلام به حاکمیت هر امام عادل که از جانب خداوند باشد تن دهد قطعاً درمی‌گذرم؛ هر چند آن فرد در کارهای خویش ستمکار و گنهکار باشد». کافی: ج ١ ص ٣٧٦.

و از ابا عبد الله روایت شده است که فرمود: «خداوند از عذاب کردن امتی که به پیشوایی که از جانب خداوند نباشد، گردن نهد، حیا نمی‌کند هر چند در اعمالشان نیک و پرهیزگار باشند و خداوند از عذاب کردن امتی که به امام منصوب از سوی خدا گردن نهد، حیا می‌کند هر چند در اعمالشان ستمکار و گنهکار باشند». کافی: ج ١ ص ٣٧٦.

عبارت دیگر او معصومی است که بر عصمتش نص و تصریح وارد شده، و به این معنا، چنین قیدی یا محدودیتی، شاخصی برای مشخص نمودن شخصیت یمانی مشخص می‌نماید.

أما افتراض أي معنى آخر لهذا الكلام (يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم)، فإنه يجعل هذا الكلام منهم (عليهم السلام) بلا فائدة، فلا يكون قيداً ولا حداً لشخصية اليماني، وحاشاهم (عليهم السلام) من ذلك.

اما فرض گرفتن هر معنای دیگری برای این سخن (او به حق و راه مستقیم فرامی‌خواند) این گفته‌ی معصومین (علیهم السلام) را عبث و بی‌فایده می‌سازد و در نتیجه قید و حدی برای شخصیت یمانی بر جای نمی‌گذارد و این بسی از ساحت این حضرات معصوم (علیهم السلام) به دور است!

النتيجة مما تقدم في أولاً وثانياً:

از آنچه در دو مورد اول و دوم ارائه شد به این نتیجه می‌رسیم که:

إن اليماني حجة من حجج الله في أرضه ومعصوم منصوص العصمة، وقد ثبت بالروايات المتواترة والنصوص القطعية الدلالة أن الحجج بعد الرسول محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) هم الأئمة الإثنا عشر (عليهم السلام) وبعدهم المهديون الإثنا عشر، ولا حجة لله في الأرض معصوم غيرهم، وبهم تمام النعمة وكمال الدين وختم رسالات السماء، وقد مضى منهم (عليهم السلام) أحد عشر إماماً، وبقي الإمام المهدي (عليه السلام) والإثنا عشر مهدياً، واليماني يدعو إلى الإمام المهدي (عليه السلام) فلا بد أن يكون اليماني أول المهديين؛ لأن الأحد عشر مهدياً بعده هم من ولده: ﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^(۱)، ويأتون متأخرين عن زمن ظهور الإمام المهدي (عليه السلام)، بل هم في دولة العدل الإلهي، والثابت أن أول المهديين هو الموجود في زمن ظهور الإمام المهدي (عليه السلام) وهو أول المؤمنين بالإمام المهدي (عليه السلام) في بداية ظهوره وتحركه، لتهيئة القاعدة للقيام، كما ورد في وصية رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم). ومن هنا ينحصر شخص اليماني بالمهدي الأول من الإثني عشر مهدياً.

یمانی (علیه السلام)، حجتی از حجت‌های خدا در زمینش است، معصوم بوده و بر عصمتش نص و تصریح وارد شده است، و با روایات متواتر و متون قطعی الدلالة ثابت شده که حجت‌های پس از پیامبر خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، دوازده امام (علیهم السلام) و پس از آنها دوازده مهدی (علیهم السلام) هستند و بر زمین غیر از آنها هیچ معصوم و حجت خدایی وجود ندارد؛ با آنها نعمت کامل می‌گردد؛ دین، کمال می‌یابد و رسالت‌های آسمان دوازده مهدی (علیهم السلام) باقی مانده‌اند. یمانی (علیه السلام) به امام مهدی (علیه السلام) فرا می‌خواند؛ پس ناگزیر یمانی (علیه السلام)، اولین مهدیین (علیهم السلام) است؛ چرا که یازده مهدی (علیهم السلام) پس از او (علیه السلام) از فرزندان او (علیه السلام) می‌باشند: (فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده، و خداوند شنوا و دانا است) ^(۱)، و آنها (علیهم السلام) پس از زمان ظهور امام مهدی (علیه السلام) می‌آیند و در دولت عدل الهی حاضر خواهند بود. ثابت شده است که نخستین مهدیین (علیه السلام)، در زمان ظهور امام مهدی (علیه السلام) وجود دارد و او نخستین مؤمنان به امام مهدی (علیه السلام) در سرآغاز ظهور و حرکت امام می‌باشد تا مقدمات پایگاه قیام را فراهم سازد. همان گونه که در وصیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است. و از اینجا شخصیت یمانی (علیه السلام) منحصر و محدود می‌گردد به اینکه مهدی اول (علیه السلام) از مهدیین دوازده‌گانه (علیهم السلام) می‌باشد.

والمهدي الأول بينت روایات أهل البيت (علیهم السلام) اسمه وصفاته ومسكنه بالتفصيل، فاسمه أحمد وكنيته عبد الله - أي إسرائيل - أي إن الناس يقولون عنه إسرائيلي قهراً عليهم، ورغم أنوفهم.

روایت‌های اهل بیت (علیهم السلام)، نام، ویژگی‌ها و محل سکونت مهدی اول (علیه السلام) را به تفصیل بیان داشته‌اند، و اینکه اسم او احمد و کنیه‌اش عبدالله - یعنی اسرائیل - است؛ یعنی مردم به ناچار و برخلاف میلشان، او را اسرائیلی می‌نامند.

وقال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): (أسمي أحمد وأنا عبد الله أسمى إسرائيل فما أمره فقد أمرني وما عناه فقد عناني) ^(۲).

۱ - آل عمران: ۳۴.

۲ - تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۴۴، البرهان: ج ۱ ص ۹۵، بحار الأنوار: ج ۷ ص ۱۷۸.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند: (نامم احمد است و من بندهی خدا هستم. اسمم اسرائیل است؛ هر چه به او امر فرمود، مرا نیز امر کرد و هر چه او به او نمایاند، مرا نیز نمایاند).

والمهدي الأول هو أول الثلاث مائة وثلاثة عشر، وهو: (من البصرة) و (في خده الأيمن أثر) و (في رأسه حزاز) و (جسمه كجسم موسى بن عمران (عليه السلام))، و (في ظهره ختم النبوة) و (فيه وصية رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)) و (هو أعلم الخلق بعد الأئمة بالقرآن والتوراة والإنجيل) و (عند أول ظهوره يكون شاباً)، قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): (... ثم ذكر شاباً، فقال: إذا رأيتموه فبايعوه فإنه خليفة المهدي)^(۱).

مهدی اول، نخستین نفر از سیصد و سیزده تن است و او (علیه السلام) از بصره می‌باشد، در گونه‌ی راستش نشانه‌ای است، در سرش شوره دارد، بدنش مانند بدن موسی بن عمران (علیه السلام) می‌باشد و در پشتش ختم نبوت است، وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد او (علیه السلام) است، او (علیه السلام) پس از ائمه (علیهم السلام) داناترین مردم به قرآن، تورات و انجیل است، و در ابتدای ظهورش جوان می‌باشد. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: (... سپس در مورد جوانی سخن راند و فرمود: هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید زیرا او خلیفه‌ی مهدی است).^(۲)

عن أبي عبد الله (عليه السلام) عن آبائه عن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال: (قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي (عليه السلام) يا أبا الحسن أحضر صحيفة ودواة فأملی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال: يا علي انه سيكون بعدي اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الإثني عشر إمام، وساق الحديث إلى أن قال: وليسلمها الحسن (عليه السلام) إلى ابنه م ح م د المستحفظ من آل محمد (عليهم السلام) فذلك اثنا عشر إماماً. ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المهديين، له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله و أحمد، والاسم الثالث المهدي، وهو أول المؤمنين)^(۳).

۱- بشارة الإسلام: ص ۳۰. وفي إمتاع الأسماع للمقريزي: ج ۱۲ ص ۲۹۶، قال: (وفي رواية: فإذا رأيتموهم فبايعوهم ولو حبوا على الثلج، فإنه خليفة المهدي).

۲- بشارت الاسلام: ص ۳۰؛ در إمتاع أسماع- مقريزي: ج ۱۲ ص ۲۹۶ در روایت آمده است: «پس هنگامی که او را دیدید، با او بیعت کنید حتی اگر سینه‌خیز بر روی برف و یخ باشد که او خلیفه‌ی مهدی است».

۳- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷، الغيبة للطوسي: ص ۱۵۰، غاية المرام: ج ۲ ص ۲۴۱.

از ابو عبد الله (عليه السلام) از پدرانش (عليهم السلام) از امير المؤمنين (عليه السلام) نقل شده است که فرمودند: (بيامبر خدا) صلى الله عليه و آله و سلم در شبی که وفاتش بود به علي (عليه السلام) فرمودند: يا ابا الحسن، صحيفه و دواتی حاضر کن. پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) وصیتش را املا فرمود تا به این جا رسید که فرمود: يا علي (عليه السلام) پس از من دوازده امام (عليهم السلام) خواهند بود و پس از آنها دوازده مهدی، و تو ای علی، نخستین دوازده امامی و حدیث را ادامه می دهد تا اینکه می فرمایند: حسن خلافت را به پسرش م ح م د که حافظ دین آل محمد (عليهم السلام) است بسپارد. اینان، دوازده امامند و پس از آنان دوازده مهدی هستند. پس هرگاه وفات مهدی رسد، باید امر خلافت را به پسرش، اولین مقرّبین (اولین مهدیین) بسپارد که برای او سه نام است: اسمی مانند اسم من و اسم پدرم عبد الله و احمد و اسم سوم مهدی است که او، اولین مؤمنان است).^(۱)

وعن الصادق (عليه السلام) أنه قال: (إن منا بعد القائم اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين (عليه السلام)).^(۲)

از امام صادق (عليه السلام) روایت شده است که فرمودند: (از نسل ما بعد از قائم دوازده مهدی از فرزندان حسین (عليه السلام) خواهند بود).^(۳)

وعن الصادق (عليه السلام) قال: (إن منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين (عليه السلام)).^(۴)

از امام صادق (عليه السلام) روایت شده است که فرمودند: (از نسل ما بعد از قائم یازده مهدی از فرزندان حسین (عليه السلام) خواهند بود).^(۵)

وفي هذه الرواية القائم هو المهدي الأول وليس الإمام المهدي (عليه السلام)؛ لأن الإمام (عليه السلام) بعده اثنا عشر مهدياً.

۱- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷؛ غيبة طوسی: ص ۱۵۰؛ غاية المرام: ج ۲ ص ۲۴۱.

۲- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸، البرهان: ج ۳ ص ۳۱۰، الغيبة للطوسي: ص ۳۸۵.

۳- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸؛ برهان: ج ۳ ص ۳۱۰؛ غيبة طوسی: ص ۳۸۵.

۴- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵.

۵- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵.

در این روایت قائم (علیه السلام) همان مهدی اول است نه امام مهدی (علیه السلام) چون بعد از امام مهدی (علیه السلام) دوازده مهدی (علیهم السلام) خواهند بود.

وقال الباقر (عليه السلام) في وصف المهدي الأول: (... ذاك المشرب حمرة، الغائر العينين المشرف الحاجبين العريض ما بين المنكبين برأسه حزاز و بوجهه أثر رحم الله موسى)^(۱).

امام باقر (علیه السلام) در وصف مهدی اول (علیه السلام) فرموده است: (... دارای قرمزی صورت، چشم‌های گود، ابروهای برجسته، فراخ و پهنی میان دو شانه، در سرش شوره و در صورتش اثری است، رحمت خدا بر موسی باد).^(۲)

وعن أمير المؤمنين (عليه السلام) في خبر طويل: (... فقال (عليه السلام): ألا وإن أولهم من البصرة وآخرهم من الأبدال ...) ^(۳).

و از امیرمؤمنان (علیه السلام) در خبری طولانی روایت شده است: (... فرمود: آگاه باش که اولین آنها از بصره و آخرین آنها از ابدال است....).^(۴)

وعن الصادق (عليه السلام) في خبر طويل سمى به أصحاب القائم (عليه السلام): (... ومن البصرة .. أحمد ..) ^(۵).

و از امام صادق (علیه السلام) در خبری طولانی که اصحاب قائم (علیه السلام) را نام برده است، روایت شده است: (... و از بصره.... احمد....).^(۶)

۱- غيبة النعماني: ص ۲۱۵.

۲- غيبة نعماني: ص ۲۱۵.

۳- بشارة الإسلام: ص ۱۴۸.

۴- بشارت الاسلام: ص ۱۴۸.

۵- بشارة الإسلام: ص ۱۸۱.

۶- بشارت الاسلام: ص ۱۸۱.

وعن الإمام الباقر (عليه السلام) أنه قال: (... له - أي للقائم - اسمان اسم يخفى واسم يعلن، فأما الذي يخفى فأحمد، وأما الذي يعلن فمحمد)^(١). وأحمد هو اسم المهدي الأول ومحمد اسم الإمام المهدي (عليه السلام) كما تبين من وصية رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم).

و از امام باقر (عليه السلام) روایت شده است که فرمود: (او یعنی قائم - دو اسم دارد، اسمی مخفی و اسمی آشکار؛ اما اسمی که پنهان می ماند احمد و اسمی که آشکار می شود محمد است)^(٢)، و احمد، اسم مهدی اول و محمد اسم امام مهدی (عليه السلام) است، همان طور که از وصیت رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) آشکار شده است.

وعن الباقر (عليه السلام): (إن لله تعالى كنزاً بالطلقان ليس بذهب ولا فضة، اثنا عشر ألفاً بخراسان شعارهم: " أحمد أحمد "، يقودهم شاب من بني هاشم على بغلة شهباء، عليه عصابت حمراء، كأنى أنظر إليه عابر الفرات، فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إليه ولو حبواً على الثلج)^(٣)، وأحمد هو اسم المهدي الأول.

از امام باقر (عليه السلام) روایت شده است که فرمود: (خداوند متعال گنجی در طالقان دارد که نه از طلا است و نه از نقره؛ دوازده هزار در خراسان که شعارشان «احمد احمد» است و رهبری آنها را جوانی از بنی هاشم که سوار بر قاطری خاکستری است و پیشانی بند قرمز رنگ دارد، بر عهده دارد. گویی به او می نگرم که فرات را می گذرد و اگر شنیدید، به سوی او بشتابید حتی اگر سینه خیز بر یخ و برف باشد)^(٤)، و احمد، اسم مهدی اول می باشد.

وفي كتاب الملاحم والفتن: (قال أمير الغضب ليس من ذي ولا ذهو لكنهم يسمعون صوتاً ما قاله إنس ولا جان بايعوا فلاناً باسمه ليس من ذي ولا ذهو ولكنه خليفة يمانى)^(٥).

١- کمال الدین وتمام النعمة : ج ٢ ص ٦٥٣ ب ٥٧.

٢ - کمال الدین و تمام النعمت: ج ٢ ص ٦٥٣ ب ٥٧.

٣- منتخب الأنوار المضيئة : ص ٣٤٣.

٤ - منتخب الانوار المضيئة: ص ٣٤٣.

٥- الملاحم والفتن للسيد ابن طاووس الحسني : ص ٢٧.

در کتاب ملاحم و الفتن: (گفت امیر غضب، نه از این است و نه از آن، اما صدایی می شنوند که نه انسانی گفته است و نه جئی، که با فلانی بیعت کنید، به اسمش که نه از این است و نه از آن، لیکن او خلیفه می مهدی است).^(۱)

وفي الملاحم والفتن للسيد بن طاووس الحسني: (فيجتمعون وينظرون لمن يباعونه فيناهم كذلك إذا سمعوا صوتاً ما قال إنس ولا جان بايعوا فلاناً باسمه ليس من ذي ولا ذه ولكنه خليفة يمانی)^(۲).

و در کتاب ملاحم و الفتن سید بن طاووس حسنی آمده است: (پس گرد می آیند و چشم انتظار کسی می شوند که بیعتش کنند. پس در این بین ناگاه صدایی می شنوند که نه انسانی گفته است و نه جئی، که بیعت کنید با فلانی، به اسمش که نه از این است و نه از آن، لیکن او خلیفه یمانی است).^(۳)

وروی الشيخ علي الكوراني في كتاب معجم أحاديث الإمام المهدي (عليه السلام): (ما المهدي إلا من قریش، وما الخلافة إلا فيهم غير أن له أصلاً ونسباً في اليمن)^(۴)، وبما أن المهدي الأول من ذرية الإمام المهدي (عليه السلام) فلا بد أن يكون مقطوع النسب؛ لأن ذرية الإمام المهدي (عليه السلام) مجهولون، وهذه الصفات هي صفات اليماني المنصور وصفات المهدي الأول؛ لأنه شخص واحد كما تبين مما سبق.

شیخ علی کورانی در کتاب معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) روایت کرده است: (مهدی نیست مگر از قریش و خلافتی نیست مگر در قریش، به جز آنکه او اصل و نسبی در یمن دارد)^(۵) و از آنجا که مهدی اول (علیه السلام) از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) است، به ناچار مقطوع النسب می باشد (نسبی ناشناخته و مبهم داشته باشد)؛ چرا که فرزندان امام مهدی (علیه السلام) گمنامند و اینها صفات یمانی منصور و صفات مهدی اول می باشد؛ زیرا اینها (در واقع) یک نفر هستند، همان طور که این مطلب پیش تر روشن گردید.

۱ - ملاحم و الفتن سید بن طاووس حسنی: ص ۲۷.

۲ - الملاحم والفتن: ص ۸۰.

۳ - ملاحم و الفتن: ص ۸۰.

۴ - معجم أحاديث الإمام المهدي (عليه السلام): ج ۱ ص ۲۹۹.

۵ - معجم احادیث امام مهدی: ج ۱ ص ۲۹۹.

وإن أردتَ المزيد فأقول: إن اليماني م مهد في زمن الظهور المقدس ومن الثلاث مائة وثلاث عشر ويسلم الراية للإمام المهدي، والمهدي الأول أيضاً موجود في زمن الظهور المقدس، وأول مؤمن بالإمام المهدي (عليه السلام) في بداية ظهوره وقبل قيامه، فلا بد أن يكون أحدهما حجة على الآخر، وبما أن الأئمة والمهديين حجج الله على جميع الخلق والمهدي الأول منهم فهو حجة على اليماني إذا لم يكونا شخصاً واحداً، وبالتالي يكون المهدي الأول هو قائد ثورة التمهد فيصبح دور اليماني ثانوياً بل مساعداً للقائد، وهذا غير صحيح لأن اليماني هو المهد الرئيسي وقائد حركة الظهور المقدس، فتحتم أن يكون المهدي الأول هو اليماني واليماني هو المهدي الأول.

و اگر بیش تر بخواهی اضافه می کنم که یمانی، بسترساز در زمان ظهور مقدس و جزو سیصد و سیزده نفر می باشد و پرچم را به امام مهدی (علیه السلام) تسلیم می کند، و مهدی اول (علیه السلام) نیز در زمان ظهور مقدس موجود است و نخستین مؤمن به امام مهدی (علیه السلام) در سرآغاز ظهور و پیش از قیام آن حضرت (علیه السلام) می باشد. بنابراین ناگزیر باید یکی از آنها بر دیگری حجت باشد و از آنجا که ائمه (علیهم السلام) و مهدیین (علیهم السلام) حجت های خدا بر جمیع خلق هستند و مهدی اول (علیه السلام) از آنها است، لذا او حجت بر یمانی است؛ اگر این دو یکی نباشند. در نتیجه مهدی اول (علیه السلام)، فرمانده انقلاب زمینه سازی ظهور است و از همین رو نقش یمانی، ثانوی و حتی دستیار فرمانده می باشد و این درست نیست چرا که یمانی، بسترساز اصلی و فرمانده حرکت ظهور مقدس می باشد و به ناچار لازم می آید که مهدی اول همان یمانی، و یمانی همان مهدی اول (علیه السلام) باشد.

وبهذا يكون اليماني: (اسمه أحمد، ومن البصرة، وفي خده الأيمن أثر، وفي بداية ظهوره يكون شاباً، وفي رأسه حزاز، وأعلم الناس بالقرآن وبالتوراة والإنجيل بعد الأئمة، ومقطوع النسب، ويلقب بالمهدي، وهو إمام مفترض الطاعة من الله، ولا يحل لمسلم أن يلتوي عليه فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، ويدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم ويدعو إلى الإمام المهدي (عليه السلام) و... و...)، وكل ما ورد من أوصاف المهدي الأول في روايات محمد وآل محمد (عليهم السلام)، فراجع الروايات في كتاب غيبة النعماني وغيبة الطوسي وإكمال الدين والبحار^(١)، وغيرها من كتب الحديث.

بر این اساس یمانی چنین است: (نامش احمد است، از بصره است، در گونه ی راستش نشانه و اثری است، در ابتدای ظهورش جوان است، در سرش شوره، پس از ائمه داناترین مردم به قرآن، تورات و انجیل است، مقطوع النسب می باشد، مُلقَّب به مهدی است، او امام واجب الاطاعت از سوی خداوند است، بر هیچ مسلمانی

جایز نیست از او روی برگرداند و اگر کسی چنین کند از اهل آتش است، او به حق و راه مستقیم دعوت می کند و به سوی امام مهدی (علیه السلام) فرا می خواند و... و... و دارای تمام اوصاف و ویژگی های مهدی اول که در روایات محمد و آل محمد (علیهم السلام) آمده است. به روایات کتاب های غیبت نعمانی، غیبت طوسی، اکمال الدین، بحار^(۱) و دیگر کتب حدیث مراجعه نمایید.

و یبقی أن کل أتباع الیمانی من الثلاث مائة والثلاثه عشر أصحاب الإمام (علیه السلام) هم یمانیون؛ باعتبار انتسابهم لقائدهم الیمانی، ومنهم یمانی صنعاء ویمانی العراق.

مطلب دیگری که باقی مانده این است که تمام پیروان یمانی از سیصد و سیزده صحابی امام (علیه السلام) یمانی هستند؛ از این جهت که آنها به فرماندهی یمانی شان منتسب می باشند؛ از جمله ای ایشان یمانی صنعاء و یمانی عراق می باشد.

﴿ كَلَّا وَالْقَمَرَ ۖ وَاللَّيْلَ إِذْ أَدْبَرَ ۖ وَالصُّبْحَ إِذَا أَسْفَرَ ۖ إِنَّهَا لِإِخْدَى الْكُبْرِ ۖ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ۖ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ۖ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ۖ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ۖ فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ۖ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ۖ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ۖ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ۖ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمُسْكِينِ ۖ وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ الْخَائِضِينَ ۖ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ۖ حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ ۖ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ۖ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ۖ كَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ۖ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ۖ بَلْ يَرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحْفًا مُنشَرَةً ۖ كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ۖ كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ ۖ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ۖ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ۗ﴾^(۲).

(آری، سوگند به ماه * و سوگند به شب، چون روی در رفتن آرد * و سوگند به صبح، چون پرده برافکند * که این یکی از حادثه های بزرگ است * ترساننده ای برای آدمیان است * برای هر کس از شما که خواهد پیش افتد یا از پی رود * هر کس در گرو عملی است که انجام داده است * مگر اصحاب یمین * که در بهشت ها می پرسند * از گناهکاران * که چه چیز شما را به جهنم کشانید؟ * گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، * و مسکین را طعام نمی دادیم، * و با آنان که سخن باطل می گفتند هم آواز می شدیم، * و روز دین را دروغ می انگاشتیم، * تا یقینمان فرا رسید * پس شفاعت کنندگان سودشان نبخشید * آنها را چه شده است که از این پند، روی می گردانند؟ * گویا خران وحشی اند * که از شیر می گریزند * بلکه هر یک از ایشان می خواهد نامه هایی گشاده

۱ - بحار الانوار: ج ۵۲ و ج ۵۳.

۲ - المدثر: ۳۲ - ۵۶.

به او داده شود * به هیچ وجه، بلکه آنها از آخرت نمی ترسند * آری، که آن، اندرزی است * هر که خواهد، از آن پند گیرد * و پند نمی گیرند مگر اینکه خدا بخواهد؛ او شایسته‌ی آن است که از او بترسند، و او سزاوار مغفرت و آمرزش است.^(۱)

﴿والقمر﴾: الوصي. ﴿والليل﴾: دولة الظالمين. ﴿والصبح﴾: فجر الإمام المهدي (عليه السلام)، وبداية ظهوره بوصيه كبداية شروق الشمس، لأنه هو الشمس.

(وَ الْقَمَرِ) وَصِي، (وَ اللَّيْلِ) دَوْلَتِ سَتَمَّكَرَانَ اسْتِ وَ (وَ الصُّبْحِ) سَپِيدِه دَمِ اِمَامِ مَهْدِي (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ اَعْزَازِ ظَهْرِ اَن حَضْرَتِ اَز طَرِيقِ وَصِي اَش مِي بَاشَد؛ هَمَانَد اِبْتِدَايِ بَرَا مَدَن خُورَشِيد؛ چَرَا كِه اَن حَضْرَتِ، خُودِ خُورَشِيدِ اسْتِ.

﴿إِنَّهَا لِأَخَذَى الْكُبْرَى﴾: أي القيامة الصغرى. والوقعات الإلهية الكبرى ثلاث هي: القيامة الصغرى، والرجعة، والقيامة الكبرى.^(۲)

(که این یکی از حادثه‌های بزرگ است): یعنی قیامت صغری. ایام بزرگ الهی سه تا هستند که عبارت‌اند از: قیامت صغری، رجعت و قیامت کبری.^(۳)

﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾: أي منذر، وهو الوصي والمهدي الأول (اليمني)، يرسله الإمام المهدي (عليه السلام) بشيراً ونذيراً بين يدي عذاب شديد، ليتقدم من شاء أن يتقدم، ويتأخر من شاء أن يتأخر عن ركب الإمام المهدي (عليه السلام).^(۴)

۱ - مدثر: ۳۲ تا ۵۶.

۲- قال الإمام الصادق (عليه السلام): (أيام الله ثلاثة: يوم يقوم القائم (عليه السلام) ويوم الكرة ويوم القيامة) مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۸.

۳ - امام صادق می فرماید: «ایام الله (روزهای خدا) سه تا هستند: روز قیام قائم، روز بازگشت (رجعت) و روز قیامت». مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۸.

۴- عن الإمام الصادق (عليه السلام) في تفسير بعض الآيات القرآنية قال: (... وقوله: وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ.. لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقِدَّ أَوْ يَتَأَخَّرَ، قال: اليوم قبل خروج القائم من شاء قبل الحق وتقدم إليه ومن شاء تأخر عنه.....) بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۳۲۵-۳۲۶.

(ترساننده‌ای برای آدمیان است) : یعنی بیم دهنده است و او، وصی و مهدی اول (یمانی) می‌باشد که امام مهدی (علیه السلام) او را برای بشارت و بیم دادن و ترسانیدن پیش از عذاب شدید می‌فرستد تا هر که خواهد پیشی جوید، پیشی جوید و هر که خواهد از همراهی با امام مهدی (علیه السلام) بازایستد، بازایستد.^(۱)

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾: وهذا واضح فكل إنسان يحاسب على عمله، ﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾، وهؤلاء مستثنون من الحساب وهم: المقربون وهم أصحاب اليمين الثلاث مائة وثلاثة عشر أصحاب الإمام المهدي (عليه السلام)، يدخلون الجنة بغير حساب، قال تعالى: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ ﴿^(۲)﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿، أي لم نك من الموالين لولي الله، وخليفته ووصي الإمام المهدي (عليه السلام) والمهدي الأول (اليماني الموعود)^(۳)، فاليماني (لا يحل لمسلم أن يلتوي عليه فمن فعل ذلك فهو من أهل النار).

(هر کس در گرو عملی است که انجام داده است) : و این واضح است که هر انسانی بر عملش محاسبه می‌گردد (مگر اصحاب یمین) ، و اینها که از حساب مستثنی هستند عبارتند از: مقرّبان، که سیصد و سیزده یار یمانی اصحاب امام مهدی (علیه السلام) می‌باشند که بی حساب وارد بهشت می‌شوند. حق تعالی می‌فرماید: (اما اگر از مقرّبان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت)^(۴)، (که در بهشت‌ها می‌پرسند * از گناهکاران * که چه چیز شما را به جهنم کشانید؟ * گویند: ما از نمازگزاران نبودیم) ؛ یعنی ما از پیروان ولی خدا و خلیفه‌ی او و وصی امام مهدی (علیه السلام) و مهدی اول (یمانی موعود)^(۵) نبودیم. پس در خصوص یمانی: (بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او سرپیچی کند؛ هر کس چنین کند، اهل آتش (جهنم) است).

۱ - از امام صادق در تفسیر برخی آیات قرآنی: و درباره‌ی این سخن حق تعالی (وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ.... لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ) فرمود: «روز پیش از خروج قائم؛ هر که بخواهد حق را قبول کند و به سوی او رود و هر که بخواهد از او بازایستد....». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۳۲۵ و ۳۲۶.

۲- الواقعة: ۸۸ - ۸۹.

۳- عن محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن الماضي (عليه السلام): (قلت: "إنها لاحدى الكبر"، قال: الولاية، قلت: "لمن شاء منكم أن يتقدم أو يتأخر؟" قال: من تقدم إلى ولايتنا أحر عن سفر ومن تأخر عنا تقدم إلى سقر، "إلا أصحاب اليمين" قال: هم والله شيعتنا، قلت: "لم نك من المصلين؟" قال: إنا لم نتول وصي محمد والأوصياء من بعده.. الكافي: ج ۱ ص ۴۳۲ ح ۹۱.

۴ - واقعه: ۸۸ و ۸۹.

۵ - از محمد بن فضیل از ابو الحسن دوم: عرض کردم: (إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرَى) (که این یکی از حادثه‌های بزرگ است). فرمود: «ولایت». عرض کردم: (نَذِيرًا لِلْبَشَرِ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ) (ترساننده‌ای برای آدمیان است * برای هر کس از شما که خواهد پیش افتد یا از پی رود). فرمود: «کسی که به سمت ولایت ما بیاید از آتش بازمی‌ایستد و کسی که از ولایت ما بازایستد به سمت آتش می‌رود»، (إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) فرمود: «به خدا سوگند آنها شیعیان ما هستند». عرض کردم: «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ؟» (ما از نمازگزاران نبودیم؟). فرمود: «ما پیرو وصی محمد و اوصیای پس از او نبودیم....». کافی: ج ۱ ص ۴۳۲ ح ۹۱.

فحسبي الله ونعم الوكيل:

خداوند مرا بس است و او نیکو حمایتگری است:

لقد ابتلي أمير المؤمنين علي (عليه السلام) بمعاوية بن هند (لعنه الله)، وجاءه بقوم لا يفرقون بين الناقية والجمل، وقد ابتليت اليوم كما ابتلي أبي علي بن أبي طالب (عليه السلام)، ولكن بسبعين معاوية (لعنه الله)، ويتبعهم قوم لا يفرقون بين الناقية والجمل، والله المستعان على ما يصفون.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به معاویه بن هند (لعنه الله) مبتلا شد و آن ملعون با جماعتی که فرق بین ناقه و شتر را نمی دانستند سراغ آن حضرت آمد، و امروز من مانند پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) گرفتار شده ام ولی به هفتاد معاویه (لعنه الله) با قومی که فرق میان ناقه و شتر را نمی دانند از آنها پیروی می کنند و خداوند کسی است که در این مورد باید از او یاری خواست.

والله ما أبقى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، وآبائي الأئمة (صلى الله عليه وآله وسلم) شيئاً من أمري إلا بينوه، فوصفوني بدقة، وسموني، وبيّنوا مسكني، فلم يبق لبس في أمري، ولا شبهة في حالي بعد هذا البيان، وأمرني أبين من شمس في رابعة النهار، وإني أول المهديين واليمني الموعود.

به خدا سوگند، پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) و پدرانم ائمه (عليهم السلام) چیزی از موضوع مرا باقی نگذاشته اند مگر آنکه آن را بیان نموده باشند: آنها مرا با بیان جزئیات توصیف کرده اند، مرا نام برده اند، محل سکونت مرا مشخص ساخته اند؛ و پس از این بیانات، دیگر در موضوع من پوشیدگی، و در حالت و وضعیت من شک و شبهه ای باقی نمانده است. امر من از روز روشن هم واضح تر است: من اولین مهدیین و یمنی موعود هستم.



پرسش ۱۴۵: آیة (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ)

سؤال / ۱۴۵: قال تعالى: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾^(۱). ما المعنى المراد من هذه الآية؟

حق تعالی می فرماید: (چون سخن بر ایشان محقق گردد، برایشان جنبنده‌ای از زمین بیرون می آوریم که با آنان سخن بگوید که این مردم به آیات ما یقین نمی آوردند).^(۲) معنای مورد نظر از این آیه چیست؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

قال رجل لأبي عبد الله (عليه السلام): بلغني أن العامة يقرؤون هذه الآية هكذا: (تكلّمهم) أي تجرحهم، فقال (عليه السلام): (كلّمهم الله في نار جهنم ما نزلت إلا تكلّمهم من الكلام)^(۳).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.
مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: به من رسیده است که عامه، این آیه را به صورت «تکلمهم» قرائت می کنند یعنی «تجرحهم» (آنها را مجروح می سازد). حضرت (علیه السلام) فرمود: (خداوند با آنان در آتش جهنم سخن بگوید! این آیه نازل نشده مگر به صورت «تکلمهم» یعنی از کلام).^(۴)

وعن الرضا (عليه السلام) في قوله تعالى: ﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾، قال (عليه السلام): (علي (عليه السلام))^(۵).

۱- النمل : ۸۲.

۲- نمل : ۸۲.

۳- بحار الأنوار : ج ۵۳ ص ۵۳.

۴- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۵۳.

۵- العديد من الروايات تشير إلى أن دابة الأرض هو علي بن أبي طالب (عليه السلام) وفي الرجعة، فراجع للوقوف على هذه الروايات : بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۵۳. ومدينة المعاجز للبحراني : ج ۳ ص ۹۰، وما بعدها وغير ذلك.

و امام رضا (عليه السلام) در تفسیر آیهی (برایشان جنبده ای از زمین بیرون می آوریم که با آنان سخن بگویند) ، فرمود: «حضرت علی (عليه السلام) است»^(۱).

فالدابة في هذه الآية إنسان، وتوجد روايات يثبت أنه علي بن أبي طالب (عليه السلام)، وهذا في الرجعة، فعلي (عليه السلام) هو دابة الأرض^(۲) في الرجعة يكلم الناس، ويبين المؤمن من الكافر بآيات الله سبحانه. وقبل الرجعة قيام القائم (عليه السلام)، وأيضاً له (دابة تكلم الناس)^(۳)، وتبين لهم ضعف إيمانهم بآيات الله الحقّة في ملكوت السماوات، وهي الرؤيا والكشف في اليقظة، وتبين لهم أن الناس على طول مسيرة الإنسانية على هذه الأرض أكثرهم لا يوقنون بآيات الله الملكوتية ولا يؤمنون بالرؤيا، والكشف في ملكوت السماوات، لأنهم قصرُوا نظرهم على هذه الأرض، وعلى المادة، وهي مبلغهم من العلم لا يعدونها إلى سواها، ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى﴾^(۴).

جنبنده، در این آیه انسان است؛ و روایاتی وجود دارد که بیان می دارد او علی بن ابی طالب (عليه السلام) است و این امر در رجعت صورت می گیرد. حضرت علی (عليه السلام) جنبندهی زمین است^(۵) که در رجعت با مردم سخن می گویند و مؤمن را از کافر به آیات الهی جدا می نماید. پیش از رجعت، قیام قائم (عليه السلام) قرار دارد

۱- روایات بسیاری وجود دارد که اشاره می کنند که منظور از «دابة الارض» علی بن ابی طالب و در رجعت می باشد. به این روایات مراجعه نمایید: بحار الانوار ج ۵۳ ص ۵۳ و مدینة المعاجز بحرانی: ج ۳ ص ۹۰ و پس از آن و سایر موارد.

۲- روایات آل بیت العصمة تشير إلى أن علیاً هو دابة الله خاصة، بينما يشترك معه المهدي الأول (عليه السلام) في لقب دابة الأرض. ومن الروایات حدیث ابی بصیر عن ابی عبد الله (عليه السلام)، قال: (انتهی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) وهو نائم في المسجد قد جمع رملًا ووضع رأسه عليه، فحركه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برجله ثم قال: يا دابة الله، فقال رجل من أصحابه: يا رسول الله أيسمى بعضنا بهذا الاسم؟ فقال: لا والله ما هو إلا له خاصة، وهو الدابة التي ذكر الله تعالى في كتابه: وإذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم إن الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون) مختصر بصائر الدرجات: ص ۴۳، فانتبه لحدیث الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فقد ذكر أولاً دابة الله الخاصة بعلي (عليه السلام) ثم ذكر (دابة الأرض) في الآية القرآنية، وما هذا العطف إلا لتغايرهما.

۳- وقد فصل الأستاذ أحمد خطاب القول في هذه المسألة في كتاب (طالع المشرق ودابة الأرض)، فراجع.

۴- النجم: ۳۰.

۵- روایات های اهل بیت عصمت اشاره می کنند که علی به طور خاص جنبندهی خداوند است، و مهدی اول در این لقب با او شریک می باشد. از جمله ی روایات حدیث ابو بصیر از ابا عبد الله امام صادق می باشد که فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیر المؤمنین رسید در حالی که او در مسجد خوابیده بود و مقداری شن جمع کرده، سرش را روی آن نهاده بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با پایش او را تکان داد و سپس فرمودند: ای جنبندهی خدا! یکی از یارانش عرض کرد: ای رسول خدا! آیا برخی از ما نیز به این اسم نام برده می شویم؟ فرمودند: نه به خدا سوگند. این نام فقط مخصوص او (عليه السلام) است. او همان جنبندهی زمین است که خداوند متعال در کتابش ذکر فرموده است: (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ) (چون سخن بر ایشان محقق گردد، برایشان جنبنده ای از زمین بیرون می آوریم که با آنان سخن بگویند که این مردم به آیات ما یقین نمی آوردند). مختصر بصائر الدرجات: ص ۴۳. در این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دقت کنید که ابتدا جنبندهی خداوند را مخصوص علی ذکر می فرمایند و سپس جنبندهی زمین را در آیه بیان می دارد و این عطف صرفاً برای متفاوت بودن این دو می باشد.

و آن حضرت نیز (جنبنده‌ای که با مردم سخن می‌گوید)^(۱)، می‌باشد و با رؤیا و مکاشفه در بیداری، ضعف ایمان آنها به آیات حق الهی در ملکوت آسمان‌ها را به آنها می‌نمایاند و برایشان تبیین می‌نماید که مردم در طول مسیر انسانیت بر این زمین، غالباً به آیات ملکوتی خداوند یقین ندارند و به رؤیا و مکاشفه در ملکوت آسمان‌ها ایمان نمی‌آورند؛ چرا که آنها نگاه خود را به این زمین و به ماده محدود کرده‌اند و این منتهای دانش آنها بوده است که سراغ ماسوای آن نمی‌روند: (منتهای دانش آنها همین است. پروردگار تو به آن کس که از طریق او گمراه می‌شود یا به راه هدایت می‌افتد داناتر است).^(۲)

وفي الجانب الآخر الأنبياء والأوصياء والرسل وأصحابهم يؤمنون بآيات الله، ويؤمنون بالرؤيا والكشف في ملكوت السماوات، وإنها طريقٌ لوحى الله سبحانه وتعالى، وما كانوا أنبياء لولا إيمانهم هذا، ولذا مدحهم الله سبحانه وتعالى فقال: ﴿وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ۖ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^(۳).

در سوی دیگر، انبیا، اوصیا، رسولان (علیهم السلام) و یاران و اصحاب آنها به آیات خدا ایمان می‌آورند. آنها به رؤیا و مکاشفه در ملکوت آسمان‌ها ایمان دارند و این خود یکی از راه‌های وحی خداوند سبحان و متعال می‌باشد که اگر آنها به این طریق ایمان نداشتند، پیامبر نمی‌بودند و از همین رو خداوند سبحان و متعال آنها را ستوده و فرموده است: (ما ندایش دادیم: ای ابراهیم! * رؤیا را تصدیق کردی و ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).^(۴)

وقال: ﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانُ الْإِسْلَامِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَكُنَّا نَعْلَمُ﴾^(۵).

می‌فرماید: (و مریم دختر عمران را که شرمگاه خویش را از زنا نگه داشت و ما از روح خود در آن دمیدیم و او کلمات پروردگارش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و او از فرمان‌برداران بود).^(۶)

۱- استاد احمد خطاب سخن در باب این مسأله را در کتاب «طلوع کننده‌ی مشرق و جنبنده‌ی زمین» به طور مبسوط بیان کرده‌اند.

۲- نجم: ۳۰.

۳- الصافات: ۱۰۴ - ۱۰۵.

۴- صافات: ۱۰۴ و ۱۰۵.

۵- التحریم: ۱۲.

۶- تحریم: ۱۲.

وقال تعالى عن الرؤيا: ﴿ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴾^(١). فمدح إبراهيم (عليه السلام)؛ لأنه صدق بالرؤيا، ومدح مريم كذلك؛ لأنها صدقت بالرؤيا، ومدح يوسف؛ لأنه صدق بالرؤيا وأولها، قال تعالى: ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾^(٢).

حق تعالى درباره‌ی رؤیا می‌فرماید: (با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان را برایت حکایت می‌کنیم، که تو پیش از این از بی‌خبران بودی).^(٣)

بنابراین خداوند، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را از آن رو که رؤیا را تصدیق کرده، می‌ستاید و مريم (علیها السلام) را نیز به همین دلیل مدح می‌گوید؛ چرا که او رؤیا را تصدیق کرده است. همچنین يوسف (علیه السلام) را ستوده؛ چون رؤیا را تصدیق و تأویل کرده است. حق تعالى می‌فرماید: (ای يوسف (علیه السلام)، ای مرد راست‌گوی! برای ما تعبیر کن که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می‌خورند، و هفت خوشه‌ی سبز باشد و هفت خوشه‌ی خشک دیگر، که من نزد مردم بازگردم، باشد که آگاه گردند).^(٤)

والیوم تجد كثيراً من الناس ينكرون حقيقة الرؤيا، وإنها وحي من الله سبحانه وتعالى، وذلك لأن نفوسهم الخبيثة منكرة وغير مؤمنة بالله سبحانه وتعالى، ولكنهم لا يعلمون. فهم كفرون بالله في عالم الذر، وكافرون بالولاية الإلهية، ولم يقروا لولي من أولياء الله قط في قلوبهم، وإنما جعلهم الله يقرون بألسنتهم ببعض الحق ليدفع الله بهم عن أوليائه^(٥).

ولی امروز می‌بینم که بیشتر مردم حقیقت رؤیا را و اینکه وحی از جانب خداوند سبحان و متعال است، منکر می‌شوند و این از آن رو است که نفس خبیث آنها، خداوند سبحان و متعال را انکار می‌کند و به او ایمان ندارد

١- يوسف : ٣.

٢- يوسف : ٤٦.

٣- يوسف : ٣.

٤- يوسف : ٤٦.

٥- انظر الحديث الوارد عن الإمام الصادق (عليه السلام) (... ثم قال (عليه السلام) : إن الله خلق أقواماً لجهنم والنار، فأمرنا أن نبلغهم كما بلغناهم واشمأزوا من ذلك ونفرت قلوبهم وردوه علينا ولم يحتملوه وكذبوا به وقالوا ساحر كذاب، فطبع الله على قلوبهم وأنساهم ذلك، ثم أطلق الله لسانهم ببعض الحق، فهم ينطقون به وقلوبهم منكرة، ليكون ذلك دفعا عن أوليائه وأهل طاعته ولولا ذلك ما عبث الله في أرضه، فأمرنا بالكف عنهم والستر والكتمان، فاكتموا عن أمر الله بالكف عنه واستروا عن أمر الله بالستر والكتمان عنه) الكافي : ج ١ ص ٤٠٢.

ولی آنها خود، نمی دانند. آنها در عالم دَرّ، به خدا و به ولایت الهی کافر شدند و در دل های خود هرگز به هیچ ولی از اولیای الهی اذعان و اعتراف نمودند و فقط خداوند کاری کرده که آنها با زبان خود به بخشی از حق اقرار نمایند تا خداوند به این وسیله، از اولیای خود دفع شر نماید.^(۱)

والرؤیا طریق یکلم الله به عباده^(۲) جمیعهم وأنبیاءه ورسله، أولیاءه وأعداءه، المؤمن والكافر. فقد أوحى الله لفرعون مصر الكافر رؤیا استفاد منها یوسف (علیه السلام) فی بناء اقتصاد الدولة: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾^(۳).

رؤیا، راهی است که خداوند با آن، با همه ی بندگانش^(۴) و با پیامبران و فرستادگانش، و با دوستان و دشمنانش، چه مؤمن و چه کافر سخن می گوید. خداوند به فرعون مصر که کافر بود، رؤیایی وحی کرد که حضرت یوسف (علیه السلام) با استفاده از آن، اقتصاد حکومت را بنیان نهاد: (پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فربه را دیده ام که آنها را هفت گاو لاغر می خورند و هفت خوشه ی سبز دیدم و هفت خوشه ی خشک دیگر. ای خاصگان من، خواب مرا تعبیر کنید، اگر تعبیر خواب می دانید!).^(۵)

وقد أوحى الله لمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) رؤیا عَرَفَه بها ما يحصل لأهل بيته من بعده، وتسلط بني أمية (لعنهم الله) على أمته: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾^(۶).

۱ - به حدیث وارد شده از امام صادق توجه نمایید: سپس فرمود: «خداوند گروه هایی را برای جهنم و آتش آفرید. به ما امر فرمود آنها را تبلیغ کنیم و ما چنین کردیم و آنها از آن بیزار شدند و قلب هاشان روی گردان گردید و آن را به ما بازگردانیدند. تحملش نکردند و تکذیبش نمودند و گفتند ساحر دروغ گو. پس خداوند بر قلب هایشان مهر زد و از یادشان بزدود. سپس خداوند زبان آنها را به پاره ای از حق باز نمود؛ از این رو با زبان اقرار می کنند در حالی که قلب هایشان منکر آن است تا به این ترتیب از اولیایش و اهل اطاعتش دفع شری نماید که اگر چنین نبود، خداوند در زمینش عبادت نمی شد. پس به ما امر فرمود از آنها دست برداریم و پوشیده بداریم و مخفی نماییم؛ پس شما هم از هر که خداوند فرمان به مخفی کردن از او داده است، مخفی نمایید و از هر که فرمان به پوشیده و مخفی شدن از او داده، پوشیده بدارید». کافی: ج ۱ ص ۴۰۲.

۲- عن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال: (رؤيا المؤمن تجري مجرى كلام تكلم به الرب عنده) بحار الأنوار: ج ۵۸ ص ۲۱۰.

۳- يوسف: ۴۳.

۴- از امیرالمؤمنین روایت شده است: «رؤیای مؤمن همچون کلامی است که خداوند در نزد او سخن گفته است». بحار الانوار: ج ۵۸ ص ۲۱۰.

۵ - يوسف: ۴۳.

۶- الإسراء: ۶۰، وروی سلیم بن قیس عن أمير المؤمنين (عليه السلام) وهو يخاطب معاوية لعنه الله: (. . . ونزل فيكم قول الله عز وجل: (وما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس والشجرة الملعونة في القرآن)، وذلك حين رأى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) اثني عشر إماماً من أئمة الضلالة على منبره يردون الناس على أدبارهم القهقري، رجلاً من حيين مختلفين من قريش وعشرة من بني أمية، أول العشرة صاحبك الذي تطلب بدمه وأنت وابنك وسبعة من ولد الحكم بن

خدا به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رؤیایی وحی فرمود که حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) بوسیله آن دانست پس از او چه بر سر اهل بیتش می‌رود و به تسلط بنی امیه که لعنت خدا بر آنها باد، بر امتش پی برد: (و آنگاه که تو را گفتیم: پروردگارت بر همه‌ی مردم احاطه دارد و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و آن درخت ملعون که در قرآن آمده است چیزی جز آزمایشی برای مردم نبود. ما مردم را می‌ترسانیم ولی تنها به کفر و سرکشی‌شان افزوده می‌گردد).^(۱)

وقد عرض الله سبحانه وتعالى نفسه شاهداً للكفار بنبوة محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) إن طلبوا شهادته . وكيف يشهد الله سبحانه وتعالى للكفار إلا بالرؤيا، قال تعالى: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^(۲).

خداوند سبحان و متعال خود را به عنوان شاهد نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برای کفار عرضه نمود، اگر آنها از او گواهی طلب کنند. حال خداوند سبحان و متعال جز از طریق رؤیا برای کفار گواهی می‌دهد؟ حق تعالی می‌فرماید: (و کافران می‌گویند تو پیامبر نیستی. بگو: خدا و آن کس که علم کتاب نزد او است، برای شهادت میان من و شما کافی است).^(۳)

قال تعالى: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾، فالقول الذي يقع هو خروج القائم (عليه السلام) وهو القيامة الصغرى^(۴)، ﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا

أبي العاص، أولهم مروان، وقد لعنه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وطرده وما ولد حين استمع لنساء رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) كتاب سليم بن قيس : ص ۳۰۸. تحقيق محمد باقر الانصاري.

۱ - إسرائ ۶۰. سليم بن قيس از اميرالمؤمنين در حالی که آن حضرت، معاویه (لعنه الله) را مخاطب قرار می‌دهد، روایت می‌کند: «... و این سخن خداوند عزوجل در مورد شما نازل شد: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ (و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و آن درخت ملعون که در قرآن آمده است چیزی جز آزمایشی برای مردم نبود) و این هنگامی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دید که دوازده پیشوا از امامان گمراهی بر منبرش خواهان بازگردانیدن مردم به پیشینیان می‌باشند؛ دو مرد از دو طایفه‌ی مختلف از قریش و ده تا از بنی امیه. اولین آن ده نفر همان دوست تو است که ادعای خون‌خواهی‌اش را داری و همچنین تو و فرزندت و هفت تا از فرزندان حکم بن ابی العاص که اولینشان مروان است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او و فرزندانش را لعنت کرد و طرد نمود آنگاه که پشت درب زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) استراق سمع می‌کردند». کتاب سليم بن قيس: ص ۳۰۸، تحقيق محمد باقر انصاری.

۲- الرعد: ۴۳.

۳- رعد: ۴۳.

۴- عن أمير المؤمنين (عليه السلام) في قوله تعالى: (إذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم أن الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون)، قال: (وما يتدبرونها حق تدبرها، ألا أخبركم بأمر ملك بني فلان، قلنا بلى يا أمير المؤمنين، قال: قتل نفس حرام في يوم حرام من قوم من قريش، والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما لهم ملك بعده غير خمس عشرة يوم) غيبة النعماني: ص ۲۵۹، وهنا ربط أمير المؤمنين (عليه السلام) بين القول الذي يقع والدابة التي تخرج وبين خروج القائم (عليه السلام) بعد مقتل النفس الزكية بخمسة عشر يوماً.

يُوقِنُونَ ﴿١﴾، والدابة: هو المهدي الأول^(٢) الذي يقوم قبل القائم (عليه السلام) ويكلم الناس ويبكتهم، ويبين لهم كفرهم بآيات الله الملكوتية (الرؤيا والكشف) وركونهم إلى المادة والشهوات، وإعراضهم عن ملكوت السموات.

حق تعالی می فرماید: (چون سخن بر ایشان محقق گردد)، سخن (فرمانی) که مقرر می گردد، خروج قائم (علیه السلام) که همان قیامت صغری می باشد^(٣) (برایشان جنبنده ای از زمین بیرون می آوریم که با آنان سخن بگوید که این مردم به آیات ما یقین نمی آوردند)^(٤)؛ جنبنده، مهدی اول است^(٥) که پیش از قائم ص، قیام می کند با مردم سخن می گوید و آنها را توبیخ می کند و کفر آنها به آیات ملکوتی خداوند (رؤیا و مکاشفه) و تمایلشان به ماده و شهوات و روی گردانی آنها از ملکوت آسمان ها را برایشان آشکار می سازد.

قال تعالی: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^(٦).

۱- النمل: ۸۲.

۲- لا شك أن دابة الارض التي تكلم الناس في الرجعة هو أمير المؤمنين (عليه السلام)، وفي ذلك روايات كثيرة تقدم بعضها في إجابة السؤال (١٤٥)، ولكن هناك دابة للارض أيضاً تخرج في آخر الزمان وتكلم الناس وتبكتهم على تكذيبهم بآيات الله وتسمهم لتمييز المؤمن من الكافر، قال أمير المؤمنين (عليه السلام): (خروج دابة الارض من عند الصفا معها خاتم سليمان وعصا موسى يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فينطبع فيه هذا مؤمن حقاً، ويضعه على وجه كل كافر فينطبع فيه هذا كافر حقاً.. ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين بإذن الله بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة فلا توبة تقبل ولا عمل يرفع ولا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها) التفسير الصافي: ج ٤ ص ٧٥، وواضح أن هذا عند ظهور القائم (عليه السلام) وليس في الرجعة، والدابة هنا هو اليماني والمهدي الاول (عليه السلام).

۳- از امیرالمؤمنین درباره ی سخن حق تعالی ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ (چون سخن بر ایشان محقق گردد، برایشان جنبنده ای از زمین بیرون می آوریم که با آنان سخن بگوید که این مردم به آیات ما یقین نمی آوردند) روایت شده است که می فرماید: «و آن را آن گونه که شایسته اش است تدبیر نمی کنند. آیا شما را به آخر سلطنت بنی فلان یا خبر نکنم؟». عرض کردیم: آری ای امیرالمؤمنین. فرمود: «نفسی که کشتنش حرام است در روزی حرام در سرزمینی حرام از قریش به قتل می رسد، و سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را بیافرید آنها پس از آن سلطنتی نخواند داشت مگر پانزده روز». غیبت نعمانی: ص ۲۵۹. در اینجا امیرالمؤمنین میان سخنی که واقع خواهد شد و جنبنده ای که خارج می شود، و خروج قائم پس از زمان قتل نفس زکیه، پانزده روز ارتباط برقرار می نماید.

۴- نمل: ۸۲.

۵- تردیدی نیست جنبنده ی زمین که در رجعت با مردم سخن می گوید، امیرالمؤمنین است و در این خصوص روایت های بسیاری وجود دارد که در پاسخ پرسش ۱۴۵ برخی از آنها اراهه گردید ولی در اینجا جنبنده ی زمینی نیز وجود دارد که در آخرالزمان خارج می شود، با مردم سخن می گوید و آنها را بر تکذیب آیات الهی توبیخ می کند و آنها را برای تمییز مؤمن از کافر نشان دار می کند. امیرالمؤمنین می فرماید: «خارج شدن جنبنده ی زمین از سوی صفا است که همراهش انگشتری سلیمان و عصای موسی می باشد که بر صورت هر مؤمنی مهر می نهد که در آن نوشته شده مؤمن حقیقی و بر پیشانی هر کافری می نهد که در آن حک شده کافر حقیقی.... سپس جنبنده سرش را بلند می کند و به اذن خداوند پس از طلوع کردن خورشید از مغربش از بین رایتها می نگیرد. در آن هنگام توبه برداشته می شود؛ پس توبه ای پذیرفته نگردد و عملی بالا نرود و ایمان هیچ کسی که از پیش ایمان نیاورده باشد یا خیری از ایمانش نبرده باشد، سودی نبخشد». تفسیر صافی: ج ۴ ص ۷۵. واضح است که این رخداد هنگام ظهور قائم است و نه در رجعت و جنبده در اینجا یمانی و مهدی اول می باشد.

۶- فصلت: ۵۳.

حق تعالی می فرماید: (آیات و نشانه های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نمایان خواهیم ساخت تا برایشان آشکار شود که او حق است. آیا اینکه پروردگار تو بر هر چیزی گواه است، کافی نیست؟).^(۱)

ورد في الروايات عنهم (عليهم السلام): (أنه الحق) أي: قيام القائم، والآيات التي يرونها في الآفاق، وفي أنفسهم هي كما ورد عنهم (عليهم السلام)؛ في الآفاق: (الفتن والقذف من السماء)، وفي أنفسهم: (المسخ)^(۲).

در روایات از معصومین (علیهم السلام) وارد شده که (او حق است) یعنی قیام قائم و آیاتی که در آفاق و در وجود خودشان می بینند طبق آنچه از معصومین (علیهم السلام) وارد شده در آفاق، «فتنه ها و بلا از آسمان است» و در وجود خودشان «مسخ» می باش.^(۳)

وأيضاً الآيات في الآفاق الملكوتية أي في آفاق السماوات، وفي أنفسهم بـ (الرؤيا والكشف)، فيريهم الله آياته الملكوتية حتى يتبين لهم أنه الحق، أي خروج القائم، وإن الذي يكلمهم هو: (المهدي الأول من المهديين الإثني عشر)، وهذا الآيات هي من العلامات التي ترافق المهدي الأول، وتبين للناس أنه الحق من ربهم.

همچنین نشانه هایی در آفاق ملکوتی یعنی در آفاق آسمان ها و در خودشان «رؤیا و مکاشفه» است؛ خداوند آیات ملکوتی خود را به آنها می نمایاند تا برایشان آشکار شود که او یعنی خروج قائم حق است و کسی که با آنها سخن می گوید: «مهدی اول از مهدیین دوازده گانه» می باشد و این آیات و نشانه ها از علامت هایی است که با مهدی اول همراه است و برای مردم آشکار می سازد که او حقی از جانب پروردگارشان است.

۱- فصلت: ۵۳.

۲- عن الإمام الصادق (عليه السلام) قال: (نريهم في أنفسهم: المسخ، ونريهم في الآفاق: انتقاض الآفاق عليهم فيرون قدرة الله عز وجل في أنفسهم وفي الآفاق. قيل: حتى يتبين لهم أنه الحق، قال: خروج القائم (عليه السلام) هو الحق من عند الله عز وجل يراه الخلق لا يد منه. وفي رواية: خسف ومسخ وقذف، سئل حتى يتبين، قال: دع ذا ذاك قيام القائم (عليه السلام)) تفسير الصافي: ج ۴ ص ۳۶۴ - ۳۶۵، نقلاً عن الكافي.

۳- از امام صادق روایت شده است که فرمود: «در وجود خودشان نشان شان می دهیم یعنی مسخ شدن و در آفاق نشان شان می دهیم یعنی دگرگون شدن آفاق بر آنان؛ که به این ترتیب، قدرت خدای عزیز و جلیل را بر خود و آفاق می بینند». گفته شد: (حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (تا برایشان آشکار شود که او حق است). فرمود: «خروج قائم، حقی است از طرف خداوند عزیز و جلیل که مردم به ناچار آن را خواهند دید» و در روایت از خسف، مسخ و بلا تا آشکار شود پرسیده شد. فرمود: «این را رها کنید تا هنگام قیام قائم». «تفسیر صافی: ج ۴ ص ۳۶۴ و ۳۶۵ نقل شده از کافی.

فهذه الآيات في الآفاق وفي الأنفس هي نفسها التي تتكلم عنها دابة الأرض، وتبكت الناس؛ لأنهم لا يؤمنون بها، وهي الآيات في ملكوت السماوات، وهي الرؤيا والكشف.

این آیات در آفاق و در نفس‌ها، همان‌هایی است که جنبنده‌ی زمین درباره‌ی آنها با مردم سخن می‌گوید و آنها را سرزنش می‌نماید؛ چرا که آنها به آن ایمان نمی‌آورند و اینها همان نشانها در ملکوت آسمان‌ها هستند که رؤیا و مکاشفه می‌باشند.

ولابد هنا أن نخرج قليلاً على الرؤيا لنعرف مدى أهميتها عند الله سبحانه وتعالى في القرآن، وعند الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم)، وعند آل بيته (عليهم السلام).

در اینجا باید قدری در موضوع رؤیا تأمل کنیم تا به اهمیت بسیار آن در نظر خداوند سبحان و متعال در قرآن، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت آن حضرت پی ببریم.

ففي القرآن: الله سبحانه وتعالى يسمي الرؤيا (أحسن القصص)^(۱)، ويقص علينا رؤيا يوسف^(۲) ويبين تحققها في أرض الواقع.

• در قرآن: خداوند سبحان و متعال، رؤیا را (برترین سرگذشت‌ها)^(۳) نام می‌نهد و رؤیای حضرت یوسف (علیه السلام) را بازگو می‌کند^(۴) و تحقق آن را در زمین و در عالم واقع بیان می‌دارد.

ويقص علينا رؤيا السجين^(۵) وتحققها في أرض الواقع المعاش، ويقص رؤيا فرعون الكافر^(۶) واعتماد يوسف (عليه السلام) وهو نبي عليها وتأسيسه اقتصاد الدولة بناءً على هذه الرؤيا، ومن ثم تحققها في الواقع المعاش. ويقص علينا القرآن حال بلقيس ملكة سبأ، فهي تعرف أن سليمان نبي

۱- قال تعالى: (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ) يوسف: ۳.

۲- قال تعالى: (إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ) يوسف: ۴.

۳- حق تعالی می‌فرماید: (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ) (با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان‌ها را برایت حکایت می‌کنیم، که تو پیش از این از بی‌خبران بودی) (یوسف: ۳).

۴- حق تعالی می‌فرماید: (إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ) (آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند) (یوسف: ۴).

۵- قال تعالى: (وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) يوسف: ۳۶.

۶- قال تعالى: (وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ) يوسف: ۴۳.

كريم بالرؤيا، فتصدق الرؤيا وتؤمن في النهاية: ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ﴾^(۱)، فمن أين عرفت أنه كتاب كريم إلا من الله وبالرؤيا. وهكذا كل أنبياء الله ورسله وأوليائه سبحانه وتعالى، لا تفارقهم الرؤيا، آية عظيمة من آيات الله، وطريق يكلمهم الله سبحانه به، فالرؤيا طلائع الوحي الإلهي.

همچنین رؤیای زندانیان^(۲) و تحقق یافتن آن در زندگی واقعی روزمره را برای ما و نیز رؤیای فرعون کافر^(۳) و اعتماد یوسف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر این رؤیا رادر حالی که او یک پیامبر است و اینکه اقتصاد حکومت را بر مبنای این رؤیا بنیان گذاری می کند بازگو می نماید، و بر این اساس تحقق یافتن آن در زندگی روزمره را تبیین می نماید. قرآن همچنین وضعیت بلقیس ملکه ی سبا را حکایت می نماید و اینکه او از طریق رؤیا درمی یابد که سلیمان پیامبری بزرگوار است و رؤیا را باور داشته و در پایان ایمان می آورد: (آن زن گفت: ای بزرگان، نامه ای گران قدر به سوی من افکنده شده).^(۴)

جز از طریق خدا و به وسیله ی رؤیا او از کجا دانست که این نامه ای گران مایه است؟ به این ترتیب هیچ گاه رؤیا از تمامی انبیای الهی، فرستادگان و اولیای خداوند سبحان و متعال جدا نبوده است. رؤیا نشانه ای عظیم از آیات خدا و راهی است که خداوند سبحان به وسیله ی آن با آنها سخن می گوید؛ آری، رؤیا سرآغاز وحی الهی است.

أما الرسول: فقد اهتم بالرؤيا أشد الاهتمام، حتى إنه كان كل يوم بعد صلاة الفجر يلتفت على أصحابه فيسألهم: (هل من مبشرات، هل من رؤيا)^(۵). وفي يوم لا يخبره أحد من أصحابه برؤيا فيقول لهم: أنفأ كان عندي جبرائيل يقول: كيف نأتيهم ونريهم رؤيا والتفت في أظفارهم؟!

۱- النمل: ۲۹.

۲- (و دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) (دو جوان نیز با او به زندان افتادند. یکی از آن دو گفت: در خواب، خود را دیدم که انگور می فشارم. دیگری گفت: خود را دیدم که نان بر سر نهاده، می برم و پرندگان از آن می خورند؛ ما را از تعبیر آن آگاه کن، که از نیکوکارانت می بینیم) (یوسف: ۳۶).

۳- ﴿وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرِي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعَ سُنبُلَاتٍ حُضْرٍ وَ أُخْرَ يَابَسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾ (پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فربه را دیده ام که آنها را هفت گاو لاغر می خورند و هفت خوشه ی سبز دیدم و هفت خوشه ی خشک دیگر. ای خاصگان من، مرا از خوابم آگاه کنید، اگر تعبیر خواب می دانید) (یوسف: ۴۳).

۴- نمل: ۲۹.

۵- انظر: الكافي: ج ۸ ص ۹۰، بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۱۷۷.

• اما پیامبر: برای رؤیا اهمیت بسیار زیادی قائل بود به گونه‌ای که هر روز پس از نماز صبح رو به اصحابش می‌کرد و از آنها می‌پرسید: (هل من مبشرات؟ هل من رؤیا؟) ^(۱) (آیا بشارت‌دهنده‌هایی دارید؟ آیا رؤیایی دیده‌اید؟) و روزی که کسی از یارانش خبری از رؤیا به ایشان نمی‌داد، خطاب به آنها می‌فرمود: هم اکنون جبرئیل نزد من بود و می‌گفت: چگونه سراغ آنها برویم و به آنها رؤیا نشان دهیم، در حالی که چرک و آلودگی در ناخن‌های آنها است؟!

وقال (صلى الله عليه وآله وسلم): (من رأني فقد رأني فإن الشيطان لا يتمثل بي، ولا بأحد من أوصيائي) ^(۲). وقال، وقال في الرؤيا، راجع (دار السلام) ^(۳) وهو أربع مجلدات مليئة بالروايات التي تخص الرؤيا.

پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) می‌فرماید: (هر کس مرا در خواب ببیند مرا دیده است زیرا شیطان نه به شکل من و نه به صورت یا یکی از اوصیای من متمثل نمی‌گردد) ^(۴) و درباره‌ی رؤیا می‌فرمود و می‌فرمود و می‌فرمود.... به کتاب دارالسلام که چهار جلد است و مملو از روایات مربوط به رؤیا است مراجعه نمایید. ^(۵)

كما أقر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) الرؤيا كطريق هداية وإيمان، فأقر إيمان خالد بن سعيد بن العاص الأموي لرؤيا رآها به (صلى الله عليه وآله وسلم) ^(۶)، وأقر رؤيا يهودي رأى

۱ - کافی: ج ۸ ص ۹۰ ؛ بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۱۷۷.

۲ - بحار الأنوار : ج ۳۰ ص ۱۳۲، دار السلام : ج ۱ ص ۵۹.

۳ - كتاب في أربعة أجزاء، تأليف الشيخ المحدث : الميرزا حسين النوري صاحب مستدرک الوسائل .

۴ - بحار الانوار: ج ۳۰ ص ۱۳۲ ؛ دارالسلام: ج ۱ ص ۵۹.

۵ - کتابی در چهار جلد تألیف شیخ محدث میرزا حسین نوری صاحب مستدرک الوسائل.

۶ - روی ابن سعد : (عن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان، قال: كان إسلام خالد بن سعيد قديماً وكن أول إخوته أسلم وكان بدء إسلامه أنه رأى في النوم أنه واقف على شفير النار فذكر من سعتها ما الله به أعلم ويرى في النوم كأن أباه يدفعه فيها ويرى رسول الله أخذاً بحقوقه لتلايق ففرع من نومه فقال أحلف بالله إن هذه لرؤيا حق . . . الطبقات : ج ۴ ص ۹۴.

نبي الله موسى (عليه السلام) وأخبره أن الحق مع محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)^(۱). وأقر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أن الرؤيا حق من الله وكلام تكلم به الرب سبحانه عند عبده^(۲).
 پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) رؤيا را به عنوان راه هدايت و ايمان تأييد فرموده است. آن حضرت ايمان خالد بن سعيد بن العاص اموى را به خاطر رؤيایی که درباره‌ی آن حضرت دیده بود،^(۳) و رؤيای یک يهودی که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) را در خواب دیده بود و به او خبر داده بود که حق با حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) است تأييد نمود^(۴) و پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) تأييد فرمود که رؤيا حقی از جانب خداوند است و کلامی است که پروردگار سبحانه به وسیله‌ی آن با بنده اش سخن می گوید.^(۵)

۱- عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: (دخل جندل بن جنادة اليهودي من خيبر على رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فقال يا محمد أخبرني عما ليس لله، وعما ليس عند الله، وعما لا يعلمه الله، فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): أما ما ليس لله فليس لله شريك، وأما ما ليس عند الله فليس عند الله ظلم للعباد، وأما ما لا يعلمه الله فذلك قولكم يا معشر اليهود: عزير بن الله والله لا يعلم أن له ولداً، فقال جندل: أشهد أن لا إله إلا الله وأنتك رسول الله حقاً. ثم قال: يا رسول الله إني رأيت البارحة في النوم موسى بن عمران (عليه السلام) فقال لي: يا جندل أسلم على يد محمد واستمسك بالأوصياء من بعده: فقد أسلمت ورزقني الله ذلك... بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۰۴ - ۳۰۵.

۲- تقدم الحديث عن الامام علي بن أبي طالب (عليه السلام)، انظر: بحار الأنوار: ج ۵۸ ص ۲۱۰.

۳- ابن سعد روایت می کند: از محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان که گفت: «اسلام خالد بن سعيد دیرینه‌ی بسیار دارد و در بین برادرانش اولین کسی بود که اسلام آورد و آغاز اسلام آوردنش به این ترتیب بود در رؤيا دید که در کناره‌ی پرتگاه آتش ایستاده و وسعت و فراخی آن را که تنها خداوند می داند به یاد آورد و در خواب دید که پدرش او را به داخل آن می برد و رسول خدا را دید که از کمر بندش گرفته تا در آتش نیفتد. از خواب پرید و به خدا سوگند یاد کرد که این رؤيا، حق است...». طبقات: ج ۴ ص ۹۴.

۴- جابر بن عبد الله انصاری روایت می کند: جندل بن جنادة یهودی در خیبر بر رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) وارد شد. گفت: ای محمد! مرا باخبر کن از چیزی که برای خدا نیست و آنچه نزد خدا نمی باشد و از چیزی که خداوند آن را نمی داند. رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: «اما در مورد چیزی که برای خدا نیست، خداوند شریکی ندارد، و در مورد چیزی که نزد خدا نیست، ظلم به بندگان است و آنچه خداوند آن را نمی داند، این سخن شما ای قوم یهود است که عزیر فرزند خداوند است در حالی که خداوند خود نمی داند که فرزندی دارد!». جندل گفت: شهادت می دهم خدایی جز الله نیست و تو ای محمد، به حق فرستاده‌ی خداوند هستی. سپس عرض کرد: ای رسول خدا! دیشب موسی بن عمران را در خواب دیدم که به من فرمود: ای جندل! به دست محمد تسلیم شو و به اوصیای پس از او تمسک جو. من تسلیم شدم و خداوند آن را روزی ام گردانید...». بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۳۰۴ و ۳۰۵.

۵- حدیثی از امام علی بن ابی طالب ارایه گردید. به بحار الانوار ج ۵۸ ص ۲۱۰ مراجعه نمایید.

أما أهل البيت (عليهم السلام) فقد ورد عنهم: (من رآنا فقد رآنا فان الشيطان لا يتمثل بنا)^(۱).
 وورد عنهم (عليهم السلام): إن الرؤيا في آخر الليل لا تكذب ولا تختلف^(۲)، وإنَّ الرؤيا في آخر الزمان
 لا تكذب^(۳)، وفي آخر الزمان يبقى رأي المؤمن ورؤياه^(۴).

• اما اهل بيت (عليهم السلام) از آنها روایت شده: (هر کس ما را در خواب ببیند ما را دیده زیرا شیطان شبیه
 ما نمی شود)^(۵) از آنها روایت شده است که رؤیا در آخر شب تکذیب نمی شود و محقق می گردد؛^(۶) و اینکه در
 آخر الزمان رؤیا تکذیب نمی شود؛^(۷) و در آخر الزمان دیدن مؤمن و رؤیایش باقی می ماند.^(۸)

وأقرَّ الإمام الحسين (عليه السلام) إيمان وهب النصراني لرؤيا رآها بعيسى (عليه السلام)، وأقر
 الإمام الرضا (عليه السلام) إيمان بعض الواقفية لرؤيا رآها، فقد آتاه أبو الحسن الرضا (عليه
 السلام) في الرؤيا، وقال له: والله لترجعن إلى الحق^(۹).

۱- روى الشيخ الصدوق عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا (عليه السلام) أنه قال له رجل من أهل خراسان: يا ابن رسول الله رأيت رسول الله (صلى الله عليه
 وآله وسلم) في المنام كأنه يقول لي: كيف أتمم إذا دفن في أرضكم بضعتي، واستحفظتم وديعتي، وغيب في ثراكم نجمي، فقال له الرضا (عليه السلام): أنا
 المدفون في أرضكم، أنا بضعه من نبيكم، وأنا الوديعه والنجم، ألا فمن زارني وهو يعرف ما أوجب الله عز وجل من حقي وطاعتي فأنا وأبائي شفعاؤه يوم القيامة،
 ومن كنا شفعاؤه نجى ولو كان عليه مثل وزر الثقلين الجن والإنس، ولقد حدثني أبي، عن جدي، عن أبيه (ع) أن رسول الله (ص) قال: من رأني في منامه فقد
 رأني لان الشيطان لا يتمثل في صورتني ولا في صورة أحد من أوصيائي ولا في صورة واحدة من شيعتهم وإن الرؤيا الصادقة جزء من سبعين جزءاً من النبوة) من
 لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۵۸۴.

۲- روى الكليني عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه قال: (أما الصادقة إذا رآها بعد الثلثين من الليل ومع حلول الملائكة وذلك قبل السحر فهي صادقة لا تختلف
 إن شاء الله ..) الكافي: ج ۸ ص ۹۱ ح ۶۲.

۳- انظر: شرح أصول الكافي للمازندراني: ج ۱۱ ص ۴۷۶.

۴- عن الإمام الصادق (عليه السلام) قال: (رأى ورؤيا المؤمن في آخر الزمان على سبعين جزء من أجزاء النبوة) دار السلام: ج ۱ ص ۱۸.

۵- شيخ صدوق از ابو الحسن علی بن موسی الرضا روایت می کند: مردی از اهل خراسان به ایشان عرض کرد: ای پسر رسول خدا! رسول خدا (صلی الله علیه
 وآله وسلم) را در خواب دیدم، گویی به من می فرمود: «چگونه اید آنگاه که پاره‌ی تن من در زمین شما دفن، امانت من در زمین شما سپرده و ستاره‌ی من در
 زمین شما مخفی می شود؟» امام رضا به او فرمود: «من در سرزمین شما دفن می شوم. من پاره‌ی تن نبی شما و من همان امانت و ستاره هستم. بدانید هر که
 مرا زیارت کند در حالی که به حق من و اطاعتم که خدا واجب فرموده است، آگاه باشد، در روز قیامت من و پدرانم، شفیع او خواهیم بود و هر که ما شفیعی
 باشیم، نجات یافته است؛ حتی اگر بار گناه انس و جن را بر دوش داشته باشد. پدرم از پدرش نقل کرد که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:
 هر که مرا در خواب ببیند خود مرا دیده است زیرا شیطان نمی تواند به صورت من و یکی از اوصیای من و یکی از شیعیان من متمثل گردد و رؤیای صادقه جزئی
 از هفتاد جزء نبوت است». من لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۵۸۴.

۶- کلینی از ابا عبد الله روایت می کند: «اما رؤیای صادقه، اگر پس از سپری شدن دو سوم شب و همراه حلول ملائکه که پیش از سحر می باشد دیده شود،
 راست هستند و به خواست خدا تحقق می یابند...». کافی: ج ۸ ص ۹۱ ح ۶۲.
 به اصول کافی مازندرانی: ج ۱۱ ص ۴۷۶.

۸- از امام صادق روایت شده است: «دیدن و رؤیای مؤمن در آخر الزمان بر هفتاد جزء از اجزای نبوت است». دار السلام: ج ۱ ص ۱۸.

۹- عن الحسن بن علي الوشاء، قال: (كنا عند رجل بمرور وكان معنا رجل واقفي فقلت له: اتق الله قد كنت مثلك ثم نور الله قلبي فصم الأرباء والخميس
 والجمعة، واغتسل وصل ركعتين، وسل الله أن يرريك في منامك ما تستدل على هذا الأمر، فرجعت إلى البيت وقد سبقني كتاب أبي الحسن يأمرني فيه أن أدعو

امام حسین (علیه السلام) ایمان وهب نصرانی را به خاطر رؤیایی که درباره‌ی حضرت عیسی (علیه السلام) دیده بود تأیید فرمود. امام رضا (علیه السلام) نیز ایمان یکی از واقفیه را به خاطر رؤیایی که دیده بود پذیرفت. آن شخص در خواب دید که امام رضا (علیه السلام) آمده و فرمود: به خدا سوگند تو به سوی حق بازخواهی گشت.^(۱)

وإذا أردنا التفصيل فإن الأمر يطول، ولكن ماذا تفعل لمن ينكر عليك الشمس في رابعة النهار وكيف تحتج على من يقول هذا منتصف الليل عند الزوال. وما لنا إلا أن نقول: إنا لله وإنا إليه راجعون، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

اگر بخواهیم وارد جزئیات شویم، مطلب به درازا می‌کشد؛ ولی با کسی که خورشید را در وسط روز انکار می‌کند چه می‌توان کرد و برای کسی که در هنگام ظهر می‌گوید اکنون نیمه شب است چطور می‌توان استدلال نمود؟! چاره‌ای نداریم جز آنکه بگوییم: (إنا لله وإنا إليه راجعون، و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، وسيعلم الذين ظلموا آل محمد ای منقلب ينقلبون) (همه از خداییم و به سوی خدا بازمی‌گردیم، و هیچ حرکت و هیچ نیرویی نیست مگر توسط خداوند والای بزرگوار، و کسانی که در حق آل محمد ستم کردند، به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت‌گاهی بازخواند گشت).

قال تعالى: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۚ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^(۲).

إلى هذا الأمر ذلك الرجل، فانطلقت إليه، وأخبرته وقلت: أحمد الله واستخر مائة مرة، وقلت له: إني وجدت كتاب أبي الحسن قد سبقني إلى الدار أن أقول لك ما كنا فيه، وإني لأرجو أن ينور الله قلبك، فافعل ما قلت لك من الصوم والدعاء، فأثاني يوم السبت في السحر فقال لي: أشهد أنه الإمام المفترض الطاعة، قلت: وكيف ذلك؟ قال: أتاني أبو الحسن البارحة في النوم فقال: يا إبراهيم والله لترجعن إلى الحق وزعم أنه لم يطلع عليه إلا الله) بحار الأنوار: ج ٤٩ ص ٥٣ - ٥٤.

۱ - از حسن بن علی وشا روایت شده است: نزد مردی در مرو بودیم و همراه ما مردی واقفی نیز بود. به او گفتم: تقوای الهی پیشه کن. من نیز همانند تو بودم؛ سپس نور الهی بر قلبم تأیید. چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه را روزه بگیر، غسل کن و دو رکعت نماز بگذار و از خداوند بخواه در خوابت تو را بر این موضوع راهنمایی کند. به خانه بازگشتم و پیش از من نامه‌ای از ابو الحسن (علیه السلام) که در آن به من امر فرموده بود که این مرد را به این موضوع فراخوانم رسیده بود. به سوی او رفتم و او را باخبر ساختم و گفتم: خدا را ستایش و صد بار طلب خیر می‌نمایم؛ و به او گفتم: نامه‌ای پیش از من از ابو الحسن (علیه السلام) به خانه‌ام رسید که من تو را از محتوایش آگاه سازم و امیدوارم خداوند قلبت را نورانی نماید. آنچه از روزه و دعا به تو گفتم را به جای آور. سحرگاه روز شنبه سراغ من آمد و به من گفت: گواهی می‌دهم که او امام واجب اطاعت است. گفتم: و چگونه چنین شد؟ گفت: دیشب ابو الحسن (علیه السلام) در خواب به سراغم آمد و گفت: ای ابراهیم! به خدا سوگند به سوی حق بازخواهی گشت؛ در حالی که قطعاً کسی جز خداوند از آن آگاه نبود». بحار الانوار: ج ٤٩ ص ٥٣ و ٥٤.

حق تعالی می‌فرماید: (آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نمایان خواهیم ساخت تا برایشان آشکار شود که او حق است. آیا اینکه پروردگار تو بر هر چیزی گواه است، کافی نیست؟ * بدانید که آنها از دیدار پروردگارشان در تردیدند. بدانید که او بر هر چیزی احاطه دارد).^(۱)

فهذا إنكارهم للرؤيا وهي من الآيات الأنفسية، إنما لسبب أنهم في مريّة من لقاء ربهم. والحمد لله وحده.

اینکه آنها رؤیا را که یکی از آیات و نشانه‌های انفسی (درونی) است انکار می‌کنند، فقط به این سبب است که از دیدار پروردگارشان در تردید می‌باشند؛ و الحمد لله وحده.



پرسش ۱۴۶: حق تعالی می‌فرماید: (يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ)

سؤال / ۱۴۶: ما معنى قوله تعالى: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ (۲) ؟

معنای این سخن حق تعالی چیست: (روزی که خدا فرستادگان را گرد آورد و بپرسد که دعوت شما را چگونه پاسخ دادند؟ گویند: ما را هیچ دانشی نیست، که دانا به غیب تو هستی).^(۳)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

عن بريد الكناسي، قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾، فقال (عليه السلام): (إن لهذا

۱ - فصلت: ۵۳ و ۵۴.

۲ - المائدة: ۱۰۹.

۳ - مائده: ۱۰۹.

تأويلاً يقول ماذا أحببتم في أوصياءكم الذين خلفتموهم على أممكم، قال: فيقولون لا علم لنا بما فعلوا من بعدنا^(۱).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
از برید بن کناسی روایت شده است: از ابا جعفر (علیه السلام) درباره‌ی سخن خداوند عزوجل (روزی که خدا فرستادگان را گرد آورد و بپرسد که دعوت شما را چگونه پاسخ دادند؟ گویند: ما را هیچ دانشی نیست، که دانا به غیب تو هستی) سوال کردم. ایشان (علیه السلام) پاسخ داد: (این آیه را تأویلی است؛ می فرماید چگونه اوصیای شما که پس از خود باقی گذاشتید را اجابت کردند؟ پاسخ می دهند ما بر آنچه پس از ما انجام دادند، علمی نداریم).^(۲)



پرسش ۱۴۷: آیا تمام قرآن از طریق جبرئیل (علیه السلام) نازل شده است؟

سؤال / ۱۴۷: يقول السيد كمال الحيدري: (إن عدداً من الآيات القرآنية لم تنزل على الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) عن طريق جبرائيل (عليه السلام)، لعدم استطاعة جبرائيل (عليه السلام) أن يتحمل ثقل هذه الآيات الكريمة، وقد أخذها الرسول الأعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) مباشرة من الله سبحانه وتعالى في المعراج عندما تركه جبرائيل (عليه السلام) عند سدره المنتهى).

فهل هذا صحيح جزاكم الله خيراً؟ أبو مریم.

سید کمال حیدری می گوید: «برخی از آیات قرآن، از طریق جبرئیل (علیه السلام) بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نشده است؛ زیرا جبرئیل (علیه السلام) طاقت تحمل سنگینی این آیات کریم را نداشته و پیامبر

۱- الكافي: ج ۸ ص ۳۳۸ ح ۵۳۵.

۲- کافي: ج ۸ ص ۳۳۸ ح ۵۳۵.

اعظم این آیات را به طور مستقیم از خداوند سبحان و متعال در معراج هنگامی که جبرئیل (علیه السلام) آن حضرت را در سدره المنتهی ترک کرد گرفته است».

آیا این مطلب صحیح است؟! خداوند پاداش نیکو به شما عطا فرماید!
ابو مریم.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

القرآن هو الحجاب الذي يخفق بين الله سبحانه وتعالى وبين محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ، وفي مرتبة معرفة محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) للقرآن يكون محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) هو هذا الحجاب، فيخفق بين فناء في الذات الإلهية فلا يبقى إلا الله الواحد القهار، وبين عودة الأنا والإنسانية، فيكون محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) المخلوق الأول ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾^(۱)، وفي هذه المرتبة لا يعرف القرآن إلا محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ، ولا يعرفه حتى أفضل الخلق من بعده، وهم علي وفاطمة والأئمة (صلى الله عليه وآله وسلم) والمهديون والأنبياء والمرسلون فضلاً عن ملائكة الله المقربين، وجبرائيل (عليه السلام) منهم.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.
قرآن، همان حجابی است که میان خداوند سبحان و متعال و حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) در نوسان است و در مرتبه‌ی شناخت حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) نسبت به قرآن، آن حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) خودش حجاب می‌شود و او خود، قرآن می‌باشد و میان فنا در ذات الهی که چیزی باقی نمی‌ماند جز خدای واحد قهار و حالت بازگشت به من و انسانیت، در نوسان است. پس حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) مخلوق اول می‌باشد: (بگو: اگر خدای رحمان را فرزندی می‌بود، من نخستین پرستندگان می‌بودم).^(۲) در این جایگاه و مرتبه کسی جز حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) قرآن را نمی‌شناسد حتی برترین خلق پس از او یعنی علی (علیه السلام)، فاطمه (علیها السلام) و ائمه (علیهم

۱- الزخرف: ۸۱.

۲- زخرف: ۸۱.

السلام)، مهديين (عليهم السلام)، پیامبران (عليهم السلام) و مرسلين! چه برسد به فرشتگان مقرب الهی که جبرئیل (علیه السلام) از جمله‌ی آنها می‌باشد.

فجبرائیل (علیه السلام) ليس له طاقة على معرفة أو تحصيل آيات القرآن في هذه المرتبة بل وحتى دون هذه المرتبة، حتى تصل النوبة في التنزل والتجلي إليه وإلى ملائكة الله المقربين (عليه السلام)، فيعلمون من القرآن ما شاء الله لهم أن يعلموا، لما أظهره وجلّاه في عوالمهم (عليهم السلام)، وهو في تلك العوالم نور كلي في السماء السابعة، ومثال تفصيلي في السماوات الستة.

بنابراین جبرئیل (علیه السلام) در این جایگاه و حتی در پایین‌تر از آن، تاب و تحمل شناخت یا به دست آوردن آیات قرآنی را ندارد؛ تا اینکه نوبت به نازل کردن و تجلی آیات به او و فرشتگان مقرب الهی برسد؛ که در این صورت آنچه خداوند در عوالمشان از آنچه آشکار و ظاهر نموده، برای آنها اراده فرموده تا بدانند، از قرآن خواهند دانست؛ که در این عوالم، قرآن، نور کلی در آسمان هفتم و مثال تفصیلی در آسمان‌های شش‌گانه می‌باشد.

والقرآن الذي بين أيدينا هو ألفاظ تقرب ذلك النور، والمثال بالمعنى الذي تدل عليه هذه الألفاظ، والأرواح الكافرة وغير الموقنة لا تستطيع أن تنطق بحرف واحد من القرآن.

قرآنی که در دسترس ما هست، الفاظی است که نزدیک آن نور می‌باشد و مثالی است از معنایی که این الفاظ بر آن دلالت دارد، و ارواح کافر و فاقد یقین نمی‌توانند حتی به یک حرف از قرآن تکلم کنند.

بلى، ألسنة بعض الناس تصوت بهذه الحروف القرآنية في هذا العالم وإن كانوا كافرين في الحقيقة، ولكن أرواحهم غير قادرة على النطق به، وكذلك الجن الكافر غير قادرين حتى على التصويت بحروفه في هذا العالم؛ لأن أجسادهم لطيفة وقريبة من أرواحهم، قال تعالى: ﴿وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿۱﴾ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۲﴾ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ ﴿۳﴾﴾^(۱).

آری، زبان برخی مردمان این حروف قرآنی را در این عالم ادا می‌کند هر چند در حقیقت کافر باشند ولی ارواح آنها قادر به نطق و سخن گفتن به این الفاظ قرآن نیست. به همین صورت جنیان کافر حتی نمی‌توانند در این عالم به حروف قرآن آواز دهند؛ چرا که اجساد آنها لطیف و نزدیک به ارواح شان می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید:

(و این قرآن را شیاطین نازل نکرده‌اند * آنان نه در خور این کارند و نه توان آن دارند * شیاطین از شنیدن (وحی) معزول داشته شده‌اند).^(۱)

وقال تعالى: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^(۲)، أي إن أرواحهم لا تنطق بحروفه.

و نیز می‌فرماید: (که جز پاکان بر آن دست نیازند) یعنی ارواح آنها به حروف قرآن گویا نیست.

أما جبرائيل (عليه السلام) فقادراً بقدرته الله سبحانه وتعالى أن ينطق بحروف القرآن، وينقلها لمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) في هذا العالم، أي لروح محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) المدبرة لجسد محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) في هذا العالم.

اما جبرئیل (علیه السلام) به قدرت خداوند سبحان و متعال این توانایی را دارد که به حروف قرآن نطق کند و آنها را در این عالم به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) منتقل نماید؛ یعنی به روح حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که در این عالم بدن آن حضرت را تدبیر می‌کند.

أما حقيقة القرآن التي بينتها في بداية الكلام فجبرائيل (عليه السلام) غير قادر على تحملها، بل إن محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) يأخذها من الله سبحانه وتعالى.

اما در مورد حقیقت قرآن که در ابتدای سخن به آن اشاره نمودم، جبرئیل (علیه السلام) قادر به تحمل آن نیست؛ بلکه این حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است که آن را از خداوند سبحان و متعال برمی‌گیرد.

بقي أن تعرف أن جبرائيل (عليه السلام) ينقل القرآن من محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) في الملأ الأعلى إلى محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) في هذا العالم، فالذي يتلقى القرآن من الله سبحانه وتعالى هو محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) فقط، بل هو المتلقي لجميع الكتب السماوية والرسالات من الله، وجبرائيل (عليه السلام) يأخذ عنه وينقل.

۱- شعرا: ۲۱۰ تا ۲۱۲.

۲- الواقعة: ۷۹.

آنچه باقی می ماند این است که بدانی جبرئیل (علیه السلام) قرآن را از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در ملاً اعلی به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در این عالم منتقل می کند؛ پس کسی که قرآن را از خداوند سبحان و متعال دریافت می دارد فقط حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است و حتی آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) تمام کتاب های آسمانی و رسالت ها را از خدا دریافت می کند و جبرئیل (علیه السلام) از آن حضرت دریافت و منتقل می نماید.

ولتوضح لك الصورة أكثر أضرب هذا المثال: مثل جبرائیل (علیه السلام) كالخلیة العصبیة التي تنقل الإشارات النوریة الكهربائیة من الدماغ إلى باقی أعضاء جسم الإنسان كالأرجل، ومحمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هو جسم الإنسان. فمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هو الخلق، وهو الكون، وهو كل العوالم المخلوقة، فمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هو الألف والياء، وهو الأول والآخر، وهو الظاهر والباطن في الخلق، وتعالی الله سبحانه رب العالمین.

برای اینکه مطلب برای شما بیش تر روشن شود مثالی می زنم: مثل جبرئیل (علیه السلام) مانند یک سلول عصبی است که سیگنال های نوری و الکترونیکی را از مغز به دیگر اعضای بدن انسان مانند پاها می رساند و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) همانند بدن انسان می باشد. پس آن حضرت همان خلق، و همان هستی، و او تمام عوالم مخلوق می باشد. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) الف و یا است، او اول و آخر است و او ظاهر و باطن در خلق است؛ و تعالی الله سبحانه رب العالمین.

أرجو أن تكون قد عرفت مما تقدم: أنّ جبرائیل (علیه السلام) ينقل القرآن من الله سبحانه إلى محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بواسطة محمد، وإن جبرائیل (علیه السلام) لم ينقل حقيقة القرآن التامة عند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) من الله لمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، بل إن محمداً (صلی الله علیه و آله و سلم) أخذها من الله سبحانه وتعالی. وأنّ جبرائیل نقل كل القرآن الموجود بين أيديكم من الله لمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، ولا توجد آية في القرآن إلا وجبرائیل (علیه السلام) ناقلها لمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم). وفي القرآن آية دالت على أن ناقله كله هو جبرائیل (علیه السلام)، قال تعالی: ﴿ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿ وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ﴿ وَمَا هُوَ

عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ❖ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ❖ فَأَيْنَ تَذَهَبُونَ ❖ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿١﴾،
﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾ ، أَي إِنَّ الْقُرْآنَ، وَالرَّسُولَ الْكَرِيمَ هُوَ جِبْرَائِيلُ (عليه السلام).

امیدوارم از آنچه گذشت دریافته باشی که: جبرئیل (علیه السلام) به واسطه‌ی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) قرآن را از خداوند سبحان به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) منتقل می‌سازد و جبرئیل (علیه السلام) حقیقت تمام و کمال قرآن نزد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را از خداوند به آن حضرت نمی‌برد؛ بلکه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را از خداوند سبحان و متعال دریافت کرده است؛ و اینکه جبرئیل (علیه السلام) تمام قرآن موجود در دسترس شما را از خدا برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده است و در قرآن آیه‌ای وجود ندارد مگر آنکه جبرئیل آن را برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده باشد. در قرآن آیه‌ای هست که نشان می‌دهد ناقل تمام آن جبرئیل (علیه السلام) می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: (که این سخن فرستاده‌ای بزرگوار است * نیرومند، در نزد خداوند عرش، صاحب مکانت * مُطَاع و امین است * و یار شما دیوانه نیست * هر آینه او را در افق روشن دیده است * و آنچه را از غیب به او گویند دریغ نمی‌دارد * و آن سخن، سخن شیطان رجیم نیست * پس به کجا می‌روید؟ * این کتاب چیزی نیست جز پندی برای جهانیان).^(۲) (که این سخن فرستاده‌ای بزرگوار است) ؛ یعنی قرآن، و فرستاده‌ی بزرگوار، جبرئیل (علیه السلام) می‌باشد.



پرسش ۱۴۸: دلیل قرآنی بر حرمت امامت زن.

سؤال / ۱۴۸: ما هو الدليل القرآني الذي ينص على حرمة إمامة المرأة، سواء كان المصلون رجالاً، أم نساءً، أم مختلطاً؟

دلیل قرآنی که حرمت امامت زن را تصریح می‌کند چیست؟ خواه نمازگزاران مرد، زن یا مختلط باشند.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

۱- التکویر: ۱۹- ۲۷.

۲- تکویر: ۱۹ تا ۲۷.

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين
تجوز إمامة المرأة للمصلين إذا كانوا نساء فقط، أما إمامة المرأة للمصلين إذا كانوا رجالاً فلا
تجوز، وكذلك إذا كان المأمومون رجالاً ونساء، قال تعالى: ﴿وَلِلرَّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾^(١)،
والدرجة هي: (الإمامة العامة)، وكذلك الخاصة في الصلاة سواء كانت صلاة جمعة أو جماعة أو
عيد أو آيات أو غيرها.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.
امامت زن فقط هنگامی جایز است که نمازگزاران فقط زن باشند، و امامت زن برای نمازگزاران مرد جایز
نیست؛ و به همین صورت اگر مأمومها زن و مرد باشند. حق تعالی می فرماید: (مردان را بر زنان مرتبتی است
(^۲)؛ «مرتبت» یعنی «امامت عامه» و نیز خاصه در نماز؛ خواه نماز جمعه، جماعت، عید، آيات و یا سایر موارد
باشد.



پرسش ۱۴۹: حق تعالی می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ)

سؤال / ۱۴۹: ما معنى الآيات: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا
كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
وَسَاءَتْ مَصِيرًا ❖ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ
سَبِيلًا ❖ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا﴾^(٣) ؟

معنای این آیات چیست؟ (کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می ستانند در حالی که بر خویشان ستم
کرده بودند، از آنها می پرسند: در چه کاری بودید؟ گویند: ما در روی زمین مردمی بودیم مستضعف و زبون گشته.
گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ ماوی و جایگاه اینان جهنم است و چه بد سرانجامی

۱- البقرة : ۲۲۸.

۲- بقره: ۲۲۸.

۳- النساء : ۹۷ - ۹۹.

است * مگر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که هیچ چاره‌ای نیابند و به هیچ جا راه نبرند * باشد که خدا عفوشان کند که خداوند عفو کننده و آمرزنده است).^(۱)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾^(۲).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.
(کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می‌ستانند در حالی که بر خویشان ستم کرده بودند، از آنها می‌پرسند: در چه کاری بودید؟ گویند: ما در روی زمین مردمی بودیم مستضعف و زبون گشته. گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ مأوی و جایگاه اینان جهنم است و چه بد سرانجامی است).^(۳)

﴿ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾؛ لعدم العمل مع ولي الله، فهؤلاء يظهرون الإيمان بولي الله ويدعون الإيمان بالولاية، ولكنهم يقصرون بالعمل بدون عذر حقيقي، إلا النفاق الذي استبطنته قلوبهم، ويقولون إنهم ﴿مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ﴾، ولكن استضعافهم غير حقيقي، وإنما جعلوا أنفسهم مستضعفين بحب الدنيا والركون إليها، وحب الحياة والخوف من الموت، فلو كان إيمانهم حقيقياً لأقدموا على العمل مع ولي الله وإن تعرضوا للمخاطر.

(در حالی که بر خویشان ستم کرده بودند) : به دلیل عمل نکردن همراه با ولیّ خدا. اینها ایمان به ولیّ خدا را اظهار می‌کنند و ادعای ایمان به ولایت دارند ولی بدون عذر واقعی، در عمل کوتاهی می‌ورزند و این فقط به خاطر نفاقی است که دل‌هاشان در خود نهفته دارند و آنها اینگونه می‌گویند که ما (ما در روی زمین مردمی مستضعف و زبون گشته) هستیم؛ ولی استضعاف آنها واقعی نیست، بلکه آنها با حُب دنیا و تمایل به آن، و نیز

۱ - نسا: ۹۷ تا ۹۹.

۲ - النساء : ۹۷.

۳ - نسا: ۹۷.

حُب زندگی و ترس از مرگ، خود را زبون و مستضعف نموده‌اند؛ چرا که اگر ایمان آنها واقعی می‌بود، اقدام به عمل همراه با ولیّ خدا می‌کردند؛ حتی اگر در معرض خطرات قرار می‌گرفتند.

﴿أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ﴾: وليّ الله هو أرض الله الواسعة^(۱) وعلمه واسع. ﴿فَتَهَاجِرُوا فِيهَا﴾:
فتهاجروا إلى الله في وليّ الله.

(زمین خدا پهناور است) : ولیّ خدا و دانش فراگیر او همان زمین پهناور خداوند است.^(۲) (که در آن مهاجرت کنید) : تا به سوی خدا در ولیّ خدا مهاجرت کنید.

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ أي لا يستطيعون الاحتيال للخلاص من السجن الدنيوي، ولا يهتدون إلى طريق للعمل مع وليّ الله، وهؤلاء غلبتهم الظروف. فالرجل المعوق أو المرأة أو الصبي لا يستطيعون مواكبة مسيرة العمل، بسبب ظروفهم الخاصة، فهم يؤمنون بوليّ الله، ولكنهم يتركون العمل ونصرة وليّ الله. وهؤلاء أيضاً عذرهم غير مقبول؛ لأن بإمكان كل منهم العمل بما يستطيع، أما إلقاء الحبل على الغارب فهو تقصير مع وليّ الله، وبالتالي تقصير فيما أمرهم به الله.

(مگر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که هیچ چاره‌ای نیابند و به هیچ جا راه نبرند) : یعنی کسانی که توانایی آن را ندارند که برای خلاص شدن از زندان دنیوی چاره‌ای ببینند و به هیچ راهی برای سعی و تلاش همراه با ولیّ خدا هدایت نمی‌شوند؛ اینان گرفتار شرایط شده‌اند. مرد از کار افتاده یا زن یا کودک به دلیل شرایط ویژه‌ای که دارند نمی‌توانند در مسیر عمل گام بردارند. آنها به ولیّ خدا ایمان می‌آورند اما کار با ولیّ خدا و یاری رسانیدن به او را ترک می‌گویند. عذر اینها نیز پذیرفتنی نیست؛ چرا که هر یک از آنها می‌تواند به مقداری که در توان دارد انجام وظیفه نماید، اما اینکه کسی «افسار را بر پشت کوهان بیندازد» (یعنی کار و تلاش را رها کند)، کوتاهی با ولیّ خداوند و در نتیجه کوتاهی در آنچه خداوند به آن امر فرموده است، می‌باشد.

۱- من خطبة أمير المؤمنين (عليه السلام) في وجوب الهجرة وشرائطها: (والهجرة قائمة على حدها الأول ما كان لله في أهل الأرض حاجة من مستتر الأمة ومعلمها. لا يقع اسم الهجرة على أحد إلا بمعرفة الحجة في الأرض، فمن عرفها وأقر بها فهو مهاجر. .) نهج البلاغة / خطبة: ۱۸۹.

۲- بخشی از خطبه‌ی امیر المؤمنین در واجب بودن هجرت و شرایط آن: «واجب بودن هجرت بر همان اساس اولیّه‌اش باقی است. البته خدا را به مردم روی زمین از آنان که ایمانشان را پنهان دارند یا آشکار نمایند نیازی نیست. نام هجرت بر احدی واقع نمی‌شود مگر با شناخت حجّت خدا در زمین؛ کسی که حجّت الهی را شناخت و به او اقرار کرد مهاجر است....». نهج البلاغه: خطبه ۱۸۹.

﴿فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا﴾:

﴿فَأُولَئِكَ عَسَى...﴾: فهم مستحقون للعقاب، والعفو والمغفرة لمن لم يشرك منهم، فهم على الولاية ولكنهم لا يعملون، فالمغفرة لمن يقصر في العمل، وأما ترك الولاية لولي الله أو تولي غيره فهي شرك والشرك لا يغتفر.

(باشد که خدا عفویشان کند که خداوند عفو کننده و آمرزنده است).

(باشد که...): آنها مستحق عقاب هستند و عفو و آمرزش از برای کسانی از آنها است که مشرک نگشته‌اند. آنها بر ولایت‌اند ولی وظیفه‌شان را به انجام نرسانیده‌اند. پس آمرزش برای کسی است که در انجام وظیفه کوتاهی کرده است. اما ترک گفتن ولایت ولی خدا یا پذیرفتن ولایت غیر او، شرک است و شرک آمرزیده نمی‌شود.

﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^(۱).

﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾: ولي الله هو سبيل الله^(۲)، فمن يهاجر فيه إلى الله يجد سعة وعطاءً عظيماً، ويعطيه الله كما أعطى الأنبياء والمرسلين (عليهم السلام)، كمالك الأثتر كان على بعد مئات الكيلو مترات عن علي بن أبي طالب (عليه السلام)، ثم يجلس في الليل يبكي فيسأله أصحابه، فيقول: أبكي لأنني أسمع مناجاة علي (عليه السلام)، فقد فُتِحَ لمالك في ملكوت السموات كما فُتِحَ للأنبياء والمرسلين.

(آن کس که در راه خدا مهاجرت کند، روی زمین برخورداری‌های بسیار و گشایش‌ها خواهد یافت و هر کس که از خانه‌ی خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و آنگاه مرگ او را دریابد، مزدش بر عهده‌ی خداوند است، و خداوند آمرزنده و مهربان است).^(۳)

۱- النساء: ۱۰۰.

۲- عن محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن الماضي (عليه السلام) في قوله تعالى: " اتخذوا أيمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله "، قال (عليه السلام): (...). والسبيل هو الوصي، إنهم ساء ما كانوا يعملون (...). الكافي: ج ۱ ص ۴۳۲ - ۴۳۳ ح ۹۱.

۳- نسا: ۱۰۰.

(آن کس که در راه خدا مهاجرت کند): ولیّ خدا همان سبیل خدا است؛ کسی که با او به سوی خدا مهاجرت کند، گشایش و عطایی عظیم می‌یابد، و خداوند به او همچون پیامبران (علیهم السلام) و فرستادگان عطا می‌فرماید؛ همانند مالک اشتر که صدها کیلومتر دورتر از علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود ولی شبانگاه می‌نشست و گریه می‌کرد یارانش از او علت را می‌پرسیدند و او می‌گفت: می‌گیرم زیرا مناجات علی (علیه السلام) را می‌شنوم. آری، برای مالک در ملکوت آسمان‌ها گشوده شد، همان طور که برای انبیا و مرسلین گشوده شده بود.

﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ﴾ بیته: جسمه، أي من يخرج من جسمه، فالموت نوعان:

(و هر کس که از خانه‌ی خویش بیرون آید): خانه‌اش یعنی جسمش؛ یعنی کسی که از جسمش خارج شود. مرگ بر دو نوع است:

۱- (نوع مذموم) وهو جعل الجسد تابوتاً للروح بإتباع الهوى وعبادة الأنا وحب الدنيا وموالاته عدو الله ومعادة ولي الله وتقمص مقامه كما يفعل العلماء غير العاملين، قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام): (وآخر قد تسمى عالماً وليس به، فاقتبس جهائل من جهال، وأضاليل من ضلال. ونصب للناس شركاً من حبال غرور وقول زور، قد حمل الكتاب على آرائه، وعطف الحق على أهوائه، يؤمن من العظائم، ويهون كبير الجرائم، يقول أقف عند الشبهات وفيها وقع، وأعتزل البدع وبينها اضطجع، فالصورة صورة إنسان والقلب قلب حيوان، لا يعرف باب الهدى فيتبعه، ولا باب العمى فيصد عنه، فذلك ميت الأحياء. فأين تذهبون، وأنى تؤفكون، والأعلام قائمة، والآيات واضحة، والمنار منصوية. فأين يتاه بكم، بل كيف تعمهون وبينكم عترة نبيكم وهم أزمة الحق، وأعلام الدين، وألسنة الصدق، فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن، وردوهم ورود الهيم العطاش.

۱- نوع ناپسند و مذموم مرگ؛ مرگی است که در آن، با پیروی از هوا و هوس، پرستش من، عشق به دنیا، دوستی با دشمن خدا و دشمنی با ولیّ خدا و به خود بستن مقام او -همان گونه که علمای بی‌عمل چنین می‌کنند بدن را تابوت روح می‌گرداند. امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌فرماید:

و دیگری که او را عالم (دانشمند) نامند اما از دانش بی‌بهره است، دسته‌ای از نادانی‌ها را از جمعی نادان فرا گرفته، و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته، و به هم بافته، دام‌هایی از طناب‌های غرور و گفته‌های

دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته‌های خود تطبیق می‌دهد، و حق را به هوس‌های خود تفسیر می‌کند. مردم را از گناهان بزرگ ایمن می‌سازد، و جرایم بزرگ را سبک جلوه می‌دهد. ادعا می‌کند از ارتکاب به شبهات پرهیز دارد اما در آنها غوطه می‌خورد. می‌گوید از بدعت‌ها دورم، ولی در آنها غرقه گشته است. چهره‌ی ظاهر او چهره‌ی انسان، و قلبش قلب حیوان درنده است، راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن سو برود، و راه خطا و باطل را نمی‌داند که از آن بپرهیزد، پس مرده‌ای است در میان زندگان. به کجا می‌روید؟! چرا از حق منحرف می‌شوید؟! پرچم‌های حق برافراشته و نشانه‌های آن آشکار است. با اینکه چراغ‌های هدایت روشنگر راهند، همچون گمراهان به کجا می‌روید؟! چرا سرگردانید در حالی که عترت پیامبر شما در میان شما است؟! در حالی که آنها زمامداران حق و یقین‌اند! پیشوایان دین، زبان‌های راستی و راستگویان‌اند! پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم برید.

أيها الناس خذوها عن خاتم النبيين (صلى الله عليه وآله وسلم) إنه يموت من مات منا وليس بميت، ويلى من بلى منا وليس ببال، فلا تقولوا بما لا تعرفون، فإن أكثر الحق فيما تنكرون، واعذروا من لا حجة لكم عليه، وأنا هو. ألم أعمل فيكم بالثقل الأكبر، وأترك فيكم الثقل الأصغر، وركزت فيكم راية الإيمان، ووقفتكم على حدود الحلال والحرام، وألبستكم العافية من عدلي، وفرشتكم المعروف من قولي وفعلي، وأريتكم كرائم الأخلاق من نفسي، فلا تستعملوا الرأي فيما لا يدرك قعره البصر، ولا تتغلغل إليه الفكر (منها) حتى يظن الظان أن الدنيا معقولة على بني أمية تمنحهم درها، وتوردهم صفوها، ولا يرفع عن هذه الأمة سوطها ولا سيفها، وكذب الظان لذلك، بل هي مجتة من لذيذ العيش يتطعمونها برهت ثم يلفظونها جملة^(۱).

ای مردم از خاتم النبيين (صلى الله عليه وآله وسلم) عبرت گیرید و بدانید که می‌میرد آنکه از ما بمیرد اما مرده نیست، و فرسوده خواهد شد آنکه از ما فرسوده شود در حالی که فرسوده نیست، پس آنچه را نمی‌دانید بر زبان نرانید؛ چرا که بیشتر حق در آن چیزی است که شما نمی‌شناسید و بر آنکه حجتی ندارید معذور بدارید و آن شخص، من هستم. مگر من در میان شما براساس ثقل اکبر (قرآن) عمل نکردم و ثقل اصغر (عترت پیامبر) را در میان شما باقی نگذاردم؟! مگر من پرچم ایمان را در بین شما استوار نساختم و از حدود و مرز حلال و حرام آگاهیتان ندادم؟! مگر پیراهن عافیت را با عدل خود بر اندام شما نپوشانیدم و نیکی‌ها را با اعمال و گفتار خود در میان شما رواج ندادم و ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان ندادم؟! پس وهم و گمان خود را در آنجا

که چشم دل ژرفایش را مشاهده نمی‌کند، و فکرتان توانایی تاختن در آن را ندارد، به کار نگیرید، تا آنکه برخی از شما گمان می‌برند که دنیا به کام بنی امیه شد، و همه‌ی خوبی‌ها را افزون به آنها سپرده و آنها را از سرچشمه‌ی خود سیراب کرده، و تازیانه و شمشیرشان از سر این امت کنار نخواهد رفت. کسانی که چنین می‌اندیشند دروغ‌گویند؛ چرا که سهم بنی امیه تنها جرعه‌ای از زندگی لذت بخش است که مدتی آن را می‌مکند سپس همه‌ی آنچه را که نوشیدند بیرون می‌ریزند.^(۱)

۲- (نوع ممدوح) وهو الارتقاء بالروح عن الجسد، قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): (من أراد أن ينظر إلى ميت يسير على الأرض فلينظر إلى علي بن أبي طالب (عليه السلام))، وقال (عليه السلام): (إنما كنت جاراً جاوركم بدني أياماً)^(۲)، أي إنَّ روحه معلقة بالملأ الأعلى، بل إن من يموت بهذا الموت الممدوح حيٌّ وإن مات بدنه، وقد مرَّ في كلام أمير المؤمنين (عليه السلام) قول الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم): (أيها الناس خذوها عن خاتم النبيين (صلى الله عليه وآله وسلم) إنه يموت من مات منا وليس بميت ويبلى من بلي منا وليس ببال فلا تقولوا بما لا تعرفون. فإن أكثر الحق فيما تنكرون واعذروا من لا حجة لكم عليه).

۲- نوع ممدوح و پسندیده‌ی مرگ؛ که همان ارتقای روح از جسد می‌باشد. پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: (هر کس بخواید به مرده‌ای که بر زمین راه می‌روند بنگرد، به علی بن ابی طالب (عليه السلام) نگاه کند) حضرت علی (عليه السلام) نیز فرمود: (إنما كنت جاراً جاوركم بدني أياماً)^(۳) (من فقط همسایه‌ای بودم، که چند روزی بدنم در کنار شما زیست)؛ یعنی روح او به ملأ اعلى تعلق داشت. آری کسی که با این مرگ پسندیده می‌میرد، زنده است حتی اگر جسمش مرده باشد. سخن رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در کلام امیر المؤمنین (عليه السلام) چنین می‌گوید: «ای مردم از خاتم النبيين (صلى الله عليه وآله وسلم) عبرت گیرید و بدانید که می‌میرد آنکه از ما بمیرد اما مرده نیست، و فرسوده خواهد شد آنکه از ما فرسوده شود در حالی که فرسوده نیست، پس آنچه را نمی‌دانید بر زبان نرانید؛ چرا که بیش‌تر حق در آن چیزی است که شما نمی‌شناسید و بر آنکه حجتی ندارید معذور بدارید».

۱- نهج البلاغه: خطبه‌ی ۸۷.

۲- الکافی: ج ۱ ص ۲۹۹ ح ۶.

۳- کافی: ج ۱ ص ۲۹۹ ح ۶.

﴿ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ﴾: أي إنّ روحه هاجرت إلى الله وتركت جسمه، هاجرت في أرض الله الواسعة، وهاجرت في سبيل الله، أو قل هاجرت في ولي الله إلى الله.

(آنگاه مرگ او را دریا بد) : یعنی روح او به سوی خدا مهاجرت کند و بدنش را ترک نماید؛ روح او در زمین پهناور خدا مهاجرت نماید و در راه خدا هجرت کند یا می توان گفت: با ولیّ خدا به سوی خدا مهاجرت کرده است.

﴿فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾؛ لأنه هاجر إلى الله، فأجره على من هاجر له.

(مزدش بر عهدهی خداوند است) ؛ چرا که او به سوی خدا هجرت کرده، پس پاداشش با کسی است که به سویش مهاجرت کرده است.



پرسش ۱۵۰: آیهی (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ)

سؤال / ۱۵۰: قال تعالى: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^(۱). وقال تعالى: ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^(۲).

فالأية الأولى تعد بمغفرة جميع الذنوب ، والثانية ببعض الذنوب ، فكيف الجمع بين الاثنين ؟
خداى متعال مى فرماید: (بگو: ای بندگان من که به زیان خویش اسراف کرده اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید زیرا خدا همه ی گناهان را مى آمرزد؛ او آمرزنده و مهربان است)^(۳) ، و نیز مى فرماید: (ای قوم ما، این دعوت کننده ی به خدا را پاسخ گوید و به او ایمان بیاورید تا خدا از گناهانتان بیامرزد و شما را از عذابی دردآور

۱- الزمر : ۵۳ .

۲- الاحقاف : ۱۳ .

۳- زمر: ۵۳ .

در امان دارد).^(۱) آیهی اول وعدهی غفران همهی گناهان را می دهد و دومی، برخی گناهان را. چطور می توان این دو آیه را با یکدیگر جمع کرد؟

الجواب : بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين

الذنوب بينكم وبين العباد لا تعتذر، إلا بإعادة الحقوق إلى أصحابها، وتحصيل براءة الذمة منهم، هذا قانون عام ﴿يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ﴾، أي يغفر الله الذنوب التي بينكم وبينه، أما الذنوب مع العباد فلا بد من تحصيل براءة الذمة، وإعادة الحقوق لأصحابها، وفي دعاء يوم الاثنين للإمام زين العابدين (عليه السلام): (... وأسألك في مظالم عبادك عندي، فأیما عبد من عبيدك، أو أمة من إمائك كانت له قبلي مظلمة ظلمتها إياه في نفسه أو في عرضه أو في ماله أو في أهله وولده، أو غيبة اغتبتة بها، أو تحامل عليه بميل أو هوى، أو أنفة أو حمية أو رياء أو عصبية غائباً كان أو شاهداً، وحيّاً كان أو ميتاً، فقصرت يدي، وضاق وسعي عن ردها إليه، والتحلل منه. فأسألك يا من يملك الحاجات وهي مستجيبة لمشيئته، ومسرعة إلى إرادته أن تصلي على محمد وآل محمد، وأن ترضيه عني بما شئت، وتهب لي من عندك رحمة إنه لا تنقصك المغفرة، ولا تضرك الموهبة يا أرحم الراحمين)^(۲).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
گناهانی که بین شما و بندگان است بخشیده نمی شود مگر با اعادهی حقوق به صاحبان آنها و بری کردن ذمه از ایشان. این یک قانون کلی است که: (خدا از گناهان تان بیامرزد) ؛ یعنی خداوند گناهانی را که بین خودتان و او است می بخشد، اما برای بخشش گناه مربوط به بندگان، چاره ای جز به دست آوردن براءة ذمه و اعادهی حقوق به صاحبان آنها نیست. در دعای روز دوشنبه که منسوب به امام زین العابدين (عليه السلام) است آمده:

۱- احقاف: ۳۱.

۲- الصحیفة السجادية / دعاؤه (عليه السلام) يوم الاثنين .

.... وَأَسْأَلُكَ فِي مَظَالِمِ عِبَادِكَ عِنْدِي، فَأَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِكَ، أَوْ أُمَّةٍ مِنْ إِمَائِكَ، كَانَتْ لَهُ قِبَلِي مَظْلَمَةٌ ظَلَمْتُهَا إِيَّاهُ فِي نَفْسِهِ، أَوْ فِي عِرْضِهِ، أَوْ فِي مَالِهِ، أَوْ فِي أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ، أَوْ غَيْبَةً اغْتَبْتَهُ بِهَا، أَوْ تَحَامُلٌ عَلَيْهِ بِمَيْلٍ أَوْ هَوًى، أَوْ أَنْفَتٍ، أَوْ حَمِيَّةٍ، أَوْ رِيَاءٍ، أَوْ عَصَبِيَّةٍ غَائِبًا كَانَ أَوْ شَاهِدًا، وَحَيًّا كَانَ أَوْ مَيِّتًا، فَتَقْصُرْتُ يَدِي، وَضَاقَ وَسْطِي عَنْ رَدِّهَا إِلَيْهِ، وَالتَّحَلُّلِ مِنْهُ. فَأَسْأَلُكَ يَا مَنْ يَمْلِكُ الْحَاجَاتِ، وَهِيَ مُسْتَجِيبَةٌ لِمَشِيئَتِهِ، وَمُسْرِعَةٌ إِلَى إِرَادَتِهِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُرْضِيَهُ عَنِّي بِمَا شِئْتُ، وَتَهَبَ لِي مِنْ عِنْدِكَ رَحْمَةً، إِنَّهُ لَا تَنْقُصُكَ الْمَغْفِرَةُ، وَلَا تُضْرِكُ الْمَوْهَبَةُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^(۱).

... و ادای حقوق بندگان را که بر عهده دارم از تو درخواست می‌نمایم، پس هر بنده‌ای از بندگان و هر کنیزی از کنیزان که او را نزد من حقی پایمال شده باشد که در آن به جان یا آبرو یا مال یا خانواده‌اش یا فرزندش ستم روا داشته‌ام یا غیبتی از او کرده‌ام یا به میل خود یا خواهش دل یا تکبر یا غضب یا خودنمایی یا تعصب بر او باری نهاده‌ام، این بنده یا کنیزت غایب باشد یا حاضر، زنده باشد یا مرده، و دستم کوتاه شده و وسعم نمی‌رسد از پرداخت آن حق یا طلب حلالیت از او، از تو می‌خواهم ای کسی که رفع نیازها در اختیار او است، و آن حاجات در مقابل مشیت او اجابت‌پذیر و به جانب اراده‌اش شتابانند که بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و آن بنده را که بر او ستمی کرده‌ام هر گونه که خواهی از من راضی گردانی و از جانب خود مرا رحمت عطا فرمایی، چرا که آمرزیدن از تو نگاهد و بخشیدن به تو زیان نرساند، ای مهربان‌ترین مهربانان!

أي يغفر لكم بينكم وبين العباد بالدعاء والتوسل إليه سبحانه، بأن يكون هو الذي يعيد الحقوق إلى أصحابها (إذا ضاق وسعي وقصرت يدي)، وهذا هو القانون الخاص (وبه يصبغ غفران الذنوب جميعاً).

یعنی خدای سبحان گناهانی که بین شما و بندگان است را با دعا و توسل به درگاه او می‌آمرزد، به این صورت که او حقوق را به صاحبان آنها برمی‌گرداند (اگر وسعم نرسد و دستم کوتاه شده باشد) و این یک قانون ویژه و خاص است: (و با او همه‌ی گناهان آمرزیده می‌شود).

وهناك طريق لغفران الذنوب جميعاً يسير، قال تعالى: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^(۲)، وعن أهل البيت (عليهم

۱- صحیفه‌ی سجادیه.

۲- البقرة: ۲۴۵.

السلام) هي: (في صلة الإمام)^(۱)، وعنهم (عليهم السلام) هي: (في صلة الرحم، والرحم رحم آل محمد خاصة)^(۲). فصلة الإمام يعبر عنها الله سبحانه وتعالى بأنها قرض له سبحانه وتعالى وهو الذي يسدده، وصلة الإمام تكون بصور: منها: الصلة بالمال، والصلة بالعمل معه والجهاد بين يديه باللسان والسنان لإثبات حقه (عليه السلام).

در اینجا راه آسانی برای بخشایش همه‌ی گناهان وجود دارد. خداوند متعال می‌فرماید: (کیست که به خدا قرض نیکو دهد تا خدا بر آن چند برابر بیفزاید؟ خدا تنگدستی دهد و توانگری بخشد و شما به سوی او باز می‌گردید).^(۳)

از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است که این آیه (درباره صله‌ی امام) است و همچنین از آنها (علیهم السلام) روایت شده است که: (درباره صله‌ی رحم است و منظور از رحم، به طور خاص رَحِم آل محمد می‌باشد). خدای سبحان از صله‌ی امام به عنوان قرض دادن به خودش یاد کرده و این خداوند است که این بدهی را می‌پردازد.

وأکید أن العمل مع الإمام أفضل من إعطاء المال له؛ لأن العمل يرهق جسد الإنسان، وربما كان فيه هلاك جسده إذا جاهد بين يدي الإمام باللسان والسنان.

صله‌ی امام صورت‌های مختلفی دارد، از جمله: صله‌ی با مال، صله‌ی با کار کردن به همراه او، و صله‌ی جهاد در پیشگاه او با زبان و شمشیر (گفتار و عمل) برای اثبات حق امام (علیه السلام).

فكم هي الرحمة عظيمة إذا كان الحجة بين أظهر الناس، حيث فُتِح هذا الباب العظيم، وهو أن يكون الإنسان بصلة الإمام (عليه السلام) قد أقرض الله، فيقف يوم القيامة بين يدي الله فيوفيه الله هذا القرض، وهذا العبد لو جاء بعدد رمال البر ذنوباً لغُفرت له؛ لأن له قرضاً عند الله ديان يوم الدين، وهو يعطي الكثير بالقليل، وعطاؤه بلا حساب، فيسد الله جميع ديون هذا العبد، وذنوبه مع العباد، ويدخله الجنة بغير حساب.

۱- انظر: الكافي: ج ۱ ص ۵۳۷، باب صلة الامام (عليه السلام).

۲- بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۲۷۹ ح ۶.

۳- بقره: ۲۴۵.

تأکید می‌کنم که کار کردن با امام برتر از دادن مال به او است زیرا کار کردن، جسم آدمی را به مشقت می‌اندازد و اگر در پیشگاه امام با زبان و شمشیر جهاد کند، چه بسا به از بین رفتن جسمش منجر شود. بنابراین چه رحمت عظیمی است که حجت بین مردم (ظاهر) باشد؛ چرا که باب عظیمی گشوده می‌شود؛ بابتی که انسان با صله‌ی امام (علیه السلام)، به خداوند قرض می‌دهد و روز قیامت در پیشگاه خدا می‌ایستد و خداوند این قرض را تمام و کمال به او بازمی‌گرداند و اگر این بنده به تعداد شن‌های بیابان با خود گناه آورده باشد، برای او بخشیده می‌شود؛ از برای او نزد خداوند دینان یوم الدین، قرضی است و خدا در مقابل اندک و ناچیز، بسیار عطا می‌نماید (يعطى الكثير بالقليل) و عطای او بی‌شمار است. خداوند تمام بدهی‌های این بنده و تمام حقوقی که از بندگان بر گردن او بوده است را تسویه می‌کند و بی‌حساب به بهشت واردش می‌نماید.



پرسش ۱۵۱: سؤال از آیه‌ی (قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعَنِ ...)

سؤال / ۱۵۱: قال تعالى: ﴿قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي﴾^(۱). وفي سورة الأعراف: ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^(۲).

السؤال: هل خالف هارون (عليه السلام) أمر موسى (عليه السلام) حتى جعل موسى يرجع غضباناً على أخيه ويعامله بهذه القسوة؟

حق تعالی می‌فرماید: (گفت: ای هارون! چه چیزی مانعت شد هنگامی که دیدی گمراه می‌شوند، * چرا از من پیروی نکردی؟ آیا از فرمان من سرپیچی کرده بودی؟)^(۳)، و در سوره‌ی اعراف: (چون موسی خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غیبت من، چه بد جانشینانی بودید؛ چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی

۱- طه: ۹۲-۹۳.

۲- الأعراف: ۱۵۰.

۳- طه: ۹۲ و ۹۳.

گرفتید؟! و الواح را بر زمین افکند و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید. هارون گفت: ای پسر مادرم، این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند، مرا دشمن کام مکن و در شمارِ ستم کارانم میاور! (۱).

سوال: آیا هارون (علیه السلام) با فرمان موسی (علیه السلام) مخالفت کرده بود که موسی (علیه السلام) اینگونه با خشم به سراغ برادرش می‌رود و با چنین خشونت با او برخورد می‌کند؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين

هارون (علیه السلام) نبی و وصی موسی (علیه السلام)، و كلاهما معصوم. فأما غضب موسی (علیه السلام) فكان على قومه الذين ضلوا واتبعوا السامري، ولم يكن غاضباً على من بقي على الحق مع هارون (علیه السلام)، أما الآية: ﴿وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ﴾^(۱)، والآية: ﴿قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾^(۲).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهدين و سلم تسليمًا.
هارون (علیه السلام) پیامبر و وصی حضرت موسی (علیه السلام) بود و هر دو معصوم بودند. موسی (علیه السلام) بر قوم خود که گمراه و پیرو سامری شدند خشم گرفته بود و بر کسانی که با هارون (علیه السلام) بر حق استوار مانده بودند خشمگین نشد. اما آیهی (و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید)^(۳)، و آیهی (گفت: ای هارون! چه چیزی مانعت شد هنگامی که دیدی گمراه می‌شوند، * چرا از من پیروی نکردی؟ آیا از فرمان

۱- اعراف: ۱۵۰.

۲- الأعراف: ۱۵۰.

۳- طه: ۹۲-۹۴.

۴- اعراف: ۱۵۰.

من سرپیچی کرده بودی؟ * گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه سرم را! ترسیدم بگویی: میان بنی اسرائیل جدایی افکندی و گفتار مرا رعایت نکردی).^(۱)

فالرأس في كلتي الآيتين يعني الأفكار، واللحية تعني الدين والتقوى. فأخذ موسى (عليه السلام) برأس ولحية هارون يعني مناقشته، وسؤاله عن طريقته في معالجة هذه الفتنة، وأراد موسى (عليه السلام) أن يبين لبني إسرائيل أن معالجة هارون (عليه السلام) للفتنة في تلك المرحلة صحيحة؛ لأنه استخدم التقيّة: ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي﴾ حتى يرجع موسى (عليه السلام)، فيكون الحل باستئصال جذور الفتنة، والقضاء على السامري إمام الضلالة.

(سَر) در هر دو آیه یعنی افکار و اندیشه‌ها، و (ریش) هم به معنای دین و تقوا می‌باشد. پس گرفتن سر و ریش هارون توسط موسی (علیه السلام) یعنی بحث و مناقشه با او و خواستن راه حل برای درمان و رویارویی با این فتنه است. حضرت موسی (علیه السلام) می‌خواست به بنی اسرائیل نشان دهد که رفتار و برخورد هارون (علیه السلام) با این فتنه در آن مرحله درست بوده است؛ چرا که او تقیّه را به کار گرفته بود (این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند)، تا موسی (علیه السلام) بازگردد. بنابراین راه حل عبارت بود از ریشه کن کردن فتنه و نابود ساختن سامری پیشوای گمراهی.

وطبعاً، التقيّة هنا ليست تراجعاً سلبياً عن المواجهة، بل تراجع ايجابي حيث قدّر هارون أن عودة موسى (عليه السلام) قريبة جداً، لن تجوز الأيام، كما أن مواجهة الضالين مع وجود موسى (عليه السلام) ستكون بخسائر أقل؛ لأن كثيراً من أتباع السامري ستركون ضلالتهم، لأنهم يعتقدون بموسى (عليه السلام)، ﴿إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتُ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾.

طبیعتاً تقیّه در اینجا، عقب نشینی منفی از رویارویی نیست بلکه عقب نشینی ایجابی می‌باشد؛ چرا که هارون برآورد کرده بود که بازگشت موسی (علیه السلام) بسیار نزدیک است و از چند روز فراتر نمی‌رود. علاوه بر این، رویارویی با گمراهان در حضور موسی (علیه السلام) خسارت‌های کمتری به دنبال دارد؛ زیرا در آن صورت بسیاری از پیروان سامری دست از گمراهی خویش می‌کشیدند؛ چون آنها به موسی (علیه السلام) اعتقاد داشتند: (ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل جدایی افکندی).

ومع هذا البيان على رؤوس الأشهاد من موسى (عليه السلام) عندما ناقش هارون (عليه السلام)، فإن اليهود يتهمون إلى اليوم هارون (عليه السلام)، بأنه سبب عبادة القوم للعجل، وفي التوراة الموجودة نصوص محرفة تشير إلى هذا المعنى الباطل^(١).

با وجود تمام این دلایلی که از موسی (علیه السلام) هنگامی که با هارون (علیه السلام) بحث می کند در برابر دیدگان قرار دارد، یهود تا به امروز هارون (علیه السلام) را به اینکه باعث گوساله پرست شدن قوم شد، متهم می کنند و در توراتی که در دسترس قرار دارد متن های تحریف شده ای وجود دارد که به این معنای باطل اشاره می نماید.^(۲)



پرسش ۱۵۲: آیهای (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي...)

سؤال / ۱۵۲: قال تعالى: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾^(۳)، وقال تعالى: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^(۴)، ما الفرق بين الآيتين؟

۱- فقد جاء في العهد القديم، سفر الخروج، الفصل ۳۲: (۱) ولما رأى الشعب أن موسى قد طالت إقامته على الجبل، اجتمعوا حول هارون، وقالوا له: هيا، اصنع لنا إلهًا يتقدمنا في مسيرنا، لأننا لا ندرى ماذا أصاب هذا الرجل موسى الذي أخرجنا من ديار مصر. ۲ فأجابهم هارون: انزعوا أفراس الذهب التي في أذان نساكنم وبناتكم وبنيتكم، وأعطوني إياها. ۳ فنزعوها من آذانهم، وجاءوا بها إليه. ۴ فأخذها منهم وصهرها وصاغ عجلا. عندئذ قالوا: هذه آلهتك يا إسرائيل التي أخرجتك من ديار مصر. ۵ وعندما شاهد هارون ذلك شيد مذبحا أمام العجل وأعلن: غدا هو عيد للرب. ۶ فبكر الشعب في اليوم الثاني واصعدوا محرقات وقدموا قرابين سلام. ثم احتفلوا فأكلوا وشربوا، ومن ثم قاموا للهو والمجون (وحاشا نبي الله الأمين هارون (عليه السلام) من هكذا كلام ما أنزل الله به من سلطان، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

۲- در عهد قدیم سفر خروج فصل ۳۲ آمده است: (۱) و چون قوم دیدند اقامت موسی بر کوه به درازا انجامید، گرد هارون جمع شده، وی را گفتند: برخیز و برای ما خدایانی بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد موسی- که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، نمی دانیم او را چه شده است. ۲ هارون به ایشان گفت: گوشواره های طلا را که در گوش زنان، پسران و دختران شما است، بیرون کرده، نزد من بیاورید. ۳ پس تمامی قوم گوشواره های زرین را که در گوش های ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند ۴ و آنها را از دست ایشان گرفته، ذوب کرد و از آن، گوساله ی ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: ای اسرائیل اینان خدایان تو می باشند، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند. ۵ و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن گوساله بنا کرد و ندا در داد، گفت: فردا عید پروردگار می باشد. ۶ و بامدادان روز بعد برخاسته، قربانی های سوختنی گذاردند، و هدایای سلامتی آوردند. سپس قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و به جهت لعب بر پا شدند؛ و از ساخت پیامبر امین خدا هارون چنین سخنانی که خداوند هیچ گواهی برایشان نازل نکرده است، بسی به دور است؛ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

۳- طه : ۱۲۴.

۴- الإسراء : ۷۲.

حق تعالی می‌فرماید: (و هر کس که از یاد من روی گرداند، زندگیش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش سازیم)^(۱)، و نیز می‌فرماید: (و هر که در این دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر است)^(۲)، این دو آیه با یکدیگر چه فرقی دارند؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

العمى في كلتي الآيتين: عمى البصيرة، وليس عمى البصر.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً.
کور بودن در هر دو آیه، کوری بصیرت است و نه کوری چشم.

وقوله تعالى: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾، أي من كان ملتفتاً إلى هذا العالم الجسماني وغافلاً عن ملكوت الله سبحانه وتعالى، فلا يصدق ولا يعتقد بآيات الله الملكوتية كالرؤيا والكشف، بل ولا يعمل للارتقاء بروحه في ملكوت السموات، فمبلغه من العلم هذه الحياة الدنيا، فهو أعمى البصيرة؛ لأنه لا يرى الحق وإن كان كالشمس في رابعة النهار.

آیهی (و هر که در این دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر است)، یعنی کسی که نظرش به این عالم جسمانی باشد و از ملکوت خداوند سبحان و متعال غافل باشد، نشانه‌های ملکوتی خدا از قبیل رؤیا و مکاشفه را تصدیق نمی‌کند و به آنها متعقد نمی‌باشد و حتی برای ارتقای روحش در ملکوت آسمان‌ها تلاشی نخواهد کرد. منتهای دانش چنین کسی همین زندگی دنیوی است؛ پس او از بصیرت نابینا است؛ چرا که حق را نمی‌بیند حتی اگر به سان خورشید در وسط روز باشد!

۱ - طه: ۱۲۴.

۲ - اسراء: ۷۲.

أما قوله تعالى: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾، فهي فيمن كان قد ارتقى في ملكوت السماوات، وهو يرى ما لا يرى الناس، أي إن بصيرته مفتوحة، ولكن عندما بُعث ولي الله لم يؤمن به حسداً، كما هو حال (بلعم بن باعورا)، فقد كان يرى ما تحت العرش، ولكنه لم يؤمن بموسى (عليه السلام) حسداً له، ومال إلى الظالمين، قال تعالى: ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾^(١)، والآيات التي بعد هذه الآية تبين هذا المعنى: ﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً﴾^(٢) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى^(٣).

اما اين سخن حق تعالى (و هر کس که از یاد من روی گرداند، زندگیش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محشورش سازیم) ، درباره‌ی کسی است که به ملکوت آسمان‌ها صعود کرده و چیزهایی می‌بیند که مردم نمی‌بینند؛ یعنی بصیرتش گشوده است ولی هنگامی که ولی خدا مبعوث شود، از روی حسادت به او ایمان نمی‌آورد، همان طور که بلعم بن باعورا اینگونه بود. او تحت عرش را می‌دید ولی از روی حسادت، به حضرت موسی (علیه السلام) ایمان نیاورد و به سوی ستمگران متمایل شد. حق تعالی می‌فرماید: (خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی‌اش افتاد و در زمره‌ی گمراهان درآمد)^(٣) ، و آیاتی که پس از این آیه وجود دارند، این معنا را روشن می‌سازد: (گوید: ای پروردگار من!

١- الأعراف : ١٧٥، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن الرضا (عليه السلام): (أنه أعطي بلعم بن باعورا الاسم الأعظم، وكان يدعو به فيستجيب له فمال إلى فرعون، فلما مر فرعون في طلب موسى وأصحابه قال فرعون لبلعم: ادع الله على موسى وأصحابه ليحبسه علينا، فركب حمارته ليمر في طلب موسى فامتعت عليه حمارته، فأقبل يضربها فأنطقها الله عز وجل فقالت: ويلك على ماذا تضربني؟ أتريد أن أخرج معك لتدعو على نبي الله وقوم مؤمنين؟ فلم يزل يضربها حتى قتلها، وانسلخ الاسم من لسانه، وهو قوله: "فانسلك منها فأتبعه الشيطان فكان من الغاوين * ولو شئنا لرفعناه بها ولكنه أخلد إلى الأرض واتبع هواه فمثله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث" وهو مثل ضربه. فقال الرضا (عليه السلام): فلا يدخل الجنة من البهائم إلا ثلاثة: حماره بلعم، وكلب أصحاب الكهف، والذئب، وكان سبب الذئب أنه بعث ملك ظالم رجلاً شريطياً ليحشر قوماً من المؤمنين ويعذبهم، وكان للشريطي ابن يحبه، فجاء ذئب فأكل ابنه فحزن الشريطي عليه، فأدخل الله ذلك الذئب الجنة لما أحزن الشريطي) بحار الأنوار: ج ١٣ ص ٣٧٧.

٢- طه : ١٢٥- ١٢٦.

٣- اعراف: ١٧٥. از حسين بن خالد از ابو الحسن امام رضا روايت شده است که فرمود: (به بلعم بن باعورا، اسم اعظم داده شد. با آن دعا می‌کرد و مستجاب می‌شد؛ اما به سمت فرعون تمایل پیدا کرد. وقتی فرعون به دنبال موسی و یارانش افتاد، فرعون به بلعم گفت: خدا را دعا کن تا موسی و یارانش محبوس شوند تا به آنها برسیم. بلعم بن باعورا خرس را سوار شد تا به دنبال موسی برود. خرس از راه رفتن امتناع ورزید. شروع به شلاق زدنش نمود. خداوند عزوجل زبان حمار را گشود و او گفت: وای بر تو! چرا مرا می‌زنی؟ می‌خواهی با تو بیایم تا پیامبر خدا و قوم مؤمنان را نفرین کنی؟! او را آن قدر کتک زد تا خر بمرد. آنگاه اسم اعظم از زبانش گرفته شد. این سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: (فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ) (و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی‌اش افتاد و در زمره‌ی گمراهان درآمد* اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از بی‌هواي خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد) و او مصداق همین مثل است. بحار الانوار: ج ١٣ ص ٣٧٧.

چرا مرا نابینا محسوس کردی و حال آنکه من بینا بودم؟! * گوید: همچنان که آیات و نشانه‌های ما بر تو آمد و تو فراموش‌شان کردی، به همین صورت امروز، فراموش می‌شوی.^(۱)



پرسش ۱۵۳: آیا بر ابلیس به خاطر سجده نکردن گناهی وارد است؟

سؤال / ۱۵۳: لو كان ذنب إبليس (لعنه الله) عدم السجود لآدم (عليه السلام)، فإن الآية تشير إلى الملائكة وليس الجن، فهل نستطيع أن نقول إنها حجة له، والأمر بالسجود للملائكة، وليس الجن؟

اگر گناه ابلیس (لعنه الله) سجده نکردن بر حضرت آدم (عليه السلام) بود، خطاب آیه به فرشتگان است و نه جن! آیا می‌توانیم بگوییم که آن آیه، حجت و دلیلی برای او می‌باشد و فرمان سجده کردن خطاب به فرشتگان بوده و نه جن؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

إبليس (لعنه الله) من الجن بحسب أصله^(۲)، وهو من الملائكة نتيجة ارتقائه في تلك المرحلة التي أمر بها الملائكة بالسجود، فالأمر للملائكة يشمل ما اعتبر أنه من الملائكة في تلك المرحلة.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليمًا.

۱- طه: ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲- قال تعالى: (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ..) الكهف: ۵۰، عن جميل بن دراج، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألته عن إبليس أكان من الملائكة؟ وهل كان يلي من أمر السماء شيئاً؟ قال: (لم يكن من الملائكة، ولم يكن يلي من السماء شيئاً، كان من الجن وكان مع الملائكة، وكانت الملائكة تراه أنه منها، وكان الله يعلم أنه ليس منها، فلما أمر بالسجود كان منه الذي كان) بحار الأنوار: ج ۱۱ ص ۱۱۹.

ابلیس (لعنه الله) بر حسب اصل وجودش از جن است^(۱) ولی او در نتیجه‌ی ارتقا یافتن به آن مرحله‌ای که فرمان سجده‌گزاری به فرشتگان رسید، جزو فرشتگان محسوب می‌شد؛ بنابراین فرمان به فرشتگان او را هم شامل می‌شد به این اعتبار که او در آن مرحله در شمار فرشتگان بوده است.

فَالْجِنُّ خُلِقُوا مَكْلَفِينَ فَإِنْ أَطَاعُوا اللَّهَ ارْتَقُوا إِلَىٰ مَرْتَبَةِ الْمَلَائِكَةِ فَيَصْبِحُونَ مَلَائِكَةً، وَالْأَنْسُ فِطْرَتُهُمْ أَعْظَمُ؛ حَيْثُ إِنَّهُمْ إِذَا أَطَاعُوا اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَىٰ يَرْتَقُونَ حَتَّىٰ يَكُونَ الْإِنْسَانُ وَجْهَ اللَّهِ وَيَدَ اللَّهِ^(۲)، كَمَا هُوَ حَالُ خُلَفَاءِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)^(۳)، فَالْإِنْسَانُ إِذَا أَطَاعَ اللَّهَ يَرْتَقِي فِي مَرْتَبَةٍ أَعْلَىٰ مِنْ مَرْتَبَةِ الْمَلَائِكَةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ).

جنیان، مکلف آفریده شده‌اند؛ اگر خدا را اطاعت کنند به جایگاه فرشتگان ارتقا می‌یابند و از جمله‌ی فرشتگان می‌گردند. فطرت انسان‌ها برتر از آنها است؛ زیرا اگر خداوند سبحان و متعال را اطاعت کنند تا آنجا ارتقا پیدا می‌کنند که انسان وجه الله و ید الله می‌شود،^(۴) همان طور که وضعیت خلفا و جانشینان خداوند در زمینش اینگونه است.^(۵) پس انسان اگر خدا را اطاعت کند، به مرتبه‌ای بالاتر از مرتبه‌ی فرشتگان ارتقا می‌یابد.

۱ - حق تعالی می‌فرماید: حَقًّا وَّ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ... (و آنگاه که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرتاقت سجده کردند...) (کهف: ۵۰). از جمیل بن دزاج نقل شده است: از ابو عبد الله پرسیدم: آیا ابلیس از ملائکه است؟ و آیا او از امر و اخبار آسمان چیزی می‌داند؟ فرمود: (از ملائکه نیست و از اخبار آسمان چیزی نمی‌داند. او از جنیان و همراه با ملائکه بود. ملائکه او را از خود می‌دیدند در حالی که خداوند می‌داند که او در زمره‌ی آنها نمی‌باشد. وقتی امر به سجده شد، آنچه اتفاق افتاد، از او سر زد). بحار الانوار: ج ۱۱ ص ۱۱۹.

۲ - عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: (لما أسري بالنبي (ص) قال: يا رب ما حال المؤمن عندك؟ قال: ... وما يتقرب إلي عبد من عبادي بشئ أحب إلي مما افترضت عليه وإنه ليتقرب إلي بالنافلة حتى أحبه فإذا أحببته كنت إذا سمعته الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها، إن دعاني أجبتة وإن سألتني أعطيتة) الكافي: ج ۲ ص ۳۵۲ - ۳۵۳، باب من أذى المسلمين واحتقرهم، ح ۷ و ۸.

۳ - عن عبد المزاحم بن كثير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (كان أمير المؤمنين (عليه السلام) يقول: أنا علم الله وأنا قلب الله الواعي ولسان الله الناطق وعين الله الناظر وأنا جنب الله وأنا يد الله) بصائر الدرجات للصفار: ص ۸۴.

عن محمد بن حمران عن أسود بن سعيد قال: كنت عند أبي جعفر (عليه السلام) فأنشأ يقول ابتداء منه من غير أن أسأله: (نحن حجة الله، ونحن باب الله، ونحن لسان الله، ونحن وجه الله، ونحن عين الله في خلقه، ونحن ولاية أمر الله في عباده) الكافي: ج ۱ ص ۱۴۵.

۴ - از ابا جعفر روایت شده است که فرمود: (هنگامی که رسول خدا به معراج برده شده عرض کرد: ای پروردگار! حال مؤمن نزد تو چگونه است؟ فرمود: و هیچ یک از بندگانت بمن تقرب نجوید مگر با عملی که نزد من محبوب‌تر باشد از آنچه بر او واجب کرده‌ام، و به درستی که به وسیله‌ی نماز نافله بمن تقرب جوید تا آنجا که من دوستش دارم، و چون دوستش بدارم آنگاه گوش او شوم که با آن بشنود، و چشمش شوم که با آن ببیند، و زبانش گردم که با آن بگوید، و دستش شوم که با آن برگیرد، اگر بخواندم اجابتش کنم، و اگر خواهشی از من کند به او بدهم). کافی: ج ۲ ص ۳۵۲ و ۳۵۳، باب کسی که مسلمانان را اذیت کند و حقیر شمارد، ح ۷ و ۸.

۵ - از عبد المزاحم بن كثير از ابو عبد الله روایت شده است که فرمود: (امیر المؤمنین می‌فرمود: من علم خدا و من قلب بیدار خدا و زبان گویای خدا و چشم بینای خدا هستم و من جنب خدا و دست او هستم). بصائر الدرجات صفار: ص ۸۴.



پرسش ۱۵۴: پاداش ابلیس (لعه الله) که مدتی طولانی خدا را عبادت می کرد، چیست؟

سؤال / ۱۵۴: من مبدأ العدالة إذا كان أجير مذنب يُعطى أجره على عمله ويعاقب على ذنبه، فإبليس لعنه الله عبَدَ الله وقتاً طويلاً، وعن أمير المؤمنين في نهج البلاغة إن إبليس صلى ركعتين في ستة آلاف سنة وأذنب^(۱)، فهل ذهب عبادته أدرج الرياح، ولم يأخذ أي جزاء عنها؟

بر مبنای عدالت‌ورزی، اگر اجیر گنهکار باشد به مقدار کارش به او مزد داده و به خاطر گناهش عتاب می شود. ابلیس (لعه الله) مدت زمانی طولانی خدا را عبادت کرد و از امیر المؤمنین در نهج البلاغه آمده است که ابلیس دو رکعت نماز در شش هزار سال خواند و سپس گناه کرد.^(۲) آیا عبادت او بر باد رفت و هیچ پاداشی نصیب او نمی شود؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

لقد أعطي أجره ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^(۳)، فهذا الإنظار له وإعطاؤه الحول والقوة كل هذه المدة الطويلة أو ليس أجراً كافياً؟! هذا إذا كان الأجير أعطى شيئاً هو له، أما إذا كان العامل يعمل بحول الله وقوته فهو ليس أجيراً، ولا يستحق بحسب العدالة أي جزاء، فهل يستحق من يعطيك مالك أجراً؟!

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا.

از محمد بن حمران بن اسود بن سعید روایت شده است: نزد ابو جعفر بودم که بدون اینکه کسی از او سوال کند شروع به صحبت کردن نمود: (ما حجت خدا، و ما باب خدا، و ما زبان خدا، و ما وجه خدا، و ما چشم خدا در خلقت هستیم، و ما والیان امر خداوند در میان بندگانش می باشیم). کافی: ج ۱ ص ۱۴۵.

۱- قال أمير المؤمنين (عليه السلام): (. . فاعتبروا بما كان من فعل الله بإبليس إذا أحبط عمله الطويل وجهده الجهد، وكان قد عبد الله ستة آلاف سنة لا يدرى أمن سني الدنيا أم سني الآخرة عن كبر ساعة واحدة . .) نهج البلاغة / خطبة ۱۹۴.

۲- امیر المؤمنین می فرماید: (.... پس عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله اش را که روشن نیست بر حسب سال های این جهان برآورد شده است یا سالهای جهان دیگر، در برابر ساعتی تکثیر ورزیدن، بوج ساخت). نهج البلاغه: خطبه ۱۹۴.

۳- الحجر : ۳۶.

به او پاداش داده شد (گفت: ای پروردگار من! مرا تا روزی که دوباره زنده می‌شوند مهلت ده) ^(۱). آیا این مهلت دادن به او و توان و نیرویی که در این مدت طولانی به وی داده شده است، پاداشی مکفی نیست؟! در ضمن این در صورتی است که اجیر چیزی را بدهد که مال خودش باشد ولی اگر کارگزار با حول و قوه‌ی الهی عمل کند دیگر اجیر نیست و براساس عدالت مستحق دریافت هیچ پاداشی نمی‌باشد. آیا کسی که مال ترا به خودت بدهد، شایسته‌ی پاداشی است؟!



پرسش ۱۵۵: حق تعالی می‌فرماید: (وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ) ...

سؤال / ۱۵۵: ما معنی قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ﴾ وَطُورِ سَيْنِينَ ﴿ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ ﴿ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ ﴿ ^(۲)؟

معنای این فرمایش حق تعالی چیست؟ (سوگند به انجیر و زیتون * سوگند به طور سینین * سوگند به این شهر ایمن * که ما آدمی را در نیکوترین اعتدال بیافریدیم * سپس او را فروتر از همه‌ی فروتران گردانیدیم * مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداشی بی‌پایان دارند * پس چیست که با این حال تو را به تکذیب روز دین وامی‌دارد؟ * آیا خداوند برترین حکم‌کنندگان نیست؟) ^(۳).

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

﴿وَالَّذِينَ﴾: فاطمة (عليها السلام). ﴿وَالزَّيْتُونَ﴾: علي (عليه السلام)، وهو الذي يكاد يضيء

ولو لم تمسه نار، ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ ^(۴).

پاسخ:

۱- حجر: ۳۶.

۲- التين: ۱-۸.

۳- تين: ۱ تا ۸.

۴- النور: ۳۵.

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
 (وَالْتَيْنِ) حضرت فاطمه (عليها السلام) و (وَالزَّيْنُونَ) حضرت على (عليه السلام) است؛ و او همان است که
 نزدیک است روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد: (روغنش نزدیک است روشنی بخشد
 هر چند آتشی به آن نرسیده باشد. ^(۱)

﴿وَطُورِ سَيْنِينَ﴾: وادي السلام في النجف، حيث إنَّ طور سيناء نقلته الملائكة إلى هذا
 المكان.

(وَطُورِ سَيْنِينَ) وادی السلام در نجف است؛ چرا که فرشتگان طور سینا را به این مکان منتقل کرده‌اند.

﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾: رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله وسلم).

(وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ) پیامبر خدا حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) است.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۖ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾: المخلوق الأول هو حقيقة
 الإنسان إذا ارتقى إلى أعلى عليين، والمخلوق الثاني هو حقيقة الإنسان إذا أزرى بنفسه إلى أسفل
 سافلين. والأول هو العقل أو محمد (عليهم السلام)، أما الثاني فهو الجهل أو الثاني، وكلاهما
 إنسان، ولذا قال تعالى: ﴿خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۖ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾، أي خلقنا
 الإنسان، فجعلنا أعلى مراتب الارتقاء للإنسان، وأسفل مراتب التدني أيضاً للإنسان.

(که ما آدمی را در نیکوترین اعتدال بیافریدیم * سپس او را فروتر از همه‌ی فروتران گردانیدیم) : مخلوق
 اول عبارت است از حقیقت انسان، آنگاه که به بالاترین مرتبه‌ی علیین ارتقا یابد. مخلوق دوم عبارت است از
 حقیقت انسان، هنگامی که خویشتن را به اسفل السافلین (فروترین فروتران) تنزل درجه دهد. اولی، همان
 عقل یا حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) است و دومی جهل یا همان دومی است که هر دو انسان
 می‌باشند و از همین رو حق تعالی می‌فرماید: (که ما آدمی را در نیکوترین اعتدال بیافریدیم * سپس او را فروتر

از همه‌ی فروتران گردانیدیم) : یعنی ما انسان را بیافریدیم و بالاترین درجه‌ی ارتقا و همچنین پایین‌ترین مراتب سقوط را برای او قرار دادیم.

قال أبو عبد الله (عليه السلام): (إن الله عز وجل خلق العقل، وهو أول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره، فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فأقبل، فقال الله تبارك وتعالى: خلقتك خلقاً عظيماً وكرمتك على جميع خلقي. قال: ثم خلق الجهل من البحر الأجاج ظلمانياً فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل، فلم يقبل، فقال له: استكبرت فلعله)^(١).

ابو عبد الله (عليه السلام) می‌فرماید: (خداوند عز و جل عقل را آفرید، و او اولین مخلوق از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو؛ و او پشت کرد. سپس فرمود: پیش آی؛ پس او پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم آفریدم و بر تمامی مخلوقاتم برتری دادم. می‌فرماید: سپس جهل را از دریای شور تشنگی پدید آورد و به او فرمود: برو؛ پس او پشت کرد. سپس به او فرمود: پیش آی؛ و او پیش نیامد. پس به او فرمود: تکبر کردی؛ و لعنتش نمود)^(٢).

فالذي علم الملائكة المقربين هو (العقل الأول)، وهو محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وهو إنسان^(٣)، والذي أورد إبليس (لعنه الله)، وأغواه أيضاً إنسان وهو الثاني أو الجهل، فهذا قول إبليس (لعنه الله): ﴿ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴾^(٤)، أي بالذي أغويتني به.

کسی که فرشتگان مقرب را تعلیم داد عقل اول بود که او همان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) یا انسان می‌باشد^(٥)؛ و آن کس که سقوط کرد ابلیس لعنه الله بود؛ و به علاوه یک انسان او را به گمراهی کشاند که او همان دومی یا جهل بود. این سخن ابلیس لعنه الله است که می‌گوید: (گفت: ای پروردگار من، با آنچه

١- بحار الأنوار: ج ١ ص ٩٧.

٢- بحار الانوار: ج ١ ص ٩٧.

٣- عن سلمان (رضي الله عنه)، قال: قال لي رسول الله (ص): (... يا سلمان، خلقتي الله من صفوة نوره، ودعاني فأطعته، وخلق من نوري علياً، ودعاه فأطاعه، وخلق من نور علي فاطمة، ودعاها فأطاعته، وخلق مني ومن علي وفاطمة: الحسن، ودعاه فأطاعه، وخلق مني ومن علي وفاطمة: الحسين، فدعاه فأطاعه...) دلائل الامامة لمحمد بن جرير الطبري (الشيعة): ص ٤٤٨.

٤- الحجر: ٣٩.

٥- از سلمان روایت شده است: رسول خدا به من فرمود: (... ای سلمان! خداوند مرا از برگزیده‌ی نورش بیافرید، مرا خواند پس اطاعتش کردم، و علی را از نور من آفرید، او را خواند و اطاعتش نمود، و فاطمه را از نور علی آفرید، او را خواند و اطاعتش نمود، و از نور من، علی و فاطمه، حسن را آفرید، او را خواند و اطاعتش نمود، و از نور من، علی و فاطمه، حسین را آفرید، او را خواند و اطاعتش نمود...). دلائل الامامة لمحمد بن جرير طبري (شيعة): ص ٤٤٨.

مرا گمراه نمودی، در زمین برایشان بیارایم و همگان را گمراه کنم^(۱)؛ یعنی با کسی که مرا به وسیله‌ی او گمراه ساختی.

﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ❖ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ﴾

(پس چیست که با این حال تو را به تکذیب روز دین وامی‌دارد؟ * آیا خداوند برترین حکم‌کنندگان نیست؟)

:

بقي أن التين والزيتون في زمن الإمام المهدي (عليه السلام) لهما مصاديق أخرى، والبلد الأمين هو الإمام المهدي (عليه السلام)، قال تعالى: ﴿وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٍ لِلْأَكْلِينَ﴾^(۲).

نکته‌ی آخر اینکه انجیر و زیتون در زمان امام مهدی (علیه السلام)، مصادیق دیگری دارند و شهر امن، امام مهدی (علیه السلام) است. حق تعالی می‌فرماید: (و درختی است که در طور سینا می‌روید، روغن می‌دهد و آن روغن، نان خورشی برای خورندگان است).^(۳)

وقال تعالى: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^(۴).

خداوند متعال می‌فرماید: (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مَثَلُ نور او چون چراغانی است که در آن، چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشانده از روغن درخت پر برکت زیتونی که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد، روغنش نزدیک است روشنی بخشد هر چند آتشی به آن نرسیده

۱ - حجر: ۳۹.

۲ - المؤمنون: ۲۰.

۳ - مؤمنون: ۲۰.

۴ - النور: ۳۵.

باشد، نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد به آن نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.^(۱)

فالزيتون، والشجرة التي تخرج من طور سيناء، والتي تنبت بالدهن، والزيتونة اللاتشرقية ولا غربية، كلها تشير إلى شخص واحد هو المهدي الأول في زمن ظهور الإمام المهدي (عليه السلام)، فهو الزيتون في السورة التي نحن بصدها، وهو الشجرة التي تخرج من طور سيناء (أي النجف)، كما روي عن أمير المؤمنين والصادق (عليه السلام)^(۲).

زیتون و درختی که در طور سینا می‌روید، و در روغن می‌روید، و آن زیتون که نه شرقی است و نه غربی، همگی به یک شخص اشاره دارد و او همان مهدی اول در زمان ظهور امام مهدی (علیه السلام) است. او همان زیتون در این سوره‌ای است که ما در صدد شرح و بیانش هستیم؛ او درختی است که در طور سینا (یعنی نجف) می‌روید همانگونه که از امیر المؤمنین (علیه السلام) و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است.^(۳)

فقد نقلت الملائكة الطور بعد حادثة رفعه ولم يعاد إلى مكانه ﴿وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^(۴)، ظنوا أنه واقع بهم، فهو لم يعد إلى مكانه، ولم يقع بهم، بل نقل.

فرشتگان، طور سینا را پس از رفع شدنش، منتقل کردند و طور سینا به جای نخستینش بازگردانیده نشد: (و) آنگاه که کوه را بر فراز سرشان چون ساییانی نگه داشتیم و می‌پنداشتند اکنون بر سرشان خواهد افتاد، آنچه را که به شما داده‌ایم با نیرومندی بگیرید و هر چه را که در آن آمده است به یاد دارید، باشد که پرهیزگار شوید)^(۵)

۱ - نور: ۳۵.

۲ - في بحار الأنوار: ج ۳۱ ص ۲۱۹، عن إرشاد القلوب: عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه قال: (الغري قطعة من الجبل الذي كلم الله عليه موسى تكليماً). وفي بحار الأنوار: ج ۷۵ ص ۲۰۵ أيضاً عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (كان في وصية أمير المؤمنين (عليه السلام) أن أخرجوني إلى الظهر، فإذا تصوبت أقدامكم واستقبلتكم ریح فادفوني وهو أول طور سيناء، ففعلوا ذلك).

۳ - در بحار الأنوار: ج ۳۱ ص ۲۱۹ به نقل از ارشاد القلوب از ابو عبد الله روایت شده است که فرمود: (غری، قطعه‌ای از کوهی است که خدا در آن با موسی سخن گفت) و همچنین در بحار الأنوار: ج ۷۵ ص ۲۰۵ از ابو جعفر روایت شده است که فرمود: (در وصیت امیر المؤمنین چنین بود که مرا ظهر هنگام خارج کنید. هنگامی که پاهایتان حرکت نکرد و بادی بر شما وزید، مرا به خاک بسپارید که آنجا ابتدای طور سینا می‌باشد؛ و چنین کردند).

۴ - الأعراف: ۱۷۱.

۵ - أعراف: ۱۷۱.

. آنها گمان کردند بر سرشان خواهد افتاد ولی به جای خودش بازگردانیده نشد و بر سر آنها نیفتاد بلکه به جای دیگری منتقل شد.

وَعِذَاؤُهَا الدَّهْنَ ﴿تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ﴾ أَي الْعِلْمِ الثَّقِيلِ عَلَى النَّاسِ، وَلَا يَحْتَمِلُهُ النَّاسُ (سُرِّي فِي سُرِّ)، (وصعب مستصعب) كما ورد عنهم (عليهم السلام)، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: (إن أمرنا سرِّي في سرِّ، وسرِّ مستسرِّ، وسرِّ لا يفيد إلا سرِّ، وسرِّ على سرِّ، وسرِّ مقنع بسرِّ)^(۱).

و غذای آن روغن است (تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ)؛ یعنی علمی که بر مردم سخت و سنگین است و مردم آن را تاب نیاورند که طبق روایات معصومین (علیهم السلام) (سُرِّي است در سُرِّ) و (صعب است و مُسْتَصْعَب). ابو عبد الله (علیه السلام) فرمود: (امر ما سُرِّي است در سُرِّ، و سُرِّ پنهان شده، و سُرِّي است که خبر نمی‌دهد مگر از سُرِّ، و سُرِّي است بر سُرِّ و سُرِّي است پوشیده شده با سُرِّ).^(۲)

وقال أبو جعفر (عليه السلام): (إن أمرنا هذا مستور مقنع بالميثاق، من هتكه أذله الله)^(۳).

ابو جعفر امام باقر (علیه السلام) فرمود: (این امر ما مستوری است که در میثاق پوشیده است، هر کس آن را فاش کند خداوند او را خوار و ذلیل می‌فرماید).^(۴)

وقال أبو عبد الله (عليه السلام): (إن أمرنا هذا مستور مقنع بالميثاق، ومن هتكه أذله الله)^(۵).

ابو عبد الله (علیه السلام) فرمود: (امر ما مستوری است پوشیده شده در میثاق که هر کس آن را فاش کند خداوند او را خوار و ذلیل می‌فرماید).^(۶)

۱- بصائر الدرجات / محمد بن الحسن الصفار : ص ۴۸.

۲- بصائر الدرجات: ص ۴۸.

۳- بصائر الدرجات : ص ۴۸.

۴- بصائر الدرجات: ص ۴۸.

۵- بصائر الدرجات : ص ۴۸.

۶- بصائر الدرجات: ص ۴۸.

قال أبو عبد الله (عليه السلام): (إن أمرنا هو الحق، وحق الحق. وهو الظاهر، وباطن الباطن. وهو السر، وسر السر، وسر المستسر، وسر مقنع بالسر)^(١).

أبو عبد الله (عليه السلام) فرمود: «أمر ما همان حق است و حق حق است؛ ظاهر است و باطن باطن است؛ سر است و سر سر است و سر پنهان شده است و سر پوشیده شده با سر است»^(٢).

وهو الزيتونة لا شرقية ولا غربية، يكاد زيتها يضيء، فهو من المهديين، ويحسب من الأئمة (عليهم السلام) تارة أخرى، وقد وردت روايات عنهم (عليهم السلام) تعد الأئمة اثني عشر من ولد علي وفاطمة، أي إنهم (عليهم السلام) عدوا المهدي الأول من الأئمة (عليهم السلام) في كلامهم (عليهم السلام)، وإليك بعض الروايات:

و او همان زيتونی است که نه خاوری می باشد و نه باختری، نزدیک است روغنش روشنی بخشد؛ او از زمره ی مهدیین است و گاهی اوقات جزو ائمه (عليه السلام) به شمار می رود. برخی روایات وارد شده از معصومین (عليهم السلام)، تعداد دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه برمی شمارد؛ یعنی آنها در فرمایشات خود، مهدی اول را نیز جزو ائمه (عليهم السلام) به شمار آورده اند. برخی از این روایات تقدیم شما:

قال أبو جعفر (عليه السلام): (الاثنا عشر الإمام من آل محمد (عليهم السلام) كلهم محدث من رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ومن ولد علي ورسول الله وعلي (عليه السلام) هما الوالدان)^(٣).

أبو جعفر (عليه السلام) می فرماید: (دوازده امام از آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، همگی مُحَدَّث من فرشتگان با آنها سخن می گویند) از فرزندان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) و از فرزندان علی (عليه السلام) هستند، و رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) و علی (عليه السلام) پدران آنها هستند)^(٤).

١- بصائر الدرجات: ص ٤٨.

٢- بصائر الدرجات - محمد بن حسن صفار: ص ٤٨.

٣- الكافي: ج ١ ص ٥٣١ ح ٧.

٤- كافي: ج ١ ص ٥٣١ ح ٧.

وعن أبي جعفر (عليه السلام)، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: (دخلت على فاطمة (عليها السلام) وبين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، فعددت اثني عشر آخرهم القائم (عليه السلام)، ثلاثه منهم محمد وثلاثة منهم علي^(۱)).

از امام باقر (عليه السلام) از قول جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که فرمود: (مَحْضَر فاطمه (عليها السلام) وارد شدم در حالی که بین دستانش لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان او بود. (آن را) شمردم. دوازده نفر بودند. آخرین آنها قائم (عليه السلام) بود. سه نفر آنها محمد و سه نفر آنها علی بود.)^(۲)

وعن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (إن الله أرسل محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) إلى الجن والإنس، وجعل من بعده اثني عشر وصياً، منهم من سبق ومنهم من بقي، وكل وصي جرت به سنة. والأوصياء الذين من بعد محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) على سنة أوصياء عيسى وكانوا اثني عشر، وكان أمير المؤمنين (عليه السلام) على سنة المسيح)^(۳).

امام باقر (عليه السلام) فرمود: (خدا، محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) را به سوی جن و انسان فرستاد و بعد از او دوازده وصی قرار داد، بعضی از آنها قبلاً بودند و بعضی از آنها بعداً می‌آیند، هر وصی، سنتی دارد؛ اوصیای بعد از محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بر سنت اوصیای عیسی (عليه السلام) هستند، و دوازده نفر بودند و امیرالمؤمنین (عليه السلام) بر سنت مسیح (عليه السلام) است.)^(۴)

وعن زرارة، قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: (نحن اثنا عشر إماماً، منهم حسن وحسين، ثم الأئمة من ولد الحسين (عليه السلام))^(۵).

از زراره روایت شده است: شنیدم ابا جعفر (عليه السلام) می‌فرماید: (ما دوازده امام هستیم؛ از آنها حسن و حسین، سپس امامان از فرزندان حسین (عليه السلام) می‌باشند.)^(۶)

۱- الكافي: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۹.

۲- کافي: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۹.

۳- الكافي: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۱۰.

۴- کافي: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۱۰.

۵- الكافي: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۱۶.

۶- کافي: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۱۶.

وعن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): إني واثني عشر من ولدي وأنت يا علي زر الأرض، يعني أوتادها وجبالها، بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها ولم ينظروا) ^(١).

امام باقر (عليه السلام) فرمود: رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: (من و دوازده نفر از فرزندان من و تو ای علی، (زر) زمین هستی؛ یعنی میخها و کوههای آن. به واسطه‌ی ما خدا زمین را نگه داشته است که اهالی خود را در آن فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من رفتند، زمین اهل خود را فرو می‌برد و به آنها فرصت داده نمی‌شود). ^(٢)

وعن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): من ولدي اثنا عشر نقيباً، نجباء، محدثون، مفهّمون، آخرهم القائم بالحق، يملأها عدلاً كما ملئت جوراً) ^(٣).

امام باقر (عليه السلام) فرمود: رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: (از فرزندان من، دوازده نقيب (نماینده) هستند که برگزیده‌ی محدث فهيم هستند. آخرین آنها قائم (به حق) است. زمین را پر از عدل می‌کند همان طور که از ستم پر شده است). ^(٤)

پرسش ١٥٦: آیه‌ی (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا).

سؤال / ١٥٦: قال تعالى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ ^(٥)، الآية تشعر بجواز الطواف، والمتعارف عن أعمال الحج أن الطواف واجب؟

حق تعالی می‌فرماید: (صفا، و مروه از شعایر خدا است؛ پس کسی که حج خانه را به جای می‌آورد یا عمره می‌گزارند، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جا آورد. پس هر که کار نیکی را به رغبت انجام دهد بداند

١- الكافي: ج ١ ص ٥٣٤ ح ١٧.

٢- کافي: ج ١ ص ٥٣٤ ح ١٧.

٣- الكافي: ج ١ ص ٥٣٤ ح ١٨.

٤- کافي: ج ١ ص ٥٣٤ ح ١٨.

٥- البقرة: ١٥٨.

که خدا شکر پذیرنده‌ای دانا است^(۱). از این آیه جایز بودن طواف فهمیده می‌شود و حال آنکه متعارف در اعمال حج، واجب بودن طواف می‌باشد؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين

المقصود بالحج هو: حج بيت الله الحقيقي، وهم محمد وآل محمد (عليهم السلام)، فمن حج بيت الله وأتم العشر، (مقامات الإيمان والحج)، وحج بيت الله، وأصبح (منا أهل البيت) فله أن يأكل من ثمار شجرة علم آل محمد (عليهم السلام). وهذا الجواز مقابل للمنع الذي منع به آدم (عليه السلام)، ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(۲)، وهي شجرة علم آل محمد (عليهم السلام)، وليست الآية بحسب ظاهرها.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليمًا.
مقصود از حج، حج گزاردن خانه‌ی حقیقی خداوند است که همان محمد و آل محمد (عليهم السلام) می‌باشد. کسی که حج خانه‌ی خدا گزارد و ده‌گانه را تمام کند (مقام‌های ایمان و حج) و حج خانه‌ی خدا گزارد و در زمره‌ی (از ما اهل بیت است) گردد، می‌تواند از میوه‌ی درخت علم آل محمد (عليهم السلام) بخورد و این اجازه، در برابر ممنوعیتی است که حضرت آدم (عليه السلام) از آن ممنوع شد: (و گفتیم: ای آدم! خود و همسرت در بهشت جای گیرید و هر چه خواهید و هر جا که خواهید از ثمرات آن به خوشی بخورید و به این درخت نزدیک مشوید که به زمره‌ی ستمکاران درآید)^(۳)؛ این درخت، درخت علم آل محمد (عليه السلام) است و معنای حقیقی آیه مطابق ظاهر آن نیست.

۱- بقره: ۱۵۸.

۲- البقرة: ۳۵.

۳- بقره: ۳۵.

والصفا: علي (عليه السلام)، والمروة: فاطمة (عليها السلام)^(١).

(صفا) حضرت علي (عليه السلام) است و (مروه) حضرت فاطمه (عليها السلام)^(٢).

ولا ﴿جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ﴾: أي لا جناح عليه أن يأخذ منهما، فهما باب مدينة العلم (محمد صلى الله عليه وآله وسلم)، والأخذ منهما يكون بالأخذ من الأئمة والمهديين (عليهم السلام)، ولا بد للإنسان من السعي للوصول إلى الحج الحقيقي واستكمال درجات الإيمان العشرة، وبالتالي يكون بمرتبة: (منا أهل البيت)، فيكون له أن يأخذ من ثمار الشجرة المباركة.

(بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جا آورد)؛ یعنی مانعی ندارد که از این دو (علم) برگیرد؛ چرا که اینها دروازه‌ی شهر علم (حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)) هستند و دریافت از آنها، از طریق دریافت از ائمه و مهديين (عليهم السلام) صورت می‌گیرد. انسان باید بکوشد تا به حج حقیقی برسد و درجات ده‌گانه‌ی ایمان را کامل کند و به دنبال آن، به جایگاه (از ما اهل بیت) نائل گردد؛ که در آن صورت می‌تواند از ثمرات این درخت مبارک، برگیرد.

أما في هذا العالم الجسماني فهذه الحالة الجسمانية وهي الذهاب إلى الكعبة وقصدها، فإنما تشير إلى الانصياع لهذا الأمر الإلهي، فهي واجبة؛ لأنها تمثل الائتمار بأمر الله.

١- مما ورد أن دابة الأرض - وهي إنسان كما توضح في مواضع متعددة من المتشابهات - تخرج بين الصفا والمروة أي علي وفاطمة عليهما السلام، فعن علي بن مهزيار عند لقائه بالإمام المهدي (عليه السلام): (... فقلت يا سيدي متى يكون هذا الأمر؟ فقال: إذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة، واجتمع الشمس والقمر واستدار بهما الكواكب والنجوم، فقلت: متى يا بن رسول الله؟ فقال لي: في سنة كذا وكذا تخرج دابة الأرض من بين الصفا والمروة، ومعه عصا موسى وخاتم سليمان، يسوق الناس إلى المحشر) غيبة الطوسي: ح ٢٢٨. ومعنى ذلك: أن هذا الإنسان يكون من علي وفاطمة عليهما السلام ويخرج منهما وكذا بينهما، فهو منهما لأنهما أبواه، وكذا يخرج بينهما في هذا العالم؛ لأن البصرة - التي ينتسب لها أول المهديين - تقع بين النجف حيث أمير المؤمنين (عليه السلام) والمدينة المنورة حيث موضع فاطمة عليها السلام، فيكون خروج دابة الأرض والمهدي الأول بين الصفا والمروة، والله أعلم وأحكم.

٢- از آنچه پیش‌تر ارایه شد مشخص شد که دابة الارض (جنبنده‌ی زمین) - که همان طور که در موارد متعدد در متشابهات توضیح داده شد یک انسان می‌باشد - از بین صفا و مروه یعنی علی و فاطمه خارج می‌شود. از علی بن مهزيار هنگام دیدارش با امام مهدي روايت شده است: عرض کردم: آقای من! این امر چه هنگام خواهد بود؟ فرمود: (آنگاه که میان شما و راه کعبه جدایی افتد، و خورشید و ماه با هم جمع گردند و کواکب و ستارگان به آنان بپیوندند). پس گفتم: ای فرزند رسول خدا! آن، چه هنگام خواهد بود؟ به من فرمود: (در سال فلان و فلان جنبنده‌ی زمین از بین صفا و مروه برمی‌خیزد در حالی که عصای موسی و انگشتری سلیمان با او است و مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد) (غیبت طوسی: ح ٢٢٨)؛ و معنای آن چنین است که این انسان از علی و فاطمه می‌باشد و از آنها و همچنین از میان آنها خارج می‌شود. پس او از آنها می‌باشد چرا که آنها والدینش هستند و به همین صورت، در این عالم نیز از میان آنها خارج می‌شود؛ چرا که بصره - که مهدی اول به آن منتسب می‌باشد - میان مکان امیر المؤمنین یعنی نجف و مکان حضرت فاطمه یعنی مدینه‌ی منوره می‌باشد؛ پس خارج شدن دابة الارض یا همان مهدی اول از میان صفا و مروه می‌باشد؛ والله اعلم و احکم.

اما در این عالم جسمانی، این حالت جسمانی که عبارت است از رفتن به سوی کعبه و آهنگ آن کردن، صرفاً اشاره دارد به گردن نهادن به این امر الهی، که واجب می‌باشد؛ چرا که تبلور فرمان‌برداری امر خداوند می‌باشد.

أما الوصول الحقيقي في العوالم العلوية فهو إن تحقق - بفضل الله وسعي الإنسان - فهو الخير كله، وإن لم يتحقق فالإنسان بفضل إجابته دعاء (أقبل) ^(۱) فإنه يتقلب في جنات الله سبحانه وتعالى؛ لأنه سعي، ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ ^(۲)، فالسعي واجب على الإنسان ومن بدايات السعي هو الحج في هذا العالم الجسماني.

اما رسیدن حقیقی در عوالم بالا اگر به فضل خداوند و با سعی و کوشش انسان محقق شود تمامی خیر است، و اگر محقق نشود انسان به فضل پاسخ‌گویی‌اش به ندای (پیش‌آی) ^(۳) در بهشت‌های خداوند سبحان و متعال متنعم می‌شود؛ چرا که او سعی و تلاش کرده است (و اینکه برای انسان، جز آنچه خود تلاش کرده است، نیست) ^(۴). سعی و تلاش بر انسان واجب است و از ابتدایی‌ترین سعی‌ها، حج در این عالم جسمانی می‌باشد.

ويبقى أنّ الإنسان يأخذ بقدر سعيه وبفضل الله عليه، فإن وصل وحج بيت الله الحقيقي، وكان ممن أكمل مراتب الإيمان العشرة، وكان منا أهل البيت بالحقيقة، جاز له قطف ثمار الشجرة والأكل منها، كما أنّ الذي يحج الكعبة يجوز له السعي بين الصفا والمروة، بل هي واجبة باعتبار ما قلت إنها مقدمات إجابة دعاء الله سبحانه عبده بالإقبال عليه سبحانه ^(۵).

مطلبی که باقی می‌ماند این است که انسان به مقدار تلاش خود و به اندازه‌ی فضل خداوند بر او، توشه برمی‌گیرد. اگر برسد و خانه‌ی حقیقی خداوند را حج گزارد، و جزو کسانی باشد که به مراتب ده‌گانه‌ی ایمان نایل شده باشد، و (از ما اهل بیت) گردد، می‌تواند از درخت علم آل محمد (علیهم السلام) میوه‌ها بچیند و از آنها بخورد؛ همان طور که هر کس حج کعبه را به جا می‌آورد، مجاز است بین صفا و مروه سعی کند؛ با توجه به

۱- إشارة الى حديث خلق العقل والجهل .

۲- النجم : ۳۹.

۳- اشاره‌ای به حدیث خلقت عقل و جهل.

۴- نجم: ۳۹.

۵- والحديث معروف : (إن الله عز وجل خلق العقل وهو أول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره فقال له : أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فأقبل، فقال الله تبارك وتعالى: خلقتك خلقاً عظيماً وكرمتك على جميع خلقي، قال : ثم خلق الجهل من البحر الأجاج ظلمانياً فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فلم يقبل فقال له: استكبرت، فلعله) أصول الكافي : ج ۱ ص ۳۱.

آنچه گفتم، واجب می‌باشد؛ چرا که از مقدمات اجابت ندای خداوند سبحان به بنده‌اش برای رو کردن به سوی او سبحان می‌باشد.^(۱)



پرسش ۱۵۷: چگونه علم معصوم زیاد می‌شود؟

سؤال / ۱۵۷: كيف يستزيد المعصوم من العلم كما هو وارد عنهم (عليهم السلام)؟

وهل هو يجهل ثم يعلم؟

چگونه همان طور که از ائمه (عليهم السلام) روایت شده است، علم معصوم بیش تر می‌شود؟ آیا او نمی‌داند و سپس دانا می‌شود؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

إذا كان المراد أنه يجهل بمعنى لا يعلم ثم يعلم فلا، وهذا خطأ، لكنه يدرك ما أودع في عقله التام بالله سبحانه وتعالى، حيث إنه (عليه السلام) محجوب بالجسد عند نزوله إلى عالم الأجسام في هذه الدنيا للامتحان، أي كما أنه محتاج إلى الله سبحانه وتعالى ليوصل قطرة الدم التي أودعها الله في قلبه إلى أطراف جسمه، كذلك هو محتاج لله ومفتقر إلى الله سبحانه وتعالى ليوصل له العلم الذي أودعه في عقله التام إلى نفسه في هذا العالم، أي إنه يعلم ويزداد علماً مما أودع في عقله التام، أي وجوده في بيت الله (المقامات العشرة، عشرة الإيمان)، أي إنه يزداد علماً من علمه المكنون

۱- حدیث معروف (خداوند عزوجل عقل را آفرید، و او اولین مخلوق از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو؛ و او پشت کرد. سپس فرمود: پیش آی؛ پس او پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم آفریدم و برای تمامی مخلوقاتم برتری دادم. می‌فرماید: سپس جهل را از دریای شور تشنگی پدید آورد و به او فرمود: برو؛ پس او پشت کرد. سپس به او فرمود: پیش آی؛ و او پیش نیامد. پس به او فرمود: تکبر کردی؛ و لعنتش نمود). اصول کافی: ج ۱ ص ۳۱.

المخزون في قلبه أو عقله التام، (وليس العلم في السماء ولا في الأرض، ولكنه في الصدور فاستفهم الله يفهمك)^(۱).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
اگر مراد از (نمی داند) آن باشد که وی نمی داند سپس می داند، خیر، این اشتباه است؛ بلکه او به وسیله‌ی خداوند سبحان و متعال از آنچه در عقل کاملش به ودیعه نهاده شده است، درک می کند؛ چرا که او (علیهم السلام) هنگام فرود آمدنش به این عالم جسمانی در این دنیا برای امتحان و آزمایش، به وسیله‌ی جسد در حجاب قرار گرفته است؛ به عبارت دیگر، همان طور که او برای رسیدن قطره‌ی خونی که در قلبش نهاده شده به اعضای بدنش به خداوند سبحان و متعال محتاج می باشد، به همین صورت او محتاج به خداوند و فقیر درگاه خداوند سبحان و متعال برای رسیدن علمی است که در عقل کاملش به ودیعه نهاده شده به نفسش در این عالم می باشد؛ یعنی او می فهمد و علمش از آنچه در عقل کاملش به ودیعه نهاده شده است، زیاد می شود؛ به دیگر سخن، از وجودش در خانه‌ی خدا (مقامات ده گانه، ده مرتبه‌ی ایمان)؛ یعنی زیاد شدن علم او از علمی که پوشیده‌ی نگه‌داری شده در قلب یا همان عقل کاملش می باشد. علم نه در آسمان است و نه در زمین، بلکه در سینه‌ها است، پس از خدا بخواهید تا شما را بفهماند.^(۲)

۱- روي عن أمير المؤمنين (عليه السلام): (ليس العلم في السماء فينزل إليكم، ولا في تخوم الأرض فيخرج لكم، ولكن العلم مجبول في قلوبكم، تأدبوا بأداب الروحانيين يظهر لكم) العلم والحكمة في الكتاب والسنة لمحمد الريشهري : ص ۳۶، جامع الشتات للخواجوي : ص ۲۱۵.

۲- از امير المؤمنين (ع) روايت شده است: (علم در آسمان نيست که به سوی شما فرود آید، و در اعماق زمين نيست تا براي تان خارج شود؛ بلکه علم در قلب‌های خودتان است، به اخلاق روحانيون آراسته گرديد تا بر شما ظاهر شود). علم و حکمت در کتاب و سنت - محمد ريشهري : ص ۳۶؛ جامع الشتات - خاجويي : ص ۲۱۵.

فـ (الجامعة) و (الجفر) و (مصحف فاطمة) كلها علم وليست هي العلم، بل العلم هو ما يحدث في كل ساعة، وهو من المعصوم وإلى المعصوم^(١)، ﴿... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^(٢).

(جامعة)، (جفر) و (مصحف فاطمه) همگی علم اند ولی علم محسوب نمی شوند؛ بلکه علم آن چیزی است که در هر ساعت تازه می شود و از معصوم و به معصوم است: (٣) «... و تقوای الهی پیشه کنید تا خدا شما را تعلیم دهد و او نسبت به همه چیز داناست»^(٤).



پرسش ١٥٨: آیهی (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)

سؤال / ١٥٨: ما معنى قوله تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ

١- وهذا ما ورد في الحديث الشريف، عن أبي بصير قال: (دخلت على أبي عبد الله (عليه السلام) فقلت له: جعلت فداك إن شيعتك يتحدثون أن رسول الله (ص) علم علياً (عليه السلام) باباً يفتح له منه ألف باب؟ قال: فقال: يا أبا محمد علم رسول الله (ص) علياً (عليه السلام) ألف باب يفتح من كل باب ألف باب، قال: قلت: هذا والله العلم. قال: فنكت ساعة في الأرض، ثم قال: إنه لعلم وما هو بذاك. قال: ثم قال: يا أبا محمد وإن عندنا الجامعة وما يدرهم ما الجامعة؟ قال: جعلت فداك وما الجامعة... قال: إنه لعلم وليس بذاك. ثم سكت ساعة، ثم قال: وإن عندنا الجفر وما يدرهم ما الجفر... قال: إنه لعلم وليس بذاك. ثم سكت ساعة ثم قال: وإن عندنا لمصحف فاطمة وما يدرهم ما مصحف فاطمة عليها السلام؟... إنه لعلم وما هو بذاك. ثم سكت ساعة ثم قال: إن عندنا علم ما كان وعلم ما هو كائن إلى أن تقوم الساعة.. إنه لعلم وليس بذاك. قلت: جعلت فداك فأبي شيء العلم؟ قال: ما يحدث بالليل والنهار، الأمر من بعد الأمر، والشيء بعد الشيء إلى يوم القيامة) الكافي: ج ١ ص ٢٣٨.

٢- البقرة: ٢٨٢.

٣- در حدیث شریف از ابو بصیر روایت شده است: بر ابو عبد الله (ع) وارد شدم. به ایشان عرض کردم: فدایت کردم! شیعیان شما چنین می گویند رسول خدا بابی به علی آموخت که از آن هزار باب باز می شود؟ فرمود: (ای ابا محمد! رسول خدا به علی بابی آموخت که به هزار باب باز می شود و هر باب به هزار باب دیگر). عرض کردم: به خدا سوگند که این، علم است! ایشان ساعتی بر زمین چشم دوخت و سپس فرمود: (علم است و علم محسوب نمی گردد). سپس فرمود: (ای ابا محمد! نزد ما جامعه است و آیا می دانند جامعه چیست؟) عرض کردم: فدایتان کردم! جامعه چیست؟... فرمود: (آن علم است و علم محسوب نمی گردد). سپس ساعتی سکوت کرد و فرمود: (نزد ما جفر است و آیا می دانند جفر چیست؟)... فرمود: (علم است و علم محسوب نمی شود). سپس ساعتی سکوت کرد و فرمود: (نزد ما مصحف فاطمه است و آیا می دانند مصحف فاطمه چیست؟)... علم است و علم محسوب نمی گردد). ساعتی سکوت نمود و سپس فرمود: (نزد ما علم آنچه گذشت و علم آنچه خواهد شد تا برپایی ساعت می باشد... این علم است و علم محسوب نمی گردد). عرض کردم: فدایت شوم! چه چیزی علم می باشد؟ فرمود: (آنچه در شب و روز تازه می شود و اتفاق می افتد، امری پس از امر و هر چیز پس از چیز دیگر، تا روز قیامت). کافی: ج ١ ص ٢٣٨.

٤- بقره: ٢٨٢.

الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾ ؟

معنای این سخن حق تعالی چیست؟ (و چنین است که شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد، و آن قبله‌ای را که بر آن بودی فقط به این جهت قرار دادیم که کسی که از پیامبر پیروی می‌کند را از کسانی که بر پاشنه‌ی خود و بر عقیده‌ی خود بازمی‌گردند، بازشناسیم، هر چند این سخت، گران است مگر بر آنان که خداوند هدایتشان کرده باشد. خداوند بر آن نیست که ایمان شما را تباه کند. خداوند بر مردمان مهربان و بخشاینده است.)^(۲)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

هم الأئمة المحمدية الحقيقية، وهم الثلاث مائة والثلاث عشر، والوسط هو الصراط المستقيم وهو المهدي الأول؛ لأنه وسط بين الأئمة والمهديين، فالأئمة الوسط هم أتباع المهدي الأول، وأنصار الإمام المهدي (عليه السلام)، وهم أيضاً (خير أمة أخرجت للناس)، بل و (خير أئمة)؛ لأنهم قادة، قال تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^(۳).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
 آنها امت حقیقی محمدی هستند؛ همان سیصد و سیزده نفر هستند؛ و (میانه) همان صراط مستقیم است، همان مهدی اول می‌باشد؛ چرا که او در میانه‌ی ائمه و مهدیین قرار دارد. امت میانه، پیروان مهدی اول و یاران امام مهدی (علیه السلام) می‌باشند. اینها همچنین (بهترین امتی که در میان مردم پدید آمده است) می‌باشند، و حتی (خیر ائمة) (برترین پیشوایان) هستند؛ زیرا آنها جلودار می‌باشند. حق تعالی می‌فرماید: (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید، که امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان

۱- البقرة: ۱۴۳.

۲- بقره: ۱۴۳.

۳- آل عمران: ۱۱۰.

دارید. اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند برایشان بهتر بود. برخی از ایشان مؤمن‌اند ولی بیشترین آنها فاسق و نافرمان‌اند.^(۱)

قال تعالى: ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾^(۲)، والصلاة هي (الولاية)^(۳)، أي حافظوا على الولاية، والصلاة الوسطى أي الولاية بين الأئمة والمهديين، أي ولاية المهدي الأول في بداية ظهور الإمام المهدي (عليه السلام)؛ لأن المهدي الأول من المهديين، وأيضاً يعد من الأئمة، كما في الروايات عنهم (عليهم السلام) التي تعد الأئمة من ولد علي وفاطمة عليهما السلام اثني عشر.

و نیز می‌فرماید: (نمازها و نماز میانه را پاس بدارید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید)^(۴)؛ نماز همان (ولایت) است؛ (۵) یعنی ولایت را پاس بدارید. نماز میانه یعنی ولایت میان ائمه و مهدیین؛ یعنی ولایت مهدی اول در آغاز ظهور امام مهدی (عليه السلام)؛ زیرا مهدی اول، از مهدیین است و او از ائمه نیز محسوب می‌گردد؛ همان گونه که در روایات ائمه (عليهم السلام)، تعداد ائمه دوازده نفر از فرزندان علی و فاطمه (عليهما السلام) شمرده شده‌اند.

عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِنِّي وَاثْنِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ يَعْني أوتادها وَجِبَالها بِنَا أوتدَ اللهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأهلها، فَإِذَا ذَهَبَ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأهلها وَلَمْ يُنظَرُوا)^(۶).

امام باقر (عليه السلام) فرمود: رسول‌الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: (من و دوازده نفر از فرزندان من و تو ای علی، (زر) زمین هستی؛ یعنی میخ‌ها و کوه‌های آن. به واسطه‌ی ما خدا زمین را نگه داشته است

۱- آل عمران: ۱۱۰.

۲- البقرة: ۲۳۸.

۳- عن داود بن كنير قال : قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): أتم الصلاة في كتاب الله عز وجل وأنتم الزكاة وأنتم الحج؟ فقال: (... يا داود نحن الصلاة في كتاب الله عز وجل، ونحن الزكاة ونحن الصيام ونحن الحج ونحن الشهر الحرام ونحن البلد الحرام ونحن كعبة الله ونحن قبلة الله ونحن وجه الله قال الله تعالى: فأينما تولوا فثم وجه الله (... بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۳۰۳).

۴- بقره: ۲۳۸.

۵- از داود بن كنير روایت شده است: به ابو عبد الله عرض كردم: آیا شما نماز در كتاب خداود عزوجل هستید؟ و آیا شما زكات و حج می‌باشید؟ فرمود: (... ای داوود! ما همان نماز در كتاب خداوند عزوجل هستیم، ما زكات هستیم، ما روزه هستیم، ما حج هستیم، ما ماه حرام هستیم، ما سرزمین حرام هستیم، ما كعبه‌ی خدا و قبله‌ی خدا و وجه خدا هستیم. حق تعالی می‌فرماید: (فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) (به هر سو نظر کنید، وجه خدا همان جا است)....). بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۳۰۳.

۶- الكافي: ج ۱ ص ۵۳۵ ح ۱۷.

که اهالی خود را در آن فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من رفتند، زمین اهل خود را فرو می‌برد و به آنها فرصت داده نمی‌شود.^(۱)

عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: (إِلَّا ثِنْتَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلَّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَوُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَرَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَعَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هُمَا الْوَالِدَانِ)^(۲).

ابو جعفر (علیه السلام) می‌فرماید: (دوازده امام از آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، همگی مُحَدَّث (فرشتگان با آنها سخن می‌گویند) از فرزندان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و از فرزندان علی (علیه السلام) هستند، و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) پدران آنها هستند).^(۳)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: (دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ)^(۴).

از امام باقر (علیه السلام) از قول جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که فرمود: (مَحْضَر فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) وارد شدم در حالی که بین دستانش لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان او بود. (آن را) شمردم. دوازده نفر بودند. آخرین آنها قائم (علیه السلام) بود. سه نفر آنها محمد و سه نفر آنها علی بود).^(۵)

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): (إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هَدَى مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّهَا وَهُمْ مِنِّي)^(۶).

از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده است: (این امت دوازده امام هدایت‌گر دارد که از فرزندان پیامبرشان هستند و آنها از من می‌باشند).^(۷)

۱ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۵ ح ۱۷.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۷.

۳ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۷.

۴ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۹.

۵ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۹.

۶ - غيبة الطوسي: ص ۱۵۴.

۷ - غيبة طوسی: ص ۱۵۴.

وقال تعالى: ﴿زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾: أي (زيتون وسط)، وهو (المهدي الأول) ، فهو الوسط بين الأئمة والمهديين (عليهم السلام). وهو أيضاً شجرة الزيتون التي تخرج من طور سيناء ﴿وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٌ لِلْأَكْلِينَ﴾^(١).

حق تعالى می فرماید: (زیتونی که نه خاوری است و نه باختری)، یعنی (زیتون میانه) و او (مهدی اول) است که در میان ائمه و مهدیین (عليهم السلام) قرار دارد. همچنین او درخت زیتونی است که در طور سینا می روید: (و درختی است که در طور سینا می روید، روغن می دهد و آن روغن، نان خورشی برای خورندگان است).^(٢)



پرسش ١٥٩: تفسیر سوره‌ی عصر از نگاهی دیگر.

سؤال / ١٥٩: في (المتشابهات) في تفسير سورة العصر، قلت: (إن الإنسان علي بن أبي طالب (عليه السلام)، وهو في خسر نسبتاً إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم))، ولكن كيف يستثني الذين آمنوا، وهذا يشعر أنهم أفضل من علي (عليه السلام) بحسب ما بينت أنت؟!

در کتاب متشابهات در تفسیر سوره‌ی عصر شما فرموده‌ای: (انسان، علی بن ابی طالب (عليه السلام) است و او در قیاس با پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در زیان و خسران می باشد). حال چگونه کسانی که ایمان آورده‌اند استثنا می شوند، در حالی که از آنچه شما بیان داشته‌ای، چنین برداشت می شود که آنها از علی (عليه السلام) برتر می باشند؟!

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

١- المؤمنون : ٢٠.

٢- مؤمنون: ٢٠.

القرآن كلّ في الفاتحة، والفاتحة في البسملّة، والبسملّة في الباء والباء في النقطة^(۱). أي أنّ القرآن كلما ارتقينا إلى الله سبحانه وتعالى قل تفصيله؛ لقلّة الجزئيات والمتنافيات كلما ارتقت العوالم الملكوتية، حتى تصل إلى النور والكلّيات فيكون القرآن نوراً كلياً.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
قرآن جملگی در فاتحه است و فاتحه در بسمله، و بسمله در (با) و (با) در نقطه؛^(۲) یعنی هر چه بیشتر به سوی خداوند سبحان و متعال ارتقا یابیم، تفصیل قرآن کمتر می شود؛ و این به جهت کم شدن جزئیات و ناسازگاری ها می باشد، که هر چه در عوالم ملکوتی بیشتر ارتقا یابی تا آنکه به نور و کلیات برسی و قرآن نوری کلی گردد.

وما بينته عن سورة (والعصر) هو في مرتبة عالية من القرآن، حيث لا وجود لغير محمد وعلي وفاطمة (عليها السلام) - وعلي وفاطمة عليهما السلام نور واحد - فلا وجود لغيرهم، فيكون تمام السورة في ذلك العالم هو: ﴿وَالْعَصْرِ ۖ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾^(۳)، هذه هي سورة العصر في ذلك العالم العلوي، فلا وجود لبقية السورة في ذلك العالم، وهو: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾^(۴) ليكون لهذا الاعتراض وجه.

آنچه در تفسیر سورهی والعصر بیان داشتیم، در مرتبهی عالی از قرآن بود؛ یعنی در جایی که غیر از محمد، علی و فاطمه (علیها السلام) وجود دیگری در کار نیست؛ علی و فاطمه (علیها السلام) نور یکسان هستند، پس غیر از آنها وجود دیگری نیست. پس تمام سوره در آن عالم چنین می شود: (سوگند به این زمان، * که انسان در خسران است)^(۵)؛ این سورهی عصر در آن عالم علوی (بالا) می باشد، و در آن عالم، باقی سوره که عبارت

۱- عن أمير المؤمنين (عليه السلام): (إن علوم الكون كلها في القرآن، وعلوم القرآن كلها في السبع المثاني، وعلوم السبع المثاني في البسملّة، وعلوم البسملّة في النقطة، وأنا تلك النقطة) الأربعون حديثاً للشيخ إبراهيم الخوئي: ص ۲۳۱.

۲- حدیثی از امیر المؤمنین روایت شده است: (علوم هستی، جملگی در قرآن است و تمام علوم قرآن در سبع مثنای (فاتحه) و علوم سبع مثنای در بسمله و علوم بسمله در نقطه است و من آن نقطه هستم). چهل حدیث شیخ ابراهیم خوئی: ص ۲۳۱.

۳- العصر: ۱-۲.

۴- العصر: ۳.

۵- عصر: ۱ و ۲.

است از (مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و یکدیگر را به صبر سفارش کردند)^(۱)، هیچ موجودیتی ندارد، تا به این ترتیب محلی برای چنین اعتراضی وجود داشته باشد.

أما في هذا العالم، فالإنسان هو جنس الإنسان، أي إنَّ الإنسان بسبب وجوده في العالم الجسماني في خسر وتسافل، إلا إذا آمن بولي الله في زمانه وعمل معه ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾.

اما در این عالم، منظور از انسان، جنس انسان می باشد؛ یعنی انسان به سبب وجودش در عالم جسمانی، در خسران و پستی است مگر آنگاه که به ولی خدا در زمانش ایمان آورد و به همراه او عمل نماید: (مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و یکدیگر را به صبر سفارش کردند).



پرسش ۱۶۰: آیهی (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ)...

سؤال / ۱۶۰: ما معنى قوله تعالى: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^(۲) ؟

معنای این سخن حق تعالی چیست؟ (ما این امانت را بر آسمان ها، زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن را بر دوش گرفت؛ به راستی او ستمکاری نادان بود).^(۳)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

۱ - عصر: ۳.

۲ - الأحزاب: ۷۲.

۳ - الأحزاب: ۷۲.

الأمانة هي: الإمامة وولاية ولي الله، قال تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^(۱). أي الإمامة يؤديها الإمام إلى الإمام الذي يليه^(۲).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.
امانت، امامت و ولايت وليّ خدا است. حق تعالى می فرماید: (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید و چون در میان مردم به داوری نشینید به عدل داوری کنید. خدا شما را چه نیکو پند می دهد. هر آینه او شنوای بینا است)^(۳)؛ یعنی امامت، که امامی به امام پس از می سپارد.^(۴)

أما الناس فأمانتهم هي ولايتهم لولي الله، فالناس يؤدون الولاية إلى ولي الله في كل زمان، فإذا رجع ولي الله إلى الله لا تنقطع الولاية، بل على الناس أن يتولوا الولي الذي بعده، فلا تخلو أرض الله من حجة ولو خليت لساخت بأهلها^(۵).

اما در مورد مردم، امانت مردم عبارت است از ولايت و فرمان برداری آنها از وليّ خدا. بنابراین مردم باید در هر زمان ولايت را به وليّ خدا بدهند، و اگر وليّ خدا به سوی خدا رجوع کند ولايت قطع نمی شود بلکه بر مردم است که ولايت وليّ پس از او را بپذیرند. زمین خدا از حجت خالی نمی شود که اگر خالی شود، زمین اهلش را فرو می برد.^(۶)

۱- النساء: ۵۸.

۲- وبهذا نطق آل البيت (ع) في أحاديثهم، ومنها: عن أبي بصير عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله عز وجل: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ)، قال: (هي الوصية يدفعها الرجل منا إلى الرجل) الغيبة للنعماني: ص ۵۲.

۳- نسا: ۵۸.

۴- اهل بيت (عليهم السلام) در احاديثشان در اين خصوص سخن رانده اند: از جمله: از ابو بصير از ابو عبدالله درباره سخن خداوند عزوجل (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید و چون در میان مردم به داوری نشینید به عدل داوری کنید. خدا شما را چه نیکو پند می دهد. هر آینه او شنوای بینا است) روايت شده است که فرمود: (منظور، وصيت است که هر مردی از ما به مردی ديگر می دهد). غيبت نعماني: ص ۵۲.

۵- عن أبي حمزة قال: (قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): أتبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت) الكافي: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۰.

۶- از ابو حمزه: به ابا عبد الله عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: (اگر زمین بدون امام باقی بماند، فرومی ریزد). کافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۰.

والإنسان: جنس الإنسان، والمنافق الأول والثاني، والظلم هو: (الأول)، والجهول هو: (الثاني) حيث هو الجهل (المخلوق الثاني) الذي خلق بعد العقل^(١).

بنابراین انسان، جنس انسان است، و منافق، اولی است و دومی، و (ظُلُومًا) (ستمکار) یعنی اولی و (جَهُولًا) (نادان) یعنی دومی؛ زیرا او به (مخلوق دوم) که پس از عقل آفریده شد جهالت ورزید.^(٢)

أما السماوات والأرض والجبال: أي سكانها من الملائكة والأرواح الصالحة.

اما آسمانها، زمین و کوهها یعنی ساکنان آنها از فرشتگان و ارواح نیکوکار.

فالأمانة هي: الولاية لله والإمامة، والولاية لولي الله إمامة أيضاً إذا كانت تامة، قال تعالى في الحديث القدسي: (من تقرب إلي بالفرائض - أي ولاية ولي الله - أصبح عيني ويدي و...)، أي ك

١- عن جابر عن أبي جعفر (عليه السلام): في قول الله تبارك وتعالى: (إنا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن)، قال:

(الولاية أبين أن يحملنها كفرا بها وعنادا وحملها الانسان والانسان الذي حملها أبو فلان) بصائر الدرجات للصفار: ص ٩٦.

وعن أبي بصير، قال: (سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: إنا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الانسان إنه كان ظلوماً جهولاً، قال: الأمانة: الولاية، والانسان: أبو الشرور المنافق) معاني الأخبار: ص ١١٠.

وعن الحسين بن خالد، قال: (سألت أبا الحسن علي بن موسى الرضا (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: إنا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها - الآية - فقال: الأمانة: الولاية، من ادعاها بغير حق كفر) معاني الأخبار: ص ١١٠.

٢- از جابر از ابو جعفر درباره ی این سخن خداوند تبارک و تعالی (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ) (ما این امانت را بر آسمانها، زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند) روایت شده است که فرمود: (منظور ولایت است که آنها از ترس کفر و عناد به آن، از برداشتنش سر باز زدند و انسان آن را بر دوش کشید، و انسانی که آن را بر دوش کشید ابو فلان بود)، بصائر الدرجات صفار: ص ٩٦.

از ابو بصیر روایت شده است: از ابا عبد الله درباره ی سخن خداوند عزوجل (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) (ما این امانت را بر آسمانها، زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن را بر دوش گرفت؛ به راستی او ستمکاری نادان بود) سوال کردم. ایشان فرمود: (امانت، ولایت است و انسان، ابو شرور منافق می باشد). معانی الاخبار: ص ١١٠.

از حسین بن خالد: از ابا الحسن علی بن موسی الرضا درباره ی سخن خداوند عزوجل (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا) (ما این امانت را بر آسمانها، زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند) تا انتها. فرمود: (امانت یعنی ولایت؛ هر که به ناحق ادعایش کند، کفر ورزیده است). معانی الاخبار: ص ١١٠.

٣- وقد مر تفصیل ذلك في المتشابهات: ج ٣ / جواب سؤال (١٠٠)، فراجع.

(ولي الله) أتم الإيمان، كسلمان منا أهل البيت؛ لأنه أتم العشر درجات (درجات الإيمان)^(۱)، ﴿ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ﴾^(۲).

پس امانت یعنی؛ ولایت مخصوص خدا و امامت است و ولایت برای ولیّ خدا اگر تامّه باشد نیز امامت است. حق تعالی در حدیث قدسی می‌فرماید: (کسی که با انجام فرایض به من نزدیکی جوید یعنی ولایت ولیّ خدا. چشم من، دست من و می‌شود)؛^(۳) یعنی مانند (ولیّ خدا) دارای تمام مراتب ایمان شده است؛ همچون سلمان، از ما اهل بیت می‌شود؛ چرا که او به درجات ده‌گانه (درجات ایمان) دست یافته است؛^(۴) (سه روز در حج و هفت روز چون از حج بازگردید)^(۵)

بقي أن أمانة كل إنسان مرتبطة بصاحب الأمانة، وهو كما عبر عنه (عليه السلام): بأنه ملك ابتلع كتاب العهد والميثاق^(۶)، وهو الحجر الأسود في الركن العراقي في الكعبة. وهو في الحقيقة إنسان، وهو المهدي الأول واليماني، وهو صاحب الأمان، ولذلك فهو الفاتح لدولة العدل الإلهي والمهد الرئيسي لها، والحاكم الأول بعد قائدها الإمام المهدي (عليه السلام). وكل إنسان يحج بيت الله لا بد له من المرور على الحجر، والركن اليماني، وبينهما باب الكعبة، أو كما سمي الملك الذي ابتلع كتاب العهد والميثاق، ولا بد له أن يتعاهده ويجدد العهد مع الله من خلاله.

۱- عن عبد العزيز القراطيسي قال: قال لي أبو عبد الله (عليه السلام): (يا عبد العزيز إن الإيمان عشر درجات بمنزلة السلم يصعد منه مرقاة بعد المرقاة، فلا تقولن صاحب الواحد لصاحب الاثنين: لست على شيء حتى ينتهي إلى العاشرة، ولا تسقط من هو دونك فيسقطك الذي هو فوقك، فإذا رأيت من هو أسفل منك فارفعه إليك برفق، ولا تحملن عليه ما لا يطيق فتكسره فإنه من كسر مؤمنا فعليه جبره وكان المقداد في الثامنة، وأبو ذر في التاسعة، وسلمان في العاشرة) الخصال للشيخ الصدوق: ص ۴۴۷ - ۴۴۸.

۲- البقرة: ۱۹۶.

تفصیل بیشتر در کتاب متشابهات جلد ۳ پاسخ پرسش ۱۰۰ آمده است.

۴- از عبد العزيز قراطيسي نقل شده است: ابو عبد الله به من فرمود: (ای عبد العزيز! ایمان ده درجه دارد که مانند نردبان است که پله پله باید از آن بالا رفت. فردی که دو پله بالا رفته نباید به کسی که در پله‌ی اول است بگوید تو بهره‌ای نداری، تا اینکه به دهمین پله برسد. کسی که پایین‌تر از خودت است را ساقط نکن تا بالاتر از تو، تو را ساقط نکند و اگر کسی را در درجه‌ای پایین‌تر از خودت دیدی، او را با محبت بالا بکش و بر او بیش از توانش تحمیل مکن که می‌شکند و اگر کسی مؤمنی را بشکند، شکسته‌بندی‌اش بر او واجب می‌گردد. مقداد در پله‌ی هشتم، ابوذر در پله‌ی نهم و سلمان در پله‌ی دهم بود). خصال شیخ صدوق: ص ۴۴۷ و ۴۴۸.

۵- بقره: ۱۹۶.

۶- عن الحلبي، قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): (لم جعل استلام الحجر؟ فقال: إن الله عز وجل حيث أخذ ميثاق بني آدم دعا الحجر [من] الجنة فأمره فالتقم الميثاق فهو يشهد لمن وافاه بالموافاة) الكافي: ج ۴ ص ۱۸۴، وغيره.

یک چیزی که باید اشاره کرد این است که امانت هر انسانی، با صاحب امانت مرتبط است، همان طور که امام (علیه السلام) از آن چنین تعبیر کرده که او فرشته ای است که کتاب عقد و میثاق را بلعیده،^(۱) و او حجر الاسود در رکن عراقی در کعبه است. او در حقیقت، انسان است، او مهدی اول و یمانی است، او صاحب امان است، و از همین رو او گشاینده‌ی دولت عدل الهی و زمینه‌ساز اصلی آن، و نخستین حاکم پس از فرمانده آن امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد. هر کسی که حج خانه‌ی خدا می‌گزارد باید بر این سنگ و بر رکن یمانی گذر کند که بین این دو، درب کعبه است؛ یا آن طور که نامیده شده، فرشته‌ای است که کتاب عهد و میثاق را بلعیده و ناگزیر این شخص باید با او عهد ببندد و عهد با خداوند را از طریق آن تجدید نماید.

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): (استلموا الركن، فإنه يمين الله في خلقه، يصافح بها خلقه، مصافحة العبد أو الدخيل، ويشهد لمن استلمه بالموافاة)^(۲)، ومراده (صلى الله عليه وآله وسلم) بالركن: الحجر الأسود؛ لأنه موضوع فيه، وإنما شُبه باليمين؛ لأنه واسطة بين الله وبين عباده في النيل والوصول والتحبب والرضا كاليمين حين التصافح.

پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: (رکن را استلام (ببوسید و لمس) کنید چون او دست خدا بین بندگانش است که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند، مانند مصافحه‌ای که با بنده‌ی خود و یا با پناهنده‌ی خود می‌کند، و آن سنگ نسبت به کسانی که او را لمس می‌کنند و می‌بوسند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می‌دهد)^(۳) و منظور آن حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) از رکن، حجر الاسود است زیرا این سنگ در آن کار گذاشته شده است و از آن رو به (یمین) (دست) تشبیه شده که واسطه‌ی بین خدا و بندگانش در نیل و وصول و دوستی و ورزیدن و خشنود گشتن است؛ همانند دست دادن در مصافحه کردن.

وقال الصادق (عليه السلام): (إن الله تبارك وتعالى لما أخذ موثيق العباد أمر الحجر فالتقمها، فلذلك يقال: أمانتي أدبتها، وميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة)^(۴).

۱ - از حلبی روایت شده است: به ابو عبد الله عرض کردم: چرا استلام (لمس و بوسیدن) حجر الاسود قرار داده شد؟ فرمود: (خداوند عزوجل آن هنگام که عهد و میثاق را از بنی آدم گرفت، سنگ را از بهشت فراخواند و به او امر فرمود. آن سنگ میثاق را بلعید؛ پس او برای کسی که به عهد وفا کرده باشد، شهادت خواهد داد). کافی: ج ۴ ص ۱۸۴ و سایر منابع.

۲ - المحاسن للبرقي: ج ۱ ص ۶۵.

۳ - المحاسن: ج ۱ ص ۶۵.

۴ - وسائل الشیعة (آل البيت) - الحر العاملي: ج ۱۳ ص ۳۱۴.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: (خداوند تبارک و تعالی هنگامی که عهدهای بندگان را گرفت به سنگ دستور داد و او آنها را بلعید و از همین رو گفته می‌شود امانتم را ادا کردم و به عهد و میثاقم وفا نمودم تا برایم به وفا کردن گواهی دهی).^(۱)

وقال (علیه السلام): (الركن اليماني باب من أبواب الجنة، لم يغلقه الله منذ فتحه)^(۲).

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: (الركن اليماني باب من أبواب الجنة لم يغلقه الله منذ فتحه)^(۳) (رکن یمانی دروازه‌ای از دروازه‌های بهشت است که خدا از روزی که آن را گشود، نبست).

وقال (علیه السلام): (الركن اليماني بابنا الذي يدخل منه الجنة، وفيه نهر من الجنة تلقى فيه أعمال العباد)^(۴).

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرمود: (الركن اليماني بابنا الذي ندخل منه الجنة، وفيه نهر من الجنة تلقى فيه أعمال العباد)^(۵) (رکن یمانی دروازه‌ی ما است که از آن وارد بهشت می‌شویم و در آن رودی از بهشت است که اعمال بندگان در آن ریخته می‌شود).

وعن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): (... فأقول أمّتي يا رب أمّتي، فيقال يا محمد أدخل أمّتك من لا حساب عليهم - أي المقربين أصحاب اليماني - من الباب الأيمن من أبواب الجنة وهم شركاء الناس فيما سوى ذلك من الأبواب...)^(۶).

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است: (... می‌گویم: امّت من، پروردگارم، امّت من! گفته می‌شود: ای محمد! امّت تو را بی هیچ حسابی بر آنها وارد کردم یعنی نزدیکان یاران یمانی- از دروازه‌ی ایمن از دروازه‌های بهشت که آنها در آنچه سایرین از درهای دیگر دارند نیز شریک می‌باشند....)^(۷).

۱ - وسایل الشیعه (آل البیت) - حر عاملی: ج ۱۳ ص ۳۱۴.

۲ - الکافی: ج ۴ ص ۴۰۹ ح ۱۳.

۳ - کافی: ج ۴ ص ۴۰۹ ح ۱۳.

۴ - جامع السعادات: ج ۳ ص ۳۱۴.

۵ - جامع السعادات: ج ۳ ص ۳۱۴.

۶ - صحیح البخاری: ج ۵ ص ۲۲۷، صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۲۸.

۷ - صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۲۷؛ صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۲۸.

فالحجر والركن اليماني يشيران إلى اليماني صاحب الأمانة والذي ابتلع الأمانة، وهي الميثاق الإلهي، والبيت (الكعبة) يشير إلى آل محمد (عليهم السلام) ﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾^(١).

پس حجر و ركن یمانی به یمانی صاحب امانت و آن کسی که امانت را بلعیده است اشاره دارد، و آن امانت همان میثاق الهی است. خانه (کعبه) نیز به آل محمد (علیه السلام) اشاره می کند: (رحمت و برکات خدا بر شما ای اهل این خانه! او ستودنی و باشکوه است).^(٢)

پرسش ١٦١: آیهی (و إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ)

سؤال / ١٦١: قال تعالى: ﴿و إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ﴾^(٣)، الآية تدم من لا يسجد عند قراءة القرآن، فهل يجب السجود مع قراءة القرآن؟

حق تعالی می فرماید (وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ) (و آنگاه که قرآن بر آنان خوانده شود، سجده نمی کنند؟) آیه، کسی که هنگام تلاوت قرآن سجده نمی کند را نکوهش می کند، آیا سجده در هنگام تلاوت قرآن واجب است؟

الجواب:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين

القرآن هو (الإمام الحجة على الخلق في كل زمان)^(٥)، وقراءته هي قراءة صفحته على الناس في هذه الحياة الدنيا، فيجب على الناس طاعته والخضوع لأمره، وهذا هو السجود الذي رفضه إبليس (لعنه الله)، ويرفضه كل مصاب بداء إبليس (لعنه الله).

١- هود: ٧٣.

٢- هود: ٧٣.

٣- الانشقاق: ٢١.

٤- الانشقاق: ٢١.

٥- قال الإمام علي (عليه السلام): (أنا القرآن الناطق) ينابيع المودة لذوي القربى: ج ١ ص ٢١٤.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمياً.
قرآن، همان (امامی حجت بر خلق در هر زمان است)^(۱)، و خواندن آن یعنی خواندن صفحه وجودش بر مردم در این دنیاست، پس مردم باید از او اطاعت کنند و تسلیم فرمان او باشند و این سجده همانی است، که شیطان (لعنه الله) آن را پس زد و هر که به بیماری شیطان (لعنه الله) مبتلا باشد، نیز آن را پس می‌زند.

فإعراض الناس عن القرآن الناطق، وهو الإمام وحجة الله في زمانهم (عليه السلام)، وترك طاعته هو ترك السجود، وهو نظير ترك إبليس (لعنه الله) السجود لآدم: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾^(۲).

بنابراین رویگردانی مردم از قرآن ناطق است، که او امام و حجت خدا در زمان خودشان است، و ترک اطاعت از او همان ترک سجود است، و آن مانند رویگردانی ابلیس از سجده برای آدم است: (و وقتی که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم همه سجده کنید، و آنها تمام سر به سجده فرود آوردند جز شیطان که از جنس جن بود بدین جهت از طاعت خدای خود سرپیچید، پس آیا (شما فرزندان آدم) مرا فراموش کرده و شیطان و فرزندانش

و عنه (ع) قال: (هذا كتاب الله الصامت، وأنا كتاب الله الناطق) وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۳۴.

و عنه (ع) قال: (وهذا كتاب الله الصامت وأنا المعبر عنه، فخذوا بكتاب الله الناطق وذروا الحكم بكتاب الله الصامت إذ لا معبر عنه غيري) العمدة لابن البطريق ص ۳۳۰.

وعن عبد الرحمن بن كثير الهاشمي عن أبي عبد الله (ع) قال: (قال الذي عنده علم من الكتاب انا اتيك به قبل ان يرتد إليك طرفك، قال: ففرج أبو عبد الله (ع) بين أصابعه فوضعها على صدره ثم قال: والله عندنا علم الكتاب كله) بصائر الدرجات للصفار: ص ۲۳۲ - ۲۳۳.

۱ - امام علی (ع) فرمود: (من قرآن ناطق هستم). ینابیع المودة لذوی القربی: ج ۱ ص ۲۱۴.

و از او (ع) فرمود: (این کتاب صامت خداست و من کتاب ناطق خدا هستم). وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۳۴.

و از او (ع) فرمود: (و این کتاب صامت خداست و من بیان کننده آن هستم، پس کتاب ناطق خدا را بگیرد و قضاوت را با کتاب صامت خدا واگذار کنید، زمانی که جز من بیان کننده ی آن وجود ندارد). کتاب "العمدة: ابن البطريق: ص ۳۳۰.

و از عبد الرحمن بن كثير هاشمی از اباعبدالله (ع) فرمود: «کسی که علمی از کتاب دارد، گفت: آن را برای شما می‌آورم قبل از اینکه پلک بزیند. گفت: پس ابوعبدالله - امام صادق (ع) - انگشتان خود وا کرد و بر سینه خود گذاشت و سپس فرمود: به خدا سوگند ما علم کل کتاب را داریم. "بصائر الدرجات" الصفار:

ص ۲۳۲-۲۳۳.

۲- الکهف: ۵۰.

را دوست خود می‌گیرید در صورتی که آنها شما را سخت دشمنند؟ ظالمان را (که به جای خدا شیطان را به طاعت برگزیدند) بسیار بد بدلی است).^(۱)



پرسش ۱۶۲: آیهی (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ)

سؤال / ۱۶۲: قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾^(۲)، هل الإنسان مذموم في هذه الآية؟

حق تعالی می‌فرماید: (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا)^(۳) در این قرآن برای مردم هر گونه داستانی بیان کرده‌ایم، و انسان بیش از هر چیز به جدل برمی‌خیزد). آیا در این آیه انسان مذمت شده است؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾: أي بحثاً لمعرفة الحقيقة باعتبار فطرته، فهو مفطور لمعرفة كل الأسماء الإلهية، وفطرته تؤهله للمعرفة، قال تعالى: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۴).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.

۱- الكهف: ۵۰.

۲- الكهف: ۵۴.

۳- كهف: ۵۴.

۴- البقرة: ۳۱.

(و انسان بیش از هر چیز به جدل برمی‌خیزد): یعنی جست‌وجو و تحقیق برای شناخت حقیقت به اعتبار فطرتش؛ چرا که انسان بر شناخت و معرفت تمام اسماء الهی سرشته شده است و فطرتش او را برای کسب شناخت و معرفت شایسته می‌گرداند. حق تعالی می‌فرماید: (و تمام نام‌ها را به آدم پیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نام‌های این چیزها خبر دهید).^(۱)



پرسش ۱۶۳: آیهی (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ....)

سؤال / ۱۶۳: ما معنی قوله تعالى: ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^(۲) ؟

معنای این آیه چیست: پس پروردگارش آن دختر را به نیکی پذیرفت، و به وجهی پسندیده پرورشش داد و زکریا را به سرپرستی او گماشت. هر وقت که زکریا به محراب نزد او می‌رفت، پیش او روزی می‌یافت؛ می‌گفت: ای مریم! اینها برای تو از کجا می‌رسد؟ مریم می‌گفت: از جانب خدا؛ زیرا او هر کس را که بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.^(۳)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

﴿وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾: أي علم وحكمة ومعرفة، فالمحراب والصلاة مورد معراج المؤمن وفيض الله عليه، والرزق الدنيوي مكانه غير المحراب المعد للصلاة، والأكل كذلك. فالإنسان لا يأكل وهو واقف يصلي في المحراب، وإن كان الرزق الدنيوي أيضاً ينزل على مریم، ولكن المراد بالآية هو الرزق الحقيقي وهو العلم والحكمة والمعرفة، ولذلك: ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي

۱ - بقره: ۳۱.

۲ - آل عمران: ۳۷.

۳ - آل عمران: ۳۷.

مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿١﴾، وعلل هذا الدعاء — ﴿إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَّ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ ﴿٢﴾.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
 (پیش او روزی می یافت) : یعنی علم و حکمت و معرفت، محراب و نماز خاستگاه معراج مؤمن و فیض خدا بر او است و جایگاه رزق و روزی دنیوی، در جایی از غیر محرابی است که برای نماز تاسیس شده باشد؛ و به همین صورت خوردن؛ هنگامی که انسان می ایستد و در محراب نماز می گزارد چیزی نمی خورد. هرچند رزق و روزی دنیوی نیز بر مریم (علیها السلام) فرود می آمده است ولی منظور آیه، رزق حقیقی است که علم و حکمت و معرفت می باشد و از همین رو: (در آنجا زکریا پروردگارش را ندا داد و گفت: ای پروردگار من! مرا از جانب خود فرزندی پاکیزه عطا فرما، که تو شنونده‌ی دعا هستی) (۳)، و علت این دعا را نیز چنین بیان می نماید: (من پس از مرگ خویش، از نزدیکان بیمناکم و زخم نازا است. مرا از جانب خود فرزندی عطا فرما). (۴)

﴿المَوَالِيَّ﴾: أي علماء بني إسرائيل، خاف منهم على عيسى (عليه السلام)؛ لأنه كان يعلم بأمرة، فزكريا (عليه السلام) هو الحجة على مریم (عليها السلام)، وأراد زكريا (عليه السلام) ذرية طيبة ترث آل يعقوب حقيقة، أي ميراث الحكمة والنبوة والنصرة لولي الله عيسى (عليه السلام) فرزقه الله يحيى. فكفالة زكريا لمریم (عليها السلام) لشأنها، فإن الله كفله شأنها ﴿وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا﴾، وأهم ما في شأنها هو أنها أم لعيسى (عليه السلام)، نبي من أولي العزم مصلح للديانة الإلهية.

(المَوَالِيَّ) یعنی علمای بنی اسرائیل و از آنها بر حضرت عیسی (علیه السلام) بیم داشت؛ زیرا از امر او آگاه بود. حضرت زکریا (علیه السلام) حجت بر مریم (علیها السلام) بود و زکریا (علیه السلام) نسل پاکیزه‌ای که میراث واقعی آل یعقوب یعنی میراث حکمت و نبوت، و یاری و نصرت برای ولی خدا عیسی (علیه السلام) را به ارث برد خواستار شده بود، و خداوند نیز یحیی (علیه السلام) را روزی او گردانید. اینکه زکریا کفالت مریم (علیها السلام) را برعهده داشت به خاطر شأن و منزلت مریم بوده؛ چرا که خداوند زکریا (علیه السلام) را متکفل شأن

۱- آل عمران: ۳۸.

۲- مریم: ۵.

۳- آل عمران: ۳۸.

۴- مریم: ۵.

مریم (علیها السلام) گردانید (و زکریا را به سرپرستی او گماشت) و مهم‌ترین شأن و جایگاه مریم (علیها السلام) آن بود که وی مادر حضرت عیسی (علیه السلام) پیامبر اولوالعزم اصلاحگر دین الهی بود.

كما أن يحيى الذي هو إجابة دعاء زكريا (عليه السلام) كان أهم ما فيه هو إجابة دعاء زكريا، وذلك أنه أصبح الناصر لعيسى - (عليه السلام)، ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^(۱)، والمصدق هو يحيى (عليه السلام)، وكلمة الله والسيد الحصور هو عيسى (عليه السلام)، فهو سيد من أولي العزم، ومَلِكُ بني إسرائيل، وحصور لا يأتي النساء ولا الدنيا.

همان‌طور که مهم‌ترین شاخصه در مورد یحیی که نتیجه‌ی اجابت دعای زکریا (علیه السلام) بود، اجابت شدن دعای زکریا بود و این یعنی اینکه او یار و یاور حضرت عیسی (علیه السلام) شد: (پس همچنان که در محراب به نماز ایستاده بود فرشتگان، ندایش دادند: خداوند تو را به یحیی بشارت می‌دهد که کلمه‌ای از خداوند را تصدیق می‌کند که او آقا و خویشان‌دار است و پیامبری از شایستگان).^(۲) (تصدیق کننده) همان یحیی (علیه السلام) است و کلمه‌ی خداوند و آقایی خویشان‌دار، عیسی (علیه السلام) است که او سید و آقایی از اولوالعزم‌ها و پادشاه بنی اسرائیل بود. «حَصُورًا» (خویشان‌دار) یعنی نه به سراغ زنان می‌رود و نه دنیا.

والآن لننظر في دعاء زكريا، وهو طلب الولد: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾^(۳).

اکنون به دعای زکریا (علیه السلام) که درخواست فرزند بود می‌نگریم: (من پس از مرگ خویش، از نزدیکان، بیمناکم و زخم‌نازا است. مرا از جانب خود فرزندی عطا فرما * که میراث‌بر من و میراث‌بر خاندان یعقوب (علیه السلام) باشد و او را، ای پروردگار من، شایسته و پسندیده قرار بده).^(۴)

۱- ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي﴾: أي علماء بني إسرائيل خفتهم على عيسى - (عليه السلام) السيد ومَلِكُ بني إسرائيل، وكلمة الله. وهنا طلب زكريا (عليه السلام) من الله، ف (هب لي ولداً)

۱- آل عمران: ۳۹.

۲- آل عمران: ۳۹.

۳- مریم: ۵-۶.

۴- مریم: ۵-۶.

يتم كفالتى لأمر مريم (عليها السلام) بعد موتي فقد بلغت من الكبر والعمر حتى شاب رأسي، فالتوقع أن أكون ميتاً عند بعث عيسى (عليه السلام).

٢- ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾: في نصرة عيسى (عليه السلام)، فعيسى (عليه السلام) قائم آل يعقوب)، فنصرة يحيى (عليه السلام) له نيابة عن زكريا (عليه السلام)، وكفالتة نيابة عن آل يعقوب الصالحين من الأنبياء والمرسلين والأولياء.

٣- ﴿واجعله رب راضياً﴾: أي راضياً بالبلاء والامتحان، وتعرضه للقتل في نصرة عيسى (عليه السلام). فقد وجه يحيى (عليه السلام) تلاميذه والناس لنصرة عيسى (عليه السلام) قبل أن يُبعث عيسى (عليه السلام) وقتل واستشهد في بداية بعث عيسى.

١- (من پس از مرگ خویش، از نزدیکان بیمناکم) : یعنی علمای بنی اسرائیل، که زکریا (عليه السلام) از آنها بر عیسی (عليه السلام) که سید و پادشاه بنی اسرائیل و کلمة الله بود بیم داشت. در اینجا زکریا (عليه السلام) از خدا می خواهد (به من فرزندی عطا فرما) تا کفالت و سرپرستی مريم (عليها السلام) پس از مرگم را ادامه دهد؛ زیرا من به سن پیری و کهنسالی رسیده ام تا حدی که موهایم سفید شده است و انتظار می رود که هنگام بعثت عیسی (عليه السلام) مرده باشم.

٢- (که میراث بر من و میراث بر خاندان یعقوب باشد) : در یاری و نصرت عیسی (عليه السلام)؛ چرا که عیسی (عليه السلام) «قائم آل یعقوب» بود. یاری و نصرت یحیی (عليه السلام) برای او، به نیابت از زکریا (عليه السلام) بود، و سرپرستی اش به نیابت از صالحین و شایستگان آل یعقوب از انبیا، مرسلین و اولیا خواهد بود.

٣- (و او را، ای پروردگار من، شایسته و پسندیده قرار بده) : یعنی او را به بلا و امتحان و در معرض کشته شدن در راه یاری و نصرت عیسی (عليه السلام) خوشنود و راضی نما. یحیی (عليه السلام) پیش از آنکه عیسی (عليه السلام) مبعوث شود شاگردانش و مردم را به یاری و نصرت عیسی (عليه السلام) فرامی خواند. یحیی (عليه السلام) در ابتدای بعثت عیسی (عليه السلام) کشته و شهید شد.

فزکریا (علیه السلام): ﴿قَالَ رَبِّ اَنْتَ يَكُوْنُ لِي غُلَامًا وَكَانَتْ اِمْرَاتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا﴾^(۱): اَي لولا فضلِكَ لا يَكُونُ لِي غلام ﴿قَالَ كَذَلِك﴾^(۲): اَي فضل ربك عليك. زکریا (علیه السلام) گفت: اَي پروردگار من! مرا از کجا پسری باشد، حال آنکه زنم نازا است و من خود در پیری به سال خوردگی رسیده‌ام^(۳)؛ یعنی اگر فضل تو نباشد، مرا پسری نخواهد بود.... (گفت اینچنین)^(۴)؛ یعنی فضل پروردگارت بر تو.

ومریم (علیها السلام) ﴿قَالَتْ رَبِّ اَنْتَ يَكُوْنُ لِي وَلَدًا وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشْرًا قَالَ كَذَلِكِ اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ اِذَا قَضَىٰ اَمْرًا فَاِنَّهٗ يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ﴾^(۵).

و مریم (علیها السلام) (مریم گفت: اَي پروردگار من! چگونه مرا فرزندی باشد، در حالی که بشری مرا لمس نکرده است؟ گفت: بدین سان که خدا هر چه بخواهد می‌آفریند؛ چون اراده‌ی چیزی کند به محض اینکه به او گوید موجود شو، موجود می‌شود).^(۶)

﴿قَالَتْ رَبِّ اَنْتَ يَكُوْنُ لِي وَلَدًا﴾: اَي لولا فضلِكَ لا يَكُونُ لِي ولد، ﴿... قَالَ كَذَلِكِ ...﴾: اَي فضل ربك عليك.

(مریم گفت: اَي پروردگار من! چگونه مرا فرزندی باشد): یعنی اگر فضل تو نباشد مرا پسری نخواهد بود (.... گفت: بدین سان...): یعنی فضل پروردگارت بر تو.

﴿وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْاِنْجِيلَ﴾^(۷): وهذا هو الفضل والرزق.

(و خداوند به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد)^(۸): و این همان فضل و رزق و روزی است.

۱- مریم: ۸.

۲- مریم: ۹.

۳- مریم: ۸.

۴- مریم: ۹.

۵- آل عمران: ۴۷.

۶- آل عمران: ۴۷.

۷- آل عمران: ۴۸.

۸- آل عمران: ۴۸.

﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^(١)، فالفضل بغير حساب والحمد لله.

(هر وقت كه زكريا(عليه السلام) به محراب نزد او(عليها السلام) مي رفت پيش او(عليها السلام) روزي مي يافت؛ مي گفت: اي مريم(عليها السلام)! اينها براي تو از كجا مي رسد؟ مريم(عليها السلام) مي گفت: از جانب خدا؛ زيرا او هر كس را كه بخواهد بي حساب روزي مي دهد)^(٢)؛ آري فضل، بي حساب است. و الحمد لله.



پرسش ١٦٤: آيهي (فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ).

سؤال / ١٦٤: ما معنى قوله تعالى: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾^(٣) ؟

معناى اين گفته ي حق تعالى چيست؟ (پس سوگند به جاىگاههاى ستارگان)^(٤).

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

النجوم هم: آل محمد (عليهم السلام)^(٥)، قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): (إن أهل

بيتي أمان لأهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء)^(٦).

١- آل عمران : ٣٧.

٢- آل عمران: ٣٧.

٣- الواقعة : ٧٥.

٤- واقعه: ٧٥.

٥- عن المفضل بن عمر الجعفي، قال: (سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول في قول الله عز وجل: (فلا أقسم بمواقع النجوم وإنه لقسم لو تعلمون عظيم) يعني به اليمين بالبراءة من الأئمة (ع) يحلف بها الرجل يقول: إن ذلك عند الله عظيم) من لا يحضره الفقيه: ج ٣ ص ٣٧٧، ح ٤٣٢٦. وعن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (إنما نحن كنجوم السماء كلما غاب نجم طلع نجم، حتى إذا أشرتم بأصابعكم وملتم بأعناقكم، غيب الله عنكم نجمكم، فاستوت بنو عبد المطلب، فلم يعرف أي من أي، فإذا طلع نجمكم فاحمدوا ربكم) الكافي: ج ١ ص ٣٣٨ باب في الغيبة، ح ٨.

٦- الامالي للشيخ الصدوق: ص ٧٣٨.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
ستارگان، آل محمد (عليهم السلام) هستند.^(۱) پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمود: «اهل بيت من امان اهل زمين اند همان گونه که ستارگان امان اهل آسمان هستند».^(۲)

أما مواقع النجوم في السماء ففيها آية من آيات الله سبحانه وتعالى، فالنجوم السبعة الدالة على نجمة الجدي في السماء يمثلون آل محمد (عليهم السلام)، فالثلاثة الأولى تمثل: (محمداً وعلياً وفاطمة (عليها السلام))، أما الأربعة البقية فهي دالة بحسب ترتيبها؛ الاثنان الأقرب إلى الثلاثة هما (الحسن والحسين عليهما السلام)، والاثنان الأخریان أحدهما تدل على (الأئمة الثمانية)، والأخرى تدل على الإمام المهدي (عليه السلام)، وهما الأقرب إلى نجمة الجدي.

اما جایگاه‌های ستارگان در آسمان، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند سبحان و متعال را در بردارند. ستارگان هفت‌گانه که بر ستاره‌ی جدی (ستاره‌ی قطبی) در آسمان دلالت دارند، تمثیلی از آل محمد (عليهم السلام) می‌باشند: سه تایی اول به‌سان محمد، علی و فاطمه (عليهم السلام) است و چهار ستاره دیگر بر حسب ترتیب خود، دلالت دارند. دو تایی نزدیک‌تر به سه تایی اول عبارت‌اند از حسن و حسین (علیهم السلام) و از دوتایی دیگر، یکی‌شان بر ائمه‌ی هشت‌گانه (عليهم السلام) دلالت دارد و دیگری بر امام مهدی (عليه السلام) و این دو به ستاره‌ی قطبی (جدی) نزدیک‌ترند.

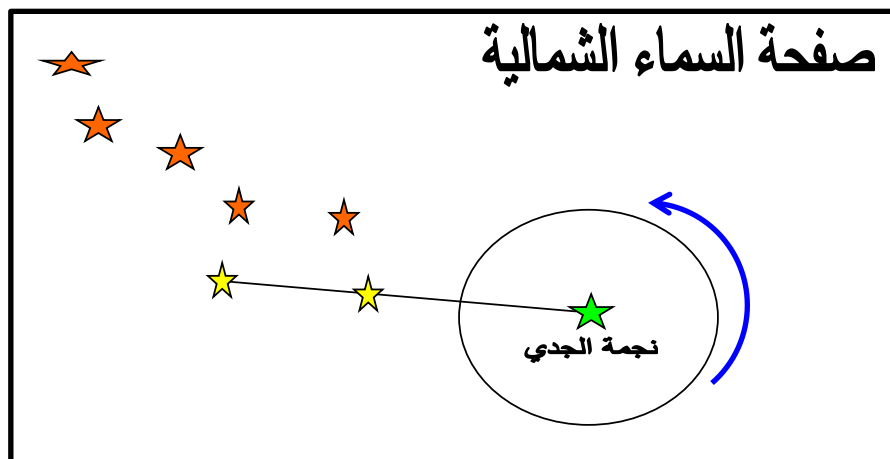
۱- از مفضل از عمر جعفری: شنیدم اباعبدالله امام صادق درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل (فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ) (پس سوگند به جایگاه‌های ستارگان * و اگر بدانید این سوگندی است بزرگ) فرمود: «این آیه می‌فرماید: اگر کسی سوگند بی‌زاری از ائمه بخورد، در نظر خداوند بسی عظیم است». من لایحضره الفقیه: ج ۳ ص ۳۷۷ ح ۴۳۲۶؛ و از اباجعفر روایت شده است که فرمود: «ما همانند ستارگان آسمان هستیم؛ وقتی یکی از ما مخفی شود، ستاره‌ای دیگر نمایان می‌گردد تا آن‌که با انگشتان‌تان اشاره کنید و با گردن‌هایتان متمایل شوید و در آن‌هنگام خداوند ستاره‌ی شما را مخفی می‌کند. پس فرزندان عبدالمطلب مسلط شوند و هیچ یک از دیگری بازشناخته نشود. پس هرگاه ستاره‌تان نمایان شد، پروردگارتان را سپاس گوید». کافی ج ۱ ص ۳۳۸ باب در غیبت ح ۸.

۲- امالی شیخ صدوق: ص ۷۳۸.

وكل هذه النجوم هي دالة على الجدي في السماء. والجدي هو دليل القبلة، فبه يستدل الناس على القبلة في الليل المظلم، والقبلة هي جهة السجود إلى الله سبحانه وتعالى، فنجم الجدي هي الدالة على الإمام المهدي (عليه السلام)، أي المعرّفة به^(١)، وهذا شأن النجوم في السماء.

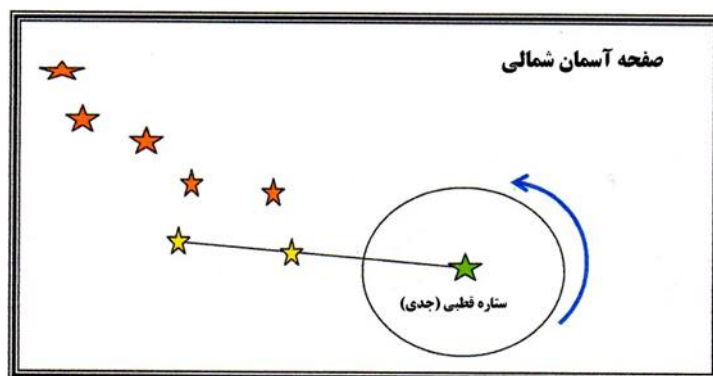
تمامي اين ستارگان بر ستاره‌ی قطبی (جدي) در آسمان اشاره دارند و جدي اشاره‌گر قبله است و در شب تار مردم از آن برای یافتن قبله راهنمایی می‌گیرند. قبله جهت سجده گزاردن به سوی خداوند سبحان و متعال است و ستاره‌ی قطبی نیز بر امام مهدي (عليه السلام) دلالت دارد؛ یعنی آن حضرت را می‌شناساند؛^(٢) و این است شأن و جایگاه ستارگان در آسمان.

ونجم الجدي هي النجمة الوحيدة الثابتة في السماء، وهي لا تتحرك؛ لأنها واقعة على محور دوران الأرض.



١ - فالمهدي الأول هو من يشير ويدل الناس إلى الإمام المهدي بشكل خاص والأئمة (ع) بشكل عام ويعرفهم حق الأئمة (ع)، وهذا ما نطقت به رواياتهم (ع)، فورد ذكر الإمام الصادق (عليه السلام) للمهديين ووصفهم بأنهم (قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى مولاتنا ومعرفة حقنا) كمال الدين وتمام النعمة: ص ٣٥٨ ح ٥٦، وفي الحديث الآخر: (فأسألوه عن تلك العظام التي يجب فيها مثله) غيبة النعماني: ص ١٧٩، أو الحديث الآخر الوارد عنهم (ع) بقولهم: (ولا يسأل عن شيء بين صدفها إلا أجاب) المصدر المتقدم: ص ٢٥٠.

٢ - مهدي اول همان کسی است که به صورتی خاص به امام مهدي اشاره و مردم را به او راهنمایی می‌کند و ائمه به طور عام؛ و مهدي اول حق ائمه (عليهم السلام) را به آنان می‌شناساند و این در روایاتشان (عليهم السلام) ذکر شده است. گفته‌ی امام صادق در مورد مهديين آمده و این که آن‌ها «گروهی از شیعیانمان هستند که مردم را به پیروی از ما و شناخت حق ما راهنمایی می‌کنند» توصیف شده‌اند (كمال الدين و تمام النعمة: ص ٣٥٨ ح ٥٦) و در حدیثی دیگر: «پس، از او از بزرگ‌ترین اموری که کسی مگر شبیه به او نمی‌تواند آن‌ها را پاسخ گوید، بپرسید» (غیبت نعمانی: ص ١٧٩) یا در حدیثی دیگر که از آن‌ها (عليهم السلام) وارد شده است: «و از هیچ چیزی که بین دو کفه‌ی صدف قرار دارد (هر چیز غامضی - مترجم) پرسیده نمی‌شود مگر این که پاسخ گوید» (غیبت نعمانی: ص ٢٥٠).



ستاره‌ی قطبی تنها ستاره‌ی پایدار در آسمان است و حرکتی ندارد؛ چرا که بر محور چرخش زمین قرار گرفته است.

قال تعالی: ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ... ﴿^(۱)، أي إنَّ هذا القسم قسم بنجمة الجدي، وهو المهدي الأول الدال على الإمام المهدي، والنجوم الدالّة عليها هم: محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة والإمام المهدي (عليه السلام)^(۲)، وهم (عليهم السلام) النجوم الدالّة على نجمة الجدي أو المهدي الأول، ذلك أنهم عرّفوا الناس به من خلال كلامهم والروايات

۱- الواقعة : ۷۶ - ۸۱.

۲- أما بالنسبة لارتباط النجوم بآل البيت (ع) فقد تم تفصيل القول فيها في كتاب (المهدي والمهديين في القرآن والسنة) وأما أن الأئمة (ع) يشيرون إلى المهدي الأول في عالم الشهادة فعن طريق رواياتهم التي وصفته أدق الوصف، فراجع كتاب (البلاغ المبين) و (النور المبين)، من إصدارات أنصار الإمام المهدي (عليه السلام).

التي وردت عنهم، وكذلك من خلال الرؤى التي يراها المؤمنون بهم (عليهم السلام)^(۱)، وهم يشيرون إلى إتباع المهدي الأول؛ لأنه نجمة الجدي الدالة على القبلة، أي إنه الدليل إلى الإمام المهدي (عليه السلام)، قال تعالى: ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾^(۲).

حق تعالى می فرماید: ﴿و اگر بدانید این سوگندی است بزرگ * هر آینه، این قرآنی است گرامی قدر * در کتابی مکنون * که جز پاکان بر آن دست نیازند * نازل شده از جانب پروردگار جهانیان است * آیا این سخن را سبک و دروغ می شمارید؟...﴾^(۳)؛ یعنی این سوگند، سوگند به ستاره‌ی جدی (قطبی) است. او مهدی اول است که بر امام مهدی (علیه السلام) دلالت و راهنمایی می کند و ستارگان دلالت کننده بر آن عبارت‌اند از: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، ائمه و امام مهدی (علیهم السلام)^(۴)؛ آن‌ها ستارگان راهنمایی کننده به ستاره‌ی جدی یا مهدی اول هستند؛ چراکه از طریق سخنان‌شان و روایاتی که از آن‌ها وارد شده است، او را به مردم معرفی کرده‌اند همچنین از طریق رؤیاهایی که مؤمنان این معصومین (علیهم السلام) را می بینند و آن‌ها را به پیروی از مهدی اول دعوت می کنند^(۵)؛ چراکه او همان ستاره‌ی قطبی است که بر قبله دلالت دارد؛ یعنی

۱- من هذه الأحاديث قول الإمام الصادق (عليه السلام) حين خرجت الرايات السود من خراسان، إذ قال: (اجلسوا في بيوتكم فإذا رأيتونا قد اجتمعنا على رجل فانهدوا إلينا بالسلح) الغيبة للنعمان: ص ۲۰۳، والأئمة (ع) في زمن القائم متوفون بأجمعهم إلا الإمام القائم (عليه السلام) فلا يمكن اجتماعهم إلا في الرؤيا أو الكشف عند أهل البصائر، والكثير من الروايات غيرها، راجع كتاب (فصل الخطاب في حجية رؤيا أولي الألباب) للأستاذ أحمد حطاب، من إصدارات أنصار الإمام المهدي.

۲- ولعل في الرواية الآتية إشارة إلى المهدي الأول بأنه هو النجم الذي على الأمة أن تصبر حتى يظهر لهم: عن أبان بن تغلب، قال: قال لي أبو عبد الله (عليه السلام): (يأتي على الناس زمان يصيبهم فيه سبطة يأرز العلم فيها بين المسجدين كما تأرز الحية في جحرها، يعني بين مكة والمدينة، فبينما هم كذلك إذ أطلع الله عز وجل لهم نجمهم، قال: قلت: وما السبطة؟ قال: الفترة والغيبة لإمامكم، قال: قلت: فكيف نصنع فيما بين ذلك؟ فقال: كونوا على ما أنتم عليه حتى يطلع الله لكم نجمكم) كمال الدين وتمام النعمة: ص ۳۴۹.

وهو أيضاً الذي يشير إليه كلام الإمام علي (عليه السلام) ووصفه بأنه (طالع المشرق): (... واعلموا أنكم إن اتبعتم طالع المشرق سلك بكم مناهج الرسول ﷺ فتداوئتم من العمى والصرم والبكم وكفيتم مؤونة الطلب والتعسف ونبتتم الثقل الفادح عن الأعناق ولا يبعد الله إلا من أبي وظلم واعتسف وأخذ ما ليس له، وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون) الكافي: ج ۸ ص ۶۳ - ۶۶.

۳- واقعه: ۷۶ تا ۸۱.

۴- تفصیل چگونگی ارتباط داشتن ستارگان به اهل بیت (علیهم السلام) در کتاب «مهدی و مهدیین در قرآن و سنت» آمده است. ائمه (علیهم السلام) در عالم شهادت به مهدی اول اشاره می کنند؛ از طریق روایاتشان که او را با دقیق ترین توصیف وصف می کنند. می توانید به کتاب‌های «بلاغ مبین» و «نور مبین» از انتشارات انصار امام مهدی مراجعه نمایید.

۵- از جمله‌ی این احادیث گفتار امام صادق برای هنگامی است که پرچم‌های سیاه از خراسان برمی خیزند که می فرماید: «در خانه‌ها تان بنشینید و هنگامی که دیدید ما بر مردی گرد آمده‌ایم، با سلاح به سوی ما بشتابید» (غیبت نعمانی: ص ۲۰۳). ائمه (علیهم السلام) در زمان قائم به غیر از امام قائم وفات یافته‌اند تا گرد آیند و گرد آمدن آن‌ها ناممکن می باشد مگر در رؤیا یا از طریق مکاشفه برای اهل بصیرت. روایات بسیار دیگری نیز وجود دارد. به کتاب «سخن نهایی در حجت بودن رؤیای صاحبان خرد» نوشته‌ی استاد احمد حطاب از انتشارات انصار امام مهدی مراجعه نمایید.

وی راهنما به سوی امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: (و اگر بدانید این سوگندی است بزرگ).^(۱)

وفي آية أخرى: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿۲﴾، أي هو المهدي الأول واليمني .

و در آیه‌ای دیگر: (از چه می‌پرسند؟ * از آن خبر بزرگ)^(۳)؛ یعنی مهدی اول و یمنی.

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾: أي إنه القرآن الناطق؛ لأن أول المهديين ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾: لا يعرف شيئاً من حقيقته إلا المطهرون، وهم الثلاث مائة وثلاثة عشر أصحاب الإمام المهدي (عليه السلام).

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ) یعنی او قرآن ناطق است؛ زیرا نخستین مه‌دیین می‌باشد (جز پاکان بر آن دست نیازند) : کسی به جز پاکان که همانا سیصد و سیزده نفر اصحاب امام مهدی (علیه السلام) می‌باشند چیزی از حقیقت او نمی‌داند.

﴿أَفِيْهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ﴾: أي بهذا الحديث أنتم شاكون.

﴿أيا این سخن را سبک و دروغ می‌شمارید؟﴾: یعنی شما از این سخن در شک و تردید هستید.

۱- در روایات پیش‌رو، اشاره‌ای به این‌که مهدی اول همان ستاره‌ای است که امت باید صبر بپیشه کنند تا ظاهر شود، می‌باشد:

از ابان بن تغلب که گفت: ابوعبدالله به من فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن برهه‌ای وجود خواهد داشت که علم مانند ماری که به لانه خود پناه می‌برد، به گوشه‌ای پناه می‌برد؛ یعنی بین مکه و مدینه، و در آن هنگام است که ستاره‌ای بر مردم طلوع خواهد کرد». عرض کردم: منظور از برهه‌ای از زمان چیست؟ فرمود: «فترت و غیبت امامتان». عرض کردم: در این حین چه باید بکنیم؟ فرمود: «بر آن‌چه هستید باقی بمانید تا خداوند ستاره‌ی شما را ظاهر گرداند». کمال الدین و تمام النعمة: ص ۳۴۹.

همچنین او کسی است که گفتار امام علی در وصفش با عبارت «طلوع‌کننده‌ی مشرقی» به او اشاره می‌نماید: «... بدانید اگر از طلوع‌کننده‌ی (قیام‌گر) مشرق پیروی کنید، او شما را به آیین پیامبر درمی‌آورد و از کوری، کری و گنگی نجات می‌دهد و از رنج طلب و خودکامگی آسوده می‌شوید و بار سنگین را از شانه‌هاتان بر زمین می‌نهد. خداوند کسی را از رحمت خود دور نمی‌سازد مگر آن‌که از پذیرش حق سرباز زند و ظلم بپیشه نماید و زور بگوید و آن‌چه را که از آن او نیست به ناحق بستاند؛ و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشت‌گاه بخواهند گشت». کافی: ج ۸ ص ۶۳ تا ۶۶.

۲- النبأ: ۱- ۲.

۳- نبأ: ۱ و ۲.

وقال تعالى: ﴿وَالْفَجْرِ ۝ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ۝ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ۝ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ۝ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ﴾^(١).

و حق تعالى می فرماید: (سوگند به سپیده‌ی صبح، * و سوگند به شب‌های ده‌گانه، * و سوگند به شفع (جُفت) و وتر (تک)، * و سوگند به شب چون روی به رفتن نهد * آیا در این خصوص سوگندی برای خردمند وجود دارد؟).^(٢)

﴿وَالْفَجْرِ﴾: هو الإمام المهدي (عليه السلام)، ﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾: هم الأئمة (عليهم السلام)، عبر عنهم الليالي لأنهم عاشوا في دولة الظالمين.

(وَالْفَجْرِ): امام مهدي (عليه السلام) است. (وَلَيَالٍ عَشْرٍ) (شب‌های ده‌گانه): ائمه (عليهم السلام) هستند، که از آن‌ها به شب‌ها تعبیر کرده چون در دولت ستمکاران زندگی کرده‌اند.

﴿وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ﴾: الشفع علي وفاطمة عليهما السلام، والوتر هو رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، عبر عن علي وفاطمة عليهما السلام بالشفع؛ لأنهما نور واحد، وعبر عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بالوتر؛ لأنه لا نظير له في الخلق^(٣).

(وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ): «شفع» علی و فاطمه ؑ است و «وتر» رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم). از علی و فاطمه (عليهما السلام) به شفع تعبیر کرده؛ چراکه این دو بزرگوار، نوری یکسان هستند، و از رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به وتر؛ چراکه آن حضرت در میان خلق بی نظیر و بی همتاست.^(٤)

١- الفجر: ١ - ٥.

٢- فجر: ١ تا ٥.

٣- عن جابر عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال قوله تعالى: (والفجر) هو القائم و (الليالي العشر) الأئمة عليهم السلام من الحسن إلى الحسن، و (الشفع) أمير المؤمنين و فاطمة عليهما السلام، و (الوتر) هو الله وحده لا شريك له (والليل إذا يسر) هي دولة حبر . فهي تسري إلى قيام القائم (عليه السلام) بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٧٨.

٤- از جابر از ابوعبدالله روایت شده است: «سخن حق تعالى: والفجر، منظور قائم است و شب‌ها، امامان ده‌گانه (عليهم السلام) از حسن تا حسین و شفع، امیرالمؤمنین و فاطمه و وتر، منظور خداوند است که شریکی ندارد و (والليل إذا يسر) حکومت حبر می‌باشد که تا زمان قیام قائم ادامه می‌یابد». بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٧٨.

﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَسِرُّ﴾: أي إذا انقضت دولة الظالمين والظلم والظلام المرافق لها، كأنها ليل يمضي. ويذهب عند بزوغ فجر الإمام المهدي (عليه السلام).

(و سوگند به شب چون روی به رفتن نهد) : یعنی هنگامی که دولت ستمگران و ظلم و تاریکی همراه آن از بین برود؛ گویی شبی است که به هنگام برآمدن صبح امام مهدی (علیه السلام) ، می رود و به پایان می رسد.

﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ﴾: قسم هو المهدي الأول، أي هل في ذلك دلالة وبيان كافٍ في معرفة المهدي الأول.

(آیا در این خصوص سوگندی برای خردمند وجود دارد؟) : سوگند همان مهدی اول است؛ یعنی آیا در آن زمان دلالت و بیان کافی در معرفت مهدی اول وجود دارد؟

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿۱﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿۲﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿۳﴾ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿۴﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿۵﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿۶﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ﴿۷﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿۸﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبَازِلِرَصَادٍ ﴿۹﴾﴾^(۱)، أي إنّ (روح المهدي الأول) هي من جند الله، وكانت مع علي بن أبي طالب (عليه السلام) عندما أنزل جند الله من الملائكة العذاب بعاد و ثمود وفرعون، الذين طغوا في البلاد^(۲).

(آیا ندیدی که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ * با ارم که ستون‌ها داشت؟ * که همانند آن در هیچ شهری آفریده نشده بود * و قوم ثمود که در آن وادی سنگ می بریدند، * و قوم فرعون، آن دازنده‌ی میخ‌ها، * آن‌ها

۱- الفجر : ۶ - ۱۴.

۲- جاء في خطبة لأمير المؤمنين (عليه السلام) تسمى التطنجية : (... ولو علمتم ما كان بين آدم ونوح من عجائب اصطفتها، وأمم أهلكتها: فحق عليهم القول، فبئس ما كانوا يفعلون. أنا صاحب الطوفان الأول، أنا صاحب الطوفان الثاني، أنا صاحب سيل العرم، أنا صاحب الأسرار المكنونات، أنا صاحب عاد والجنات، أنا صاحب ثمود والآيات، أنا مدمرها، أنا مزلزلها، أنا مرجعها، أنا مهلكها، أنا مدبرها، أنا بآبيها، أنا داحيها، أنا مميتها، أنا محيها ...) مشارق أنوار اليقين: ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

وعن الرسول (ص) أنه قال : (يا علي كنت مع الأنبياء سرّاً ومعهم جهراً) نفحات الأزهار للميلاني : ج ۵ ص ۱۱۱.
وعن سلمان المحمدي وأبي ذر الغفاري (عليه السلام) عن أمير المؤمنين (عليه السلام) في حديث طويل جاء فيه : (... أنا حملت نوحاً في السفينة، أنا صاحب يونس في بطن الحوت، وأنا الذي حاورت موسى في البحر، وأهلكت القرون الأولى، أعطيت علم الأنبياء والأوصياء، وفصل الخطاب، وبي تمت نبوة محمد، أنا أجريت الأنهار والبحار، وفجرت الأرض عيوناً، أنا كآب الدنيا لوجهها، أنا عذاب يوم الظلة، أنا الخضر معلم موسى، أنا معلم داود وسليمان، أنا ذو القرنين، أنا الذي دفعت سمكها بإذن الله عز وجل، أنا دحوت أرضها، أنا عذاب يوم الظلة، أنا المنادي من مكان بعيد، أنا دابة الأرض ...) مشارق أنوار اليقين : ص ۲۵۷.

که در سرزمین‌ها طغیان کردند، * و در آن‌ها به فساد درافزودند * و پروردگار تو تازیانه‌ی عذاب را بر سرشان فرود آورد * زیرا پروردگار تو سخت در کمین است^(۱)؛ یعنی «روح مهدی اول» جزو لشکر خداوند است و همراه با علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده، زمانی که لشکر خدا از فرشتگان عذاب را بر عاد، ثمود و فرعون که در سرزمین‌ها طغیان کردند، فرورستاد.^(۲)

وملائكة الله و جنود الله يأترون بأمر المهدي الأول، كما أنه يأتهم بأمر الإمام المهدي (عليه السلام)، حتى يصل الأمر إلى علي (عليه السلام)، وهكذا علي (عليه السلام) يأتهم بأمر محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، ومحمد بأمر الله.

فرشتگان خدا و لشکریان خدا از مهدی اول فرمان می‌برند، همان‌گونه که وی از امام مهدی (علیه السلام) فرمان می‌برد تا این‌که امر به حضرت علی (علیه السلام) برسد و به همین صورت، علی (علیه السلام) از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان می‌برد و محمد نیز فرمانبر فرمان خداوند است.

فالذي أنزل العذاب بالأمر المتمرده هو الله سبحانه وتعالى، وهو محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وهو علي (عليه السلام) وهو الإمام المهدي (عليه السلام) ... وهو المهدي الأول ... وهم ملائكة الله الذين يأترون بأمر جند الله سبحانه وتعالى.

کسی که عذاب را بر امت‌های سرکش نازل کرد، خداوند سبحان و متعال است، و او حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است که عذاب را نازل کرد، و او حضرت علی (علیه السلام) است که عذاب را نازل کرد،

۱- فجر: ۶ تا ۱۴.

۲- در خطبه‌ای از امیرالمؤمنین که به تطنجیه معروف است، آمده: «... اگر بدانید بین آدم و نوح چه عجایی به انجام رسانیدم و امت‌ها که هلاک کردم؛ عذاب به حق بر آنان تعلق گرفت و چه بد اعمالی انجام دادند! من صاحب طوفان اول و صاحب طوفان دوم هستم، من صاحب سیل ارم هستم، من صاحب اسرار سر به مهر هستم، همراه قوم عاد و آن باغ‌ها، همراه قوم ثمود و آن آیات، من آن‌ها را ویران کردم، زلزله ایجاد کردم، من بازگرداننده‌شان هستم، نابودکننده‌شان و تدبیرکننده‌شان، من بناکننده‌شان هستم، گستراننده‌شان، میراننده‌شان و زنده‌کننده‌شان هستم...». مشارق انوار الیقین: ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

از رسول خدا روایت شده است: «ای علی! تو در نهان با انبیا بودی و آشکارا با من». نفحات الازهار میلانی: ج ۵ ص ۱۱۱.

از سلمان محمدی و ابودر غفاری از امیرالمؤمنین در حدیثی طولانی روایت شده است: «... من نوح را در کشتی حمل کردم، من همراه یونس در شکم ماهی بودم، و من همان کسی هستم که با موسی در دریا سخن گفت، کسی که سرزمین‌های پیشین را هلاک نمود. به من علم انبیا و اوصیا داده شده و فصل الخطاب با من نبوت محمد تکمیل می‌شود. من دریاها را جاری ساختم، و چشمه‌های زمین را شکافتم. من دنیا را بر رویش افکندم. من عذاب روز قیامت هستم. من خضر معلم موسی هستم. من تعلیم دهنده‌ی داوود و سلیمان هستم. من ذوالقرنینم. من همان کسی هستم که به اذن خداوند عزوجل سدش را برداشت. من زمین را گسترانیدم. من عذاب روز قیامت هستم. من همان منادی از مکانی دور هستم. من جنبنده‌ی زمین هستم...». مشارق انوار الیقین: ص ۲۵۷.

و او امام مهدی (علیه السلام) است که عذاب را نازل کرد ... و او مهدی اول است که عذاب را نازل کرد.... و آن‌ها فرشتگان خدایند که امر لشکر خداوند سبحان و متعال را به اجرا می‌رسانند.



پرسش ۱۶۵: آیهی (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا....)

سؤال / ۱۶۵: قوله تعالى: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا﴾ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا^(۱).

معنای این آیه (هر کس که خواهان این جهان زودگذر باشد هر چه بخواهیم برای کسی که بخواهیم ارزانی اش داریم، آن گاه جهنم را جایگاه او سازیم تا نکوهیده و مردود به آن درآئند * و هر که قصد آخرت نماید و در طلب آن سعی و تلاشش را در آن به کار بندد درحالی که مؤمن باشد، آنان کسانی هستند که از سعی و تلاششان سپاس‌گزاری خواهد شد).^(۲)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

الدنيا والآخرة طريقان مختلفان، هذا إلى المشرق، وهذا إلى المغرب. فمن توجه إلى أحدهما جعل الأخرى في ظهره، فلا يجتمعان في عين إنسان، ولا يجتمعان في قلب إنسان. لا يجتمع حب الدنيا وحب الآخرة في قلب إنسان^(۳). كيف، والله لا تساوي الدنيا عنده جناح بعوضة، ولو كانت لها

۱ - الإسراء: ۱۸ - ۱۹.

۲ - إسراء: ۱۸ و ۱۹.

۳ - قال رسول الله (ص): (الدنيا والآخرة ضربتان بقدر ما تقرب من أحدهما تبعد عن الأخرى) عوالي اللئالي: ج ۱ ص ۲۷۸ ح ۱۰۶، وقال علي (عليه السلام): (إن الدنيا والآخرة عدوان متفاوتان وسبيلان مختلفان، فمن أحب الدنيا وتولاها أبغض الآخرة وعادها. وهما بمنزلة المشرق والمغرب وماش بينهما، كلما قرب من واحد بعد من الآخر، وهما بعد ضربتان) نهج البلاغة / الحكم القصار (۱۰۳).

قیمتِ عنده لما كان لکافر فيها شربة الماء^(۱). کیف، واللّه لم ينظر إلى عالم الأجسام منذ خلقه^(۲)؟ کیف وکیف ...

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
دنيا و آخرت دو مسیر متفاوتند؛ این، رو به مشرق دارد و آن، رو به مغرب. کسی که به یکی روی آورد، دیگری را پشت سر خود نهاده است؛ و این دو در چشم انسان و در قلب انسان با هم جمع نمی گردند. حب و دوستی دنیا و حب آخرت در قلب انسان جمع نمی شوند؛^(۳) و چگونه باهم جمع شوند حال آن که به خدا سوگند دنیا در نظر خداوند به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش ندارد که اگر برای او قدر و قیمتی داشت، کافر در آن جرعه آبی نمی نوشید؛^(۴) و چگونه چنین باشد حال آن که خداوند از وقتی که عالم اجسام را آفریده به آن نگاه نینداخته است؟^(۵) و چگونه... و چگونه....

﴿فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^(۶).

(زندهار زندگی دنیا شما را نفریبند، و آن فریبنده، به خدا مغرورتان نگرداند).^(۷)

۱- قال الإمام الصادق (عليه السلام) في نصيحة لأحد أصحابه جاء فيها : (يا فضيل ابن يسار، لو عدلت الدنيا عند الله عز وجل جناح بعوضة ما سقى عدوه منها شربة ماء) الكافي : ج ۲ ص ۲۴۶ ح ۵.

۲- في تفسير الفاتحة للملا صدر المتألهين ، قال رسول الله (ص): (إن الله لم ينظر إلى الأجسام منذ خلقها)، وفي الجامع الصغير للسيوطي: ج ۱ ص ۲۷۳ ح ۱۷۸۰، قال رسول الله (ص): (إن الله تعالى لم يخلق خلقاً هو أبغض إليه من الدنيا، وما نظر إليها منذ خلقها بغضاً لها).

۳- رسول خدا می فرماید: «دنيا و آخرت برخلاف یکدیگر هستند؛ هر اندازه به یکی نزدیک تر شود، از دیگری دور خواهد شد». عوالی اللثالی: ج ۱ ص ۲۷۸ ح ۱۰۶؛ و علی می فرماید: «دنيا و آخرت دو دشمن آشتی ناپذیر و دو راه مختلف اند؛ پس کسی که دنیا را دوست بدارد و به آن عشق ورزد آخرت را دشمن داشته، با آن عداوت می کند. این دو همچون مشرق و مغرب اند: پونده‌ی این دو راه، هرگاه به یکی از دوطرف نزدیک شود از دیگری دور گردد، و آن دو همانند هُوو می باشند». نهج البلاغه: حمت ۱۰۳.

۴- در نصیحتی که امام صادق به یکی از یارانش می فرماید آمده است: «ای فضیل بن یسار! اگر دنیا در نظر خداوند عَزَّوَجَلَّ به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش و قیمت داشت، دشمن او جرعه آبی از آن نمی نوشید». کافی: ج ۲ ص ۲۴۶ ح ۵.

۵- در تفسیر سوره‌ی فاتحه ملا صدرا المتألهین آمده است: رسول خدا می فرماید: «خداوند از زمانی که عالم جسدها را خلق کرد به آن نگاه نینداخته است» و در جامع الصغير سیوطی ج ۱ ص ۲۷۳ ح ۱۷۸۰ روایت شده است که رسول خدا فرمود: «خداوند متعال خلقتی که بیش از دنیا به او دشمنی کرده باشد، نیافریده است و از زمانی که با انزجار آن را آفرید به آن ننگریسته».

۶- فاطر: ۵.

۷- فاطر: ۵.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ﴾: أي الدنيا، ﴿عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾: أي أعطاه الله فيها إذا أراد الله، ويعطي الله ما يريد إعطاءه لمن يريد إعطاءه، فربما يطلب الإنسان الدنيا ويخسر الآخرة، ولكنه لا يحصل على شيء من الدنيا، فيخسر الدنيا والآخرة.

(هر کس که خواهان این جهان زودگذر باشد)، یعنی دنیا (هر چه بخواهیم برای کسی که بخواهیم ارزانی اش داریم)، یعنی اگر خداوند اراده کند در آن او را بهره‌مند می‌سازد و آنچه را که اراده کند ببخشد، به کسی که بخواهد می‌بخشد؛ اما چه بسا انسان دنیا را بطلبد و آخرت را از کف بدهد ولی چیزی از دنیا هم به دست نیابد و در نتیجه خسران دنیا و آخرت را نصیب خود کند.

ثم تكون نتيجة طالب الدنيا في الآخرة خسارة عظيمة، ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا﴾^(۱).

به این ترتیب نتیجه‌ی خواستن دنیا در برابر آخرت، زبانی بس عظیم خواهد بود: (آن‌گاه جهنم را جایگاه او سازیم تا نکوهیده و مردود به آن درآفتد).^(۲)

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾: إرادة الدنيا لا تحتاج إلى شيء فقط النية والإعراض عن الآخرة، أما إرادة الآخرة فتحتاج إلى الإيمان بولي الله الأعظم والحجة في كل زمان، وتحتاج إلى السعي مع ولي الله والحجة على الناس في كل زمان، وهذا السعي هو من القرض الذي قال عنه تعالى: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾^(۳).

(و هر که قصد آخرت نماید و در طلب آن سعی و تلاشش را در آن به کار بندد در حالی که مؤمن باشد): دنیاخواهی به چیزی جز نیت و روی‌گردانی از آخرت نیاز ندارد. ولی آخرت‌خواهی به ایمان به بزرگ‌ترین ولی خداوند و حجت خدا در هر زمان نیاز دارد و مستلزم کار و تلاش همراه با ولی خدا و حجت بر مردم در هر زمان

۱- الإسراء: ۱۸.

۲- اسراء: ۱۸.

۳- الحديد: ۱۱.

است و این کار و تلاش از جمله‌ی همان قرضی است که خدای متعال درباره‌اش می‌فرماید: (کیست که خدا را قرضی نیکو دهد تا برای او دو چندانش کند و او را پاداش نیکو باشد؟).^(۱)

ويقرض الله: أي يصل الإمام بصلته^(۲)، إما مادية في أموال، أو يسعى بجهد مع ولي الله، ويجاهد مع ولي الله بلسانه ويده، والصلته الأخيرة أفضل قطعاً من الأولى.

به خدا قرض دهد یعنی به امام صله‌ای دهد،^(۳) یا مادی که در اموال است؛ یا این که در راه ولیّ خداوند، تلاش و کوشش کند و با زبان و دستش، با ولیّ خداوند تلاش کند. صله‌ی دوم، قطعاً از اولی برتر است.

وهؤلاء الذي يسعون مع ولي الله بعد الإيمان به؛ لأن الإيمان به هو الإيمان بالله سبحانه وتعالى ﴿سَعَيْتُمْ مَشْكُوراً﴾، والذي يشكرهم هو الله سبحانه وتعالى؛ لأنهم أقرضوه هو سبحانه وتعالى، فقد جعل سبحانه هذا الأمر (السعي مع الإمام) قرضاً لله وعلى الله سداد، فيكون سداد الله هو شكر هؤلاء؛ لأنهم عباد شاكرون، فقد شكروا نعمته الله عليهم بولي الله وسعوا معه إلى الله، ﴿وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^(۴).

این کسانی که همراه با ولیّ خدا سعی و تلاش می‌کنند، پس از ایمان آوردن به او می‌باشد؛ چرا که ایمان آوردن به او، ایمان به خداوند سبحان و متعال می‌باشد، (از سعی و تلاش‌شان سپاس‌گزاری خواهد شد) ، و کسی که از آن‌ها سپاس‌گزاری می‌کند خود خداوند سبحان و متعال است؛ زیرا آن‌ها به خداوند سبحان و متعال

۱- حدید: ۱۱.

۲- انظر: الكافي: ج ۱ ص ۵۳۷، باب صلة الامام، وفيه سبعة أحاديث منها:

عن الخيبري ويونس بن ظبيان قالا: سمعنا أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: (ما من شيء أحب إلى الله من إخراج الدراهم إلى الامام وإن الله ليجعل له الدرهم في الجنة مثل جبل أحد، ثم قال: إن الله تعالى يقول في كتابه: من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له أضعافاً كثيرة، قال: هو والله في صلة الامام خاصة).

وعن إسحاق بن عمار، عن أبي إبراهيم (عليه السلام) قال: (سألته عن قول الله عز وجل: من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له وله أجر كريم، قال: نزلت في صلة الامام).

۳- به کافی ج ۱ ص ۵۳۷ باب صله به امام که در آن هفت حدیث وجود دارد مراجعه نمایید؛ از جمله: «هیچ چیز نزد خداوند دوست داشتنی‌تر از دادن درهم به امام نیست که خداوند آن درهم را در بهشت برای او چون کوه احد می‌نماید». سپس فرمود: «خداوند متعال در کتابش می‌فرماید: (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ) (کیست که خدا را قرضی نیکو دهد تا برای او دو چندانش کند و او را پاداش نیکو باشد؟)» فرمود: «به خدا سوگند منظور، به طور خاص صله به امام می‌باشد».

از اسحاق بن عمار از ابا ابراهیم روایت شده است: از این سخن خداوند عزوجل سوال کردم (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ) (کیست که خدا را قرضی نیکو دهد تا برای او دو چندانش کند و او را پاداش نیکو باشد؟) فرمود: «درباره‌ی صله به امام نازل شده است».

۴- سبأ: ۱۳.

قرض داده‌اند و خداوند خود این (کار و تلاش همراه با امام) را قرضی به خدا در نظر گرفته و بازپرداخت آن نیز بر عهده‌ی خداوند است و پرداخت خداوند همان سپاس‌گزاری از این‌ها می‌باشد؛ زیرا آن‌ها بندگان هستند شاکر، که نعمت ولیّ خداوند بر خودشان را شکر گزارده‌اند و به همراه او به سوی خداوند، سعی و تلاش نموده‌اند (و اندکی از بندگان من سپاس‌گزارند) .^(۱)

وشکر الله لعبد هو نعمته ما بعدها نعمته؛ لأنها خاصة بآل محمد (عليهم السلام) فمن شكره الله كان منهم، (سلمان منا أهل البيت)^(۲). انظر ماذا قال تعالى في سورتهم وهي (هل أتى): ﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾^(۳)، وهؤلاء الذين سعيهم مشكور في سورة (هل أتى) هم: محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة والمهديون (عليهم السلام)، فمن سعى سعيهم ووالاهم وجاهد معهم بماله وقلبه ولسانه ويده كان منهم، ﴿فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾^(۴)، أي منا أهل البيت.

سپاس‌گزاری خداوند از بنده، نعمتی است که بالاتر از آن نعمتی وجود ندارد؛ زیرا نعمتی است که به آل محمد (عليهم السلام) اختصاص داده شده و کسی که خداوند سپاس‌گزارش باشد، در زمره‌ی آن‌ها (عليهم السلام) خواهد بود «سلمان از ما اهل بیت است».^(۵) بنگر خداوند متعال در سوره‌ی مربوط به آن‌ها (هل أتى) چه فرموده است: (این پاداش شما است و از سعی و کوششتان سپاس‌گزاری شده است)^(۶)، و این‌ها که در سوره‌ی «هل أتى» از سعی و کوششان قدردانی شده است حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و علی، فاطمه، حسن، حسین، ائمه و مهديين (عليهم السلام) هستند. لذا، کسی که همانند سعی آن‌ها سعی و تلاش کند و از آن‌ها پیروی کند و با مال و قلب و زبان و دستش همراه با آن‌ها جهاد کند، از آن‌ها است: (آنان کسانی هستند که از سعی و تلاش‌شان سپاس‌گزاری خواهد شد)^(۷).



۱- سیأ: ۱۳.

۲- عیون أخبار الرضا (علیه السلام): ج ۱ ص ۷۰ ح ۲۸۲.

۳- الإنسان: ۲۲.

۴- الإسراء: ۱۹.

۵- عیون أخبار الرضا: ج ۱ ص ۷۰ ح ۲۸۲.

۶- انسان: ۲۲.

۷- إسراء: ۱۹.

پرسش ١٦٦: آیهی (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ....) (و حق خویشاوندان را ادا کن....)

سؤال / ١٦٦: قال تعالى: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا ۖ إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾^(١). ما معنى هذه الآية؟ وكيف يكون التبذير؟ وهو ربما من صغائر الذنوب بهذه الخطورة ويجعل الإنسان أخاً للشيطان مع أن كبائر الذنوب لم يعبر عنها بهكذا تعبير: ﴿كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾!؟

حق تعالى می فرماید: (و حق خویشاوندان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن و هیچ اسراف کاری مکن * که اسراف کاران برادران شیاطین هستند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است)^(٢). معنای این آیه چیست؟ تبذیر و اسراف کاری چگونه می باشد؟ و چه بسا تبذیر جزو گناهان کوچک باشد ولی به آن این چنین اهمیت داده شده است که انسان را برادر شیطان می گرداند و حال آن که از گناهان کبیره به (كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ) تعبير نشده است؟!

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين

في الآية التي قبلها قال تعالى: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا﴾ . وذو القربى: آل محمد (عليهم السلام)^(٣)، قال تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^(٤)، وهم مساكين الله، فلا يوجد إنسان يتدلل ويتمسكن بين يدي الله مثلهم، فهم مساكين الله.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا.

١- الإسراء: ٢٦- ٢٧.

٢- إسراء: ٢٦ و ٢٧.

٣- روى الشيخ الصدوق في أماليه عند مجئ سبایا الامام الحسين (عليه السلام) الى الشام وسبهم من قبل شيخ من أهل الشام، قال: (.. قال له علي بن الحسين عليهما السلام : (أما قرأت كتاب الله عز وجل ؟ قال: نعم، قال: أما قرأت هذه الآية (قل لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة في القربى) ؟ قال: بلى. قال: فنحن أولئك. ثم قال: أما قرأت (وأت ذَا القربى حقه) ؟ قال: بلى. قال: فنحن هم ..) الامالي : ص ٢٣٠.

٤- الشورى: ٢٣.

در آیه‌ای که پیش از آن آمده است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و حق خویشاوندان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن و هیچ اسراف‌کاری مکن﴾ : ذی القربی، آل محمد (علیهم السلام) هستند. ^(۱) حق تعالی می‌فرماید: (بگو: بر این رسالت مزدی از شما طلب نمی‌کنم مگر دوست داشتن خویشاوندان) ^(۲) ، و این‌ها مسکینان خدایند و هیچ انسانی به مانند آن‌ها در پیشگاه خدا اظهار حقارت و مسکنت نمی‌کند؛ بنابراین این‌ها، مسکینان خداوند هستند.

وابن السبیل أيضاً هي في آل محمد (عليهم السلام)، فابن السبیل أي سبیل الله، أي طریق الله، فهم أي آل محمد أبناء سبیل الله، وحقهم عند كل إنسان هو كل ما يملك من مال وقوة بدنية، وكل ما وهبه الله له فهو حقهم (عليهم السلام)، أي أن يسعى معهم ، بعد إيمانه بهم، لأنه يسعى بماله وجسده و... و... وكلها حقهم (عليهم السلام) الذي حوَّله الله به، وجعله أمانة عنده، ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ ^(۳)؛ لأنه لولا محمد وآل محمد لما خلق الله الخلق ، فهم الأدلاء على الله.

(ابن السبیل) (در راه مانده) نیز آل محمد (علیهم السلام) می‌باشد. منظور از (ابن السبیل) راه و سبیل خدا یعنی طریق الهی می‌باشد؛ بنابراین آن‌ها یعنی آل محمد ماندگان در راه خدایند و حق آن‌ها بر هر انسانی، هر چه در تملکش باشد از مال و توان بدنی می‌باشد، و نیز هر چه که خداوند به او بخشیده، حق آن‌ها (علیهم السلام) است؛ یعنی این که پس از ایمان آوردن به آن‌ها همراه با آنان تلاش و کوشش کند؛ چراکه او با مال و بدن و... و... خود تلاش می‌کند و این‌ها همه حق آل محمد (علیهم السلام) است که خداوند به او واگذار کرده و آن را امانتی نزد او قرار داده است: (ما این امانت را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن را بر دوش گرفت؛ به راستی او ستمکاری نادان بود) ^(۴) ؛ چراکه اگر محمد و آل محمد (علیهم السلام) نبودند، خداوند خلق را نمی‌آفرید؛ لذا آنان راهنمایان به سوی خدا می‌باشند.

۱- شیخ صدوق در امالی هنگام وارد شدن فرزندان امام حسین به شام و سب و دشنام داده شدن به آن‌ها توسط شامیان روایت می‌کند: علی بن الحسین به او فرمود: «آیا کتاب خداوند عزوجل را نخوانده‌ای؟!» گفت: چرا، خوانده‌ام. فرمود: «آیا این آیه را نخوانده‌ای؟! (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (بگو: بر این رسالت مزدی از شما طلب نمی‌کنم مگر دوست داشتن خویشاوندان)» گفت: خوانده‌ام. فرمود: «ما همان‌ها هستیم». سپس فرمود: آیا نخوانده‌ای (وَأَتَى ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (و حق خویشاوندان را ادا کن)؟! گفت: آری. فرمود: «ما همان‌ها هستیم...». امالی: ص ۲۳۰.

۲- شوری: ۲۳.

۳- الأحزاب: ۷۲.

۴- احزاب: ۷۲.

﴿وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا﴾: أي لا تُضَعُ حقهم الذي بينته فيما سبق، فتبذل جهدك وسعيك مع عدوهم، أو من يخالفهم، فتكون كمن يرمي نعمة الله في المزبلة والنجاسة، لأن أعداءهم ومخالفهم هم المزبلة والنجاسة والبالوعة، فتكون بذلك نظير عدوهم اللعين (الشیطان) وأخاً له، بما ضيعت من حقوقهم التي خولك الله التصرف بها وتكون بذلك قد خنت الأمانة التي ائتمنتك الله عليها.

(و هیچ اسراف نکن) : یعنی حق آن‌ها را که پیش‌تر بیان کردم ضایع مگردان و به یاری دشمنان آن‌ها یا کسی که سر ناسازگاری با آن‌ها دارد پیردازی که در این صورت، همانند کسی خواهی بود که نعمت خداوند را در زباله‌دانی و نجاست افکنده است چراکه دشمنان آن‌ها و مخالفانشان، همان زباله‌دانی و نجاست می‌باشند که به این ترتیب، همانند دشمن لعین آن‌ها (شیطان) و برادر او خواهی شد بدین دلیل که حقوق آن‌ها که خداوند اجازه تصرف در آن‌ها را به تو داده ضایع کردی و به این ترتیب به امانتی که خداوند به تو سپرده خیانت کردی.

﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾^(١)، هذا هو معنى الآية، أي الذين يبذرون حقوق آل محمد (عليهم السلام)^(٢)، ومن التبذير أيضاً إعطاء أسرارهم (عليهم السلام) وجواهر كلامهم (عليهم السلام) لعدوهم ومخالفهم الذي لا ترجى هدايته.

(همانا اسراف‌کاران برادران شیاطین هستند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است)^(٣) . این معنای آیه است؛ یعنی کسانی که در حقوق آل محمد (علیهم السلام) اسراف و تبذیر می‌کنند،^(٤) و از جمله مصداق‌های تبذیر حق آن‌ها، افشای اسرار آن‌ها و گوهرهای سخنان آن‌ها (علیهم السلام) برای آن دسته از دشمنان و مخالفین آن‌ها است که امید ی بر هدایت آن‌ها نمی‌باشد.

١- الإسراء: ٢٧.

٢- عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله: (ولا تبذر تبذيراً)، قال: (لا تبذروا ولاية علي (عليه السلام)) المحاسن للبرقي: ج ١ ص ٢٥٧، بحار الأنوار: ج ٢٥ ص ٢٨٤.

وعن جميل عن إسحاق بن عمار في قوله: (ولا تبذر تبذيراً) قال: (لا تبذر في ولاية علي (عليه السلام)) تفسير العياشي: ج ٢ ص ٢٨٨ ح ٥٧.

٣- إسراء: ٢٧.

٤- از اسحاق بن عمار از ابوعبدالله که درباره‌ی این سخن خداوند (وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا) (و هیچ اسراف‌کاری مکن) فرمود: «ولایت علی را ضایع مکن». محاسن برقی: ج ١ ص ٢٥٧؛ بحار الأنوار: ج ٢٥ ص ٢٨٤.

از جميل بن اسحاق درباره‌ی (وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا) (و هیچ اسراف‌کاری مکن) روایت شده است: «در ولایت علی اسراف‌کاری نکن». تفسیر عیاشی: ج ٢ ص ٢٨٨ ح ٥٧.



پرسش ۱۶۷: درباره‌ی آیه‌ی (وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا....)

سؤال / ۱۶۷: بسم الله الرحمن الرحيم والصلاة والسلام على محمد وآل محمد

سیدی الیمانی السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

أرجو الإجابة على أسئلتی فإني سائل، وأنتم آل محمد معدن الكرم، وإذا صدق السائل هلك

المسؤول:

بسم الله الرحمن الرحيم و سلام و صلوات بر محمد و آل محمد!

اقای من یمانی سلام علیکم و رحمت خدا و برکاتش بر شما باد

امیدوارم به سوالم پاسخ دهید که من درخواست کننده هستم و شما آل محمد معدن جود و کرم؛ که اگر

درخواست کننده راست گوید، سوال شونده هلاک خواهد شد.

قال تعالی: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^(۱). وقال تعالی: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾^(۲).

حق تعالی می فرماید: (و کافران گروه گروه به جهنم رانده شوند و چون به جهنم رسند درهایش گشوده گردد و نگهبانان آتش گویند: آیا فرستادگانی از خود شما بر شما مبعوث نشدند تا آیات پروردگارتان را برایتان بخوانند و شما را از دیدار در چنین روزی بترسانند؟ می گویند: بلی ولی بر کافران کلمه‌ی عذاب محقق شده بود)^(۳)، و نیز می فرماید: (و آنان را که از پروردگارشان ترسیده بودند گروه گروه به بهشت برده می شوند و چون به بهشت

۱- الزمر: ۷۱.

۲- الزمر: ۷۳.

۳- زمر: ۷۱.

برسند درهائش گشوده گردد و نگاهبانان بهشت گویندشان: سلام بر شما! گوارایتان باد! جاودانه به اندرون آید).^(۱)

والتساؤل هنا عن الفرق بين قوله تعالى (فتحت أبوابها) عند ذكر حالة دخول الكافرين إلى جهنم في الآية (۷۱)، وبين قوله تعالى: (وفتحت أبوابها) عند ذكر حالة دخول المتقين إلى الجنة في الآية (۷۳)، فلم ذكر حرف الواو في الثانية، ولم يذكره في الأولى؟

پرسشی که در این جا پیش می آید درباره ی تفاوت میان این سخن حق تعالی (فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا) به هنگام بیان وضعیت داخل شدن کافری در جهنم در آیه ی ۷۱ با گفتار (وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا) به هنگام بیان وضعیت داخل شدن تقواییان به بهشت در آیه ی ۷۳ می باشد؛ چرا در آیه ی دوم حرف «واو» آمده است ولی در آیه ی نخست خیر؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

النار عقاب، والعقاب لا تفاضل فيه، فهو امتهان، قال تعالى: ﴿قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا دَارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۲). فبمجرد مجيء وحضور أهل النار المستحقين لها كعقوبة لهم على سوء أعمالهم تفتح أبوابها لهم جميعاً، فلا فضل لفوج منهم مثلاً ليسلم مفاتيح النار، وحتى لو تسلمها أحدهم فهي ليست كرامة له لأنه واردها.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً. آتش عذاب است و در عذاب هیچ برتری و فزونی جستن در کار نیست و تنها کوچکی و حقارت می باشد. حق تعالی می فرماید: (گوید: به میان امت هایی از جن و انس که پیش از شما بوده اند، در آتش داخل شوید. هر امتی که به آتش داخل شود امت همکیش خود را لعنت کند تا چون همگی در آن جا گرد آیند، گروه هایی

۱- زمر: ۷۳.

۲- الأعراف: ۳۸.

که پیرو بوده‌اند درباره‌ی گروه‌هایی که پیشوا بوده‌اند گویند: پروردگارا! اینان ما را گمراه کردند، دو چندان در آتش عذابشان کن. گوید: عذاب همه دو چندان است، ولی شما نمی‌دانید.^(۱) پس اهل آتش که به خاطر اعمال بدشان مستحق آن شده‌اند به محض این که بیایند و حضور یابند، تمام درهای جهنم برای آن‌ها گشوده می‌گردد و بر هیچ گروهی از آن‌ها هیچ فضل و برتری وجود ندارد که مثلاً کلیدهای آتش را تحویل گیرد، و حتی اگر یکی از آن‌ها کلیدها را دریافت دارد، بزرگواری و کرامتی برای او نیست؛ چراکه او در آتش وارد می‌شود.

أما الجنة فهي الثواب، وفي عرصات يوم القيامة يُكافأ فوج من بني آدم - زمرة كما في السورة - بأن يسلم مفاتيح الجنة ويكون هذا الفوج (أو الزمرة) أول الداخلين إلى الجنة، وهم الذين يفتحون باب الجنة، وبهم تفتح الجنة، فيحاسب أصحاب الجنة في القيامة لبيان فضل أهل الفضل منهم. فالواو أفادت (التراخي والمهلة)، حتى يسلم هؤلاء الفوج (الزمرة) مفاتيح الجنة، وهم أصحاب القائم (عليه السلام).

اما بهشت پاداش است و در عرصه‌های روز قیامت گروهی از فرزندان آدم مطابق آنچه که در سوره آمده است پاداش می‌گیرند. این دسته یا گروه اولین کسانی خواهند بود که وارد بهشت می‌شوند و آن‌ها هستند که درب‌های بهشت را می‌گشایند و با آن‌ها بهشت گشوده می‌گردد. بنابراین اهل بهشت به این جهت مورد حساب و کتاب قرار می‌گیرند تا فضیلت و برتری اهل فضیلت از میان آن‌ها مشخص گردد. بنابراین «واو» عقب انداختن و مهلت دادن را می‌رساند تا این که این دسته (گروه) کلیدهای بهشت را دریافت دارند و این‌ها، اصحاب قائم (عليه السلام) می‌باشند.

أما أصحاب النار فلا داعٍ للتراخي والمهلة معهم، فهم يدخلون النار بغير حساب؛ لأن أسماءهم غير مكتوبة في سجل الحياة، بل هم أموات لا يكلمهم الله ولا يحاسبهم فكفى بالنار مكلم لهم ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^(۲)، وقال تعالى: ﴿قَالَ اخْسَوْوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُون﴾^(۳).

۱- اعراف: ۳۸.

۲- آل عمران: ۷۷.

۳- المؤمنون: ۱۰۸.

اما دلیلی برای به عقب انداختن و مهلت دادن به اهل آتش نمی‌باشد و آن‌ها بی‌حساب به آتش داخل می‌شوند؛ چراکه اسامی آن‌ها در سجل حیات ثبت نشده است؛ بلکه آن‌ها مردگانی هستند که خداوند با آنان سخن نمی‌گوید و آن‌ها را محاسبه نمی‌نماید و همین بس که آتش با آن‌ها سخن می‌گوید: (کسانی که عهد خدا و سوگندهای خود را به بهایی اندک می‌فروشدند در آخرت نصیبی ندارند و خداوند در روز قیامت نه با آنان سخن می‌گوید و نه به آنان می‌نگرد و نه آنان را پاکیزه می‌سازد، و برایشان عذابی است دردآور)^(۱) (گوید: در آتش گم شوید و با من سخن مگویید).

پرسش ۱۶۸: آیهی (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ)

سؤال / ۱۶۸: مولانا المفدی السید احمد الحسن (حفظه الله):

أنا أحد الأنصار وقد سألتني أحد المسلمين عن معنى الآية: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾^(۱)، فلو كانت النصراري والمسيح يعبدون عيسى - بن مريم (عليه السلام)، فهل يعني أن عيسى (عليه السلام) يدخل في جهنم هو وأمه العذراء (سلام الله عليهما)، أم هناك تفسير آخر؟!

آقا و سید گرامی ما، سید احمد الحسن که خداوند حفظش کند! من یکی از انصار هستم و یکی از مسلمانان از معنای آیهی (شما و آن چیزهایی که سواى الله می‌پرستیدید هیزم‌های جهنم هستید که به آن وارد می‌شوید)^(۲) ، از من سوال کرده است. اگر نصراری و مسیحیان عیسی بن مریم (علیه السلام) را پرستند، آیا این به آن معنا است که حضرت عیسی (علیه السلام) و مادرش عذرا (علیها السلام) وارد جهنم می‌شوند؟ یا این که آیه تفسیر دیگری دارد؟!

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

۱- مؤمنون: ۱۰۸.

۲- الأنبياء: ۹۸.

۳- انبياء: ۹۸.

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى﴾^(۱).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
(این ها چیزی نیستند جز نام‌هایی که خود و پدران‌تان به آن‌ها داده‌اید و خداوند هیچ دلیلی بر آن‌ها نفرستاده است. تنها از پی گمان و هوای نفس خویش می‌روند و حال آن‌که از جانب پروردگارشان هدایت آمده است.)^(۲)

إن حقيقة عبودية هؤلاء هي أنهم يعبدون الأنا والأهواء النفسية، فمعنى الآية: إنهم وأهواءهم حطب جهنم، فقد سَعَّرَ الأنا والهوى جهنم في داخلهم، فكان حطبها، وسيُسَعَّرُونَ هم جهنم ويكونون حطبها. كما أنه على طول المسيرة الإنسانية يحارب الدين بالدين، أي يحارب العلماء غير العاملين وأتباعهم ومقلدوهم - أي الذين يعبدونهم - الأنبياء والأوصياء ومن يؤمن بهم، قال تعالى: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^(۳)، أي اتبعوا علماءهم وحاربوا الأنبياء والأوصياء (عليهم السلام)، فأسمى هؤلاء الأتباع يعبدون علماءهم غير العاملين من دون الله.

حقیقت بندگی این افراد آن است که انانیت (خود خواهی) و هواها و خواست‌های نفسانی را می‌پرستند؛ بنابراین معنای آیه چنین می‌باشد: آن‌ها و هواهای‌شان هیزم جهنم‌اند و «مَنْ» (انا) و خواست نفس، جهنم را در درون‌شان شعله‌ور ساخته است و در نتیجه هیزم آن هستند و آن‌ها خود، جهنم را شعله‌ور خواهند کرد و هیزمش خواهند شد. كما این‌که در طول مسیر حرکت انسانی، دین به جنگ دین رفته است؛ یعنی علمای بی‌عمل و پیروان و مقلدان آن‌ها یعنی کسانی که آن‌ها را می‌پرستند با انبیا و اوصیا و کسانی که به ایشان ایمان آورده‌اند می‌جنگند. حق تعالی می‌فرماید: (آن‌ها احبار و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)^(۴)؛ یعنی از علمای خود پیروی کردند و با انبیا و اوصیا (عليهم السلام) جنگیدند. به این ترتیب این پیروان، در واقع علمای بی‌عمل خود را به جای خداوند به پرستش گرفتند.

۱- النجم : ۲۳.

۲- نجم: ۲۳.

۳- التوبة : ۳۱.

۴- توبه: ۳۱.

ورد عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) في قوله تعالى: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾، فَقَالَ: (أَمَّا وَاللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ وَلَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالَ فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ)^(١).

از ابو عبدالله (عليه السلام) درباره‌ی این گفتار حق تعالی (آن‌ها احبار و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند) ، روایت شده است که فرمود: «به خدا سوگند که آن‌ها ایشان را به عبادت خودشان فرانخواندند که اگر چنین می‌کردند پاسخشان نمی‌گفتند؛ اما حرامی را بر آن‌ها حلال و حلالی را بر آن‌ها حرام نمودند و در نتیجه آن‌ها را به گونه‌ای که خود آگاه نبودند عبادت کردند»^(٢).



١- إنما جعل الله تعالى في القرآن لينتفع بها الناس وليأخذوا منها عبرة ولهذا أيضاً نبه الرسول (ص) على أن ما كان في الأمم السابقة سيحصل في هذه الأمة حدو النعل بالنعل، وبعد هذه الآية الكريمة والحديث الشريف ليسأل الإنسان نفسه هل هو من الذين تنطبق عليه هذه الآية والحديث؟ ليسأل هل اتبع علماءه دليل؟ وما هو الدليل على إيتابهم؟ ثم هل هم من الذين يصح إيتابهم؟ أم من جملة مصاديق حديث رسول الله (ص): (فقهاء آخر الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة واليهيم تعود). وهل هؤلاء من الذين وصفهم أهل البيت (ع) بأنهم أول من يحارب الإمام المهدي (عليه السلام) ويقولون له: (ارجع يا بن فاطمة فالدين بخير)، فما زلنا نستلم الحقوق (أموال الإمام) فلا حاجة لقدومك، أو من جملة مصاديق قوله تعالى: (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) الفرقان : ٣٠، هؤلاء الذين قالوا إن القرآن والاستدلال به ليس بحجة، أم من الذين طعنوا في حديث أهل البيت (ع) وقالوا إن حديثهم ليس بحجة وغير ذلك الكثير الكثير من الذي يفضحه الواقع المعاش.

٢- جز این نیست که خداوند متعال آن چه در قرآن است را برای این قرار داده که مردم بهره‌مند گردند و از آن عبرت گیرند و از همین رو رسول خدا خبر می‌دهد که آن چه در امت‌های پیشین واقع گشته است، قدم به قدم در این امت نیز حاصل خواهد شد. پس، از این آیه‌ی کریم و حدیث شریف انسان باید از خود بپرسد که آیا او جزو کسانی است که مصداق این آیه می‌باشند؟ یا از زمره‌ی مصادیق حدیث رسول خدا که: «فقهای آخر الزمان شورزترین فقهای هستند که آسمان بر آن‌ها سایه افکنده است؛ فتنه از آن‌ها خارج می‌شود و به آن‌ها بازمی‌گردد» و آیا اینان از جمله کسانی هستند که اهل بیت (علیهم السلام) آن‌ها را به این که اولین کسانی که با امام مهدی به نبرد برمی‌خیزند، می‌باشند و به او می‌گویند: «بازگرد ای فرزند فاطمه که دین به سلامت است» که ما حقوق (اموال امام) را تسلیم نمی‌کنیم؛ پس دلیلی بر آمدن تو وجود ندارد؛ یا از جمله مصادیق این سخن حق تعالی می‌باشند: (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) (فرستاده گفت: ای پروردگار من! قوم من قرآن را ترک گفتند) (فرقان: ٣٠). این کسانی که می‌گویند قرآن و استدلال به آن دلیل نمی‌باشد؛ یا از جمله‌ی کسانی که بر حدیث اهل بیت (علیهم السلام) طعنه می‌زنند و می‌گویند حدیث آن‌ها حجت نیست و بسیار بسیار کسان دیگری که در زندگی روزمره به آن هتک حرمت می‌کنند.

پرسش ۱۶۹: تاریکی‌های سه‌گانه‌ی یاد شده در قرآن کدام است؟

سؤال / ۱۶۹: ما هي الظلمات الثلاث في قوله تعالى: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾^(۱).

در این سخن حق تعالی تاریکی‌های سه‌گانه کدام است؟ (شما را از یک نفس بیافرید و سپس جفتش را از آن قرار داد و برایتان از چهارپایان هشت جفت بیافرید. شما را در شکم مادرانتان طی خلقتی پس از خلقتی دیگر در درون تاریکی‌های سه‌گانه آفرینش بخشید. این است خدای یکتا پروردگار شما. فرمان‌روایی از آن او است. خدایی جز او نیست. پس چگونه روی گردانیده می‌شوید؟)^(۲).

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

هي: ظلمة الذر، وظلمة الدنيا، وظلمة الرجعة، وهي عوالم قوس النزول.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا.

این تاریکی‌ها عبارتند از تاریکی عالم ذر، تاریکی دنیا و تاریکی رجعت که عوالم قوس نزول می‌باشند.

وعوالم قوس الصعود هي الأنوار الثلاثة وهي: قبل الفناء، والفناء، والعودة بعد الفناء. وهي مراتب محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) الثلاثة قبل فتح الحجاب، وبعد فتح الحجاب، وبعد عودة الحجاب. فهو يخفق بين الفناء في الذات الإلهية فلا يبقى إلا الله الواحد القهار، وبين عودته إلى الأنا والشخصية.

عوالم قوس صعود انوار سه‌گانه‌ی پیش از فنا، فنا شدن و بازگشت پس از فنا؛ و این‌ها مراتب سه‌گانه‌ی حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) پیش از کشف حجاب، پس از کشف حجاب و پس از بازگشت

۱- الزمر: ۶.

۲- زمر: ۶.

حجاب می‌باشند. آن حضرت بین فنا شدن در ذات الهی که چیزی باقی نمی‌ماند مگر خداوند واحد قهار، و بازگشتش به من و شخصیت، نوسان می‌کند.

وهذه المراتب الستة في قوس الصعود والنزول تمثل كل الوجود، وتجلي النور في الظلمة وظهور الموجودات بالنور في الظلمات، وهي واو النزول. و واو الصعود تشير إلى الستة أيام والست مراتب.

(٦) واو النزول.

(و) واو الصعود.

این مراتب شش‌گانه در قوس صعود و نزول، بیان‌گر کل وجود، و تجلی نور در تاریکی و ظهور موجودات توسط نور در تاریکی‌ها که همان «واو» نزول است، می‌باشند؛ و «واو» صعود اشاره دارد به شش روز و شش مرتبه.

«٦»: واو نزول.

«و»: واو صعود.

والدائرة في رأس الواو تدل على الحيرة في قوس الصعود وهي الحيرة في النور؛ لعدم إدراك ومعرفة النور التام الذي لا ظلمة فيه، وهو الله سبحانه وتعالى معرفة تامة وكاملة، فتكون مراتب قوس الصعود هي: قبل الفتح، وبعد الفتح والفناء، والثالثة هي العودة إلى الأنا والشخصية بعد الفناء.

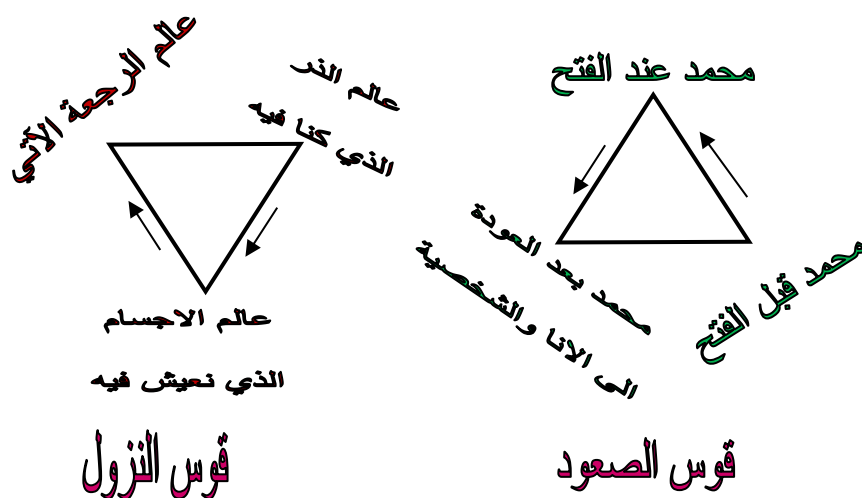
دایره‌ای که در سر «واو» قرار دارد بر حیرت در قوس صعود دلالت می‌نماید و این، حیرت و سرگردانی در نور است؛ به دلیل عدم ادراک و شناخت نور تامی که هیچ ظلمتی در آن نیست، و او خدای سبحان معرفت و شناخت تام و کامل می‌باشد. بنابراین مراتب قوس صعود عبارت است از: پیش از کشف حجاب، پس از فتح و فنا، و سومی بازگشت به من و شخصیت پس از فنا است.

أما الحيرة في الظلمة لأنها في أدنى مراتبها لا تُدرك ولا يُحصَل منها شيء، بل هي ظلمة وعدم ليس لها حظ من الوجود إلا قابليتها للوجود، وهذه هي حقيقة المادة ظلمة وعدم لا يُحصَل منها شيء، ولا يُعرف منها شيء، لولا تجلي الصورة الملكوتية فيها وإظهارها لها.

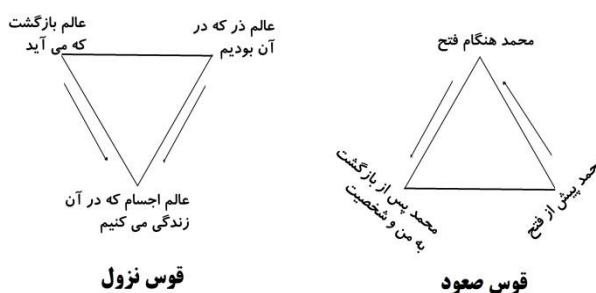
اما حیرت و سرگردانی در ظلمت از آن‌جا که در پایین‌ترین مراتب آن است، درک نمی‌شود و چیزی از آن حاصل نمی‌گردد؛ بلکه ظلمت و عدمی است که بهره‌ای از وجود نبرده جز قابلیتش برای موجود بودن نبرده

است؛ و این، همان حقیقت ماده است و اگر تجلی صورت ملکوتی در آن و ظاهر شدنش برای آن نباشد، ظلمت و عدمی است که هیچ چیزی از آن حاصل نمی‌شود، چیزی از آن دانسته نمی‌گردد.

فتكون مراتب قوس النزول هي: عالم الذر، ثم النزول إلى ظلمة المادة، ثم الصعود في قيامة القائم حتى الوصول إلى الرجعة، وهي المرتبة الثالثة، وهذه هي صورة قوس النزول والصعود:



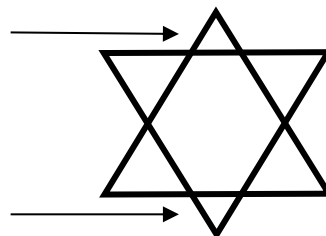
بنابراین مراتب قوس نزول عبارت‌اند از: عالم ذر، سپس نزول به ظلمت ماده، سپس صعود در قیامت قائم تا رسیدن به رجعت، و این مرحله‌ی سوم است. تصویر قوس نزول و صعود به صورت زیر می‌باشد:



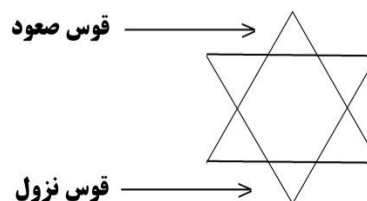
و با اجتماعهما و تداخلهما يتحصّل كل الوجود من بدايته إلى نهايته، وهو محمد (صلى الله عليه وآله وسلم).

قوس الصعود

قوس النزول



و با گرد آمدن و آمیخته شدن این دو با هم، تمام وجود از ابتدا تا انتها حاصل می‌گردد؛ که همان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد.



پرسش ۱۷۰: معنای «ترس او را پس از نگرانی به ایمنی بدل کن تا تو را بندگی کند و شریکت قرار ندهد».

سؤال / ۱۷۰: ما معنى هذه الفقرة من دعاء الافتتاح الذي ورد عن الإمام المهدي (عليه السلام):
(أبدله من بعد خوفه أمناً يعبدك لا يشرك بك شيئاً)^(۱)؟

معنای این قسمت از دعای افتتاح که از امام مهدی (علیه السلام) وارد شده است چیست؟ «ترس او را پس از نگرانی به ایمنی بدل کن تا تو را بندگی کند و برای تو شریکی قرار ندهد».^(۲)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

أي: أن يُفتح له الفتح المبين فتنتهي الأنا، فلا يبقى إلا الله الواحد القهار.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليمًا.
یعنی برای آن حضرت فتح مبین رخ دهد و منیت به پایان برسد و جز خداوند یگانه‌ی قهار باقی نماند.

۱- دعاء الافتتاح / مفاتيح الجنان.

۲- دعای افتتاح: مفاتيح الجنان.

فبالنسبة لرسول الله محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) قد أتضح فَتْحُهُ، أما بالنسبة لأمير المؤمنين (عليه السلام) ففتحه بفتح الحجاب مع رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) في الآن الذي يفتح فيه لرسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فيكون كذلك أمير المؤمنين علي (عليه السلام) أيضاً في آن لا يبقى إلا الله الواحد القهار، ولا يبقى علي (عليه السلام)، ويعود في آنٍ آخر إلى الأنا والشخصية.

در خصوص پیامبر خدا حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، فتح آن حضرت روشن شد. در خصوص امیرالمؤمنین (عليه السلام)، فتح آن حضرت با فتح حجاب همراه با پیامبر خدا حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) است در همان لحظه‌ای که فتح برای رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) اتفاق می‌افتد، و به این ترتیب برای امیرالمؤمنین علی (عليه السلام) نیز در لحظه‌ای جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند، و علی (عليه السلام) باقی نمی‌ماند، و در آنی دیگر به من و شخصیت بازمی‌گردد.

ولكن الفرق أنّ الذي فُتح لأمير المؤمنين (عليه السلام) هما حجابان ، والحجاب الأول منهما فتح لرسول الله بالحقيقة، والثاني لعلي (عليه السلام)، وهكذا إلى الإمام المهدي (عليه السلام). وفي نهاية الغيبة الصغرى فتح له فلم يعد خائفاً، ولم يعد له شرك بمعنى وجود الأنا؛ لحصول الفتح له (عليه السلام).

اما تفاوت در این است که آن چه برای امیرالمؤمنین (عليه السلام) فتح می‌شود، دو حجاب است: حجاب اول، فتح حقیقی برای پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) و دومی برای حضرت علی (عليه السلام) است؛ و به همین ترتیب برای امام مهدی (عليه السلام). در پایان غیبت صغری برای آن حضرت حجاب برداشته شد و آن حضرت دیگر ترسان نمی‌گردد و به دلیل وقوع فتح برای ایشان، شرک به معنای «وجود من» برای آن حضرت رخ نمی‌دهد.

أما في زمن الظهور فالذي يحتاج له الفتح هو المهدي الأول، وهو الخائف المبدل من بعد خوفه أمناً ، والمطلوب له أن: (يعبدك لا يشرك بك شيئاً)، أي أن ترفع عن صفحة وجوده الأنا في آفات أي أن يفتح له.

اما در زمان ظهور، آن کسی که به فتح نیازمند است مهدی اول می‌باشد؛ او ترسانی است که پس از ترسش، به امنیت تبدیل می‌گردد، و آن چه که برای وی خواسته شده است این است که «تو را بندگی کند و برای تو

شریکی قرار ندهد»؛ یعنی در لحظاتی از صفحه‌ی وجود «من» ارتقا یابد؛ یعنی فتح و گشایش برایش حاصل شود.

وروح القدس الأعظم كان مع رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فلما فتح له انتقل من الرسول إلى أمير المؤمنين (عليه السلام)؛ لأن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) استغنى بالتسديد الآتي من الفتح عن تسديد روح القدس الأعظم.

روح القدس اعظم با پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) بود و هنگامی که حجاب بر آن حضرت گشوده شد، از پیامبر به امیرالمؤمنین (عليه السلام) انتقال یافت؛ چراکه دیگر پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) با تسديد (توفيق) برآمده از فتح، از تسديد روح القدس اعظم بی‌نیاز گشت.

وهكذا الإمام المهدي (عليه السلام) يستغني في زمن الظهور عن روح القدس الأعظم؛ لأنه فتح له في زمن الغيبة الصغرى، فينتقل روح القدس الأعظم إلى المهدي الأول، فكما يصدق أنفسنا وأنفسكم على رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وعلي (عليه السلام)، كذلك يصدق هنا على الإمام المهدي (عليه السلام) والمهدي الأول (عليه السلام)، من جهة الرداء الذي لبسه رسول الله وأمير المؤمنين وهو روح القدس الأعظم. وإلا فلا تساوي بينهما إلا من هذه الجهة، فرسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أفضل من علي (عليه السلام).

امام مهدی (عليه السلام) نیز در زمان ظهور از روح القدس اعظم بی‌نیاز می‌باشد؛ چراکه حجاب از آن حضرت در زمان غیبت صغری برداشته شده است؛ بنابراین روح القدس اعظم به مهدی اول انتقال می‌یابد و همان‌طور که عبارت «أنفسنا و أنفسكم» (ما و شما) بر رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) و حضرت علی (عليه السلام) صدق می‌کند، در این زمان نیز بر امام مهدی (عليه السلام) و مهدی اول (عليه السلام) صدق می‌نماید. این مقارنه از نظر ردایی که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین (عليه السلام) پوشیدند که همان روح القدس اعظم می‌باشد، وگرنه بین آن‌ها رابطه‌ی تساوی برقرار نیست، مگر از این نظر؛ و پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) برتر از حضرت علی (عليه السلام) می‌باشد.

وكذلك الإمام المهدي (عليه السلام) أفضل من المهدي الأول، وتساويهم من هذه الجهة جهة الرداء، وهو روح القدس الأعظم الذي تردى به المهدي الأول؛ لأنه يحتاج إلى التسديد، ولم يحصل له

الفتح . بينما الإمام المهدي (عليه السلام) حصل له الفتح، فتسديده من الفتح؛ لأنه في آتات لا يبقى إلا الله الواحد القهار.

به همین ترتیب امام مهدی (علیه السلام) نیز برتر از مهدی اول است و برابری آن‌ها در این خصوص، از جهت پوشیدن ردا می‌باشد؛ یعنی روح القدس اعظم که مهدی اول آن را به تن کرد؛ چراکه او به تسدید (توفیق و یاری) نیازمند است و فتح برای او حاصل نگشته است؛ درحالی که فتح برای امام مهدی (علیه السلام) رخ داده و تسدید آن حضرت از طریق فتح می‌باشد؛ زیرا او در لحظاتی است که در آن جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند.

أما المهدي الأول فلم يحصل له الفتح، لهذا يسد بروح القدس الأعظم، ويُدعى له بـ (أن يعبدك لا يشرك بك شيئاً)، أي حتى الأنا الموجودة بين جنبه لا يراها فلا يرى ولا يعرف إلا الله، فالعبادة هي المعرفة.

اما برای مهدی اول فتح حاصل نگشته و به همین دلیل او با روح القدس اعظم تسدید می‌یابد و برایش این‌گونه دعا می‌شود «أن يعبدك لا يشرك بك شيئاً» (تا تو را بندگی کند و برای تو شریکی قرار ندهد)؛ یعنی تا آن‌جا که منیت موجود در خود را نبیند و چیزی نبیند و چیزی نشناسد مگر خداوند را؛ که عبادت، همان معرفت و شناخت می‌باشد.

يعبدك: أي يعرفك، ولا يشرك بك: لا يعرف غيرك حتى نفسه، أي يحصل له الفتح المبين.
«يعبدك» یا تو را بشناسد و «لايشرك بك» یعنی غیر از تو کسی را نشناسد حتی خودش را؛ یعنی فتح مبین برای او حاصل گردد.

وأيضاً أصحاب القائم غير المهدي الأول يسدون بروح القدس، ولكن روح قدس دون روح القدس الأعظم، وكلٌ بحسبه. فلذلك فهم يُعصمون: (عهدك في كفك)^(۱)، (ويضع الله يده على رؤوس العباد فجمع بها عقولهم وكملت به أحلامهم)^(۲).

۱- عن دلائل الإمامة للطبري (الشيعة) : ص ۴۶۷، والغيبة للنعماني : ص ۳۱۹، عن الباقر (عليه السلام) قال : (إذا قام القائم بعث في أقاليم الأرض، في كل إقليم رجلاً، يقول: عهدك في كفك فإذا ورد عليك أمر لا تفهمه ولا تعرف القضاء فيه فانظر إلى كفك واعمل بما فيها).

۲- عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع بها عقولهم وكملت به أحلامهم) الكافي : ج ۱ ص ۲۵ ح ۲۱.

همچنین اصحاب قائم غیر از مهدی اول، هریک به فراخور وضعیت خود، بوسیله روح القدس تسدید می‌یابند ولی روح قدس پایین‌تر از روح القدس اعظم است. از همین رو، آن‌ها نیز معصوم‌اند: «عهدک فی کفک»^(۱) (عهدت در دستت است)، «و خداوند دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد. با آن عقل‌هایشان را جمع می‌کند و رؤیایها و آرزوهایشان را با آن کامل می‌گرداند»^(۲).



پرسش ۱۷۱: آیهی (وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ)

سؤال / ۱۷۱: ما معنى قوله تعالى: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^(۳).

معنای این سخن حق تعالی چیست؟ (او است خدایی که معبودی جز او نیست. ستایش خاص او است، چه در این جهان و چه در جهان دیگر و فرمان، فرمان او است و همگان به او بازگردانیده می‌شوید).^(۴)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

أي إنّ الحمد الحقيقي لله سبحانه وتعالى، وهو الثناء عليه بشكل أكمل وأتم بحسب المعرفة بمرتبة عاليتها: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(۵)، أي يعرفون، وهذه المعرفة العاليتها والتي تمثل الغرض من الخلق تتحقق في الأولى وهي السماء الأولى (سمااء الرجعة)، وقبلها هي (سمااء

۱- دلایل الامامة طبری (شیعی): ص ۴۶۷ و غیبت نعمانی: ص ۳۱۹. از امام باقر که فرمود: «هنگامی که قائم به پا خیزد، برای هر منطقه‌ای از زمین کسی را ارسال می‌کند و می‌گوید: عهد تو در دستت است؛ پس اگر موضوعی بر تو ارائه شد که آن را نفهمیدی و قضاوت در مورد آن را ندانستی به کف دستت نگاه کن و به آن عمل نما».

۲- از ابو جعفر که فرمود: «هنگامی که قائم ما به پا خیزد دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد. عقل‌هایشان را جمع می‌کند و رؤیایها و آرزوهایشان را با آن کامل می‌گرداند».

۳- القصص: ۷۰.

۴- قصص: ۷۰.

۵- الذریات: ۵۶.

الذر)، وباديتها أي (بداية الأولى) في ظهور الإمام المهدي (عليه السلام)، حيث تبدأ مرحلة الأولى ومقدمات تمهيد لعالم الرجعة.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً.
يعنى ستایش حقیقی، تنها برای خداوند سبحان و متعال است. همان ستایش و ثنای بر او به کامل ترین و تمام ترین شکل بر اساس شناخت و معرفت به مرتبه‌ی عالی می‌باشد: (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام)^(۱)؛ یعنی «لیعرفون» (تا مرا بشناسند) و این شناخت و معرفت عالی که تبلور غرض آفرینش می‌باشد در اولی که آسمان اول (آسمان رجعت) است محقق گشته و نیز پیش از آن (آسمان ذر) و آغاز آن یعنی «بداية اولی» (آغاز نخست) در ظهور امام مهدی (علیه السلام)؛ که در آن، مرحله‌ی نخستین و مقدمات زمینه‌سازی برای عالم رجعت آغاز می‌گردد.

﴿وله الحكم﴾: أي الحاكمية لله بحكم الإمام المهدي (عليه السلام)، والمهديين (عليهم السلام) ثم الرجعة، والحكم للأنبياء والمرسلين والأئمة والأوصياء.

(وَلَهُ الْحُكْمُ): یعنی با حکومت‌داری امام مهدی (علیه السلام) و مهدیین (علیهم السلام) و سپس رجعت. حاکمیت تنها برای خداوند است، و حکومت‌داری مختص انبیا، فرستادگان، ائمه و اوصیاست.

﴿وإليه ترجعون﴾: إلى الله سبحانه وتعالى في الرجعة، أي ليجازي الصالحين بصلاحهم، والظالمين بظلمهم في الرجعة (من محض الإيمان محضاً ومن محض الكفر محضاً)^(۲) كما ورد عنهم (عليهم السلام)، فيكال لكل ظالم كيله، ويكال لكل صالح كيله، فينتقم الله للأنبياء والمرسلين والأئمة من الظالمين الذين محضوا الكفر محضاً.

(و به سوی او بازگردانیده می‌شوید) : به سوی خداوند سبحان و متعال در رجعت باز می‌گردید یعنی در رجعت، صالحین را به صلاح‌شان پاداش دهد و ظالمین را به ظلمشان کیفر فرماید؛ همان‌طور که از ائمه (علیهم السلام) روایت شده است: «آن کسی که ایمان خالص داشته باشد و آن کس که کفر خالص داشته

۱- ذاریات: ۵۶.

۲- مختصر بصائر الدرجات - الحسن بن سلیمان الصفار : ص ۲۴.

باشد»؛^(۱) بنابراین، هر ظالمی پیمانه‌اش را دریافت می‌کند و هر صالح و نیکوکاری نیز پیمانه‌اش را می‌گیرد و خداوند انتقام انبیا، فرستادگان و امامان را از ظالمانی که کفر محض دارند، می‌گیرد.

﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^(۲)، ولنذیقنهم من العذاب الأدنى (فی الرجعة). أما الآخرة فالحمد فيها أكمل وأتم وأعظم؛ لأنها كشف تام للحقائق وكل بحسبه، ﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدًا﴾^(۳).

(و عذاب دنیا را پیش از آن عذاب بزرگ‌تر به ایشان بچشانیم، باشد که بازگردند)^(۴) : از عذاب دنیا (در رجعت) به آنها می‌چشانیم، اما در آخرت، سپاس و ستایش به کامل‌ترین و تمام‌ترین و عظیم‌ترین شکل می‌باشد؛ چرا که در آنجا پرده‌برداری تام و تمام از حقایق به فراخور وضعیت و جایگاه هر شخص صورت می‌گیرد: (تو از این غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است).^(۵)

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^(۶)، أي رفع (الأننا) من الصدور، وكل بحسبه يغترف من رحمة الله بحسب وعائه، ويكال له بمكياله الذي صنعه بأعماله الصالحة.

(و هر گونه کینه‌ای را از دلشان برمی‌کنیم. نهرها در زیر پایشان جاری است. گویند: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به این راه راهبری نمود و اگر ما را راهبری نکرده بود، راه خویش نمی‌یافتیم، فرستادگان پروردگاران به حق آمدند؛ و آنگاه ایشان را ندا دهند که به پاداش کارهایی که می‌کردید این بهشت را به میراث برده‌اید)^(۷)؛ یعنی برداشته شدن «من» از سینه‌ها؛ هر یک به فراخور ظرفیتش، از رحمت خداوند بر می‌گیرد و به پیمانه‌ای که با اعمال نیکویش ساخته است، پیمانه می‌شود.

۱ - مختصر بصائر الدرجات - حسن بن سلیمان صفار: ص ۲۴.

۲ - السجدة: ۲۱.

۳ - ق: ۲۲.

۴ - سجده: ۲۱.

۵ - ق: ۲۲.

۶ - الأعراف: ۴۳.

۷ - اعراف: ۴۳.



پرسش ۱۷۲: معنی «ن» در قرآن کریم و «ب» در بسمله چیست؟

سؤال / ۱۷۲: ما معنى (ن) في ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^(۱)، وما معنى الـ (ب) في ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^(۲)؟

معنای «ن» در آیهی (نون. سوگند به قلم و آنچه می نویسند)^(۳)، و معنای «ب» در آیهی (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)^(۴) چیست؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

لكل حرف شكل ومعنى، وشكل النون والباء هو (وعاء)، والنون وعاء ينزل فيه الفيض؛ لأنّ النقطة فوقه، والباء وعاء يفيض منه النور؛ لأنّ النقطة تحته، والباء ونقطتها علي (عليه السلام)، والنون ونقطتها محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)^(۵).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا.
هر حرف، شکل و معنایی دارد. شکل نون و «ب»، «ظرف» می باشد. نون ظرفی است که فیض در آن نازل می شود؛ چرا که نقطه بالای آن است، و «ب» ظرفی است که از آن نور افاضه می شود؛ زیرا نقطه زیر آن است.

۱- القلم : ۱.

۲- الفاتحة : ۱.

۳- قلم: ۱.

۴- فاتحه: ۱.

۵- قال الإمام الصادق (عليه السلام): (ن، اسم لرسول الله (ص)، والقلم اسم لأمير المؤمنين (عليه السلام)) مستدرک سفينة البحار للشيخ علي النمازي : ج ۸

«ب» و نقطه‌ی آن حضرت علی (علیه السلام) است و نون و نقطه‌ی آن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).^(۱)

أما المعنى: فالنون نور الله، فالنور نازل فيها، وهي تحتويه. أما الباء فهي بهاء الله^(٢)، أي النور يشع منها، فالنور يفيض من الله إلى محمد، ومن محمد إلى علي، ومن علي إلى الناس^(٣).

اما معنی: نون، نور خداوند است و نور در آن نازل می‌شود و نون آن را در بر می‌گیرد. «باء» بهاء الله (عظمت و جلال خداوند) است؛^(٤) یعنی نور از آن تشعشع می‌یابد. پس نور از خدا به سوی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) افاضه می‌شود و از محمد به علی (علیه السلام) و از علی به مردم می‌رسد.^(٥)



پرسش ۱۷۳: چرا عمر با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) دشمنی ورزید نه ابلیس (لعنه الله)؟!

سؤال / ۱۷۳: لماذا عادى محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وعلي (عليه السلام) عمر وليس إبليس (لعنه الله) كبقية الأنبياء والمرسلين (عليهم السلام) ؟

چرا عمر با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) دشمنی ورزید نه ابلیس (لعنه الله) که با بقیه انبیا و مرسلین عداوت ورزید؟

۱ - امام صادق می‌فرماید: «نون، اسمی برای رسول خدا و قلم اسمی برای امیر المؤمنین است». مستدرک سفینه البحار شیخ علی نمازی: ج ۸ ص ۵۸۲ و ۵۸۳.

۲ - عن عبد الله بن سنان، قال: (سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن تفسير بسم الله الرحمن الرحيم، قال: الباء بهاء الله والسين سناء الله والميم مجد الله) الكافي: ج ۱ ص ۱۱۴.

۳ - وتجد تفصيلاً لهذين الحرفين في كلام السيد حولهما في: أسرار الإمام المهدي - المتشابهات: ج ۱ / سؤال رقم (٦) حول معنى أن القرآن كله في نقطة الباء.

۴ - از عبد الله بن سنان: از ابا عبد الله از تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم پرسیدم، فرمود: «باء، بهاء خدا، سین، سنای خدا و میم، مجد خداوند است». کافی: ج ۱ ص ۱۱۴.

۵ - تفصیل بیش‌تر درباره‌ی این دو حرف را می‌توانید در کتاب اسرار امام مهدی (ع) - متشابهات: ج ۱ پرسش ۶ درباره‌ی معنی اینکه تمام قرآن در نقطه‌ی باء است می‌توانید بیابید.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

لأن إبليس (لعنه الله) كان يصعد إلى السماء في يوم للشكوى، وطرح أمره واحتياجه على (الله في الخلق) وهو محمد، وعلي (عليه السلام) بابه، الله الرحمن الرحيم في الخلق.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليمًا.
زیرا ابلیس که خداوند لعنتش کند، روزی برای شکایت به آسمان صعود می کرد و امر و احتیاجش را بر خدای در میان خلق، محمد و علی (علیهم السلام) دروازه‌ی او؛ الله الرحمن الرحیم در خلق است عرضه نمود.

فلما نزل محمد (عليهم السلام) وعلي (عليه السلام) إلى الأرض (باب الله)، منع إبليس من السماء؛ لأن محمداً وعلياً نزلاً إلى الأرض وجعل على السماء حرس شديد، ﴿وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَاباً رَصَداً﴾^(۱)، ﴿فإبليس (لعنة الله) لا يواجه محمداً وعلياً عليهما السلام ولذا واجههما معلم إبليس الذي أغواه، ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^(۲)، أي بالذي أغواني وهو الثاني.

وقتی حضرت محمد و حضرت علی (علیه السلام) (دروازه‌ی خدا) به زمین فرود آمدند، ابلیس از آسمان منع شد؛ زیرا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) به زمین فرود آمده بودند و آسمان از نگهبانان و پاسداران توانا پُر شده بود: (ما در آن جای‌ها که می‌توان گوش فرا داد می‌نشستیم، اما اکنون هر که استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود یابد)^(۳) پس ابلیس لعنه الله علیه با محمد (صلی الله علیه و

۱- الجن: ۹.

۲- أنظر: بحار الأنوار للمجلسي: ج ۱۰ ص ۴۵: في حديث طويل عن أمير المؤمنين (عليه السلام) يذكر فيه مناقب الرسول (ص) قال: (ولقد رأيت الملائكة ليلة ولد (ص) تصعد و تنزل وتسبح وتقديس وتضطرب النجوم وتتساقط علامة لميلاده، ولقد هم إبليس بالظعن في السماء لما رأى من الأعاجيب في تلك الليلة، وكان له مقعد في السماء الثالثة والشياطين يسترقون السمع، فلما رأوا العجائب أرادوا أن يسترقوا السمع فإذا هم قد حجبوا عن السماوات كلها؛ ورموا بالشهب جلاله لنبوة محمد (ص)) وفيه أحاديث أخرى فراجع.

۳- الحجر: ۳۹.

۴- جن: ۹.

۵- به بحار الأنوار مجلسي ج ۱۰ ص ۴۵ مراجعه نمایید: در حدیثی طولانی از امیر المؤمنین که در آن مناقب رسول خدا را ذکر می‌کند، می‌فرماید: «شب ولادت آن حضرت ملائکه میان زمین و آسمان در حرکت بودند و خدای را تسبیح و تقدیس می‌کردند و اجرام آسمانی و ستارگان در اضطراب بودند و ستارگان سقوط می‌کردند و اینها علامت و نشانه‌های ولادت آن حضرت بود. ابلیس که آن امور عجیب را دیده بود تلاش کرد به آسمان برود در حالی که او پیش‌تر

آله و سلم) و علی (علیه السلام) رویارو نشد و معلم و استاد ابلیس که او را گمراه نمود با آن دو رویارو شد: (گفت: ای پروردگار من، با آنچه مرا گمراه نمودی، در زمین برایشان بیارایم و همگان را گمراه کنم) ^(۱)؛ یعنی به وسیله‌ی آن کسی که مرا گمراه نمود که همان دومی می‌باشد.

وإبلیس لما رأى عمرو بن حریث وما فعله مع الضب ^(۲) مَدَحَ عَلِيًّا (علیه السلام)، فإبلیس (لعنه الله) لم يواجه محمداً وعلیاً (علیه السلام)، بل الذي واجههم معلمه وهو (الجهل والظلمة)؛ لأن محمداً هو (العقل الأول) والثاني (عمر) هو (الجهل).

ابلیس وقتی عمرو بن حریث را دید که با سوسمار بیعت می‌کند، حضرت علی (علیه السلام) را مدح و ثنا گفت. ^(۳) بنابراین ابلیس (لعنه الله) با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) رویارو نشد بلکه آن کس که با آنها رویارو شد، معلم او بود و او همان «جهل و ظلمت» می‌باشد؛ چرا که محمد «عقل اول» است و دومی (عمر) «جهل».

قال أبو عبد الله (علیه السلام): (إن الله عز وجل خلق العقل وهو أول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره، فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فأقبل، فقال الله تبارك وتعالى: خلقتك خلقاً

جایگاهی در آسمان سوم داشت و شیاطین استراق سمع می‌کردند. وقتی که آن عجایب را دیدند می‌خواستند استراق سمع کنند اما این بار از تمام آسمان‌ها مطرود و به وسیله‌ی شهاب‌ها رانده شدند و این به جهت جلالت و شکوه نبوت پیامبر اکرم بود» و احادیث دیگری نیز در آن وجود دارد.

۱ - حجر: ۳۹.

۲- ما فعله عمرو بن حریث مع الضب روته عدة أحادیث، هذا منها: عن أبي حمزة، عن علي بن الحسين، عن أبيه، قال: (لما أراد علي عليه السلام يسير إلى النهروان استنفر أهل الكوفة، وأمرهم أن يعسكروا بالمدائن، فتأخر عنه شيب بن ربعي وعمرو بن حریث والأشعث بن قیس وجریر ابن عبد الله [البجلي]، وقالوا: ائذن لنا إياماً نتخلف عنك في بعض حوائجنا ونلحق بك. فقال لهم: قد فعلتموها، سوء لكم من مشائخ، فوالله مالكم من حاجة تتخلفون عليها، وإني لأعلم ما في قلوبكم وسأبين لكم تريدون أن تثبطوا عني الناس، وكأني بكم بالخورنق وقد بسطتم سفركم للطعام إذ يمر بكم ضب، فتأمرون صبيانكم فيصيدونه، فتخلعونني وتبايعونه) الخرائج والجرائح للراوندي: ج ۲ ص ۲۲۵ ح ۷۰.

۳ - درباره‌ی آنچه عمرو بن حریث با سوسمار انجام داد احادیثی وجود دارد، از جمله: از ابو حمزه از علی بن الحسین از پدرش روایت شده است که فرمود: «هنگامی که علی خواست به سمت نهروان حرکت کند، از اهل کوفه یاری خواست و به آنان دستور داد که در مدائن اردو بزنند. شیب بن ربعی و عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و جریر بن عبد الله کوتاهی کردند و گفتند به ما چند روز فرصت بده تا برخی نیازهای خود را برآورده سازیم و بعد به تو ملحق شویم. به آنها فرمود: به خدا سوگند به دلیل دشمنی با بزرگان سپاه نیامدید و به خدا سوگند شما نیاز و احتیاجی ندارید تا به خاطر آن از جنگ شانه خالی کنید، و می‌دانم آنچه را که در سینه دارید و برایتان آشکار می‌کنم؛ شما می‌خواهید مردم را از دورم پراکنده سازید و گویا در خورنق با شما بودم آنگاه که برای غذا خوردن سفره پهن کردید که سوسماری بر شما گذر کرد. به کودکانتان گفتید او را صید کنند. مرا وانهادید و با او بیعت کردید». خرائج و جرائح راوندي: ج ۲ ص ۲۲۵ ح ۷۰.

عظيماً وكرمك على جميع خلقي، قال: ثم خلق الجهل من البحر الأجاج ظلماً، فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فلم يقبل، فقال له: استكبرت، فلعنه^(۱).

ابو عبد الله (عليه السلام) می فرماید: «خداوند بلند مرتبه عقل را آفرید. او اولین مخلوقی از روحانیون بود که از سمت راست عرش از نورش بیافرید. به او فرمود: پیش آی، پیش آمد و سپس فرمود: برو، رفت. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم خلق کردم و بر جمیع خلائقم برتری دارم. سپس جهل را در دریای شور تشنگی بیافرید. به او فرمود: پشت کن، رفت. سپس فرمود: بازگرد، و بازنگشت. به او فرمود: تکبر کردی؟ و لعنتش نمود»^(۲).



پرسش ۱۷۴: چگونه زنده ماندن یونس (علیه السلام) در شکم ماهی را اثبات می کنید؟

سؤال / ۱۷۴: كيف تفسر بطريقة علمية مكوث النبي يونس (عليه السلام) في بطن الحوت مع فقدان الغذاء والهواء والشمس؟ وكيف كانت عبادته؟ وما هو التسبيح الذي بفضله خرج من بطن الحوت؟

چگونه زنده ماندن یونس (علیه السلام) در شکم ماهی را بدون غذا، هوا و خورشید به روش علمی اثبات می کنید؟ عبادتش چگونه بود؟ و تسبیحی که به فضل آن از شکم ماهی بیرون آمد چه بود؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، صلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

قال تعالى: ﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ۚ لَوْلَا أَن تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ﴾^(۳).

۱- بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۱۰.

۲- بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۱۰.

۳- القلم: ۴۸ - ۴۹.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
حق تعالی می فرماید: (در برابر فرمان پروردگارت صبر پیشه کن و چون صاحب ماهی مباح که با دلی پر اندوه ندا درداد * اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را در بر نگرفته بود، با پریشان حالی به صحرا، عریان و بی سرپناه می افتاد).^(۱)

وقال تعالى: ﴿فَالْتَمَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿۱﴾ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۲﴾ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۳﴾ فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿۴﴾ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ﴿۵﴾﴾.

و همچنین می فرماید: (پس ماهی ببلعیدش در حالی که او سرزنش گر خویشتن بود * پس اگر نه از تسبیح گویان می بود، * تا روزی که برانگیخته می شوند در شکم ماهی می ماند * پس او را در حالی که بیمار بود به خشکی، عریان و بی سرپناه افکندیم، * و بر فراز سرش درختی از یقطین رو بانیدیم).^{(۳) (۴)}

إن يونس (عليه السلام) مات في بطن الحوت، وروحه نظرت الى ظلمات جهنم، ونظر إلى طبقاتها السفلية.

والشجر: الدين.

يونس (عليه السلام) در شکم ماهی مُرد و روحش به ظلمات جهنم نگرست و همچنین به طبقات پایین آن نگاه کرد.

منظور از درخت در اینجا، دین می باشد.

فبعد أن بلع الحوت يونس (عليه السلام) قبضت روحه، ونُزل بها إلى جهنم ليرآها، حتى رأى جهنم وظلماتها ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا﴾، ورأى قارون (لعنه الله) وحادثه، وهذه جهنم التي رآها هي جهنم النامية بإعمال الظالمين حتى يكتمل سعيرها، وتأجج

۱ - قلم: ۴۸ و ۴۹.

۲ - الصافات: ۱۴۲ - ۱۴۶.

۳ - صافات: ۱۴۲ تا ۱۴۶.

۴ - یقطین: نوعی گیاه بی ساقه شبیه کدو (مترجم).

نارها بأعمال الظالمين، كما أن الجنة نامية تكتمل بأعمال الصالحين من الأنبياء والأوصياء والمرسلين والصالحين.

پس از آنکه ماهی یونس را بلعید، قبض روح شد و به جهنم فرستاده شد تا آن را ببیند؛ تا اینکه جهنم و تاریکی‌های آن را مشاهده نمود: (تاریکی‌هایی برفراز یکدیگر، آن گونه که اگر دست خود بیرون آرد، آن را نتواند دید) ، و در آنجا قارون (لعنه الله) را دید و با او سخن گفت. این جهنمی که او دید، جهنمی در حال گسترش با عملکرد ستمگران بود تا آنکه آتشش کامل شود و با اعمال و کردار ظالمین، آتشش زبانه کشد. همان گونه که بهشت در حال گسترش با اعمال و کردار صالحان از انبیا و و اوصیا و فرستادگان و صالحین، رو به کمال می‌رود.

فجهنم النامية بأعمال بني آدم الظالمين قال عنها تعالى: ﴿وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ﴾^(۱)، أي وصلت إلى قمة تسعّرها، وتمام تسعّرها في يوم القيامة بأعمال الظالمين.

دوزخ با کردار فرزندان ستمگر آدم گسترش می‌یابد. حق تعالی در این خصوص می‌فرماید: (و چون جهنم افروخته گردد)^(۲)؛ یعنی به نهایت شعله‌ور شدنش برسد و تمامی شعله‌ور شدن آن در روز قیامت با کردار و اعمال ظالمان می‌باشد.

وقال تعالى: ﴿وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ﴾^(۳)، أي وصلت إلى تمام كمالها بأعمال بني آدم الصالحين، وهذا المعنى ورد عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فمن قال: سبحان الله، والحمد لله، ولا اله إلا الله، والله أكبر غرست له شجرة في الجنة، قالوا: إذا يكثر غرسنا يا رسول الله، قال: نعم، ولكن إياكم أن ترسلوا عليها نيراناً فتحرقوها^(۴).

۱- التكوير : ۱۲.

۲- تكوير: ۱۲.

۳- التكوير : ۱۳.

۴- عن أبي عبد الله الصادق ، عن أبيه، عن جده (ع) ، قال: (قال رسول الله (ص): من قال " سبحان الله " غرس الله له بها شجرة في الجنة. ومن قال " الحمد لله " غرس الله لها بها شجرة في الجنة، ومن قال " لا إله إلا الله " له غرس الله له بها شجرة في الجنة، ومن قال " الله أكبر " غرس الله له بها شجرة في الجنة. فقال رجل من قريش: يا رسول الله ، إن شجرنا في الجنة لكثير. قال: نعم، ولكن إياكم أن ترسلوا عليها نيراناً فتحرقوها، وذلك أن الله عز وجل يقول: " يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول ولا تبطلوا أعمالكم ") أمالي الشيخ الصدوق : ص ۷۰۵.

و حق تعالی می فرماید: (و چون بهشت را پیش آورند)^(۱)؛ یعنی با اعمال و کردار فرزندان نیکوکار آدم، به تمامی کمال خود برسد. چنین معنایی از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شده است که هر که بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، درختی در بهشت برایش کاشته می شود. گفتند: آیا درختان ما در بهشت افزوده می شود؟ فرمود: آری، ولی مبادا آتشی بر آن بفرستید تا آنها را بسوزاند.^(۲)

فالناس هم من يبني الجنة وجهنم ولكل أهلها. وهذه جهنم هي الحوت الحقيقي الذي ابتلع يونس (عليه السلام)، والسجن الذي سجن فيه، والقبر الذي أرتهن به وسار به، ولذا قال تعالى هذين القولين، والظاهر - لمن يجهل الحقيقة - أنهما متناقضان، وهما:

﴿لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ﴾.

﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.

بنابراین، این مردم هستند که دوزخ و بهشت را می سازند و هر کدام، اهل خود را دارد. این جهنم، همان ماهی حقیقی است که یونس (علیه السلام) را بلعید و همان زندانی است که او در آن اسیر شد، و همان گوری است که در آن گرفتار و به سویش روانه شد. از همین رو حق تعالی این دو گفتاری که در ظاهر از نظر نادان و جاهل متناقض می باشد را بیان می فرماید:

(اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را در بر نگرفته بود، با پریشان حالی به صحرا، عریان و بی سرپناه می افتاد) .

(پس اگر نه از تسبیح گویان می بود، * تا روزی که برانگیخته می شوند در شکم ماهی می ماند).

فالمؤكد أنّ الله سبحانه وتعالى لا بد أن يقضي - أمراً واحداً كعقوبة توعدها لني الله يونس (عليه السلام)، فأما النبذ في العراء وهو مذموم، وأما أن يلبث في بطنه إلى يوم يبعثون، وإلا لكان

۱ - تکویر: ۱۳.

۲ - از ابا عبد الله امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: (رسول خدا(ص) فرمود: کسی که بگوید (سبحان الله) خداوند به وسیلهی آن برایش درختی در بهشت می کارد. کسی که بگوید (الحمد لله) خداوند به وسیلهی آن برایش درختی در بهشت می کارد. کسی که بگوید (لا اله الا الله) خداوند به وسیلهی آن برایش درختی در بهشت می کارد. کسی که بگوید (الله اکبر) خداوند به وسیلهی آن برایش درختی در بهشت می کارد. یکی از مردان قریش گفت: ای پیامبر خدا! پس به راستی که درختان ما در بهشت بسیارند! فرمود: آری! اما شما را بر حذر می دارم از اینکه آتشی بر آن بفرستید تا آنها را بسوزاند که این همان سخن خداوند عزوجل است که می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ) (ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و فرستاده را اطاعت کنید و کرده های خویش را تباه مسازید). امالی شیخ صدوق: ص ۷۰۵.

هناك تناقض في القرآن؛ لأنه سبحانه وتعالى حكيم وتصدر منه الحكمة التامة، وهي واحدة لا تتعدد. وإن شاء بعضهم التأويل يميناً أو شمالاً بدون علم من آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) فهذا أمر يخصه، ولكني أبين الحقيقة وهي أن يُنبذ جسده بالعراء، وروحه تلبث في طبقات جهنم إلى يوم يبعثون، وكما بيّنتُ هذه (هي جهنم النامية لا التامة) التي تسير الدنيا نحوها سيراً حثيثاً، كسيرها نحو الجنة، ومن هنا يتبين أن لا تناقض بين الآيات.

تأکید می‌کنم که خداوند سبحان و متعال لاجرم باید یکی از دو کار را برای عقوبتی که به نبی خدا یونس وعده داده بود، به انجام می‌رساند: یا با پریشان حالی افتادن در بیابان عریان و بی سرپناه، و یا اینکه تا روز برانگیخته شدن در شکم ماهی بماند؛ که در غیر این صورت در قرآن تناقض وجود خواهد داشت؛ چرا که خداوند سبحان و متعال، حکیم است و از او حکمت تمام و کمال صادر می‌شود و این، حکمتی است یگانه که تعددی در آن راه ندارد. اگر برخی بخواهند بدون علم محمد و آل محمد (علیهم السلام) با کلنجار رفتن، این آیات را تأویل و تفسیر کنند، این مسأله‌ای است که با آن روبه‌رو خواهند شد؛ اما من حقیقت را آشکار می‌کنم: اینکه جسد او در بیابان عریان و بی سرپناه بیفتد و روحش در طبقات جهنم تا روز برانگیخته شدن، باقی بماند؛ و همان طور که بیان نمودم این جهنمی است در حال گسترش یافتن و نه جهنم کامل شده؛ جهنمی که دنیا به سرعت به سوی آن می‌شتابد، همان طور که به سوی بهشت در حرکت می‌باشد و به این صورت مشخص می‌شود که تناقضی در آیات وجود ندارد.

ثم إن اللبث في بطن الحوت إلى يوم القيامة الكبرى - أي مقدماتها وهو الهلاك الملكوتي لأهل الأرض - كجسد مادي خارج عن العادة، فلا يكون إلا بالمعجزة؛ لأنه يتطلب بقاء جسد يونس (عليه السلام) تاماً في بطن الحوت، وبقاء جسد الحوت تاماً أيضاً حياً أو ميتاً، ولا معنى لهذه المعجزة؛ لعدم ترتب فائدة عليها، والله حكيم ولا عبثية أو لعب في أفعاله سبحانه وتعالى عما يشركون، فما بالك إذا عرفت أنه قال: ﴿لَلْبِثِّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾، والبعث بعد مقدمات القيامة الكبرى، أي بعد فناء كل الموجودات على هذه الأرض، وبعد أن تبدل هذه الأرض بأخرى.

باقی ماندن در شکم ماهی تا روز قیامت کبری یعنی مقدمات آن، که همان هلاکت ملکوتی ساکنان زمین می‌باشد به عنوان یک جسد مادی، مسأله‌ای خارج از عرف می‌باشد و چنین چیزی مگر با معجزه امکان‌پذیر نیست؛ چرا که نیازمند باقی ماندن جسد یونس (علیه السلام) به صورتی کامل و دست‌نخورده در شکم ماهی و همچنین بقای بدن ماهی چه مرده و چه زنده به صورتی سالم و دست‌نخورده می‌باشد؛ این معجزه‌ای بی‌معنی است؛ چرا که هیچ‌گونه فایده‌ای در بر نخواهد داشت؛ در حالی که خداوند حکیم است و هیچ بیهودگی یا بازی

در اعمال او وجود ندارد و از آنچه بدو شرک می‌ورزند پاک و منزّه است. ترا چه می‌شود اگر دریابی که او فرمود: (تا روزی که برانگیخته می‌شوند در شکم ماهی می‌ماند)، برانگیخته شدن پس از مقدمات قیامت کبری یعنی از بین رفتن همه‌ی موجودات بر روی این زمین و پس از تبدیل این زمین به غیر آن می‌باشد.

فیتحصل أن بقاء يونس في بطن الحوت كجسد مادي إلى يوم يبعثون أمر غير صحيح؛ لأن قبله كما قلت فناء وتبدل الأرض، ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^(۱)، ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾^(۲).

پس این نتیجه به دست آمد که باقی ماندن یونس (علیه السلام) بعنوان جسد مادی در شکم ماهی تا روز برانگیخته شدن، نادرست است؛ چرا که همان طور که قبلاً بیان کردم، لازمه‌ی آن از بین رفتن و تبدیل شدن زمین می‌باشد: (آن روز که این زمین به زمینی جز این تبدیل شود و همچنین آسمان‌ها و همه در پیشگاه خدای واحد قهار پا به عرصه نهند)^(۳)، (و چون دریاها سوزان و برافروخته گردند)^(۴).

ویبقی أن تقول أو تتأول: كيف يهدد أو يتوعد الله سبحانه يونس (عليه السلام)، وهو نبی؟

می‌توانی بررسی یا تأویل نمایی که چگونه خداوند سبحان یونس (علیه السلام) را تهدید می‌کند یا وعده می‌دهد در حالی که او یک پیامبر است؟!

والحقیقة أنه لم يتوعد أو يهدده، بل ربّاه وأنعم عليه لما أراه جهنم ومصيره (عليه السلام) إذا خالف الله سبحانه وتعالى وأعرض عن الرسالة، ولم يتحمل ولاية علي بن أبي طالب (عليه

۱- ابراهیم: ۴۸.

۲- التکویر: ۶.

۳- ابراهیم: ۴۸.

۴- تکویر: ۶.

السلام^(۱)، فیونس کادم (علیه السلام) ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^(۲)، وبهذا التأديب عرف يونس (عليه السلام) وازداد علماً ومعرفة بحق علي (عليه السلام) ومقامه، باعتباره قائد جند الله فاستغاث بالله وتوسل إلى الله بحق علي (عليه السلام)، فأذن الله لعلي (عليه السلام) أن ينجيه من غم جهنم وهمها، فكان موته كأنه رؤيا رآها، ثم ألقى بالعراء كما نزع عن آدم (عليه السلام) لباس التقوى، فبدأ ليونس (عليه السلام) سوءته ﴿بِالْعَرَاءِ﴾ عارياً من لباس التقوى، فسبح الله واستغفر واعترف بحق علي (عليه السلام) ومقامه الذي لم يتحملة.

در حقیقت خداوند نه او را تهدید کرد و نه وعده داد؛ بلکه پس از آنکه یونس (علیه السلام) با خداوند سبحان و متعال مخالفت نمود و از رسالت روی گردانید و نتوانست بار ولایت علی ابن ابی طالب (علیه السلام) را بر دوش کشد،^(۳) با نشان دادن دوزخ به او و بردن او به درون آن، او را پرورش داد و بر او منت نهاد. در این مورد

۱- عن حبة العرنی، قال: قال أمير المؤمنين (عليه السلام): (إن الله عرض ولایتي علی أهل السماوات وعلی أهل الأرض أقر بها من أقر وأنكرها من أنكر أنكرها يونس، فحسبه الله في بطن الحوت حتى أقر بها) بصائر الدرجات: ص ۹۵.

وعن الثمالي قال: (دخل عبد الله بن عمر علی زين العابدين (عليه السلام) وقال له: يا بن الحسين الذي تقول ان يونس بن متى، انما ألقى من الحوت ما ألقى لأنه عرضت عليه ولاية جدي فتوقف عندها، قال: ثكلتك أمك، قال: فأرني آية ذلك إن كنت من الصادقين، فأمر بشد عينيه بعصابة وعيني بعصابة، ثم أمر بعد ساعة بفتح أعيننا، فإذا نحن على شاطئ البحر تضرب أمواجه. فقال ابن عمر: يا سيدي دمي في رقبته، الله الله في نفسي، فقال: هبه وأر به إن كنت من الصادقين. ثم قال: يا أيها الحوت، قال: فأطلع الحوت رأسه من البحر. مثل الجبل العظيم وهو يقول: لبيك لبيك يا ولي الله، فقال: من أنت؟ قال: أنا حوت يونس يا سيدي، قال: أنبئنا بالخبر، فقالت: يا سيدي ان الله تعالى لم يبعث نبيا من آدم إلى أن صار جدك محمد (ص) إلا وقد عرض عليه ولايتكم، فمن قبلها من الأنبياء سلم وتخلص، ومن توقف عليها وتنتع في حملها لقي ما لقي آدم من الخطيئة، وما لقي نوح (عليه السلام) من الغرق، وما لقي إبراهيم من النار، وما لقي يوسف من الجب، وما لقي أيوب من البلاء، وما لقي داود من الخطيئة إلى أن بعث الله يونس (عليه السلام) فأوحى الله إليه: أن يا يونس تول أمير المؤمنين علياً والأئمة الراشدين من صلبه. في كلام له: قال فكيف أتولى من لم أره ولم اعرفه، وذهب مغتاضاً فأوحى الله تعالى إلي: ان التقمي يونس ولا توهني له عظما فمكث في بطني أربعين صباحاً يطوف معي البحار في ظلمات ثلاث ينادي: (أنا لا إله الا أنت سبحانك اني كنت من الظالمين) قد قبلت ولاية علي والأئمة الراشدين من ولده. فلما آمن بولايتكم، أمرني ربي فذفته على ساحل البحر. فقال زين العابدين (عليه السلام): ارجع أيتها الحوت إلى وركك، واستوى الماء مناقب آل أبي طالب لابن شهر آشوب ج ۳ ص ۲۸۱، قصص الأنبياء للجزائري: ص ۴۹۳.

۲- طه: ۱۱۵، عن جابر عن أبي جعفر (عليه السلام) في قول الله عز وجل: (ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا)، قال: (عهد إليه في محمد والأئمة من بعده فترك ولم يكن له عزم فيهم انهم هكذا وإنما سمي أولوا العزم أولوا العزم لأنه عهد إليهم في محمد والأوصياء من بعده والمهدي وسيرته فاجمع عزمهم ان ذلك كذلك والاقرار به) بصائر الدرجات: ص ۹۰.

وعن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (... ثم أخذ الميثاق على النبيين، فقال: ألسنت بربكم وأن هذا محمد رسولي، وأن هذا علي أمير المؤمنين؟ قالوا: بلى فثبتت لهم النبوة وأخذ الميثاق على اولي العزم أنني ربكم ومحمد رسولي وعلي أمير المؤمنين وأوصياؤه من بعده ولاة أمري وخزان علمي وأن المهدي أنتصر به لديني واطهر به دولتي وأنتقم به من أعدائي واعد به طوعاً وكرهاً، قالوا: أقررنا يا رب وشهدنا، ولم يجحد آدم ولم يقر فثبتت العزيمة لهؤلاء الخمسة في المهدي ولم يكن لأدم عزم على الاقرار به وهو قوله عز وجل: ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا، قال: إنما هو: فترك... الكافي ج ۲ ص ۸.

۳- حبهی عرنی می گوید: امیرالمؤمنین (ع) فرمود: (خداوند ولایت مرا بر اهل آسمان ها و اهل زمین عرضه نمود؛ آن که پذیرفت به آن اقرار نمود و آن کس که نپذیرفت انکار نمود. یونس آن را انکار کرد و خداوند او را در شکم ماهی حبس فرمود تا به آن اقرار نمود). بصائر الدرجات: ص ۹۵.

و ثمالي روایت می کند: عبد الله بن عمر بر امام علی زين العابدين (ع) وارد شد و به او گفت: ای پسر حسین که می گویی یونس بن متى (ع) فقط به این دلیل در شکم ماهی گرفتار شد که ولایت جدم به او عرضه شد و او آن را نپذیرفت. فرمود: (درست است. مادرت به عزایت بنشیند). ادامه داد: اگر راست می گویی به من

یونس (علیه السلام) همانند آدم (علیه السلام) می‌باشد: (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم؛ ولی فراموش کرد و او را استوار و ثابت قدم نیافتیم) ^(۱) و با این تادیب، یونس (علیه السلام) دانست و بر علم و معرفتش نسبت به حضرت علی (علیه السلام) و مقامش افزوده شد؛ اینکه علی (علیه السلام) رهبر سربازان خداوند است. پس یونس (علیه السلام) به درگاه خداوند استغاثه کرد و به حق علی (علیه السلام) به خداوند متوسل شد. خداوند به علی (علیه السلام) اجازه داد تا او را از اندوه و ترس دوزخ نجات دهد و مرگش مانند رؤیایی بود که دیده باشد. سپس به بیابان، عریان و بی سرپناه افکنده شد همان گونه که لباس تقوا از آدم (علیه السلام) برداشته شد. عیب و زشتی یونس (علیه السلام) برایش با عربانی (بالعراء) یعنی عاری از لباس تقوا آشکار شد. یونس (علیه السلام) تسبیح خدا گفت و از او درخواست بخشش نمود و به حق علی (علیه السلام) و مقامش که پیش از آن تحمّلش نکرده بود، اعتراف نمود.

ثابت کن و نشانه‌ای نشانم بده. در این هنگام امام دستور دادند چشمان من (راوی) و ابن عمر را با پارچه‌ای محکم بستند. پس از مدتی فرمان به باز کردن پارچه داد. ما به ناگاه خود را در کنار ساحلی یافتیم که امواجش خروشان بود. ابن عمر خطاب به امام گفت: ای آقای من! خون من به گردن شما خواهد بود. شما را به خدا سوگند می‌دهم به جانم آسیبی نرسانید. حضرت فرمود: (آرام بگیر و نظاره کن اگر راست می‌گویی). سپس فریاد زد: (ای ماهی یونس!) نهنگی سر خود را مانند کوهی عظیم از آب بیرون آورد. در حالی که می‌گفت: لبیک لبیک ای ولی خدا! حضرت فرمود: (تو کیستی؟) گفت: ای مولای من! من نهنگ یونس (ع) هستم. حضرت فرمود: (ما را از اخبار مطلع کن). نهنگ گفت: ای مولای من! خداوند متعال هیچ پیامبری از آدم تا برسد به جد تو محمد (ص) را مبعوث نفرمود، جز اینکه ولایت شما را بر او عرضه کرد. پس هر یک از انبیا که آن را پذیرفت در سلامت و خلاصی واقع می‌شد و هر کس در پذیرش آن توقّف و درنگ می‌نمود به بلا و آزمایش مبتلا می‌گردید، همانند خطای آدم، غرق شدن نوح (ع)، در آتش افتادن ابراهیم، در چاه افتادن یوسف، به بلا دچار شدن ایوب، به خطا افتادن داوود تا اینکه یونس (ع) مبعوث شد و خداوند به او وحی کرد: ای یونس! ولایت امیر المؤمنین علی و ائمه‌ی راشدین از نسل او را بپذیر. یونس چنین پاسخ گفت: چگونه ولایت کسی را که او را نمی‌شناسم و ندیده‌ام بپذیرم و با حالت غضب به راه افتاد. آنگاه خداوند تعالی به من وحی فرمود تا یونس را ببلعم و استخوان او را خرد نکنم. او چهل روز در شکم من دریاها را بسیر می‌کرد و از میان ظلمات سه‌گانه ندا می‌کرد: (أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) (هیچ معبودی جز تو نیست، منزهی تو، به راستی که من از ستمکاران بودم) و ولایت علی و ائمه‌ی راشدین از فرزندانش را پذیرفت. وقتی به ولایت شما ایمان آورد، پروردگارم به من فرمان داد تا او را به ساحل دریا بیاورم. آنگاه حضرت زین العابدین (ع) فرمود: (ای ماهی! به خانه‌ات بازگرد) و پس از رفتن او آب آرام گرفت. مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۲۸۱؛ قصص الانبیا جزایری: ص ۴۹۳.

۱ - طه: ۱۱۵. از جابر از ابو جعفر (ع) درباره‌ی سخن خداوند عزوجل (و لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا) (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم؛ ولی فراموش کرد و او را استوار و ثابت قدم نیافتیم) روایت شده است که فرمود: (از او نسبت به محمد (ص) و ائمه‌ی پس از او (ص) عهد گرفته شد که فراموش کرد و عزم و استواری در اینکه آنها چنین هستند، نداشت؛ و اولو العزم فقط به این جهت اولو العزم نامیده شدند که خداوند عهد محمد (ص) و اوصیای پس از او (علیهم السلام) و مهدی (ع) و روش و سیرت او را گرفت و تمام عزم و تلاش‌شان را در این خصوص و اقرار به آن جمع نمودند). بصائر الدرجات: ص ۹۰.

از ابو جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: (.... سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا این محمد، فرستاده‌ی من و علی امیر المؤمنین و اوصیای پس از او والیان امر من و خزاین علم من و اینکه با مهدی دینم را پیروز می‌گردانم و دولت و حکومتم را آشکار می‌سازم و با او از دشمنانم انتقام خواهم گرفت و با او عبادت خواهم شد، چه با اکراه و چه با رضایت. همه گفتند: اقرار کردیم ای پروردگار و شهادت می‌دهیم. آدم (ع) نه اقرار کرد و نه انکار نمود. بنابراین، عزمی برای این پنج تن درباره‌ی مهدی (ع) تثبیت گردید در حالی که آدم (ع) عزم و استواری در چنین اقرار و اعترافی نداشت؛ که این همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که می‌فرماید: (و لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا) (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم؛ ولی فراموش کرد و او را استوار و ثابت قدم نیافتیم). او آن را ترک گفت....). کافی: ج ۲ ص ۸.

ولا تستغرب من عدم تحمّل یونس (علیه السلام)، فلعلک أنت أيضاً لا تتحمل مقام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) لو حدثتک به، فالمطلوب من نبی الله یونس (علیه السلام) الاعتراف بأمر عظیم^(۱)، (لا يتحمّله إلا نبی مرسل، أو ملک مقرب، أو مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان)^(۲).

از اینکه یونس (علیه السلام) نتوانست تحمّل کند شگفت زده نشوید؛ چه بسا اگر مقام و جایگاه امیر المؤمنین علی (علیه السلام) برای شما بازگو شود، شاید شما هم تحمّل نکنی! آنچه از یونس (علیه السلام) پیامبر خدا انتظار می رفت این بود که به این امر عظیم اعتراف نماید: ^(۳) (أن را کسی جز نبی فرستاده شده یا فرشته ی مقرب یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد، طاقت تحمّلش نیست).^(۴)

ثم كان هذا الاعتراف من یونس (علیه السلام) بالحق والاستغفار والتسبیح سبباً لعودة لباس التقوی وهو الخضار والدين، ﴿وَأُنْبِتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾، تنبت علیه كأنها قطعة منه، وهي لباس التقوی الملازم للمتقين. كما أن آدم (علیه السلام) سترت عورته بورق الجنة، وهو أيضاً الخضار والدين ولباس التقوی ﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾^(۵).

به علاوه این اعتراف یونس (علیه السلام) به حق و تقاضای بخشش و تسبیحش وسیله ای شد تا لباس تقوا به او بازگردد؛ یعنی همان سبزی و دین (و بر او درختی از یقطین رویانیدیم) ؛ بر او روید، گویی پاره ای از خود او بود. و این همان لباس تقوا است که ملازم و همراه متقین می باشد؛ همان طور که عورت آدم (علیه السلام) با برگ درخت بهشت پوشیده شد و این برگ نیز همان سبز بودن، دین و لباس تقوا می باشد: (ای فرزندان آدم! برای شما جامه ای فرستادیم تا شرمگاهتان را بپوشاند و زینتی برایتان است، و جامه ی پرهیزگاری؛ این از هر جامه ای بهتر است. این یکی از آیات خداوند است، باشد که پند گیرند).^(۶)

﴿فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ﴾: وسقم یونس (علیه السلام) كان بسبب نزع لباس التقوی عنه بعد أن أعرض وأبّق، والآبق هو العبد الذي تمرد أو هرب من سيده.

۱- عن أبي عبد الله (عليه السلام): (إن النبي (ص) يقول: ما ينبغي لأحد أن يقول: أنا خير من يونس ابن متى (عليه السلام)) بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۳۹۲.

۲- الكافي: ج ۱ ص ۴۰۱ ح ۱.

۳- از ابو عبد الله (ع) روایت شده است: (پیامبر (ص) می فرماید: شایسته نیست که کسی بگوید: من از یونس بن متى (ع) برترم). بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۳۹۲.

۴- کافي: ج ۱ ص ۴۰۱ ح ۱.

۵- الأعراف: ۲۶.

۶- اعراف: ۲۶.

شجرة اليقطين من أشجار الجنة، أي أشجار الدين والتقوى.

(پس او را به خشکی، عربان و بی سرپناه انداختیم در حالی که بیمار بود) : بیماری یونس (علیه السلام) به دلیل زدوده شدن لباس تقوا از او پس از روی گردانی و گریختنش بود؛ وی مصداق بنده‌ای بود که از آقا و مولایش سرپیچی می‌کند یا می‌گریزد.

درخت یقطين از درختان بهشت است و به معنی درخت دین و تقوا می‌باشد.

وبقي أن تعرف: إن يونس (عليه السلام) مات وهو طفل صغير، وأحياه نبي الله إيليا (إلياس) بإذن الله سبحانه وتعالى، وقد تمدد نبي الله إيليا عليه وهو طفل ميت، حتى انتقلت حرارة جسم نبي الله إيليا (عليه السلام) إلى جسم نبي الله يونس (عليه السلام) وهو طفل صغير ميت، وتوسل إلى الله سبحانه، فأحياه الله سبحانه وتعالى^(١).

آنچه باقی می‌ماند این است که بدانیم یونس (علیه السلام) در حالی که طفلی کوچک بود، مُرد و او را پیامبر خدا ایلیا (الیاس) (علیه السلام) به اذن خداوند سبحان و متعال زنده کرد. یونس (علیه السلام) کودکی مرده بود پیامبر خدا ایلیا (علیه السلام) روی او دراز کشید و گرمای بدن ایلیا (علیه السلام) به بدن پیامبر خدا یونس (علیه السلام) منتقل شد در حالی که یونس (علیه السلام)، طفلی کوچک و مرده بود و ایلیا (علیه السلام) به خداوند سبحان متوسل شد و خداوند سبحان و متعال او را زنده کرد.^(٢)

١- عن ابن عباس قال: (... ثم إن إلياس نزل واستخفى عند أم يونس بن متى ستة أشهر، ويونس مولود، ثم عاد إلى مكانه، فلم يلبث إلا يسيراً حتى مات ابنها حين فطمته، فغظم مصابها فخرجت في طلب إلياس ورقت الجبال حتى وجدت إلياس، فقالت: اني فجعت بموت ابني وألهمني الله تعالى الاستشفاع بك إليه ليحيي لي ابني فاني تركته بحاله ولم أدفنه وأخفيت مكانه فقال لها ومتى مات ابنك؟ قالت: اليوم سبعة أيام. فانطلق إلياس وسار سبعة أيام أخرى، حتى انتهى إلى منزلها، فدعا الله سبحانه حتى أحيى الله بقدرته يونس (عليه السلام)، فلما عاش انصرف إلياس. ولما صار أربعين سنة، أرسله الله إلى قومه، كما قال: وأرسلناه إلى مائة ألف أو يزيدون ...) قصص الأنبياء للجزائري: ص ٣٥٩ - ٣٦١، بحار الأنوار: ج ١٣ ص ٣٩٣ - ٣٩٦.

٢- از ابن عباس روایت شده است: إلياس پایین آمده، در منزل مادر یونس بن متى (ع) شش ماه پنهان شد. یونس آن روز طفلی شیرخوار بود. سپس الیاس از خانه‌ی مزبور بیرون شده به کوه رفت. مدت کوتاهی نگذشته بود که وقتی مادر یونس او را از شیر می‌گرفت، یونس فوت کرد. این مصیبت بر مادر یونس گران آمد؛ در جست‌وجوی الیاس از خانه بیرون شد و از کوه‌ها بالا رفت تا الیاس را یافت. به او گفت: من به مصیبت مرگ فرزندم گرفتار شدم و خداوند متعال در قلب من چنین انداخت که به وسیله‌ی تو از او شفاعت بخواهم تا فرزندم زنده گردد. من او را به حال خودش رها کردم و دفنش نمودم و پنهانش ساختم. ایلیا گفت: فرزندت کی مُرد؟ گفت: امروز هفت روز می‌شود. الیاس به راه افتاد و هفت روز دیگر نیز در حرکت بود تا به خانه‌ی مادر یونس رسید. خداوند سبحان را دعا نمود تا اینکه خداوند با قدرت خودش یونس (ع) را شفا داد و هنگامی که به زندگی بازگشت، الیاس نیز برگشت. هنگامی که یونس به چهل سالگی رسید، خداوند او را به سوی قومش فرستاد؛ همان گونه که می‌فرماید: (وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ....) (و او را به سوی یکصد هزار یا بیش‌تر ارسال نمودیم....). قصص الانبياء جزائری: ص ٣٥٩ تا ٣٦١؛ بحار الانوار: ج ١٣ ص ٣٩٣ تا ٣٩٦.

وفي هذه الحادثة (آية للمتوسمين) لما حدث بعد ذلك ليونس (عليه السلام)، فقد مات في بطن الحوت وأحياه علي (عليه السلام) (إيليا) بعد أن سرت حرارة علم علي (عليه السلام) إليه، وعرف حق علي (عليه السلام). وفي العراء وهو سقيم نبتت عليه شجرة اليقطين، وهي إيليا وعلي، والدين والجنة ولباس التقوى.

در این رویداد و آنچه پس از آن برای یونس (علیه السلام) اتفاق افتاد، نشانه‌ای برای خردمندان وجود دارد؛ او در شکم ماهی می‌میرد و پس از آنکه حرارت علم علی (علیه السلام) به او منتقل شد و حق علی (علیه السلام) را شناخت، علی (علیه السلام) (ایلیا) او را زنده نمود؛ در عریانی و در حالی که بیمار بود درخت یقطين بر او روید؛ این درخت، همان ایلیا، علی، دین، بهشت و لباس تقوا بود.

أما إذا سألت عن ما يدل على موت يونس في بطن الحوت، فهو قوله تعالى: ﴿إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾، أي إنه ميت، فالذي يلبث إلى يوم يبعثون يلبث ميتاً كما تبين مما سبق.

اما اگر بپرسی چه چیز ما را به این نتیجه می‌رساند که یونس (علیه السلام) در شکم ماهی مرده بود؛ پاسخ، سخن حق تعالی است (تا روزی که برانگیخته می‌شوند)؛ یعنی او مرده بود؛ چرا که کسی که تا روز برانگیخته شدن باقی می‌ماند، همان طور که پیش‌تر بیان شد، مرده است.

وأيضاً قول الإمام علي (عليه السلام) عندما سأله بعض اليهود عن سجن طاف أقطار الأرض بصاحبه، فقال (عليه السلام): (يا يهودي أما السجن الذي طاف أقطار الأرض بصاحبه فإنه الحوت الذي حبس يونس في بطنه، فدخل في بحر القلزم، ثم خرج إلى بحر مصر، ثم دخل إلى بحر طبرستان، ثم خرج في دجلة الغوراء).

همچنین سخن امام علی (علیه السلام) در پاسخ به یک یهودی که از ایشان در مورد زندانی که با همراهش گوشه و کنارهای زمین را درنوردید، پرسیده بود که ایشان (علیه السلام) می‌فرماید: (ای یهودی! اما زندانی که همراهش را به نواحی مختلف زمین برد، آن ماهی بود که یونس (علیه السلام) در آن حبس شد. این ماهی به دریای قلزم وارد شد و از آنجا به دریای مصر رفت و سپس به دریای طبرستان وارد شد و سپس از دجله‌ای بسیار عمیق خارج شد.

قال: ثم مرت به تحت الأرض حتى لحقت بقارون، وكان قارون هلك في أيام موسى (عليه السلام) ووكل الله به ملكاً يدخل في الأرض كل يوم قامته رجل، وكان يونس في بطن الحوت يسبح الله

ويستغفره، فسمع قارون صوته فقال للملك الموكل به: أنظرنني فإني أسمع كلام آدمي، فأوحى الله إلى الملك الموكل به أنظره، فأنظره، ثم قال قارون: من أنت؟ قال يونس: أنا المذنب الخاطئ يونس بن متى، قال: فما فعل الشديد الغضب لله موسى بن عمران؟ قال: هيهات هلك، قال: فما فعل الرؤوف الرحيم على قومه هارون بن عمران؟ قال: هلك، قال: فما فعلت كلثم بنت عمران التي كانت سميت لي؟ قال: هيهات ما بقي من آل عمران أحد، فقال قارون: وا أسفاه على آل عمران، فشكر الله له ذلك، فأمر الله الملك الموكل به أن يرفع عنه العذاب أيام الدنيا فرفع عنه، فلما رأى يونس ذلك نادى في الظلمات: "أن لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين"، فاستجاب الله له وأمر الحوت فلفظه^(١).

فرمود: سپس به زیر زمین رفت تا به قارون رسید و قارون پیش از این در زمان موسی (علیه السلام) مرده بود و خداوند مَلکی را بر او مامور کرده بود که هر روز او را به اندازه‌ی قامت یک مرد داخل زمین فرو ببرد. یونس (علیه السلام) در شکم ماهی در حال تسبیح خدا و استغفار بود. قارون صدایش را شنید و به فرشته‌ی گماشته شده بر خودش گفت: به من مهلت بده که صدای انسانی را می‌شنوم. خداوند به این فرشته وحی فرمود که به قارون مهلتی دهد، و او نیز مهلتش داد. قارون به یونس (علیه السلام) گفت: تو کیستی؟ یونس (علیه السلام) گفت: من گنهکار خطاکار یونس بن متى هستم. قارون گفت: موسی (علیه السلام) که برای خدا بسیار خشم می‌گرفت، چه شد؟ یونس گفت؟ هیهات، هلاک شد! قارون گفت: آن هارون که مهربان رؤف بر قومش بود چه شد؟ یونس گفت: هلاک شد. قارون گفت: کلثوم دختر عمران که نامزد من بود چه شد؟ یونس گفت: هیهات که از آل عمران احدی باقی نمانده است. پس قارون گفت: وا اسفا بر آل عمران! و خداوند به خاطر این ترحم بر آل عمران از او سپاس‌گزاری کرد و به فرشته‌ی گماشته بر او امر فرمود که عذاب را در ایام دنیا از او بردارد، و او نیز چنین کرد. چون یونس (علیه السلام) اینگونه دید در تاریکی‌ها ندا داد: "أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ" (که هیچ معبودی جز تو وجود ندارد. پاک و منزهی تو؛ که به راستی من از ستم‌کاران بودم). خداوند اجابتش فرمود و به ماهی دستور داد تا او را بیرون بیندازد.^(٢)

وعن أبي عبد الله صلوات الله عليه قال: (خرج يونس (عليه السلام) مغاضباً من قومه لما رأى من معاصيهم حتى ركب مع قوم في سفينة في اليم، فعرض لهم حوت ليغرقهم، فساهموا ثلاث مرات،

١- بحار الأنوار: ج ٤١ ص ٣٨٢.

٢- بحار الانوار: ج ٤١ ص ٣٨٢.

فقال يونس: إياي أراد فاقدفوني، ولما أخذت السمكة يونس أوحى الله تعالى جل وعلا إليها أني لم أجعله لك رزقاً فلا تكسر له عظماً، ولا تأكل له لحماً.

از ابو عبد الله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (یونس) (علیه السلام) هنگامی که گناهان قومش را دید، با عصبانیت از قومش بیرون آمد تا آنکه با عده‌ای در کشتی سوار شد. یک ماهی به آنان حمله کرد تا غرقشان کند. سه بار قرعه انداختند. یونس (علیه السلام) گفت: ماهی فقط مرا می‌خواهد؛ مرا در آب بیندازید. همین که ماهی یونس (علیه السلام) را گرفت، خدای عزیز و جلیل به او وحی فرمود که من او را روزی تو قرار ندادم؛ پس استخوانی از او را نشکن و گوشتی از او را نخور.

قال: فطافت به البحار، فنادی فی الظلمات: "أن لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين".

ماهی یونس را در دریاها چرخاند. یونس (علیه السلام) در تاریکی‌ها ندا داد: " که هیچ معبودی جز تو وجود ندارد. پاک و منزهی تو؛ که به راستی من از ستم‌کاران بودم."

وقال: لما صارت السمكة في البحر الذي فيه قارون سمع قارون صوتاً لم يسمعه، فقال للملك الموكل به: ما هذا الصوت؟ قال: هو يونس النبي (عليه السلام) في بطن الحوت، قال: فتأذن لي أن أكلمه؟ قال: نعم، قال: يا يونس ما فعل هارون؟ قال: مات، فبکی قارون، قال: ما فعل موسى؟ قال: مات، فبکی قارون، فأوحى الله تعالى جلت عظمته إلى الملك الموكل به: أن خفف العذاب على قارون لرقته على قرابته^(۱).

هنگامی که ماهی به دریایی رسید که قارون در آن بود، قارون صدایی شنید که پیش‌تر نشنیده بود. به فرشته‌ی گماشته بر خودش گفت: این صدای چیست؟ فرشته گفت: صدای یونس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در شکم ماهی است. قارون گفت: به من اجازه می‌دهی با او سخن گویم؟ فرشته گفت: بله. قارون گفت: ای یونس! هارون چه شد؟ یونس گفت: مُرد؛ و قارون گریست. قارون گفت: موسی چه شد؟ یونس گفت: مُرد؛ و قارون گریست. پس خداوند تعالی که عظمتش بسیار بزرگ است، به فرشته‌ی گماشته بر او وحی کرد: به خاطر رقت قلب قارون بر نزدیکانش، عذاب او را کم کن.^(۲)

۱- بحار الأنوار: ج ۴۱ ص ۳۹۱.

۲- بحار الأنوار: ج ۴۱ ص ۳۹۱.

فقد نزل يونس (عليه السلام) إلى قارون وحادثه، وقارون ميت معذب.

يونس (عليه السلام) با قارون دیدار و گفت‌وگو کرد، در حالی که قارون مرده و در عذاب بود.

وأيضاً قوله تعالى: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(١)، وهي ظلمات جهنم النامية بأعمال الظالمين.

همچنین این سخن حق تعالی: (و ذوالنون را، آنگاه که خشمناک برفت و می دانست که هرگز بر او تنگ نمی گیریم، در تاریکی ها ندا داد: هیچ معبودی جز تو نیست، تو منزهی و به راستی من، از ستمکاران بودم)^(٢)؛ منظور همان تاریکی های جهنمی است که با اعمال و کردار ظالمان در حال گسترش است.

وقوله تعالى: ﴿فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿١﴾ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿٢﴾ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣﴾ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿٤﴾ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ﴿٥﴾ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾^(٣)، أي اعتبرها سبحانه وتعالى حالة إرسال جديدة؛ وذلك لأنه بعث بعد موته، فكانت حالة إرسال جديدة، وإلا فلو لم يكن ميتاً لكانت عودة من غيبته وإكمال رسالته.

(پس ماهی بلعیدش در حالی که او سرزنش گر خویشتن بود * پس اگر نه از تسیح گویان می بود، * تا روزی که برانگیخته می شوند در شکم ماهی می ماند * پس او را در حالی که بیمار بود به خشکی، عریان و بی سرپناه افکندیم، * و بر فراز سرش درختی از یقطین رویانیدیم * و او را به رسالت بر صد هزار نفر و بیش تر فرستادیم)^(٤)؛ یعنی خداوند سبحان و متعال آن را ارسال جدیدی قلمداد می کند؛ چرا که یونس (علیه السلام) پس از مرگش مبعوث می شود وگرنه اگر نمرده بود بازگشت از غیبتش و تکمیل کردن رسالتش تلقی می گردید.

ويونس (عليه السلام) بقي ثمانية وعشرين يوماً في بطن الحوت، عن علي بن أبي طالب (عليه السلام): (... وأما ثمانية وعشرون فمكث يونس في بطن الحوت ...) ^(٥).

١- الأنبياء : ٨٧.

٢- انبياء: ٨٧.

٣- الصافات : ١٤٢ - ١٤٧.

٤- صافات: ١٤٢ تا ١٤٦.

٥- بحار الأنوار : ج ١٠ ص ٨٧.

یونس (علیه السلام) بیست و هشت روز در شکم ماهی می ماند. از علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت شده است: (... و یونس بیست و هشت روز در شکم ماهی بماند....)^(۱).

وفي سورة القلم: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿^(۲)، والمجنون هو من حجب عقله وخفي وضاع، فكلمة (جُنَّ) معناها: الخفاء والستر، وهنا تعني: ما أنت بنعمة ربك بخفي أو ضائع، بل أنت بين معروف كالشمس.

و در سوره ی قلم: (نون. سوگند به قلم و آنچه می نویسند * که تو، به فضل پروردگارت، دیوانه نیستی)^(۳) : مجنون کسی است که عقلش پوشیده و پنهان و ضایع و تباه شده باشد؛ کلمه ی (جُنَّ) به معنی پنهان و پوشش می باشد؛ و در اینجا چنین معنایی می دهد: تو به فضل و لطف پروردگارت پوشیده و ضایع و تباه شده نیستی بلکه آشکاری شناخته شده همانند خورشید می باشی.

وفي الآية: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿. وذا النون: أي صاحب النون، والنون في مرتبة: (محمد)، وفي مرتبة: (علي)، كما بينته في المتشابهات، فراجع.^(۴)

و در آیه ی (و ذوالنون را، آنگاه که خشمناک برفت و می دانست که هرگز بر او تنگ نمی گیریم، در تاریکی ها ندا داد: هیچ معبودی جز تو نیست، تو منزهی و به راستی من، از ستمکاران بودم) : (ذَا النُّونِ) : یعنی یار و همراه (نون) و نون در مرتبه ای به معنی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و در مرتبه ای دیگر به معنی علی (علیه السلام) می باشد؛ همان گونه که در کتاب متشابهات توضیح دادم.^(۵)

۱ - بحار الانوار: ج ۱۰ ص ۸۷.

۲ - القلم: ۱ - ۲.

۳ - قلم: ۱ و ۲.

۴ - انظر: المتشابهات ج ۱ / سؤال رقم (۶)، القرآن كله في النقطة.

۵ - به کتاب متشابهات جلد ۱ پرسش ۶: قرآن جمله ای در نقطه است، مراجعه نمایید.

وهنا في هذه الآية هو علي (عليه السلام) وعبر عن يونس بأنه ذا النون أو صاحب علي (عليه السلام)؛ لأن أصل قضية يونس (عليه السلام) هو عدم تحمله لمقام علي (عليه السلام) ومكانته (التي لا يتحملها إلا نبي مرسل أو ملك مقرب أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان)^(١)، والإيمان هنا هو الإمام (عليه السلام) أي: مؤمن امتحن الله قلبه للإمام (عليه السلام)، ويونس (عليه السلام) نبي مرسل، فلم يتحملها في البداية، ولكنه تحملها بعد ما حصل له ما حصل من تربية الله، وتعليمه له سبحانه وتعالى.

در اینجا نون، علی (علیه السلام) است و از یونس (علیه السلام) تعبیر به یار و همراه علی (علیه السلام) می شود؛ چرا که اصل و ریشه ی ماجرای یونس (علیه السلام) عدم تحمل کردن مقام علی (علیه السلام) و جایگاه آن حضرت می باشد: (آن را کسی جز نبی فرستاده شده یا فرشته ی مقرب یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد، طاقت تحملش نیست)^(٢) و در اینجا ایمان یعنی امام (علیه السلام)؛ یعنی مؤمنی که خداوند قلبش را برای امام آزموده است. یونس (علیه السلام) پیامبر فرستاده شده است با این حال در ابتدا مقام علی (علیه السلام) را تاب نیاورد ولی پس از آنکه آنچه از تربیت الهی و آموزش خداوند سبحان و متعال به دست می آید، برایش حاصل شد، آن را پذیرفت و بر دوش کشید.

فالذي ابتلعه في هذا العالم الجسماني حوت (أو نون بحري)، وهو أكبر الدواب على هذه الأرض، والذي ابتلعه في عالم الأرواح هو (نون العلم)، أو علي بن أبي طالب (عليه السلام)، فعرفه واعترف بمقامه وهو نعمة الله ﴿لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ﴾، ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾^(٣).

١- الكافي: ج ١ ص ٤٠١ ح ١.

٢- كافي: ج ١ ص ٤٠١ ح ١.

٣- عن إبراهيم بن عباس الصولي، قال: كنا يوما بين يدي علي بن موسى عليهما السلام فقال لي: ليس في الدنيا نعيم حقيقي فقال له بعض الفقهاء ممن يحضره: فيقول الله عز وجل (ثم لتسألن يومئذ عن النعيم) أما هذا النعيم في الدنيا وهو الماء البارد، فقال له الرضا (عليه السلام) وعلا صوته: كذا فسرتموه أنتم وجعلتموه على ضروب، فقالت طائفة: هو الماء البارد وقال غيرهم: هو الطعام الطيب، وقال آخرون: هو النوم الطيب، قال الرضا (عليه السلام): ولقد حدثني أبي عن أبيه أبي عبد الله الصادق عليه السلام أن أقوالكم هذه ذكرت عنده في قول الله تعالى: (ثم لتسألن يومئذ عن النعيم)، فغضب (عليه السلام) وقال: إن الله عز وجل لا يسأل عباده عما تفضل عليهم به ولا يمن بذلك عليهم والامتنان بالانعام مستقبح من المخلوقين فكيف يضاف إلى الخالق عز وجل ما لا يرضي المخلوق به؟! ولكن النعيم حبا أهل البيت ومولاتنا يسأل الله عباده عنه بعد التوحيد والنبوة لأن العبد إذا وفا بذلك أداه إلى نعيم الجنة الذي لا يزول... عيون أخبار الرضا (عليه السلام): ج ١ ص ١٣٦-١٣٧.

آن که در عالم جسمانی او را بلعید، ماهی بود (نون دریایی) که بزرگ‌ترین موجودات در زمین می‌باشد و آن که او را در عالم ارواح بلعید (نون علم) یا علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود؛ او را شناخت و به مقامش اعتراف کرد و او همان (نعمت خداوند) بود: (اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را در بر نگرفته بود، با پریشان حالی به صحرا، عریان و بی سرپناه می‌افتاد) ، (که تو، به فضل پروردگارت، دیوانه نیستی).^(۱)

والحوت البحري الذي ابتلع يونس (عليه السلام) هو نوع من الحيتان يتغذى على الرخويات الموجودة في أعماق المحيطات، حيث لا يوجد أي نوع من الحيتان غير هذا النوع من الحيتان يصل إلى هذه الأعماق المظلمة، بل لحد الآن لم يصل الإنسان إلى هذه الأعماق، وعلماء الأحياء يتعرفون على رخويات الأعماق من خلال هذا الحوت، وهنا يتميز هذا الحوت انه ينزل إلى الأعماق المظلمة الحالكة الظلمة ﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ﴾، وأيضاً غذاؤه الرخويات، فجهازه الهضمي يلطف بالجسم الصلب كـ (جسم الإنسان)، فلا يتهشم جسم يونس (عليه السلام) بسبب ابتلاعه من الحوت.

آن ماهی دریا که یونس (علیه السلام) را بلعید، از انواع ماهیانی است که از نرم‌تان اعماق دریاها تغذیه می‌کند و هیچ ماهی دیگری نمی‌تواند به این عمق تاریک و ظلمانی دریا نفوذ کند و حتی تا امروز هم هیچ انسانی نتوانسته است به چنین عمقی نفوذ نماید و زیست‌شناسان، از طریق این ماهی‌ها به وجود نرم‌تان اعماق دریا پی برده‌اند. وجه تمایز این نوع ماهی، پایین رفتن به اعماق تاریک سیاه ظلمت می‌باشد: (و در تاریکی‌ها ندا داد). همچنین غذای این ماهی، نرم‌تان می‌باشد؛ بنابراین دستگاه گوارشی آن، جسم سخت (مانند جسم انسان) را هضم نمی‌کند و از همین رو جسم یونس (علیه السلام) پس از بلعیده شدن، از بین نرفت.

۱- از ابراهیم بن عباس صولی روایت شده است: روزی در محضر علی بن موسی (ع) بودیم. به من فرمود: (در دنیا هیچ نعمت حقیقی وجود ندارد). برخی از فقهای که در محضر ایشان بودند گفتند: خداوند می‌فرماید: (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (که در آن روز شما را از نعمت‌ها بازخواست می‌کنند) و این نعمت در دنیا، آب خنک و گوارا می‌باشد. امام رضا (ع) با صدای بلند به او فرمود: (شما اینگونه تفسیرش می‌کنید و به گمانتان درست است! گروهی می‌گویند: منظور از نعمت آب سرد است، و گروهی دیگر می‌گویند: منظور غذای پاکیزه است، و گروهی دیگر می‌گویند: خواب راحت است....). امام رضا (ع) ادامه داد: (پدرم از پدرش امام صادق (ع) نقل کرد که همین سخنان شما درباره‌ی آیه‌ی (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (که در آن روز شما را از نعمت‌ها بازخواست می‌کنند) در حضور ایشان مطرح شد. امام صادق (ع) خشمگین شد و فرمود: خدای عزیز و جلیل از بندگانش درباره‌ی آنچه به آنان تفضل فرمود، بازخواست نمی‌کند و به خاطر آن بر ایشان منت نمی‌گذارد. منت گذاشتن به نعمت‌ها از طرف مخلوقات ناپسند و قبیح شمرده می‌شود؛ حال چگونه چنین صفتی شامل خالق عزیز و جلیل شود، در حالی که او آن را در مورد مخلوقات نمی‌پسندد؟! اما منظور از این نعمت، حب و دوست داشتن ما اهل بیت و پیروی از ما می‌باشد که خداوند از آن پس از توحید و نبوت بازخواست می‌کند؛ چرا که بندگان با ادای این نعمت، از طرف خدا شایسته‌ی رفتن به نعمت بی پایان بهشت می‌گردند....). عیون اخبار الرضا (ع): ج ۱ ص ۱۳۶ و ۱۳۷.



پرسش ۱۷۵: آیهی ﴿قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُندَاداً﴾

سؤال / ۱۷۵: قال تعالى: ﴿قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُندَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ ❖ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيٍّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ ❖ ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ❖ فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظاً ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿^(۱)﴾، لماذا مدة خلق الأرض وأرزاقها أربعة أيام، بينما خلق السماوات في يومين مع أن السماوات أعظم؟

حق تعالی می فرماید: (بگو: آیا این شما هستید که به آن کس که زمین را در دو روز آفریده است کفر می ورزید و برای او همتیانی قرار می دهید؟ او پروردگار جهانیان است * و در زمین از فراز آن، کوهها پدید آورد و آن را پر برکت ساخت و رزق و روزی هایش را در چهار روز معین نمود، درست و متناسب برای همه ی خواهندگان * سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن، دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمان بردار آمدیم * آنگاه هفت آسمان را در دو روز پدید آورد و در هر آسمانی، کارش را به آن وحی نمود و آسمان این دنیا را با چراغها بیاراستیم و محفوظش بداشتیم. این است تدبیر آن پیروزمند دانا)^(۲). چرا مدت زمان آفرینش زمین و تعیین رزقهای آن، چهار روز به طول انجامید ولی آفرینش آسمانها دو روز با اینکه آسمانها بزرگتر و عظیمتر می باشند؟!)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

قال تعالى: ﴿قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُندَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ .
پاسخ:

۱- فصلت: ۹-۱۲.

۲- فصلت: ۹ تا ۱۲.

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
حق تعالی می فرماید: (بگو: آیا این شما هستيد که به آن کس که زمین را در دو روز آفریده است کفر می ورزید و برای او همتیانی قرار می دهید؟ او پروردگار جهانیان است) :

خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمٍ، وَخَلَقَ أَرْزَاقَهَا فِي يَوْمٍ، فَالْأَرْضُ بِمَا فِيهَا مِنْ جَمَادَاتٍ فِي يَوْمٍ، وَمَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ أَحْيَاءٍ (نباتات و حیوانات) فِي يَوْمٍ.

زمین را در یک روز آفرید و روزی هایش را در یک روز؛ زمین با آنچه از جمادات در آن وجود دارد را در یک روز و آنچه از موجودات زنده (گیاهان و حیوانات) بر روی زمین است را نیز در یک روز خلق نمود.

وقال تعالی: ﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلنَّاسِ لِيَوْمٍ﴾.

و حق تعالی می فرماید: (و در زمین از فراز آن، کوهها پدید آورد و آن را پر برکت ساخت و رزق و روزی هایش را در چهار روز معین نمود، درست و متناسب برای همه ی خواهندگان).

﴿جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ﴾: وهي الجبال، وهي من ضمن اليوم الأول في العالم الجسماني، أي إنها (الجبال)، تجلت فيها (في الأرض)، من فوقها (أي من السماء)، وإلا فإن الظاهر على سطح الأرض، أي فوقها من الجبال أقل بكثير من الغائر في باطن الأرض، فأكثر من ثلثي الجبل غائر في باطن الأرض، ولذا عبر عنها (رواسي)، أي هي سبب إرساء الأرض، فكأنها أوتاد للأرض تثبتها ﴿وَالْجِبَالِ أَوْتَاداً﴾^(۱)، أي تثبت سطح الأرض وتمنعه عن الحركة مع حركة باطن الأرض المستمرة، قال تعالی: ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِداً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَّ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾^(۲)، أي هي متحركة ولكنها مع حركة الأرض فتمنع سطح الأرض عن الاختلال والانفصال عن باطن الأرض، فتكون حركة الأرض مترنّة.

۱- النبأ: ۷.

۲- النمل: ۸۸.

(و در آن کوهها قرار داد) : منظور، کوهها است و آنها ضمن روز اول در این عامل جسمانی می‌باشند؛ یعنی اینها (کوهها) از بالای آن (یعنی از آسمان) در آن (در زمین) متجلی گشت. وگرنه آنچه که از کوهها بر سطح زمین ظاهر است یعنی قسمت بالای کوهها، بسیار کم‌تر از آن چیزی است که در درون زمین فرو رفته است. بیش از دو سوم کوه، در دل زمین فرو رفته است و از همین رو از آنها به «رواسی» (لنگرها) تعبیر کرده است؛ یعنی باعث استوار شدن زمین می‌گردد و گویی میخ‌هایی برای زمین است که آن را تثبیت می‌نماید: (و کوهها را همچون میخ‌هایی؟)^(۱)؛ یعنی سطح زمین را ثابت نگه داشته و آن را از اینکه با حرکت مستمر و دائمی درون زمین در جنبش باشد، باز می‌دارد. حق تعالی می‌فرماید: (و کوهها را بینی؛ پنداری که جامدند، حال آنکه چون ابر می‌روند. کار خداوند است که هر چیزی را به کمال پدید آورده است. هر آینه او به هر چه می‌کنید آگاه است)؛ یعنی کوهها در حرکت اند ولی همراه با حرکت زمین، و در نتیجه مانع از آن می‌شوند که سطح زمین دچار اختلال شود و از درون آن جدا گردد؛ از همین رو حرکت زمین موزون و متعادل است.

﴿وَبَارِكْ فِيهَا﴾: وهو الماء، البركة النازلة من السماء، وهي من ضمن اليوم الأول في العالم الجسماني، ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۲).

(و آن را پُربرکت ساخت): منظور، آب است: برکت نازل شده از آسمان، که ضمن روز اول در این عالم جسمانی بوده است. (اگر مردم شهرها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند، برکاتی از آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم، ولی (فرستادگان) را تکذیب کردند؛ ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه‌شان کردیم).^(۳)

﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ﴾: في العالم الجسماني يومان فقط: يوم الأرض والماء، ويوم الأحياء (النبات والحيوان).

(و رزق و روزی‌هایش را در چهار روز معین نمود، درست و متناسب برای همه‌ی خواهندگان): به این عالم جسمانی فقط دو روز اختصاص داشته است: روز زمین و آب، و روز جان‌داران (گیاه و حیوان).

۱ - نبأ: ۷.

۲ - الأعراف: ۹۶.

۳ - أعراف: ۹۶.

وقوله تعالى: ﴿أربعة أيام﴾؛ لأن الرواسي وهي في العالم الجسماني، إنما هي ظهور للسماء الكلية، وهي رواسي الكون.

و این سخن حق تعالی (چهار روز) از آن جهت است که کوهها در عالم جسمانی، صرفاً ظهوری برای آسمان کلی است، که آنها کوهها و لنگرهای هستی می‌باشند.

وقوله تعالى: ﴿من فوقها﴾ أي إنّ السماء تجلت فيها.

و این سخن حق تعالی (از بالایش) یعنی آسمان که (زمین) در آن تجلی یافت.

﴿وَبَارَكَ فِيهَا﴾: والبركة في العالم الجسماني هي: الماء، وإنما هو ظهور لبركة السماوات الستة، والبركة هي العلم في السماء.

(و آن را پُربرکت ساخت): برکت در عالم جسمانی، آب است، و ظهوری برای برکت آسمان‌های شش گانه می‌باشد؛ و برکت در آسمان، علم است.

فهذان الأمران: ﴿وجعل فيها رواسي من فوقها﴾ و ﴿وبارك فيها﴾ إنما هما يومان للسماء السابعة الكلية، والسماوات الستة المثالية.

بنابراین این دو مقوله: (و در زمین از فراز آن، کوهها پدید آورد) و (و آن را پر برکت ساخت) : دو روز برای آسمان هفتم کلی، و آسمان‌های شش گانه‌ی مثالی به شمار می‌روند.

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ۖ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^(۱).

(سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن، دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیاید. گفتند: فرمان بردار آمدیم * آنگاه هفت آسمان را در دو روز پدید آورد و در هر آسمانی، کارش را به آن وحی نمود و آسمان این دنیا را با چراغ‌ها بیاراستیم و محفوظش بداشتیم. این است تدبیر آن پیروزمند دانا.)^(۱)

﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ﴾: وهي السماء السابعة الكلية، والسموات الست المثالية دونها، والسماء الجسمانية (الأرض بمعناها الأوسع، حيث تشمل الشمس والكواكب).
(آنگاه هفت آسمان را در دو روز پدید آورد): منظور، آسمان هفتم کلی و آسمان‌های شش گانه‌ی مثالی پایین‌تر از آن و نیز آسمان جسمانی می‌باشد (زمین به معنای وسیع‌ترش که شامل تمامی اجرام و ستارگان می‌باشد).

خلق السابعة في يوم، والملكوت في يوم، وسماء الأجسام في يوم، وأوحى في كل سماء أمرها في يوم.
آسمان هفتم را در یک روز، ملکوت را در یک روز، و آسمان اجسام را در یک روز آفرید و امر هر آسمان را در یک روز به آن وحی نمود.

في يوم أوحى أمر السماء السابعة، وفي يوم أوحى أمر السماوات الملكوتية، وفي يوم أوحى أمر الملك.

در یک روز امر آسمان هفتم، در یک روز امر آسمان‌های ملکوتی و در یک روز امر ملک را وحی نمود.

أي إنها (السموات والأرضين) تمت في يومين: يوم للخلق، ويوم للأمر.

یعنی اینها (آسمان‌ها و زمین‌ها) در دو روز پایان یافت: یک روز برای آفرینش، و یک روز برای امر.

﴿وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا﴾: وهذا تابع إلى يوم الأرض الأول؛ لأن السماء الدنيا تنقسم إلى سمائين هما: (السماء الأولى المثالية) و (السماء الدنيا الجسمانية)، فهما سماء واحدة من جهة؛ لارتباط السماء الأولى بالعالم الجسماني، ارتباط تدبير مباشر. وسماءان؛ لأن الأولى:

ملکوت الأجسام، فکلاهما يعبر عنه بالسماء الدنيا؛ لأن السماء الأولى ملکوت الأجسام، وهما مشتبان تماماً.

(و آسمان این دنیا را با چراغ‌ها بیاراستیم و محفوظش بداشتیم): این، به دنبال روز اول زمین بود؛ زیرا آسمان دنیا به دو آسمان تقسیم می‌شود که عبارتند از: «آسمان مثالی نخست» و «آسمان جسمانی دنیا». این دو از یک نظر یک آسمان به جهت ارتباط آسمان اول با عالم جسمانی؛ ارتباط تدبیری مستقیم می‌باشد به شمار می‌روند. اما دو آسمان نیز به شمار می‌روند؛ چرا که اولی، ملکوت اجسام است. از هر دوی اینها به آسمان دنیا تعبیر می‌شود؛ زیرا آسمان اول، ملکوت اجسام است و این دو به طور کامل با هم درآمیخته می‌باشند.

فالأنفس في السماء الأولى، وهي تدبر الأجسام في السماء الدنيا، فهل ترى انفصلاً بين نفس الإنسان وجسمه! وفي نفس الوقت أقول: ألا ترى الاختلاف بين نفس الإنسان وجسمه!

آنفس در آسمان اول هستند و این آنفس، جسم‌ها را در آسمان دنیا تدبیر می‌کنند؛ پس آیا بین نفس انسان و جسمش جدایی و انفصالی می‌یابی؟! و در عین حال می‌گویم: آیا بین نفس انسان و جسمش تفاوتی مشاهده می‌کنی؟!

ومما تقدم تعلم أن الأيام ستة، وهي:

السماء السابعة خلقت في يوم، وقوتها (أمرها) في يوم.

والسماوات الستة خلقت في يوم، وقوتها (أمرها) في يوم.

والأرض (ومعها العالم الجسماني) في يوم، وقوتها في يوم.

از آنچه گذشت درمی‌یابیم که روزها، شش تا هستند و عبارت‌اند از:

- آسمان هفتم در یک روز آفریده شد، و روزی آن (امر آن) در یک روز.
- آسمان‌های شش‌گانه در یک روز آفریده شد، و روزی آن (امر آن) در یک روز.
- زمین (و به همراهش عالم جسمانی) در یک روز آفریده شد، و روزی آن در یک روز.

أو خلق النور وأمره في يومين، وخلق المثال (الملكوت) وأمره في يومين، وخلق الملك (الأجسام) وأرزاقها في يومين، ولا بد من أن تترتب من العالي إلى السافل؛ لأن الملكوت تجلّ وظهور للنور وهكذا ...

يا نور و امرش در دو روز آفریده شد، مثال (ملکوت) و امرش در دو روز آفریده شد، و مُلک (اجسام) و روزی هایش در دو روز آفریده شد؛ و الزاماً ترتیب آفرینش ها از بالا به پایین می باشد؛ چرا که ملکوت، تجلی و ظهور نور است و به همین ترتیب....

ويجب ملاحظة أنّ السماء الأولى هي نهاية السماء الدنيا، أي إنّ السماء الدنيا تبدأ في هذا العالم الجسماني، وتنتهي في أول العالم الملكوتي الروحاني، أي إنّ نهايتها حلقة وصل، ونهايتها أو حلقة الوصل هي السماء الأولى، في الزيارة الجامعة: (... وحجج الله على أهل الدنيا والآخرة والأولى...) (١).

لازم است دقت شود که آسمان اول، حدّ نهایی آسمان دنیا است؛ یعنی آسمان دنیا در این عالم جسمانی آغاز می شود و به نخستین عالم ملکوتی روحانی خاتمه می یابد. یعنی نهایت آن حلقه وصل است و پایان آن یا حلقه وصل، آسمان اول می باشد. در زیارت جامعه آمده است: «... و حجت های خدا بر اهل دنیا و آخرت و اولی...» (٢).

وفي القرآن: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (٣).
وقال تعالى: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (٤).

و در قرآن آمده است: (او است خدایی که معبودی جز او نیست. ستایش خاص او است، چه در این جهان و چه در جهان دیگر و فرمان فرمان او است و همگان به او بازگردانده می شوید) (٥) و نیز حق تعالی می فرماید: (شما از پیدایش نخست آگاهید؛ چرا به یادش نمی آورید؟) (٦).

وفي الأولى عالماً: الذر والرجعة، وفيها الأنفس، فالله سبحانه وتعالى لم ينظر إلى عالم الأجسام منذ أن خلقه كما قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) (٧)، إنما محط الاهتمام يبدأ من نهاية عالم الأجسام، وهي نهاية السماء الدنيا، وهذه النهاية هي السماء الأولى.

١- مفاتيح الجنان: ص ٦٢٠.

٢- مفاتيح الجنان: ص ٦٢٠.

٣- القصص: ٧٠.

٤- الواقعة: ٦٢.

٥- قصص: ٧٠.

٦- واقعه: ٦٢.

٧- في تفسير الفاتحة للملا صدرا: قال رسول الله (ص): (إن الله لم ينظر إلى الأجسام منذ خلقها).

در اولی، دو عالم وجود دارد: ذر و رجعت و در آن انفس قرار دارند. همان طور که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است خداوند سبحان و متعال از هنگامی که عالم اجسام را آفرید به آن ننگریسته است.^(۱) منزلگاه کار و عمل مجدّانه از پایان عالم اجسام که پایان آسمان دنیا است، آغاز می‌شود، و این پایان، آسمان اول می‌باشد.

وقال تعالی: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾^(۲). السبع طرائق هي: (السموات السبع) من السماء الأولى إلى السماء السابعة، وليست السماء الدنيا الجسمانية منها؛ لأنها ليست فوقنا بل نحن فيها، فهي محيطّة بنا وهي (تحتنا وفوقنا وعن كل جهات الأرض)، ﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^(۳)، وسيتبين لك فيما يأتي لم أوردت هذه الآية في هذا الموضع.

حق تعالی می‌فرماید: (و بر فراز سرتان هفت راه بیافریدیم، و از این خلقت، غافل نبوده‌ای)^(۴). هفت راه، آسمان‌های هفتگانه است، از آسمان اول تا آسمان هفتم، و آسمان جسمانی دنیا جزو آنها نیست؛ چرا که این آسمان بالای ما قرار ندارد بلکه ما درون آن هستیم و بر ما احاطه (زیر ما و بالای ما و از هر جهت زمین) احاطه دارد. (از تو به شتاب عذاب می‌طلبند، حال آنکه جهنم بر کافران احاطه دار).^(۵) در بخش بعدی برای شما تبیین خواهد شد که چرا این آیه را اینجا آورده‌ام.

وهذا يعني أن السماوات إذا عُدَّتْ بهذا التفصيل تكون ثمانياً، وليست سبعا، وإنما لم تُعد الدنيا الجسمانية؛ لأنها جزء من السماء الدنيا بما فيها من سماء أولى وسماء جسمانية، فإذا ذكرت الأولى أو الدنيا فهي من ضمنها؛ لأنها جزء منها أو تابعة لها.

اگر آسمان‌ها را با این تفصیل بشماریم در این صورت، هشت تا خواهند بود و نه هفت تا! اصولاً دنیای جسمانی جزو آن به حساب نمی‌رود؛ زیرا جزئی از آسمان دنیا با آنچه که در آن است از آسمان اول و آسمان

۱ - در تفسیر سوره‌ی فاتحه ملا صدرا آمده است: رسول خدا می‌فرماید: «خداوند از زمانی که عالم جسدها را خلق کرد به آن نگاه نینداخته است».

۲ - المؤمنون: ۱۷.

۳ - العنکبوت: ۵۴.

۴ - مؤمنون: ۱۷.

۵ - عنکبوت: ۵۴.

جسمانی، می‌باشد. بنابراین اگر اولی یا دنیا نام برده شود، در ضمن آن قرار می‌گیرد؛ چرا که جزئی از آن و پیرو و تابع آن می‌باشد.

والسماء الجسمانية مرة تُعد هي (الأرض)، ومرة تُعد هي (السماء الدنيا)؛ لأنها الجانب المرئي منها. وفي السماء الجسمانية الأرض بل كل الأرضين السبع، وفي السابعة (جهنم)، كما أن الجنة في السماء الثانية، أما في الأولى فتوجد (الجنة الأرضية) وهي جنة آدم؛ لأن الأولى كما بينت إنما هي جزء من السماء الدنيا، وهي ملكوتها.

آسمان جسمانی یک بار «زمین» به شمار می‌رود و یک بار «آسمان دنیا»؛ زیرا قسمت مرئی آن می‌باشد. در آسمان جسمانی، زمین و حتی تمام زمین‌های هفت‌گانه قرار دارد و در هفتمین زمین «جهنم» قرار دارد. همان طور که بهشت در آسمان دوم است، اما در آسمان اول «بهشت زمینی» یافت می‌شود که همان بهشت آدم می‌باشد؛ زیرا آسمان اول - همان طور که پیش‌تر بیان داشتیم - بخشی از آسمان دنیا است که ملکوت آن نیز می‌باشد.

عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن الحسين بن ميسر، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن جنة آدم (عليه السلام)، فقال: (جنة من جنان الدنيا تطلع فيها الشمس والقمر ولو كانت من جنان الآخرة ما خرج منها أبداً)^(١).

از علی بن ابراهیم از پدرش از احمد بن محمد بن ابو نصر از حسین بن میسر روایت شده است: از ابا عبد الله (علیه السلام) درباره‌ی بهشت آدم (علیه السلام) سوال کردم، فرمود: «بهشتی از بهشت‌های دنیا که در آن خورشید و ماه طلوع می‌کنند که اگر از بهشت‌های آخرت بود، به هیچ وجه از آن خارج نمی‌شدند».^(٢)

﴿وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا﴾: والمصابيح هم الأنبياء والمرسلون والأوصياء (عليهم السلام) يحفظون الذين يتبعونهم من وسوسة الشياطين بالتعاليم والأخلاق الإلهية التي يُعَلِّمونها الناس. وظهورهم في السماء الجسمانية بالكواكب والشموس المضيئة، فما أكثر الظلام في السماء، وما أقل النجوم نسبة إلى الجزء المظلم، كما أن في الأرض ما أقل الأنبياء، وما أكثر من

١- الكافي: ج ٣ ص ٢٤٧.

٢- كافي: ج ٣ ص ٢٤٧.

خالفهم وحاربهم وتخلف عنهم ولم ينصرهم. فقليل دائماً هم الأنبياء والأوصياء وأنصارهم، ك (قلّة النجوم في السماء الجسمانية).

(و آسمان این دنیا را با چراغ‌ها بیاراستیم و محفوظش بداشتیم) : چراغ‌ها، انبیا، فرستادگان و اوصیا (علیهم السلام) هستند که پیروانشان را با تعالیم و اخلاق الهی که به مردم می‌آموزند، از وسوسه‌ی شیطان حفظ می‌کنند و ظهور آنها در آسمان جسمانی، در قالب ستارگان و خورشیدهای درخشان می‌باشد. چه بسیار است تاریکی در آسمان و چه اندک است ستارگان در قیاس با بخش تاریک؛ همانگونه که در زمین چه پیامبران اندکند و کسانی که با آنها مخالفت ورزیدند، جنگ کردند، از آنها روی گردان شدند و یاریشان نمودند بسیارند! همواره پیامبران، اوصیا و انصار آنها درست مانند کم بودن ستارگان در آسمان جسمانی اندکند.

وفي نهاية حركة الفلك الأعظم (أقصد قوس النزول)، وبداية صعوده إلى جهة الآخرة، سيبدأ هذا العالم الجسماني بالتحول إلى جحيم ويستعر، فالذين اختاروا زخرف الأرض عقوبتهم إعادتهم إلى ما اختاروه، وعصوا الله من أجله، أو قل إبقاؤهم فيه؛ لأنه سيكون جهنم المستعرة بإعمالهم وأفعالهم وظلمهم.

در نهایت حرکت فلک اعظم (منظورم قوس نزول است) و آغاز بالا رفتن آن به سمتی دیگر، تبدیل شدن این عالم جسمانی به جحیم آغاز خواهد شد و این عالم شعله‌ور می‌گردد. مجازات کسانی که زخرف و زر و زیور دنیا را برگزیدند و به خاطر آن خداوند را عصیان نمودند، بازگشت آنها به چیزی است که خود انتخاب کرده‌اند، یا همان باقی ماندن آنها در آن می‌باشد؛ چرا که جهنم با عملکرد، کردار و ظلم و ستم آنها مشتعل خواهد شد.

والآن تبين لك مناسبة الآية السابقة: ﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾.

اکنون مناسب آیه‌ی پیشین برای شما روشن شده است: (از تو به شتاب عذاب می‌طلبند، حال آنکه جهنم بر کافران احاطه دارد).

وعند بداية صعود (قوس النزول) يبدأ (عالم الرجعة)، وهو عالم آخر وامتحان آخر لمن محض الإيمان ولن محض الكفر، وعالم الرجعة يبدأ مع نهاية ملك المهدي الثاني عشر (عليه السلام)، وهو القائم الذي يخرج عليه الحسين (عليه السلام)^(١).

در ابتدای صعود (قوس نزول)، «عالم رجعت» آغاز می شود، که عالمی دیگر و امتحانی دیگر برای کسانی که ایمان خالص و کسانی که کفر خالص داشته اند خواهد بود. عالم رجعت با پایان زمامداری مهدی دوازدهم (علیه السلام) آغاز می شود؛ او همان قائمی است که حسین (علیه السلام) بر او خروج می کند.^(٢)

أما قوله تعالى: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ فَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، والتي يظن من يقرأها أن (ثم) تدل على البعدية: أي ثم بعد أن خلق الأرض وقدر فيها أقواتها ... استوى إلى السماء ...

و اما این سخن حق تعالی: (سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن، دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمان بردار آمدیم * آنگاه هفت آسمان را در دو روز پدید آورد و در هر آسمانی، کارش را به آن وحی نمود و آسمان این دنیا را با چراغها بیاراستیم و محفوظش بداشتیم. این است تدبیر آن پیروزمند دانا)؛ ممکن است کسی که آن را می خواند گمان برد که «ثم» بر پس از آن دلالت دارد؛ یعنی: اینکه زمین را آفرید و روزی هایش را در آن معین نمود... سپس به آسمان پرداخت...

وهي في الحقيقة لا تدل على ذلك، بل معنى (ثم) هنا هو (التوبيخ) بالعطف على مجمل الكلام، وليس على خلق الأرض بالخصوص، أي إنَّ العطف على معنى التوبيخ في الآيات المتقدمة، ﴿قُلْ

١- والحديث الذي يشير إليه السيد (عليه السلام) هو هذا: (دخل علي بن أبي حمزة البطائني على أبي الحسن الرضا (عليه السلام) فقال له: (أنت إمام؟ قال: نعم. فقال له: أني سمعت جدك جعفر بن محمد (عليه السلام) يقول: لا يكون الإمام إلا وله عقب. فقال: أنسيت يا شيخ أو تناسيت؟! ليس هكذا قال جعفر (عليه السلام)، إنما قال جعفر (عليه السلام): لا يكون الإمام إلا وله عقب، إلا الإمام الذي يخرج عليه الحسين بن علي (عليه السلام) فإنه لا عقب له. فقال له: صدقت جعلت فداك، هكذا سمعت جدك يقول) بحار الانوار: ج ٢٥١ ص ٢٥١.

٢- این حدیثی است که سید احمد الحسن به آن اشاره می فرماید: علی بن ابو حمزه ی بطائنی بر امام علی بن موسی الرضا وارد شد و به او عرض کرد: آیا شما امام هستید؟ امام فرمود: «آری». به او گفت: از جدتان جعفر بن محمد شنیدم که می فرمود: امامی نیست مگر اینکه پشتی داشته باشد. امام فرمود: «شیخ! فراموش کرده ای یا خودت را به فراموشی زده ای؟! جعفر چنین نفرمود، بلکه فرمود: امامی نیست مگر اینکه پشتی داشته باشد؛ به جز آن امامی که علی بن الحسین بر او خروج می کند؛ که او پشت و عقبی ندارد». به ایشان عرض کرد: راست گفתי فدایت شوم! این چنین شنیدم که جدتان می فرمود. بحار الانوار: ج ٢٥١ ص ٢٥١.

أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ ... ﴿﴾ ، فمعناها هنا: (ثم أليس هو الذي استوى إلى السماء ... فكيف تكفرون به).

ولی در حقیقت بر چنین مطلبی دلالت ندارد ؛ بلکه «ثم» در اینجا به مفهوم «توییح و سرزنش» با عطف به مضمون کلی آیه می باشد و به طور خاص بر آفرینش زمین دلالت ندارد؛ یعنی معطوف به مفهوم توییح در آیات پیشین می باشد: (بگو: آیا این شما هستید که به آن کس که زمین را در دو روز آفریده است کفر می ورزید....) . پس معنای آیه در اینجا چنین است: سپس آیا او همان نیست که به آسمان پرداخت.... پس چگونه به او کافر می شوید؟!

ولاحظ أن في هذه الآية الأخيرة ذكر السماء والأرض، قال تعالى: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا﴾ ، فإذا كانت الأرض خلقت قبل ذلك، فما معنى أن يخلقها مرة أخرى ﴿اِئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا﴾؟! بل المراد هنا توضيح الصورة بشكل آخر ومن جهة أخرى، حيث في الآيات السابقة ﴿قُلْ أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ ...﴾ ، تفصيل وذكر للنعم التي أسبغها سبحانه وتعالى، وفي هذه الآيات ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ ...﴾ بيان لكيفية الخلق أي بيان لهذه الآية: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ .

ملاحظه نمایید که در این آیه ی اخیر، از آسمان و زمین سخن به میان آمده است. حق تعالی می فرماید: (سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن، دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید) . اگر زمین پیش از آن خلق شده بود، معنای اینکه آن را دوباره بیافریند چیست (خواه یا ناخواه بیایید)؟! بلکه در اینجا منظور، توضیح مطلب به شکلی دیگر و از جهتی دیگر است؛ چرا که در آیات پیشین (بگو: آیا این شما هستید که به آن کس که زمین را در دو روز آفریده است کفر می ورزید....) نعمت هایی را که خداوند سبحان و متعال تمام کرده به تفصیل بیان داشته است و در این آیات (سپس به آسمان پرداخت....) بیانی برای چگونگی و کیفیت آفرینش وجود دارد؛ یا بیانی برای این آیه (چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می گوید: موجود شو، پس موجود می شود).

وهذه المراحل، أي خلق السماء السابعة، ثم السماوات الست، ثم عالم الأجسام، لا بد أن يترتب بهذا التسلسل؛ لأنها تعتمد على بعضها، فلا يمكن خلق الست قبل السابعة، لأنها (أي السماوات الست) إنما خلقت من السابعة، ولا يمكن خلق الأجسام دون خلق السماوات الست؛ لأنها خلقت من السماوات الست، بل من الأولى بالخصوص المشتبكة معها (أي مع الأجسام) ، والأولى هي

عالم الذر وهي عالم الرجعة، فمنها دخلنا إلى عالم الأجسام بعد خلقنا في الذر، وسنخرج من عالم الأجسام إليها في عالم الرجعة، وهذا هو قوس النزول، له ثلاثة أركان، كما أن لقوس الصعود ثلاثة أركان، وبذلك تكون ستة، هي: (درع داود)، ودرع الأنبياء ودرع الأوصياء.

این مراحل، یعنی آفرینش آسمان هفتم، سپس آسمان‌های شش‌گانه، سپس عالم اجسام حتماً باید با همین ترتیب و تسلسل صورت گرفته باشد؛ چرا که برخی بر برخی تکیه دارند. آفرینش آسمان‌های شش‌گانه پیش از هفتمی امکان‌پذیر نیست؛ چرا که آنها (یعنی آسمان‌های شش‌گانه) از آسمان هفتم خلق شده‌اند؛ و خلقت اجسام بدون خلقت آسمان‌های شش‌گانه ناممکن است؛ زیرا آنها از آسمان‌های شش‌گانه خلقت یافته‌اند و حتی در مورد آسمان اولی (نخستین) به طور خاص، با آن (یعنی با اجسام) در هم تنیده می‌باشد و آسمان اول، عالم ذر و عالم رجعت می‌باشد. پس از خلق شدنمان در عالم ذر از آن به عالم اجسام داخل شدیم و از عالم اجسام به آن در عالم رجعت (بازگشت) خارج خواهیم شد؛ این قوس نزول است که سه رکن دارد همان طور که قوس صعود سه رکن دارد و به این ترتیب شش (رکن) حاصل می‌شود که همان «زره داوود»، زره انبیا و زره اوصیا می‌باشد.

أما الأيام الستة للخلق: فهي ليست أياماً بمعنى مدة زمنية، بل هي مراحل، أي في ست مراحل، وهي ضرورية ولا بد منها، فلا بد في المرحلة الأولى من خلق النور وأمره، ثم الملكوت وأمره، ثم الأجسام وأقواتها؛ لاعتماد كل مرحلة على المرحلة التي سبقتها. فهذه المراحل الستة حتمية، أي لا بد من اليوم الأول (المرحلة الأولى) أن تُخلق السماء السابعة، وفي اليوم الثاني (المرحلة الثانية) يُخلق أمرها؛ لأن أمرها منها خلق، فلا بد أن يتأخر عنها مرحلة، ثم يُخلق منها ومن أمرها المثال (الملكوت) السماوات الست إلى الأولى (وهي نهاية السماء الدنيا)، ثم يخلق في الملكوت أمره؛ لأنه منه خلق، ففي اليوم الثالث الملكوت، وفي الرابع أمره لاعتماد الملكوت على خلق السابعة (اليوم الأول) وأمرها (اليوم الثاني)، فيتحتّم خلق الملكوت في المرحلة الثالثة، ثم أمره في الرابعة؛ لاعتماده عليه ولأنه خلق منه.

اما شش روز آفرینش، به معنای روزهای زمان‌دار زمینی نیست؛ بلکه نشان دهنده‌ی مراحل و به معنای شش مرحله می‌باشد. این مراحل ضروری است و چاره‌ای از آن نمی‌باشد. در مرحله‌ی نخست خلقت نور و امر آن گریزناپذیر است؛ و سپس ملکوت و امر آن، سپس اجسام و روزی‌هایش؛ چرا که هر مرحله متکی به مرحله‌ی پیشینش می‌باشد. بنابراین، این مراحل شش‌گانه حتمی است؛ یعنی حتماً باید روز اول (مرحله‌ی نخست) می‌بوده تا آسمان هفتم خلق شود، و در روز دوم (مرحله‌ی دوم) امر آن خلقت می‌یافته؛ چرا که امرش از آن

خلق گشته است و حتماً باید یک مرحله پس از آن بیاید. سپس از آن (آسمان هفتم) و از امرش، مثال (ملکوت) آسمان‌های شش گانه آفریده شد تا آسمان اول (که پایان آسمان دنیا است) و پس از آن در ملکوت، امرش آفریده شد؛ زیرا از آن خلقت یافته است. بنابراین در روز سوم ملکوت و در روز چهارم امر آن آفریده شد؛ زیرا ملکوت بر خلقت آسمان هفتم (روز اول) و امر آن (روز دوم) متکی است. پس به طور حتم خلقت ملکوت در مرحله‌ی سوم و سپس خلق امر آن در چهارمین مرحله بوده است؛ چرا که به آن متکی است و از آن خلق شده است.

وهكذا اليوم الخامس والسادس، أي خلق عالم الأجسام أو الكون الجسماني، أو الأرض (بمعناها الأوسع) حيث تشمل الأرض التي نحن عليها وكل الكواكب والشموس، ثم يخلق فيه قوته؛ لأنه منه خلق. فالنبات من الأرض خلق وعليها ينبت، والحيوان من الأرض خلق وعليها يعيش ويقتات.

روز پنجم و ششم هم به همین ترتیب می‌باشد؛ یعنی خلقت عالم اجسام یا کیهان جسمانی یا زمین (به معنای وسیع) که زمینی که ما بر آن هستیم و همچنین تمام ستارگان و خورشیدها را شامل می‌شود. سپس در آن روزی که خلق می‌شود؛ چرا که از آن خلقت یافته است. گیاه از زمین خلق شد و بر آن می‌روید و حیوان از زمین خلق شده است و بر آن زندگی می‌کند و می‌خورد.

وهذه الستة أيام أو الست مراحل حتمية ويحتاجها الخلق بترتيبها، فالداني يحتاج العالی ويفتقر إليه، فالأجسام (المملك) أو عالم الشهادة يفتقر إلى الملكوت، والملكوت يحتاج ويفتقر إلى النور (السابعة الكلية)، أي بعبارة أخرى: إنها جميعاً خلقت في يومين، كما قال تعالى: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿٦٠﴾ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا ﴿٦١﴾.

این شش روز یا شش مرحله حتمی است و خلقت به ترتیب، به آنها نیاز دارد. پایین دست به بالا دست نیازمند و محتاج است. بنابراین اجسام (مُلک) یا عالم شهادت نیازمند ملکوت، و ملکوت به نور (آسمان کلی) محتاج و نیازمند می‌باشد. یا به عبارت دیگر: همه‌ی آن در دو روز خلق شده، همان طور که خدای متعال فرموده است: (سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن، دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمان‌بردار آمدیم * آنگاه هفت آسمان را در دو روز پدید آورد و در هر آسمانی، کارش را به آن وحی نمود)

لأن خلق السماء السابعة وأمرها في يومين، والبقية منها، بل هي تجليها وظهورها، وما يُقضى في السابعة يحصل في الملكوت، وما يحصل في الملكوت يحصل في الملك، والرؤيا التي تراها وتحصل في الأجسام ما هي إلا أمر حصل في الملكوت، وبعد ذلك حصل في هذا العالم الجسماني. چرا که آسمان هفتم و امر آن در دو روز خلق شد و بقیه از آن خلقت یافتند بلکه تجلی و ظهور آن می باشند و آنچه در آسمان هفتم حکم رانده شود، در ملکوت حاصل می شود و آنچه در ملکوت حاصل شود، در ملک نتیجه می دهد. رؤیایی که شما می بینید و در عالم اجسام به دست می آید چیزی نیست جز آنچه در ملکوت حاصل شده و پس از آن در این عالم جسمانی به دست می آید.



پرسش ۱۷۶: آیهی (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ)

سؤال / ۱۷۶: قال تعالى: ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۱). ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^(۲).

هل يوجد فرق بين دفع الله في الآية الأولى، ودفع الله في الآية الثانية؟

حق تعالی می فرماید: ﴿پس به خواست خدا ایشان را شکست دادند و داود جالوت را بکشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت داد، و از آن چه می خواست به او بیاموخت، و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیلهی بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین تباه می شد، ولی خداوند صاحب فضل و کرم بر جهانیان است﴾^(۳) و (آنهایی که به ناحق از دیارشان رانده شدند جز این نبود که می گفتند: پروردگار ما خداوند است؛ و اگر خداوند بعضی را به

۱- البقرة: ۲۵۱.

۲- الحج: ۴۰.

۳- بقره: ۲۵۱.

وسيله‌ی بعضی دیگر دفع نکرده بود، دیرها، کلیساها، کِنِشت‌ها و مسجدهایی که نام خدا به فراوانی در آن برده می‌شود ویران می‌گردید و خدا هر کس را که یاریش کند، یاری می‌کند، و خدا توانای پیروزمند است.^(۱) آیا بین دفع کردن خداوند در آیه‌ی اول و دفع کردن خداوند در آیه‌ی دوم تفاوتی وجود دارد؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

الدفع الأول هو: دفع بالمؤمنين عن المؤمنين، أي قيام بعض المؤمنين بالواجب أدى إلى رفع العقوبة عن المجتمع الإيماني، وبالتالي دفعت العقوبة عن المتقاعسين بالعاملين، كما هو حال دفع الله سبحانه بالثلاث مئة وثلاثة عشر من أصحاب طالوت عن بقية جيشه: ﴿وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾ فكان سبب النصر هؤلاء المؤمنين^(۲).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليمًا.
دفع کردن اول دفع از مؤمنان به وسیله‌ی مؤمنان است؛ یعنی قیام گروهی از مؤمنان به جهاد واجب که به رفع عقوبت از جامعه‌ی ایمانی می‌انجامد و به دنبال آن، عقوبت از مسامحه‌کاران برداشته می‌شود؛ همان‌گونه که خداوند سبحان به واسطه‌ی سیصد و سیزده نفر از یاران طالوت، عذاب را از بقیه‌ی سپاهش دفع نمود: (و داود جالوت را بکشت) ؛ پس این عده سبب پیروزی آن مؤمنان شدند.

أما الدفع الثاني: فهو دفع الكافرين بالمؤمنين بالجهاد والقتال في سبيل الله.

دفع کردن دوم، دفع کافرین به وسیله‌ی مؤمنان از طریق جهاد و قتال در راه خداوند می‌باشد.

۱- حج: ۴۰.

۲- عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (إن الله تعالى) يدفع بمن يصلي من شيعتنا عن لا يصلي من شيعتنا ولو أجمعوا على ترك الصلاة لهلكوا، وإن الله ليدفع بمن يزكي من شيعتنا عن لا يزكي ولو أجمعوا على ترك الزكاة لهلكوا، وإن الله ليدفع بمن يحج من شيعتنا عن لا يحج ولو أجمعوا على ترك الحج لهلكوا وهو قول الله عز وجل: ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض ولكن الله ذو فضل على العالمين، فوالله ما نزلت إلا فيكم ولا عنى بها غيركم) الكافي: ج ۲ ص ۴۵۱.

عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (إن الله ليدفع بالمؤمن الواحد عن القرية الفناء) الكافي: ج ۲ ص ۲۴۷.

وعلى الأول (الدفع الأول) وباعتبار أنه كرم إلهي، تصلح الأرض؛ لأنه نصر المؤمنين مع عدم استحقاقهم كمجتمع، إنما المستحق هم (القلّة)، فبهم دُفع عن الفاشلين والمتقاعسين، ولولا هذا الدفع لهُزم المؤمنون؛ لأن المجتمع يستحق الهزيمة، وهذه الهزيمة تسبب فساد الأرض وتسلط المفسدين، وأذى المجتمع الإيماني.

با أولین مورد (دفع اول) به این اعتبار که لطف و کرمی الهی است، زمین اصلاح می شود؛ چراکه یاری رسانیدن مؤمنان با وجود عدم لیاقت آنها به عنوان یک جامعه می باشد؛ تنها عده ای اندکی (قلیل) از آنها لایق می باشند و به وسیله ای آنها عذاب و زیان از مسامحه گران و سست عنصران دفع می گردد؛ که اگر چنین دفع کردنی نبود مؤمنان شکست می خوردند و این شکست و هزیمت باعث فاسد شدن زمین و تسلط مفسدان و آزار و اذیت جامعه ای ایمانی می گردید.

وعلى الثاني (الدفع الثاني) فإنه لولا هذا الدفع لانهار المجتمع الإيماني، والدين الإلهي، ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَّمتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾، وبالنتيجة لولا الجهاد لانتهى الدين الإلهي على هذه الأرض.

در مورد دوم (دفع دوم)، اگر این نوع از دفع کردن نبود، جامعه ای ایمانی و دین الهی منهدم می گشت: (و اگر خداوند بعضی را به وسیله ای بعضی دیگر دفع نکرده بود، دیرها، کلیساها، کینشتها و مسجدهایی که نام خدا به فراوانی در آن برده می شود ویران می گردید و خدا هرکس را که یاریش کند، یاری می کند، و خدا توانای پیروزمند است) و در نتیجه اگر جهاد نبود، دین الهی بر روی این زمین به پایان می رسید و محو و نابود می گردید.



پرسش ۱۷۷: چه کسی ابلیس لعنت الله علیه را می کشد؟

سؤال / ۱۷۷: في رواية أن القائم يقتل إبليس (لعنه الله)، وفي رواية أن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقتل إبليس (لعنه الله) فما هو الصحيح؟

در روایتی است که قائم، ابلیس (لعنه الله) را می کشد، و در روایتی دیگر آمده که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) ابلیس (لعنه الله) را می کشد. کدام یک صحیح است؟

فعن وهب بن جميع مولى إسحاق بن عمار، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول إبليس: ﴿رب فأنظرنى إلى يوم يبعثون﴾ قال فانك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم﴾، قال له وهب: جعلت فداك أي يوم هو؟ قال: (يا وهب أتحسب أنه يوم يبعث الله فيه الناس؟ إن الله أنظره إلى يوم يبعث فيه قائمنا، فإذا بعث الله قائمنا كان في مسجد الكوفة، وجاء إبليس حتى يجثو بين يديه على ركبتيه فيقول: يا ويله من هذا اليوم فيأخذ بناصيته فيضرب عنقه، فذلك يوم الوقت المعلوم)^(۱).

از وهب بن جميع غلام اسحاق بن عمار روایت شده است: از اباعبدالله (علیه السلام) از سخن ابلیس (قال رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) (گفت: ای پروردگار من! مرا تا روزی که از نو زنده شوند مهلت ده * گفت: تو از مهلت یافتگانی، * تا آن روز معین معلوم) پرسیدم، وهب به ایشان عرض کرد: فدایت گردم! منظور کدام روز است؟ فرمود: «ای وهب! آیا گمان می کنی آن روز، روزی است که مردم برانگیخته می شوند؟ خداوند تا روزی که قائم ما در آن برانگیخته می شود به او فرصت داده است. پس هرگاه خدا قائم ما را برانگیزد، او در مسجد کوفه است. ابلیس می آید تا در برابر او زانو می زند و می گوید: ای وای از این روزگار! از این روز! حضرت، موی پیشانی او را می گیرد و گردنش را می زند؛ این روز، روز وقت معلوم است».^(۲)

وعن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: (إن إبليس قال: أنظرنى إلى يوم يبعثون فأبى الله ذلك عليه فقال إنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم فإذا كان يوم الوقت المعلوم، ظهر إبليس لعنه الله في جميع أشياعه منذ خلق الله آدم إلى يوم الوقت المعلوم وهي آخر كرة يكرها أمير المؤمنين (عليه السلام) فقلت: وإنها لكرات؟ قال: نعم، إنها لكرات وكرات ما من إمام في قرن إلا ويكر معه البر والفاجر في دهره حتى يدل الله المؤمن من الكافر. فإذا كان يوم الوقت المعلوم كر أمير المؤمنين (عليه السلام) في أصحابه وجاء إبليس في أصحابه، ويكون ميقاتهم في أرض من أراضي الفرات يقال له: الروحا قريب من كوفتكم، فيقتتلون قتالا لم يقتتل مثله منذ خلق الله عز وجل العالمين فكأنى أنظر إلى أصحاب علي أمير المؤمنين (عليه السلام) قد رجعوا إلى خلفهم القهقري مئة قدم وكأنى أنظر إليهم وقد وقعت بعض أرجلهم في الفرات. فعند ذلك يهبط الجبار عز وجل في ظلل من الغمام، والملائكة، وقضي—

۱- بحار الأنوار: ج ۶۰ ص ۲۵۴.

۲- بحار الأنوار: ج ۶۰ ص ۲۵۴.

الأمر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أمامه بيده حربته من نور فإذا نظر إليه إبليس رجع القهقري ناكصا على عقبه فيقولون له أصحابه: أين تريد وقد ظفرت؟ فيقول: إني أرى ما لا ترون إني أخاف الله رب العالمين، فيلحقه النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) فيطعنه طعنة بين كتفيه فيكون هلاكه وهلاك جميع أشياعه، فعند ذلك يعبد الله عز وجل ولا يشرك به شيئا ويملك أمير المؤمنين (عليه السلام) أربعاً وأربعين ألف سنة حتى يلد الرجل من شيعة علي (عليه السلام) ألف ولد من صلبه ذكراً وعند ذلك تظهر الجنتان المدهامتان عند مسجد الكوفة وما حوله له بما شاء الله^(١).

از عبدالکریم بن عمرو خثعمی نقل شده است: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «ابلیس به خداوند عرض کرد: (مرا تا روزی که برانگیخته می شوند، مهلت ده). خدای سبحان خواسته ای او را نپذیرفت و فرمود: (تو از مهلت داده شدگانی * تا روز وقت معلوم). زمانی که روز وقت معلوم فرا رسد ابلیس لعنت الله علیه با تمام هوادارانش از زمان آفرینش حضرت آدم تا آن روز پدیدار می شود، آن هنگام آخرین رجعتی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) انجام می دهد. به آن حضرت عرض کردم: رجعت چندین بار صورت می گیرد؟ فرمود: آری، رجعت چندین و چندین بار است. هیچ امام و پیشوایی در هیچ قرنی نیست مگر این که افراد مؤمن و نیکوکار و انسان های تبهکار زمان خودش با او رجعت می کنند، تا خداوند به وسیله ای مؤمن از کافر انتقام بگیرد. آن زمان که روز معلوم فرا برسد، امیرالمؤمنین با یاران خود رجعت دارد و ابلیس و هوادارانش نیز می آیند، و میعادگاه آنان در زمینی از زمین های فرات است به نام «روحا» که نزدیک کوفه ای شما قرار دارد. آنان با یکدیگر چنان نبردی می کنند که از زمانی که خداوند جهانیان را آفریده، بی سابقه است. گویی به یاران امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می نگرم که صد گام به عقب برمی گردند و عقب نشینی می کنند و گویی می بینم که قسمتی از پاهای آنان داخل فرات شده است. در این هنگام جبار عزوجل (فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ) (با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یکسر شود) فرود می آید و رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) سلاحی از نور در دست دارد. هنگامی که ابلیس به آن حضرت می نگرد به عقب برمی گردد و عقب می نشیند. یارانش به او می گویند کجا می خواهی بروی و حال آن که تو پیروز شده ای؟ ابلیس می گوید: (إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ) (من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. من از خدا پروردگار جهانیان بیم دارم). رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) با او درگیر می شود و حربه ای میان دو کتف او فرود می آورد که هلاکت ابلیس و هلاکت تمام هواداران او را در پی خواهد داشت. در این زمان، فقط خدای عزوجل عبادت می شود و به او شرک ورزیده نمی شود و امیرالمؤمنین (علیه السلام) مدت چهل و چهار هزار سال حکومت می کند تا آن جا که از هر مرد شیعه و پیرو علی (علیه السلام) هزار فرزند پسر به وجود

می‌آید، و در این هنگام دو باغ سرسبز سیاه‌فام (الجتان مدهامتان) در کنار مسجد کوفه و اطرافش آن گونه که خدا بخواهد پدیدار می‌گردد».^(۱)

الجواب :

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

القتلة الأولى: في ظهور القائم (عليه السلام)، والقيامة الصغرى في هذه الدنيا، حيث يقتله القائم في مسجد الكوفة عند ظهور الحق، ويلقيه في هاوية الجحيم.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليمًا. اولین قتل، هنگام ظهور حضرت قائم (عليه السلام) و قیامت صغری در این دنیا صورت می‌گیرد، که به هنگام ظهور حق، حضرت قائم او را در مسجد کوفه می‌کشد و در هاویه‌ی جحیم می‌افکند.

والقتلة الثانية: في الرجعة (في الأولى) التي تبدأ بعد انقضاء ملك المهدي الثاني عشر حيث يرجع عليه الحسين بن علي (عليه السلام)، ويرجع علي بن أبي طالب (عليه السلام) وكل من محض الإيمان محضاً وكل من محض الكفر محضاً ويرجع إبليس (لعنه الله) أيضاً لأنه ممن محض الكفر محضاً ويقتله رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) كما في الرواية الثانية.

دومین قتل، در رجعت (در اولی) است که پس از به پایان رسیدن زمان حکومت مهدی دوازدهم که در آن زمان حسین بن علی (عليه السلام) و علی بن ابی طالب (عليه السلام) و هرکس که ایمان خالص و هرکس که کفر خالص داشته باشد، رجعت می‌کند، صورت می‌گیرد. ابلیس (لعنه الله) نیز در آن زمان رجعت می‌کند زیرا وی جزو کسانی است که کفر خالص دارند، و همان طور که در روایت دوم آمده، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را می‌کشد.



پرسش ١٧٨: هدف از آفرینش انسان چیست؟

سؤال / ١٧٨: ما الهدف من خلق الإنسان؟

هدف از آفرینش انسان چیست؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

خلق الله سبحانه وتعالى آدم (عليه السلام) خليفة في أرضه، هذا أمر أقرته جميع الأديان الإلهية، كما أنه سبحانه وتعالى أسجد جميع ملائكته لآدم (عليه السلام)، والسجود علامة الخضوع والتذلل والانصياع للأمر الصادر من المسجود له، ولم يكن الأمر فقط طاعة لأمر الله سبحانه وتعالى، وإلا لكانت الخصوصيات عبثية وحاشا لله سبحانه وتعالى من العبث، فكون المسجود له آدم خصوصية يجب أن تلحظ بدقة، كما أن أفضلية آدم (عليه السلام) على الملائكة وجهة أفضليته (عليه السلام) أيضاً مسألة يجب أن تلحظ لمعرفة الهدف من خلق الإنسان.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً. خداوند سبحان و متعال آدم (عليه السلام) را به عنوان خليفه و جانشين خود بر زمين آفريد و اين مقوله اي است كه تمام اديان الهى بر آن صحه گذاشته اند. همان طور كه خداوند سبحان و متعال تمام فرشتگان را به سجده گزاردن بر حضرت آدم (عليه السلام) فرمان داد، و سجد نشانه ي خضوع و تذلل و گردن نهادن به فرمان كسى است كه بر او سجده گزارده شده است. اين فرمان فقط تبعيت از فرمان خداوند سبحان و متعال نبوده است؛ چراكه در اين صورت سجده گزاردن بر آدم (عليه السلام) كارى عبث مى بود در حالى كه ساحت خداوند سبحان و متعال از بيهوده كارى بسى به دور است! اين كه آدم (عليه السلام) مورد سجده گزارى بوده است، ويژگى خاصى دارد كه بايد به آن دقت نمود؛ مانند برتر بودن حضرت آدم (عليه السلام) بر فرشتگان، و

علت برتر بودن او (علیه السلام) نیز موضوعی است که باید دقت شود تا بتوان هدف از خلقت انسان را درک کرد.

المسألة الأولى: مسألة خلافة الله في أرضه، وهنا مسألة يجب أن نعرفها ونطلق منها، هي أن المستخلف يجب أن يكون مؤهلاً لأداء الغرض الذي استخلف لأجله، فالسؤال هو: ما هو الغرض من هذه الخلافة؟

مسئله نخست، موضوع خلافت و جانشینی خداوند در زمین می باشد. در این جا نکته ای وجود دارد که باید بدانیم و آن را محور قرار دهیم: این که کسی که به جانشینی گمارده می شود (مستخلف) باید شایستگی آن را داشته باشد که غرض از به جانشینی گمارده شدنش را برآورده نماید. حال، پرسشی مطرح می شود: این غرض چیست؟

والجواب: إن الغرض هو القيام بمقام الله سبحانه وتعالى في إدارة الأرض بما فيها من عباد الله سبحانه وتعالى من إنس وملائكة وجن، وما فيها من جسمانية وملكوت علوي وسفلي. فإذا كان هذا هو الغرض فما هي المؤهلات؟

و پاسخ: غرض و هدف، قائم مقامی خداوند سبحان و متعال در مدیریت زمین و آنچه از بندگان خداوند سبحان و متعال در آن است از انس و فرشتگان و جن، و آنچه از جسمانیت و ملکوت علوی (بالایی) و سفلی (پایینی) در آن است. اگر غرض این باشد، شرایط و شایستگی های مورد نیاز آن کدام است؟

ولعرفة هذه المؤهلات أضرب هذا المثال، فأنت إذا كان لديك مصنع تجيد إدارته من كل حيثية وجهة، فهو يحتاج إلى معرفة كيفية الإدارة والأعطال وإصلاحها، ويحتاج إلى شخصية قادرة على التعامل مع العمال في المصنع، والآن إذا أردت أن تضع في مكانك شخصاً يخلفك في المصنع، فأنت تختار صاحب الكفاءة والشخصية المؤهلة للتعامل مع العمال في المصنع، وإذا كنت صاحب شخصية مثالية فإنك ستختار شخصاً ذا شخصية مثالية أيضاً، أو يقرب من ذلك لكي تكون حالة المصنع في حال إدارتك له وفي حال إدارة خليفتك واحدة.

برای درک کردن این شایستگی ها مثالی می زنم: اگر شما کارگاهی داشته باشید و بخواهید کسی را بیابید که از هر حیث و نظر آن را اداره نماید، این شخص باید چگونگی اداره کردن، از کار افتادن ها و رفع ایرادها را بداند، همچنین باید شخصیتی داشته باشد که او را قادر به تعامل با کارگران در کارگاه نماید. اکنون اگر شما

بخواهید شخصی را به جانشینی خودتان در کارگاه بگمارید شما کسی که دارای چنین شایستگی و شخصیتی که او را شایسته‌ی تعامل با کارگران کارگاه نماید، اختیار می‌کنید، و اگر شما دارای خصوصیت خاصی باشی شخصی را انتخاب می‌کنی که همان خصوصیت یا نزدیک به آن را نیز داشته باشد تا وضعیت اداره کردن کارگاه توسط خود شما همانند وضعیت آن در حالت اداره کردن آن‌جا توسط جانشین شما باشد.

ومن هنا فإن الله سبحانه وتعالى عندما يستخلف خليفة عنه في أرضه فإنه يجعل خليفة يتصف بصفاته سبحانه وتعالى، لأنه القادر على كل شيء، فيكون خليفة صورة له ووجهه في خلقه، وأسماءه الحسنی، قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): (إن الله خلق آدم على صورته)^(١).

به این ترتیب خداوند سبحان و متعال هنگامی که خلیفه و جانشینی را از جانب خود بر زمین برمی‌گمارد، او را متّصف و آراسته به صفات خودش سبحان و متعال می‌نماید؛ چراکه او بر هر چیزی توانا است. پس خلیفه و جانشین او وجه او در میان خلقش و نیز اسم‌های حُسنای او می‌شود. پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) می‌فرماید: (خداوند آدم را بر صورت خود آفرید)^(٢).

وليكون الخليفة كذلك يجب أن يكون فانياً في أسماء الله سبحانه وتعالى وصفاته، فيكون أمره أمر الله، وفعله فعل الله، وإرادته إرادة الله سبحانه وتعالى، كما في الحديث القدسي: (لا يزال عبدي يتقرب إليّ بالفرائض - أي بالولاية لي - حتى يكون يدي وعيني وسمعي)^(٣) أي حتى يكون أنا في الخلق.

برای این که خلیفه و جانشین این‌گونه باشد، باید در اسما و صفات خداوند سبحان و متعال فنا گردد تا فرمان او فرمان خدا و عملکرد او، عملکرد خدا و اراده‌ی او، اراده‌ی خداوند سبحان و متعال باشد، همان‌طور که در حدیث قدسی آمده است: «بنده‌ام همچنان با انجام واجبات به من نزدیک می‌شود یعنی با ولایت من- تا آن‌جا که دست من، چشم من و گوش من می‌شود»^(٤)؛ یعنی تا آن‌جا که «من» در میان خلق شود.

١- أصول الكافي : ج ١ : ص ١٣٤.

٢- اصول کافي: ج ١ ص ١٣٤.

٣- سبقت الإشارة منه (عليه السلام) إلى هذا الحديث القدسي والتفصيل في المتشابهات : ج ٣ / سؤال رقم (١٠٠) ، وغيره أيضاً.

٤- پیش‌تر اشاره‌ای از ایشان به این حدیث قدسی و تفصیل آن در متشابهات: ج ٣ پرسش شماره‌ی ١٠٠ و همچنین سایر موارد، ارایه گردید.

وكما في الحديث: (إن روح المقرب تصعد إلى الله فيخاطبه الله سبحانه وتعالى فيقول: أنا حي لا أموت وقد جعلتك حياً لا تموت، أنا أقول للشيء كن فيكون وقد جعلتك تقول للشيء كن فيكون)^(۱).

همان طور که در حدیث آمده است: «روح مقرب به سوی خداوند بالا می‌رود. خداوند سبحان و متعال او را خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم و تو را زنده‌ای گردانیدم که نمی‌میری، من به چیزی می‌گویم باش، می‌شود و تو را به گونه‌ای گردانیدم که به چیزی بگویی باش، می‌شود».^(۲)

والآن، نعود إلى الغرض من الخلافة فأقول: إذا كان الخليفة صورة لمن استخلفه، وقائماً بمقامه في أرضه، وإذا كان صاحب الأرض غائباً، أي غائب عن الإدراك والتحصيل وإلا فهو الشاهد الغائب، وإذا كان خليفته هو صورة له، فتكون معرفة الخليفة هي معرفة من استخلفه الممكنة، لأنه صورة له، وهذا هو الغرض الحقيقي من الخلافة، المستبطن للغرض الأول وهو قيام الخليفة بمقام المستخلف، وهو المعرفة والعلم الحقيقي، فبالأنبياء والرسل عرف الله، قال تعالى: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(۳)، أي ليعرفون.

اکنون به هدف اصلی از جانشینی باز می‌گردیم و می‌گویم: اگر خلیفه و جانشین بازتاب کسی باشد که او را به جانشینی گمارده است و قائم به مقام او در زمینش باشد و اگر صاحب زمین، غایب باشد یعنی غیبت از درک شدن و در دسترس بودن، وگرنه او شاهد غایب می‌باشد و اگر خلیفه و جانشین او وجهی برای او باشد، بنابراین شناخت و معرفت جانشین تنها راه امکان‌پذیر برای شناخت و معرفت گمارنده‌ی او می‌باشد؛ چرا که او وجهی برای او است و این همان غرض حقیقی از جانشینی می‌باشد که در پس غرض نخستین نهفته است و آن، قائم شدن خلیفه و جانشین به مقام گمارنده (مستخلف) است و این، همان شناخت و معرفت و علم حقیقی می‌باشد. به وسیله‌ی پیامبران و فرستادگان، خداوند شناخته شد. حق تعالی می‌فرماید: (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام)^(۴)؛ یعنی تا مرا بشناسند.

۱- بحار الأنوار: ج ۹۰ ص ۳۷۶، وقد تقدمت الإشارة إلى هذا الحديث القدسي في إجابة سؤال رقم (۱۲۷).

۲- بحار الأنوار: ج ۹۰ ص ۳۷۶، و همچنین اشاره‌ای به این حدیث قدسی در پاسخ پرسش شماره‌ی ۱۲۷ گردید.

۳- الذریات: ۵۶.

۴- ذاریات: ۵۶.

وقال تعالى: ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾^(١)، فعَلَّمَ آدَمَ خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَلَائِكَةَ وَعَرَّفَهُمْ بِالْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ، فَمَلَائِكَةَ خُلِقُوا مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَفِي الزِّيَارَةِ الْجَامِعَةِ: (السَّلَامُ عَلَى مَحَالِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ)^(٢).

و نيز می فرماید: (گفت: ای آدم! آن‌ها را از نام‌هایشان آگاه کن)^(٣). بنابراین آدم خلیفه‌ی خداوند به فرشتگان آموخت و نام‌های الهی را به آن‌ها شناساند، و فرشتگان از نام‌های خدای سبحان آفریده شده‌اند. در زیارت جامعه آمده است: «السَّلَامُ عَلَى مَحَالِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ»^(٤) (سلام بر جایگاه‌های شناخت و معرفت خداوند).



پرسش ۱۷۹: داستان حضرت عیسی (علیه السلام) چیست و چگونه بر آنان مشتبه شد؟

سؤال / ۱۷۹: ما هي قصة عيسى - (عليه السلام)؟ وكيف شبه لهم بقوله تعالى: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾^(٥)؟

داستان حضرت عیسی (علیه السلام) چیست و چگونه طبق فرمایش حق تعالی بر آنان مشتبه شد؟ (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم فرستاده‌ی خدا را کشتیم؛ و حال آن که آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره‌ی او اختلاف می کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آن که تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).^(٦)

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

١- البقرة: ٣٣.

٢- الزيارة الجامعة / مفاتيح الجنان.

٣- بقره: ٣٣.

٤- زیارت جامعه - مفاتيح الجنان.

٥- النساء: ١٥٧.

٦- نسا: ١٥٧.

عیسی - (علیه السلام) فی اللیلة التي رفع فیها واعد حواریه، فحضرُوا عنده إلا یهوذا الذي دل علماء اليهود علی عیسی (علیه السلام)، فقد ذهب إلى المرجع الأعلى لليهود، وقایضه علی تسلیم عیسی (علیه السلام) لهم.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا. حضرت عیسی (علیه السلام) در شبی که مرفوع شد، با حواریون خود وعدهی دیدار گذاشت. همه به جز یهودا که علمای یهود را به مکان عیسی (علیه السلام) هدایت کرد در پیشگاه او حاضر شدند. یهودا به سراغ مرجع اعلاى یهود رفت و بر سر تسلیم کردن عیسی (علیه السلام) به آنان، با او معامله نمود.

وكان بعد منتصف الليل أن نام الحواريون، وبقي عیسی - (علیه السلام)، فرغه الله، وأنزل (شبيهه الذي صلب وقتل)، فكان درعاً له وفداءً، وهذا الشبيه هو من الأوصياء من آل محمد (عليهم السلام)، صُلب وقتل وتَحَمَل العذاب لأجل قضية الإمام المهدي (عليه السلام).

پس از نیمه شب که حواریون خوابیدند و حضرت عیسی (علیه السلام) باقی ماند، خداوند او را مرفوع نمود (بالا برد) و شبیه او را که به دار آویخته و کشته شد، فرو فرستاد. او سپر و فدایی عیسی (علیه السلام) شد و این شبیه، از اوصیا از آل محمد (عليهم السلام) می باشد؛ او به خاطر قضیهی امام مهدی (علیه السلام)، مصلوب و کشته شد و عذاب را به جان خرید.

وعیسی (علیه السلام) لم یصلب ولم یقتل، بل رُفِع فنجاه الله من أيدي اليهود وعلمائهم الضالين المضلين (لعنهم الله)، قال تعالى: ﴿ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ﴾.

حضرت عیسی (علیه السلام) مصلوب و کشته نشد؛ بلکه رفع شد و خداوند او را از دست یهود و علمای گمراه و گمراه کننده شان که خداوند لعنتشان کند، نجات داد. حق تعالی می فرماید: (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم فرستادهی خدا را کشتیم؛ و حال آن که آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که دربارهی او اختلاف می کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آن که تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

وفي الرواية في تفسير علي بن إبراهيم عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (إن عيسى (عليه السلام) وعد أصحابه ليلة رفعه الله إليه فاجتمعوا عند المساء، وهم اثنا عشر رجلاً فأدخلهم بيتاً ثم خرج عليهم من عين في زاوية البيت وهو ينفذ رأسه من الماء، فقال إن الله رافعي إليه الساعة ومطهري من اليهود فأيقم عليه شبحي فيقتل ويصلب ويكون معي في درجتي قال شاب منهم أنا يا روح الله قال فأنت هو ذا ...

در روایتی در تفسیر علی بن ابراهیم از ابوجعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «عیسی (علیه السلام) در شبی که خداوند او را به سوی خودش بالا برد، شب هنگام یارانش را وعده گذاشت؛ در حالی که آن‌ها دوازده مرد بودند. آن‌ها را به خانه‌ای داخل کرد. سپس در کُنج خانه چشمه‌ای برای آن‌ها خارج کرد در حالی که بر سرش آب می‌ریخت و فرمود: خداوند در این ساعت مرا به سوی خودش بالا می‌برد و از یهود پاکم می‌گرداند. کدامین شما شبیح من بر وی خواهد افتاد، کشته و به صلیب کشیده می‌شود و با من هم‌درجه می‌گردد؟ جوانی از بینشان گفت: من، ای روح خدا. فرمود: تو همانی....

ثم قال (عليه السلام): إن اليهود جاءت في طلب عيسى— (عليه السلام) من ليلتهم ... وأخذوا الشاب الذي ألقى عليه شبیح عيسى (عليه السلام) فقتل و صلب^(١).

سپس امام (علیه السلام) فرمود: یهود در همان شب در طلب عیسی (علیه السلام) آمدند.... و آن جوان که شبیح عیسی (علیه السلام) بر وی افتاده بود را گرفتند، کشتند و به صلیب کشیدند.^(٢)

فالإمام الباقر (عليه السلام) يقول: (اجتمع اثنا عشر)، بينما الذين جاؤوا من الحواريين هم (أحد عشر)، فیهوذا لم یأت، بل ذهب إلى علماء اليهود لیسلم عیسی— (عليه السلام)، وهذا من المتواترات التي لا تنکر، فالثاني عشر الذي جاء أو قل الذي نزل من السماء، هو الوصي من آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، الذي صُلبَ وقتل، بعد أن شُبهَ بصورة عیسی (عليه السلام).

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «دوازده نفر گرد آمدند» در حالی که آن تعداد از حواریون که آمده بودند «یازده تن» بودند و یهودا نیامده بود بلکه به نزد علمای یهود رفته بود تا عیسی (علیه السلام) را تسلیم آن‌ها کند؛ این از موارد متواتر است و قابل انکار نمی‌باشد. نفر دوازدهمی که آمد یا می‌توان گفت از آسمان نازل شد،

١- تفسیر القمی: ج ١ ص ١٠٣، بحار الأنوار: ج ١٤ ص ٣٣٦-٣٣٧، قصص الأنبياء للجزائري: ص ٤٧٣.

٢- تفسیر قمی: ج ١ ص ١٠٣؛ بحار الأنوار: ج ١٤ ص ٣٣٦ و ٣٣٧؛ قصص الانبياء جزایری: ص ٤٧٣.

یکی از اوصیا از آل محمد (علیهم السلام) بود که پس از آن که شبیه عیسی (علیه السلام) گردید، به صلیب کشانده و کشته شد.

وكانت آخر كلمات هذا الوصي عند صلبه هي: (إيليا، إيليا، إيليا لما شبقتني)، وفي إنجيل متى: (...)
صرخ يسوع بصوت عظيم إيلي إيلي لما شبقتني أي إلهي، إلهي لماذا تركتني. فقوم من الواقفين
هناك لما سمعوا، قالوا: إنه ينادي إيليا ... وأما الباقيون فقالوا أترك لئلا هل يأتي إيليا يخلصه.
فصرخ يسوع أيضاً بصوت عظيم وأسلم الروح.

آخرین کلماتی که این وصی هنگام به صلیب کشانده شدنش بر زبان می‌راند «ایلیا، ایلیا، ایلیا، چرا ترکم نمودی» می‌باشد. در انجیل متی آمده است: «۴۶ يسوع به آواز بلند صدا زده گفت: ایلی ایلی لما شَبَقْتَنِي؛ یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی؟ ۴۷ برخی حاضران وقتی شنیدند گفتند او الیاس را می‌خواند.... ۴۹ و دیگران گفتند: بگذار تا ببینیم آیا الیاس می‌آید تا او را برهاند ۵۰ يسوع باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود.

وإذا حجاب الهيكل قد انشق إلى اثنين من فوق إلى أسفل. والأرض تزلزلت والصخور تشقت (...)^(۱) انتهى.

۵۱ که ناگاه پرده‌ی هیکل از سر تا پا پاره شد و زمین متزلزل و سنگ‌ها شکافته گردید....^(۲)

والحقيقة أن ترجمة الكلمات التي قالها هكذا: (يا علي يا علي لماذا أنزلتني)، والنصاري
يترجمونها هكذا (إلهي، إلهي لماذا تركتني) كما تبين لك من النص السابق من الإنجيل.

در حقیقت ترجمه‌ی کلماتی که بر زبان آورد چنین می‌باشد: «ای علی! ای علی! چرا مرا فرو فرستادی؟» همان‌طور که از متن پیشین از انجیل چنین دریافت می‌شود مسیحیان آن را به «الهی! الهی! چرا مرا ترک کردی؟» ترجمه می‌کنند،

والإنزال أو الإلقاء في الأرض من السماء قريب من الترك.

۱- إنجيل متى : إصحاح ۲۷/.

۲- انجيل متى: اصحاح ۲۷.

و فرو فرستادن یا انداختن از آسمان به زمین، نزدیک به «ترک کردن» می‌باشد.

ولم يقل هذا الوصي هذه الكلمات جهلاً منه بسبب الإنزال، أو اعتراضاً على أمر الله سبحانه وتعالى، بل هي سؤال يستبطن جوابه، وجهه إلى الناس: أي افهموا واعرفوا لماذا نزلت ولماذا صلبت، ولماذا قُتلت، لكي لا تفشلوا في الامتحان مرة أخرى، إذا أُعيد نفس السؤال، فإذا رأيتم الرومان (أو أشباههم) يحتلون الأرض، وعلماء اليهود (أو أشباههم) يدهنونهم، فسأكون في تلك الأرض فهذه سنة الله التي تتكرر، فخذوا عبرتكم وانصروني إذا جئت ولا تشاركوا مرة أخرى في صليبي وقتلي.

این وصی این کلمات را به دلیل جهلش نسبت به علت فرو فرستاده شدنش یا از روی اعتراض بر فرمان خداوند سبحان و متعال بر زبان نراند، بلکه این پرسشی است که پاسخ را در بطن خود نهان دارد و خطابش به مردم می‌باشد؛ یعنی بدانید و آگاه باشید که چرا من فرو فرستاده شدم، چرا به دار آویخته شدم و چرا کشته شدم تا مبادا یکبار دیگر که همین سؤال تکرار شد، در امتحان شکست بخورید؛ آن‌گاه که دیدید رومیان (یا همانندهای آنان) زمین را به اشغال خود درآوردند و علمای یهود (یا همانندهای آنان) با آن‌ها سازش می‌کنند و من بر این زمین خواهم بود و این سنت الهی است که تکرار می‌شود، عبرت بگیرید و مرا وقتی آدم‌یاری کنید و بار دیگر در به دار آویختن و به قتل رسانیدنم مشارکت نکنید!

كان يريد أن يقول في جواب السؤال البين لكل عاقل نقي الفطرة: صُلبت وتحملت العذاب وإهانات علماء اليهود، وقُتلت لأجل القيامة الصغرى، قيامة الإمام المهدي (عليه السلام)، ودولة الحق والعدل الإلهي على هذه الأرض.

او می‌خواهد با این پرسش که برای هر عاقل پاک‌سرشتی پاسخش روشن است، بگوید: من به صلیب کشیده شدم و آزار و اهانت‌های علمای یهود را تحمّل کردم و به خاطر قیامت صغری، قیامت امام مهدی (علیه السلام) و دولت حق و عدل الهی بر روی این زمین کشته شدم.

وهذا الوصي عندما سأله علماء اليهود والحاكم الروماني: هل أنت ملك اليهود؟ كان يجيب أنت قلت، أو هم يقولون، أو أنتم تقولون، ولم يقل نعم، جواب غريب على من يجهل الحقيقة، ولكنه الآن توضح.

و هنگامی که علمای یهود و حاکم رومی از این وصی می پرسد: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ در پاسخ می گوید: تو این طور گفتی، یا آن ها می گویند، یا شما می گویند. او نمی گوید آری؛ که برای کسی که حقیقت را نداند پاسخی است غریب و شگفت آور؛ اما اکنون آشکار و واضح گردید.

فلم یقل: نعم، لأنه ليس هو مَلِكُ اليهود، بل عيسى - (عليه السلام) الذي رفعه الله، وهو الشبيه الذي نزل ليُصلب ويُقتل بدلاً عن عيسى (عليه السلام).

او نگفت آری؛ زیرا او پادشاه یهود نبود بلکه پادشاه یهود، عیسی (علیه السلام) بود که خداوند او را بالا برد و او همان شبیهی است که فرود آمد تا به جای عیسی (علیه السلام) مصلوب و به قتل رسیده شود.

وهذا نص جوابه - بعد أن القِيَ عليه القبض - من الإنجيل:

(فأجاب رئيس الكهنة وقال له استحلفك بالله الحي أن تقول لنا هل أنت المسيح، قال له يسوع: أنت قلت (...)^(۱)، (... فوقف يسوع أمام الوالي فسأله الوالي قائلاً أنت مَلِكُ اليهود فقال له يسوع: أنت تقول (...)^(۲)، (... فسأله بيلاطس أنت ملك اليهود فأجاب وقال له أنت تقول (...)^(۳)، (... فقال الجميع أفأنت المسيح فقال لهم انتم تقولون إني أنا هو (...)^(۴)، (... ۳۳ ثم دخل بيلاطس أيضاً إلى دار الولاية ودعا يسوع، وقال له أنت ملك اليهود. ۳۴ أجابه يسوع أمن ذاتك تقول هذا أم آخرون قالوا لك عني. ۳۵ أجابه بيلاطس ألعلي أنا يهودي. أمتك ورؤساء الكهنة أسلموك إلي. ماذا فعلت. ۳۶ أجاب يسوع مملكتي ليست من هذا العالم. لو كانت مملكتي من هذا العالم لكان خدامي يجاهدون لكي لا أسلم إلى اليهود. ولكن الآن ليست مملكتي من هنا. ۳۷ فقال له بيلاطس أفأنت إذا مَلِك. أجاب يسوع أنت تقول إني ملك. لهذا قد ولدت أنا، ولهذا قد أتيت إلى العالم لأشهد للحق (...)^(۵)).

این متن پاسخ او از انجیل پس از آن که دستگیر شد می باشد:

۱- إنجيل متى : إصحاح ۲۶/.

۲- إنجيل متى : إصحاح ۲۷/.

۳- إنجيل مرقس : إصحاح ۱۵/.

۴- إنجيل لوقا : إصحاح ۲۲/.

۵- إنجيل يوحنا : إصحاح ۱۸/.

«٦٣.... رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: تو را به خدای حیّ قسم می‌دهم ما را بگو که آیا تو مسیح هستی؟ ٦٤ یسوع به وی گفت: تو می‌گویی...»،^(١) «١١ عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی به او گفت: تو می‌گویی!...»،^(٢) «... ٢ پیلاطس از او پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ او پاسخ داد و به او گفت: تو می‌گویی...»،^(٣) «... همگان گفتند: آیا تو مسیح هستی؟ مسیح به آن‌ها گفت: شما می‌گویید که من او هستم...»،^(٤) «... ٣٣ پس پیلاطس دوباره دیوان‌خانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ ٣٤ عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران درباره‌ی من به تو گفتند؟ ٣٥ پیلاطس جواب داد: مگر من یهودی هستم؟ اُمّت تو و رؤسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟ ٣٦ عیسی پاسخ داد: پادشاهی من متعلّق به این دنیا نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خادمان من می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم. ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست. ٣٧ پیلاطس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می‌گویی که پادشاه هستم. برای این من متولّد شدم و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم...».^(٥)

وفي هذا النص الأخير بيّن الوصي أنه ليس من أهل الأرض في ذلك الزمان، بل نزل إليها لإنجاز مهمّة وهي فداء عيسى (عليه السلام)، حيث ترى أن هذا الوصي يقول: (مملكتي ليست من هذا العالم)، (ولكن الآن ليست مملكتي من هنا)، (ولهذا قد أتيت إلى العالم لأشهد للحق).

در این متن اخیر، وصی روشن می‌سازد که از اهل زمین در آن زمان نیست بلکه برای انجام مأموریتی در آن فرود آمده است و آن، فدا شدن برای حضرت عیسی (علیه السلام) می‌باشد، و شما می‌بینی که این وصی می‌گوید: «پادشاهی من متعلّق به این دنیا نیست»، «ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست» و «و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم».

عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): (قال ينزل عيسى ابن مريم (عليه السلام) عند انفجار الصبح ما بين مهرودين وهما ثوبان أصفران من الزعفران، أبيض الجسم، أصهب الرأس، أفرق

١- انجيل متى: اصحاح ٢٦.

٢- انجيل متى: ٢٧.

٣- انجيل مرقس: ١٥.

٤- انجيل لوقا: اصحاح ٢٢.

٥- انجيل يوحنا: ١٨.

الشعر، كأن رأسه يقطر دهنًا، بيده حربته، يكسر الصليب ويقتل الخنزير ويهلك الدجال ويقبض أموال القائم ويمشي خلفه أهل الكهف، وهو الوزير الأيمن للقائم وحاجبه ونائبه، ويبسط في المغرب والمشرق الأمن من كرامته الحجة بن الحسن (عليه السلام)»^(۱).

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت است: «عیسی (علیه السلام) در هنگام شکافته شدن صبح میان دو جامه ی زرد فرود می آید؛ دو لباس زرد رنگ از زعفران؛ بدنش سفید، موی سرخ و بور و فرق وسطش باز شده و بر سرش روغن زده است. نیزه ای در دست دارد که صلیب را می شکند، خوک را می کشد و دجال را به هلاکت می رساند و اموال قائم را بازمی ستاند. پشت سر او اصحاب کهف قرار دارند. او وزیر و دست راست قائم و پرده دار و نایب او است و از کرامت حجت بن الحسن (علیه السلام) در شرق و غرب عالم امنت را برقرار می سازد»^(۲).

وعن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام): (... ويعود دار الملك إلى الزوراء وتصير الأمور شوری من غلب على شيء فعله، فعند ذلك خروج السفیانی فیركب في الأرض تسعة أشهر يسومهم سوء العذاب فویل لمصر وویل للزوراء وویل للكوفة والویل لواسط كأنی انظر إلى واسط وما فيها مخبر يخبر وعند ذلك خروج السفیانی ويقل الطعام ويقحط الناس ويقل المطر فلا أرض تنبت ولا سماء تنزل، ثم يخرج المهدي الهادي المهدي الذي يأخذ الراية من يد عيسى بن مريم (...)^(۳).

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «... و حکومت به زورا بازمی گردد و امور، شورایی می شود و هر که بر هر چه غالب شود، همان کند. در آن هنگام سفیانی خارج می شود و نه ماه در زمین سوار می شود و آن ها را عذابی دردناک می چشاند. پس وای بر مصر، وای بر زورا، وای بر کوفه و وای بر واسط! گویا من به واسط و آنچه در آن است، می نگرم؛ در آن، خبر دهنده ای خبر می دهد. آری در آن هنگام سفیانی خروج می کند، غذا کم می شود، مردم دچار قحطی می شوند، باران کم می بارد، گیاهی در زمین نمی روید و آسمان نمی بارد. سپس مهدی هدایت گر هدایت شده خارج می شود؛ کسی که پرچم را از دست عیسی بن مریم (علیه السلام) می ستاند...»^(۴).

۱- غایة المرام - السيد هاشم البحراني : ج ۷ ص ۹۳.

۲- غایة المرام - سيد هاشم بحراني: ج ۷ ص ۹۳.

۳- الملاحم والفتن - السيد بن طاووس الحسني : ص ۱۳۴.

۴- ملاحم و الفتن - سيد بن طاووس حسني: ص ۱۳۴.

وتوجد أحاديث كثيرة تدل على أن عيسى - (عليه السلام) لم يصلب ولم يقتل، بل الذي صلب وقتل هو شبيهه عيسى (عليه السلام).

أحاديث بسیاری یافت می شود که نشان می دهد عیسی (علیه السلام) به صلیب کشیده و کشته نشد بلکه کسی که بر صلیب رفت و کشته شد، شبیه عیسی (علیه السلام) می باشد.

عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (رفع عيسى ابن مريم (عليه السلام) بمدرعة من صوف من غزل مريم (عليها السلام) ومن خياطة مريم، فلما انتهى إلى السماء نودي يا عيسى بن مريم ألق عنك زينة الدنيا)^(١).

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «عیسی (علیه السلام) با لباسی از پشم که مریم (علیها السلام) ریسیده و دوخته بود صعود کرد. آن گاه که به آسمان رسید ندا آمد: ای عیسی بن مریم! زینت دنیا را بیفکن».^(٢)

وعن الرضا (عليه السلام)، قال: (ما شئيه أمر أحد من أنبياء الله وحججه (عليهم السلام) للناس إلا أمر عيسى بن مريم (عليه السلام) وحده، لأنه رفع من الأرض حياً وقبض روحه بين السماء والأرض ثم رفع إلى السماء ورد إليه روحه وذلك قوله عز وجل: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْهَبْ إِلَى الْيَتِيمِ الَّذِي أَنزَلْنَاكَ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَفْسٍ ذَكْوَةٍ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحِيمُ الْكَرِيمُ﴾)^(٣) (٤).

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: «امر هیچ کدام از انبیای الهی و حجت هایش برای مردم شبیهه آور نشد مگر امر عیسی بن مریم (علیه السلام)؛ چراکه او زنده به آسمان رفت و روحش بین زمین و آسمان قبض شد. سپس به آسمان بالا رفت و روحش به او بازگشت و این، سخن خداوند عزوجل می باشد: (آن گاه که خداوند گفت: ای عیسی! من تو را برگرفته، به سوی خود بالا می برم)»^(٥) (٦).

١- بحار الأنوار : ج ١٤ ص ٣٣٨.

٢- بحار الانوار: ج ١٤ ص ٣٣٨.

٣- آل عمران: ٥٥.

٤- قصص الأنبياء للجزائري: ص ٤٧٤، نقلاً عن عيون الأخبار.

٥- آل عمران: ٥٥.

٦- قصص الانبياء جزائري: ص ٤٧٤ نقل شده از عيون اخبار.

وعن النبي (ص)، قال: (عيسى عليه السلام) لم يمت وإنه راجع إليكم قبل يوم القيامة^(۱).
 از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است که فرمود: «عيسى (عليه السلام) نمرود و پیش از
 قیامت به سوی شما بازمی‌گردد».^(۲)

والتفت إلى أن عيسى نبي مرسل وقد طلب من الله سبحانه وتعالى أن يُعفى ويُصرف عنه الصلب
 والعذاب والقتل، والله سبحانه وتعالى لا يرد دعاء نبي مرسل، فالله استجاب له ورفعهُ وأُنزل الوصي
 الذي صُلب وقُتل بدلاً عنه، وفي الإنجيل عدة نصوص فيها دعاء عيسى (عليه السلام) بأن يُصرف عنه
 الصلب والقتل.

توجه داشته باشید که عیسی (علیه السلام) پیامبر مرسل (فرستاده شده) است و از خداوند سبحان و متعال
 درخواست می‌نماید که معاف شود و به دار آویخته شدن و عذاب و قتل از او برداشته شود. خداوند سبحان و
 متعال دعای پیامبر مرسل را هرگز رد نمی‌کند. بنابراین خداوند دعایش را مستجاب نمود، او را بالا برد و به جای
 او، آن وصی که مصلوب و مقتول شد را فرو فرستاد. در انجیل متن‌های مختلفی وجود دارد که در آن‌ها عیسی
 (علیه السلام) دعا می‌کند که به صلیب کشیده شدن و قتل از او برداشته شود.

وهي: (... ثم تقدم قليلاً وخر على وجهه وكان يصلي قائلاً يا أبتاه إن أمكن فلتعبر عني هذه
 الكأس...) (۳).

از جمله‌ی آن‌ها:

«... ۳۹ سپس قدری پیش رفته، به روی زمین درافتاده و دعا می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ای پدر، اگر
 ممکن باشد این پیاله را از من بگذران...».^(۴)

(...ثم تقدم قليلاً وخر على الأرض وكان يصلي لكي تعبر عنه الساعة إن أمكن ❖ وقال يا
 أبا الآب كل شيء مستطاع لك فاجز عني هذه الكأس...) (۵).

۱- بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۳۴۴.

۲- بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۳۴۴.

۳- متی: ۲۶.

۴- متی: ۲۶.

۵- مرقس: ۱۴.

«... ٣٥ و قدری پیش‌تر رفته، به روی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد ٣٦ پس گفت: ای پدرِ پدران، هر چیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران...»^(١)

«... وانفصل عنهم نحو رمية حجر وجثا على ركبتيه وصلى ❖ قائلاً يا أبتاه إن شئت أن تجز عني هذه الكأس...»^(٢).

«... ٤١ و از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده ٤٢ گفت: ای پدر، اگر تو بخواهی این پیاله را از من بگردان...»^(٣).

وفي التوراة / سفر إشعيا ، وفي الإنجيل أعمال الرسل / الإصحاح الثامن هذا النص: (... مثل شاة سيق إلى الذبح، ومثل خروف صامت أمام الذي يجزره هكذا لم يفتح فاه...).

در تورات سفر اشعیا و در اعمال رسولان اصحاب هشتم چنین متنی دیده می‌شود: «... همانند بزّه‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، این‌گونه دهانش را نمی‌گشاید...».

وكل الأنبياء والأوصياء المرسلين تكلموا، لم يذهب أحد منهم صامتاً إلى الذبح، بل هم أرسلوا ليتكلموا ويُبكتوا ويعظوا الناس، وعيسى (عليه السلام) بالخصوص كم بكت العلماء والناس، وكم وعظهم فلا يصدق عليه أنه ذهب إلى الذبح صامتاً.

این در حالی است که تمامی انبیا و اوصیا سخن می‌گفتند و هیچ‌یک از آن‌ها ساکت و خاموش به قربان‌گاه نرفت؛ آن‌ها فرستاده شدند تا سخن بگویند و مردم را هشدار دهند و موعظه کنند؛ مخصوصاً حضرت عیسی (علیه السلام) چه بسیار علما و مردم را هشدار و اندرز داد؛ بنابراین این که وی خاموش به قربان‌گاه رفت بر او صدق نمی‌کند!

١- مرقس: ١٤.

٢- لوقا: ٢٢.

٣- لوقا: ٢٢.

بل هذا الذي ذهب إلى الذبح صامتاً هو الوصي: (شبيهه عيسى) الذي صُلب وقُتل دون أن يتكلم، أو يطلب من الله أن يُصرف عنه العذاب والصلب والقتل، ودون أن يتكلم مع الناس. بل إذا ألخّوا عليه وسألوه بِالْحَاحِ من أنت، هل أنت المسيح، لم يكن يجيبهم إلا بكلمة، أنت قلت.

آن کس که ساکت و خاموش به قربان‌گاه رفت، شخص وصی یعنی شبیه عیسی بود که بدون این که سخنی بگوید یا از خدا بخواهد آزار و به صلیب کشیده شدن و قتل را از او دور کند، بر دار رفت و کشته شد. او با مردم سخن نگفت و هنگامی که به او اصرار کردند و مصرّانه از او پرسیدند تو کیستی، و آیا تو مسیح هستی، فقط با یک عبارت پاسخ آن‌ها را داد: تو می‌گویی!

وهكذا ذهب إلى العذاب والصلب والقتل صامتاً راضياً بأمر الله، منفذاً لما أنزل له، وهو أن يُصلب ويُقتل بدلاً من عيسى (عليه السلام).

و به این ترتیب او ساکت و خاموش و راضی به امر خدا، به سوی عذاب و به صلیب کشیده شدن و کشته شدن رفت تا فرمانی را که برای آن فرود آمده بود به انجام برساند؛ این که به جای حضرت عیسی (علیه السلام) بر دار و کشته شود.

ولأنه أصلاً لم يكن وقته قد حان ليرسل ويبلغ الناس ويتكلم معهم، ذهب هكذا مثل شاة سيق إلى الذبح، مثل خروف صامت أمام الذي يجزره هكذا لم يفتح فاه.

چرا که اساساً هنوز وقت آن نرسیده بود که او ارسال شود و مردم را تبلیغ نماید و با ایشان سخن بگوید: «....» همانند بزّه‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، این‌گونه دهانش را نمی‌گشاید....»

أرجو أن يستفيد كل مؤمن يريد معرفة الحقيقة من هذا الموقف، فهذا الإنسان نزل إلى الأرض، وُصِّلَ وقُتل ولا أحد يعرف، لم يطلب أن يُذكر أو أن يُعرف، نزل صامتاً، وُصِّلَ صامتاً، وقُتل صامتاً، وصعد إلى ربه صامتاً، هكذا إن أردتم أن تكونوا فكونوا.

امیدوارم هر مؤمنی که در پی درک و شناخت حقیقت است، از این مطلب بهره‌مند گردد. این انسان به زمین فرود آمد، به صلیب کشانده شد، کشته شد در حالی که هیچ‌کس نمی‌دانست، او نخواست که از او یاد شود یا

شناخته گردد. ساکت و خاموش پایین آمد، خاموش بر دار رفت، خاموش کشته شد و خاموش به سوی پروردگارش بالا رفت. اگر می‌خواهید این‌گونه عمل کنید، چنین باشید.



پرسش ۱۸۰: تفسیر این فرمایش ائمه (علیهم السلام) چیست؟ «امر ما سرّی است در سرّ...»

سؤال / ۱۸۰: السلام علی من آمن واهتدی

بسم الله الرحمن الرحيم .. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

اما بعد .. فقد بلغني انك تدعي الرؤية والمشاهدة والسفارة لـ (بقية الله) في الأرض، واني أعرض لك أمر فإن أحببت فقد أصبت، وإن لم توفق في الجواب، فاعلم أنّ الله مطلع عليك، وأنت طلبت أمراً عظيماً، وكلفت نفسك أمراً عظيماً.

اعلم أنه بلغنا عن محمد بن الحسن الصفار عن الصادق (عليه السلام): (إن أمرنا الحق وحق الحق، وهو الظاهر وباطن الظاهر وباطن الباطن، وهو السر وسر السر وسر المستسر وسر مقنع بالسر)، وعنه (عليه السلام): (أمرنا سر مستسر وسر لا يفيد الا سر وسر على سر وسر مقنع بسر)، فما معنى الحديثين؟ وما تأويلهما؟ وأين موضوعهما في كتاب الله؟

أوضح حجتك وأثبت صدق دعواك، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

سلام بر آن کس که ایمان آورد و هدایت یافت.

بسم الله الرحمن الرحيم... السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

اما بعد... به من خبر رسیده است که تو مدعی رؤیت و مشاهده و سفارت بقية الله در زمین هستی، و من مسئله ای را بر تو عرضه می‌کنم که اگر به آن پاسخ دهی، رستگار هستی و اگر جواب ندادی بدان که خداوند بر تو آگاه است و تو امری عظیم طلب کرده و خود را گرفتار امری بس عظیم نموده‌ای!

بدان که از محمد بن حسن صفّار از امام صادق (عليه السلام) به ما رسیده است که آن حضرت فرمود: «امر ما همان حق است و حقّ حق است؛ ظاهر است و باطن باطن است؛ سرّ است و سرّ سرّ است و سرّ پنهان شده است و سرّ پوشیده شده با سرّ است» و همچنین از ایشان (علیهم السلام) روایت شده است: «امر ما سرّی

است در سرّ، و سرّ پنهان شده، و سرّی است که از آن خبر نمی‌دهد مگر سرّ، و سرّی است بر سرّ، و سرّی است پوشیده شده با سرّ». معنای این دو حدیث چیست؟ و تأویل آن‌ها چیست؟ و موضوع آن‌ها در کتاب خدا کجاست؟

حجت و برهانت را آشکار و راستی ادعایت را ثابت کن! و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين ، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

حقیقت هذین حدیثین عظیمه، ولا یحتملها إلا أهلها: (وهم آل محمد) (علیهم السلام) ، ولكنی
أبین لك شیئاً منها، لعل الله ینكتب لك الهدایة ومعرفة الحق وأهله من هذا البیان.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.
حقیقت این دو حدیث عظیم است و جز اهلش که آل محمد (علیهم السلام) هستند، کس دیگری آن را
تحمل نمی‌کند؛ ولی من گوشه‌ای از آن را برای شما آشکار می‌سازم تا شاید خدا از این بیان، هدایت، شناخت
و معرفت حق و اهل آن را برای شما مقدر گرداند.

عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: (العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل
حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً
فبثها في الناس و ضم إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً)^(۱).

از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «علم بیست و هفت حرف است و همه‌ی آن‌چه
پیامبران آورده‌اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی‌شناسند. هنگامی که قائم ما قیام

کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را بین مردم نشر می‌دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند و بیست و هفت حرف را منتشر می‌سازد».^(۱)

الحقیقة أن العلم الممكن للإنسان معرفته هو (ثمانية وعشرون حرفاً) يُنشر منها (سبعة وعشرون) كما في الرواية، أما الباقي فهو ما اختص به آل محمد (عليهم السلام)، وهو سرهم المستسر المقنع بالسِر، أي بالسبعة والعشرين، وهي العلم الذي لا يتحملة إلا نبي مرسل أو ملك مقرب أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان.

واقعت آن است علمی که انسان توانایی درک و شناختش را دارد «بیست و هشت حرف» است که «بیست و هفت» حرف آن منتشر می‌شود، همان‌گونه که در روایت آمده است؛ بقیه آن مختص آل محمد (علیهم السلام) می‌باشد و آن سرّ آن‌ها است که پوشیده با سرّ است؛ یعنی بیست و هفت حرف؛ همان علمی که جز پیامبر مرسل یا فرشته‌ی مقرب یا مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد، کس دیگری تاب آن را ندارد.

أما الحرف الباقي من (الثمانية والعشرين)، فلا يتحملة نبي مرسل ولا ملك مقرب ولا مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان. عن أبي بصير، قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): (يا أبا محمد إن عندنا واللّه سرّاً من سرّ اللّه، وعلماً من علم اللّه، واللّه ما يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن امتحن اللّه قلبه للإيمان، واللّه ما كلف اللّه ذلك أحداً غيرنا ولا استعبد بذلك أحداً غيرنا وإن عندنا سرّاً من سرّ اللّه وعلماً من علم اللّه، أمرنا اللّه بتبليغه، فبلغنا عن اللّه عز وجل ما أمرنا بتبليغه، فلم نجد له موضعاً ولا أهلاً ولا حمالةً يحتملونه حتى خلق اللّه لذلك أقواماً، خلقوا من طينة خلق منها محمد وآله وذريته (عليهم السلام) ومن نور خلق اللّه منه محمداً وذريته وصنعهم بفضل رحمته التي صنع منها محمداً وذريته، فبلغنا عن اللّه ما أمرنا بتبليغه، فقبلوه واحتملوا ذلك [فبلغهم ذلك عنا فقبلوه واحتملوه] وبلغهم ذكرنا فمالت قلوبهم إلى معرفتنا وحديثنا، فلولا أنهم خلقوا من هذا لما كانوا كذلك، لا واللّه ما احتملوه.

اما حرف باقی مانده از بیست و هشت حرف را حتی پیامبر مرسل یا فرشته‌ی مقرب یا مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان آزموده است نیز تاب و تحمل نمی‌آورد. از ابو بصیر از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ای ابامحمد! به خدا قسم نزد ما سرّی از اسرار خدا و علمی از علم خدا وجود دارد که نه ملک مقرب

و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است، تاب آن را ندارد. به خدا قسم که خداوند به غیر از ما کسی را به آن مکلف ننموده و هیچ کس با آن به جز ما خداوند را عبادت نکرده است.

در نزد ما رازی است از رازهای خدا و علمی از علم خدا که خداوند ما را به تبلیغش امر فرموده است و ما آن را از جانب خدای عزوجل تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و مردمی که یارای تحملش را داشته باشند نیافتیم، تا این که خداوند برای پذیرش آن، اقوامی را از همان طینت و نوری که محمد و آل و ذریه‌ی او (علیهم السلام) را آفرید، خلق کرد و آن‌ها را از فضل و رحمت خود پدید آورد چنان که محمد و ذریه‌ی او را پدید آورد. پس چون ما آن‌چه را از جانب خدا به تبلیغش مأمور بودیم تبلیغ کردیم، آن‌ها پذیرفتند و تحمل کردند (تبلیغ ما به آن‌ها رسید، ایشان هم پذیرفتند و تحمل کردند)، و یاد ما به آن‌ها رسید پس دل‌های ایشان به معرفت ما و به حدیث ما متمایل گشت؛ اگر آن‌ها از آن طینت و نور خلق نمی‌شدند، اینچنین نبودند، نه به خدا آن را تحمل نمی‌کردند.

ثم قال: إن الله خلق أقواماً لجهنم والنار، فأمرنا أن نبليهم كما بليناهم واشمأزوا من ذلك ونفرت قلوبهم وردوه علينا ولم يحتملوه وكذبوا به وقالوا ساحر كذاب، فطبع الله على قلوبهم وأنسأهم ذلك، ثم أطلق الله لسانهم ببعض الحق، فهم ينطقون به وقلوبهم منكرة، ليكون ذلك دفعاً عن أوليائه وأهل طاعته ولولا ذلك ما عبد الله في أرضه، فأمرنا بالكف عنهم والستر والكتمان، فاکتتموا عن أمر الله بالكف عنه واستروا عن أمر الله بالستر والكتمان عنه.

سپس فرمود: خداوند مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید و به ما دستور داد به آن‌ها تبلیغ کنیم و ما هم تبلیغ کردیم ولی آن‌ها چهره در هم کشیدند و دلشان نفرت پیدا کرد و آن را به ما برگردانیدند و تحمل نکردند و تکذیب نمودند و گفتند: جادوگر و دروغ‌گو است. خدا هم بر دل‌هایشان مهر نهاد، و آن را از یادشان برد. سپس خداوند زبان‌شان را به قسمتی از بیان حق گویا ساخت که به زبان می‌گویند و به دل باور ندارند، تا همان سخن، دفاعی باشد از دوستان و فرمان‌برداران خدا و اگر چنین نبود، کسی در روی زمین خدا را عبادت نمی‌کرد. ما مأمور شده‌ایم که از آن‌ها دست برداریم و حقایق را پوشیده و پنهان داریم. شما هم از آن کس که خدا به دست برداشتن از او امر فرموده است، پنهان دارید و از آن کس که به کتمان و پوشیدگی از او دستور داده است، پوشیده دارید.

قال: ثم رفع يده وبكى وقال (عليه السلام): (اللهم إن هؤلاء لشردمة قليلون فاجعل محيانا محياهم ومماتنا مماتهم ولا تسلط عليهم عدواً لك فتفجعنا بهم، فانك إن أفجعتنا بهم لم تعبد أبداً في أرضك وصلى الله على محمد وآله وسلم تسليماً)^(١).

راوی گفت: سپس حضرت (عليه السلام) دست‌های خود را در حالی که گریه می‌کرد (به دعا) بلند نمود و فرمود: بارخدايا! ایشان مردمانی اندک و ناچیزند، پس زندگی ما را زندگی آنها و مرگ ما را مرگ آنها قرار ده و دشمنت را بر آنها مسلط نفرما که ما را به آنها مصیبت زده کنی؛ زیرا اگر ما را به غم و اندوه آنها مبتلا سازی هرگز در روی زمینت عبادت نخواهی شد و درود خدا بر محمد و آل او، و سلام تام خداوند بر آنان باد.^(٢)

وهذه الثمانية والعشرون حرفاً هي على عدد منازل القمر، أربعة عشر قمراً (هم محمد وآل محمد) في أول هذه الأمة: (محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد (عليهم السلام))، وأربعة عشر هلالاً هم آل محمد في آخر هذه الأمة (وهم المهديون الاثنا عشر من ولد الإمام المهدي (عليه السلام)) ولأولهم: (مقاما: الرسالت والولاية)، أي منزلين من منازل القمر (الأهلة) فيكون من الأقمار ومن الأهلة، ولهذا عدّ في بعض الروايات من الأئمة.

این بیست و هشت حرف به تعداد منزل‌های قمر می‌باشد؛ یعنی چهارده قمر (همان محمد و آل محمد) در اول این امت که عبارت‌اند از: «محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد (عليهم السلام)» و چهارده هلال که آل محمد در آخر این امت هستند و آنها مهدیین دوازده‌گانه از نسل امام مهدی (عليه السلام) می‌باشند که برای اولین آنها دو مقام وجود دارد: رسالت و ولایت؛ یعنی دو منزل از منزل‌های ماه (اهله) و به این ترتیب، هم جزو قمرها می‌باشد و هم جزو هلال‌ها، و از همین رو در برخی روایات جزو ائمه شمرده شده است.

قال أبو جعفر (عليه السلام): (الاثنا عشر الإمام من آل محمد (عليهم السلام) كلهم مُحدّث من رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ومن ولد علي، ورسول الله وعلي عليهما السلام هما الوالدان)^(٣).

١- الكافي: ج ١ ص ٤٠٢ ح ٥.

٢- كافي - شيخ كليني: ج ١ ص ٤٠٢.

٣- الكافي: ج ١ ص ٥٣١ ح ٧.

ابوجعفر (علیه السلام) می‌فرماید: «دوازده امام از آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، همگی مُحَدَّث فرشتگان با آن‌ها سخن می‌گویند) از فرزندان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و از فرزندان علی (علیه السلام) هستند، و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) پدران آن‌ها هستند».^(۱)

وعن أبي جعفر (عليه السلام) عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: (دخلت على فاطمة عليها السلام وبين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، فعددت اثني عشر آخرهم القائم (عليه السلام) ثلاثة منهم محمد وثلاثة منهم علي)^(۲).

از امام باقر (علیه السلام) از قول جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که فرمود: «مَحْضَر فاطمه (علیها السلام) وارد شدم در حالی که بین دستانش لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان او بود. (آن را) شمردم. دوازده نفر بودند. آخرین آن‌ها قائم (علیه السلام) بود. سه نفر آن‌ها محمد و سه نفر آن‌ها علی بود».^(۳)

وعن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (إن الله أرسل محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) إلى الجن والإنس وجعل من بعده اثني عشر وصياً، منهم من سبق ومنهم من بقي وكل وصي جرت به سنة، والأوصياء الذين من بعد محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) على سنة أوصياء عيسى، وكانوا اثني عشر، وكان أمير المؤمنين (عليه السلام) على سنة المسيح)^(۴).

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «خدا، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به سوی جن و انسان فرستاد و بعد از او دوازده وصی قرار داد، بعضی از آن‌ها قبلاً بودند و بعضی از آن‌ها بعداً می‌آیند، هر وصی، سنتی دارد؛ اوصیای بعد از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر سنت اوصیای عیسی (علیه السلام) هستند، و دوازده نفر بودند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سنت مسیح (علیه السلام) است».^(۵)

عن زرارة، قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: (نحن اثنا عشر إماماً منهم حسن وحسين ثم الأئمة من ولد الحسين (عليه السلام))^(۶).

۱- کافی: ج ۱ ص ۵۳۱ ح ۷.

۲- کافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۹.

۳- کافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۹.

۴- کافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۱۰.

۵- کافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۱۰.

۶- کافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۱۶.

از زراره روایت شده است: شنیدم اباجعفر (علیه السلام) می فرماید: «ما دوازده امام هستیم؛ از آن‌ها حسن و حسین، سپس امامان از فرزندان حسین (علیه السلام) می باشند».^(۱)

وعن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم): إني واثني عشر من ولدي وأنت يا علي زر الأرض يعني أوتادها وجبالها، بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها ولم ينظروا)^(۲).

امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من و دوازده نفر از فرزندانم و تو ای علی، «زّر» زمین هستیم؛ یعنی میخ‌ها و کوه‌های آن. به واسطه‌ی ما خدا زمین را نگه داشته است که اهالی خود را در آن فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من رفتند، زمین اهل خود را فرو می‌برد و به آن‌ها فرصت داده نمی‌شود».^(۳)

وعن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (قال رسول الله : من ولدي اثنا عشر نقيباً، نجباء، محدثون، مفهمون، آخرهم القائم بالحق يملأها عدلاً كما ملئت جوراً)^(۴).

امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «از فرزندان من، دوازده نقیب (نماینده) هستند که برگزیده‌ی محدّث فهیم هستند. آخرین آن‌ها قائم (به حق) است. زمین را پر از عدل می‌کند همان‌طور که از ستم پر شده است».^(۵)

ويبقى منزل ستجد تفصيله في تفسير سورة التوحيد عندما يحين وقتها، وتنشر إن شاء الله. فهذه ثمانية وعشرون منزلاً على عدد حروف العلم، وعلى عدد محمد وآل محمد.

۱- کافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۱۶.

۲- کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۷.

۳- کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۷.

۴- کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۸.

۵- کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۸.

از منازل قمر منزلی باقی می ماند که تفصیلش را در تفسیر سوره ی توحید هنگامی که زمان آن فرا رسد خواهی یافت و منتشر خواهد شد ان شاء الله. ^(۱) این بیست و هشت منزل به تعداد حروف علم و به تعداد محمد و آل محمد (علیهم السلام) می باشند.

أما ما تبقى من الشهر فهو يوم أو يوم وبعض يوم، يغيب فيه القمر (فالشهر تسعة وعشرون أو ثلاثون)، ويوم أو يوم وبعض يوم أي حرف أو حرف وبعض الحرف بحسب مقام الولي، فهو لمحمد يوم فقط ولعلي وفاطمة عليهما السلام يوم وبعض يوم وللحسن والحسين يزداد بعض اليوم وهكذا للائمة والمهديين.

اما آنچه از ماه باقی می ماند، یک روز، یا یک روز و بخشی از یک روز است که در آن «ماه» (قمر) پنهان می شود (ماه بیست و نه یا سی روز است)، و یک روز، یا یک روز و بخشی از یک روز یعنی یک حرف، یا یک حرف و بخشی از یک حرف؛ براساس مقام ولی. برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط یک روز است، برای علی و فاطمه (علیها السلام) یک روز و برخی از یک روز، برای حسن و حسین بخشی از یک روز اضافه می گردد، و به همین ترتیب برای ائمه و مهدیین (علیهم السلام).

وهذا اليوم يوم الغيبة هو الاسم المكنون المخزون، الذي لم يخرج منه سبحانه إلى خلقه، وهو سره سبحانه وتعالى. لا يعلمه إلا هو سبحانه وتعالى.

این روز، روز غیبت است و آن، اسم پوشیده شده ی ذخیره شده (مکنون مخزون) می باشد که خدای سبحان آن را به سوی خلقش خارج ننموده و سرّ او سبحان و متعال می باشد و کسی جز او سبحان و متعال آن را نمی داند.

أما بعض اليوم فهو: (الحجاب الذي يخفق)، وفتح لمحمد فلم يعد له إلا يوم (حرف) الغيبة، أو حرف من الاسم الأعظم، وهو المكنون المخزون عنده سبحانه وتعالى، أو الاسم الأعظم الأعظم.

۱- کتاب «تفسیر سوره ی توحید» هم اکنون منتشر و به فارسی نیز ترجمه شده است، می توانید مراجعه نمایید (مترجم).

اما بخشی از روز یعنی «حجایی که در نوسان است» و فتح برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی جز روز (حرف) غیبت برای آن حضرت به شمار نمی‌رود، یا حرفی از اسم اعظم که نزد خداوند سبحان و متعال پوشیده‌ی ذخیره شده (مکنون مخزون) می‌باشد؛ یا اسم اعظم اعظم اعظم.

وفي الحديث عن الصادق (عليه السلام): (فأوقفه جبرائيل موقفاً فقال له مكانك يا محمد - أي هذا هو مقامك، فجبرائيل لا يستطيع الوصول إلى مقام النبي فأشار له بالعروج إلى مقامه (صلی الله علیه و آله و سلم) - فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي، إن ربك يصلي. فقال: يا جبرائيل وكيف يصلي. قال: يقول سبح قدوس أنا رب الملائكة والروح سبقت رحمتي غضبي. فقال: اللهم عفوك عفوك، قال (عليه السلام) وكان كما قال الله قاب قوسين أو أدنى قيل: وما قاب قوسين أو أدنى؟ قال (عليه السلام): ما بين أسننها إلى رأسها. قال (عليه السلام): وكان بينهما حجاب يتلأأ ويخفق، ولا أعلمه إلا وقد قال (عليه السلام): زبرجد فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك وتعالى (...)^(۱).

در حدیث از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت: بر جای خود (باش) ای محمد - یعنی این مقام تو است و جبرئیل نمی‌توانست به مقام پیامبر دست یابد، بنابراین اشاره می‌کند که به مقامش عروج نماید. در جایگاهی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می‌دهد؟ جبرئیل گفت: او می‌فرماید: سبح قدوس، منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است. آن‌گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: خداوندا عفو و رحمتت را خواستارم. فرمود: و همان‌طور که خدا فرموده است (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) (تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر) گفته شد: مراد از «قاب قوسین او ادنی» چیست؟ فرمود: میان دو طرف کمان تا سر آن. و فرمود میان این دو حجایی می‌درخشید و خاموش می‌شد. این مطلب را نفهمیدم جز این‌که فرمود: زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان چیزی شبیه سوراخ سوزن، به نور عظمت (الهی) نگریست. آن‌گاه خداوند فرمود:.....»^(۲).

۱- أنظر شرح هذا الحديث الشريف في: (أسرار الإمام المهدي / شيء من تفسير الفاتحة).

۲- برای شرح این حدیث شریف به کتاب گزیده‌ای از تفسیر سوره‌ی فاتحه - اسرار امام مهدی مراجعه نمایید.

وهذا هو الفتح المبين لمحمد قال تعالى: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ ❖ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا^(۱)، فالحجاب يخفق وفي آن لا يبقى إلا الله الواحد القهار، وهذا هو غفران الذنب الباقي مع بقاء محمد لأنه الأنا والشخصية (اقرأ تفسير الفاتحة والمتشابهات لتتوضح لك مسألة الفتح المبين).

و این همان فتح مبین برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد. حق تعالی می فرماید: (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده ایم * تا خدا گناه تو را آن چه پیش از این بوده و آن چه پس از این باشد برایت بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید)^(۲). حجاب، در نوسان بود و در یک لحظه، چیزی باقی نمی ماند جز خدای یگانه ی قهار و این همان بخشش گناه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است که با بقای او پابرجا است؛ چراکه همان «من» و هویت و وجود می باشد (برای روشن تر شدن بیش تر مساله ی فتح مبین به کتاب های تفسیر سوره ی فاتحه و متشابهات مراجعه نمایید).

إذن، عند الفتح لا يبقى إلا الله، لا يبقى إلا نور لا ظلمة فيه؛ لأن الظلمة هي الذنب المغفور لمحمد، أي المرفوع عن صفحة وجوده، وبهذا لا يبقى لمحمد، إلا الكنه والحقيقة أو (الاسم الأعظم الأعظم الأعظم) أو الاسم المكنون المخزون عنده سبحانه أو يوم الغيبة أو الحرف. ويبقى لآل محمد يوم وبعض يوم؛ لأن هذا الحجاب لم يكشف لهم، قال أمير المؤمنين (عليه السلام): (لو كشف لي الغطاء لما ازددت يقيناً)^(۳). وبالنسبة لآل محمد (عليهم السلام) بعض اليوم يزداد ويقبل بحسب المقام والمرتبة.

بنابراین هنگام فتح جز خداوند باقی نمی ماند، و جز نوری که در آن هیچ ظلمتی نیست باقی نمی ماند؛ زیرا ظلمت، همان گناه بخشیده شده ی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ یعنی برداشته شده از صفحه ی وجودی آن حضرت، و به این ترتیب برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی جز کُنه و حقیقت یا «اسم اعظم اعظم اعظم» یا اسم مکنون مخزون نزد خدای سبحان یا همان روز غیبت یا حرف، باقی نمی ماند. برای آل محمد یک روز و بخشی از یک روز باقی می ماند؛ زیرا این حجاب برای آن ها برداشته نشده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «اگر پرده برایم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده

۱- الفتح: ۱-۲.

۲- فتح: ۱ و ۲.

۳- المناقب لابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

نمی‌گردد»^(۱) و برای آل محمد (علیهم السلام) بخشی از یک روز، بر حسب مقام و مرتبت آنها، افزوده یا کم می‌گردد.

واعلم أن غيبة الإمام المهدي (عليه السلام) تكون بحسب مقامه، أي يوم وبعض يوم، أي ألف سنة وبعض الألف سنة: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾^(۲).

و بدان که غیبت امام مهدی (علیه السلام) بر حسب مقام او می‌باشد؛ یعنی یک روز و بخشی از یک روز؛ یعنی هزار سال و بخشی از هزار سال: (کار را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند؛ سپس در روزی که مقدار آن هزار سال است -چنان که شما می‌شمارید- به سوی او بالا می‌رود).^(۳)

واعلم أيضاً أن المهديين هم علامات الساعة وميقاتها، فباخرهم يختم هذا العالم الجسماني، ويبدأ عالم الرجعة ثم القيامة: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجَّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^(۴).

همچنین بدان که نشانه‌های قیامت (ساعت) و وعده‌گاه‌های آن (مواقیت) مهدیین هستند و با آخرین آنها این عالم جسمانی خاتمه می‌یابد، و عالم رجعت و سپس قیامت آغاز می‌گردد: (از تو درباره‌ی هلال‌ها می‌پرسند، بگو: آنها میقات‌ها و وعده‌گاه‌هایی برای مردم و حج‌اند؛ و نیکو آن نیست که از پشت خانه‌ها به آنها داخل شوید، نیکو آن است که کسی پروا کند و از درها به خانه‌ها درآید و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید).^(۵)

۱- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

۲- السجدة: ۵.

۳- سجده: ۵.

۴- البقرة: ۱۸۹.

۵- بقره: ۱۸۹.

وحدیث السر من (جوامع الكلم)، فهو كلمات يسيرة لريده بها معانٍ كثيرة، والسر هم آل محمد؛ لأنهم محجوبون عن الخلق فلا يعرفهم تمام المعرفة إلا الله سبحانه وتعالى، فهم أول سر حقيقي في مراتب الصعود، وهم السر في الخلق.

حدیث سِرّ از جمله‌ی سخنان جامع (جوامع الكلم) است؛ یعنی کلماتی اندک که معانی بسیاری از آن قصد شده است. سِرّ همان آل محمد (علیهم السلام) است؛ زیرا آن‌ها از خلق محجوب‌اند و کسی آن‌ها را به طور کامل نمی‌شناسد مگر خداوند سبحان و متعال. پس آن‌ها نخستین سِرّ حقیقی در مراتب صعودند و آن‌ها سِرّ در میان خلق می‌باشند.

أما سر السر فهو الذات الإلهية أو الله أو الأسماء الحسنى. أما سر سر السر - وهو لم يذكر في الحديث؛ لأنه محجوب عنهم، وليس أمرهم - فهو الاسم الأعظم الأعظم الأعظم: (هو) أو الكنه والحقيقة.

و اما سِرّ سر، ذات الهی یا الله یا اسماء الحسنی است. سِرّ سِرّ سر که در حدیث نیامده زیرا از ائمه (علیهم السلام) هم محجوب بوده است و امر آن‌ها نیست. اسم اعظم اعظم اعظم می‌باشد: «هو» یا کُنه و حقیقت.

فهم السر، وأمرهم (علمهم ومعرفتهم) متعلق بسر السر (الله)، وهم أيضاً سر مقنع بالسر، وهذا القناع أو السر الأخير ليس سرّاً حقيقياً في الخلق، بل هو سر نسبة لسائر الخلق، أما بالنسبة لمحمد وآل محمد وهم من الخلق فهو ليس بسر، بل هو قناعهم، والحجاب بينهم وبين الخلق، وهذا السر هو: الأنبياء والمرسلون والملائكة المقربون والمؤمنون الممتحنون، فقد تبين أنهم (عليهم السلام) سر في سر و سر مستسر، و سر لا يفیده إلا سر: (أي لا يعرفه إلا سر، وهم الأنبياء والمرسلون والملائكة المقربون والمؤمنون الممتحنون).

پس آن‌ها سِرّ هستند و امر آن‌ها (علم و معرفت‌شان) متعلق به سِرّ سر (الله) است. آن‌ها همچنین سِرّ پوشیده با سر هستند و این پوشیدگی یا سِرّ اخیر، سِرّی حقیقی در خلق نمی‌باشد بلکه نسبت به سایر خلائق سِرّ محسوب می‌شود، اما برای محمد و آل محمد (علیهم السلام) که آن‌ها نیز جزو خلق اند سِرّ به حساب نمی‌آید؛ بلکه پوشش آن‌ها و حجاب میان ایشان و خلق می‌باشد و این سِر عبارت است از: انبیا، فرستادگان، فرشتگان مقرب و مؤمنان آزموده شده. روشن شد که ائمه (علیهم السلام) سِرّی هستند در سر، و سِرّ پوشیده شده (مستتر)، و سِرّی است که از آن خبر نمی‌دهد مگر سِرّ: یعنی جز سِرّ آن را نمی‌شناسد، و آن‌ها انبیا، فرستادگان، فرشتگان مقرب و مؤمنان آزموده شده می‌باشند.

وسر مقنع بسر، (أي سر محتجب بسر، وهم الأنبياء والمرسلون والملائكة المقربون والمؤمنون الممتحنون).

و سر پوشیده شده با سر یعنی سِرّی که با سرّ پنهان گشته است، و آن‌ها انبیا، فرستادگان، فرشتگان مقرب و مؤمنان آزموده شده می‌باشند.

أما موضعها في كتاب الله، فقد قال تعالى: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^(۱).
والحمد لله وحده.

و اما جایگاه آن‌ها در کتاب خدا، حق تعالی می‌فرماید: (آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند، یا بر قفل بر دل‌هایشان است؟)^(۲).
و الحمد لله وحده.



پرسش ۱۸۱: آیهی (وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ....)

سؤال / ۱۸۱: ما معنى قوله تعالى: ﴿وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾^(۳)، ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^(۴)؟

معنای سخن حق تعالی چیست؟ (و او را از جانب راست کوه طور صدا زدیم و او را برای مناجات با خود، نزدیک کردیم.)^(۵) و (چون به آتش رسید از کناره‌ی راست آن وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا داده شد: ای موسی! منم خدای یکتا، پروردگار جهانیان).^(۶)

۱- محمد: ۲۴.

۲- محمد: ۲۴.

۳- مریم: ۵۲.

۴- القصص: ۳۰.

۵- مریم: ۵۲.

۶- قصص: ۳۰.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

الشجرة هي: (الشجرة المباركة في القرآن)، وهي شجرة آل محمد (عليهم السلام)، وفروعها الأئمة والمهديون: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^(۱).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.
درخت همان «درخت مبارک در قرآن» که درخت آل محمد (عليهم السلام) می باشد و شاخه هایش ائمه و مهديين هستند: (آیا ندیده ای خداوند چگونه مثلی زده است؟ سخنی پاک چون درختی پاک است که اصلش (ریشه اش) استوار و فرعش (تنه و شاخه هایش) در آسمان است).^(۲)

والطور الأيمن، والوادي الأيمن هو: اليماني (المهدي الأول من المهديين)، والبقعة المباركة هو: الحسين (عليه السلام)، فالكلام من الطور الوادي الأيمن، أي اليماني (المهدي الأول)، والوادي الأيمن الطور الأيمن من البقعة المباركة أي من الحسين، فالمهدي الأول (اليماني) من ولد الحسين؛ لأنه من ذرية الإمام المهدي (عليه السلام)، والبقعة المباركة من الشجرة (أي محمد وعلي عليهما السلام)، فالحسين من محمد وعلي عليهما السلام.

طور أيمن و وادی ایمن عبارت است از یمانی (مهدی اول از مهديين)، جایگاه مبارک: امام حسین (عليه السلام) است. سخن از طور وادی ایمن یعنی یمانی (مهدی اول)، و وادی ایمن طور ایمن از جایگاه مبارک یعنی از حسین، که مهدی اول (یمانی) از فرزندان حسین است؛ زیرا او از ذریه ی امام مهدی (عليه السلام)

۱- ابراهیم: ۲۴. عن سلام بن المستنیر، قال: سئلت أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله تعالى: (كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها)، فقال: (الشجرة رسول الله نسبة ثابت في بني هاشم وفرع الشجرة على وعنصر الشجرة فاطمة وأغصانها الأئمة ورقها الشيعة وان الرجل منهم ليموت فتسقط منها ورقة وان المولد منهم ليولد فتورق ورقة. قال قت له: جعلت فداك قوله تعالى: (تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها) قال: هو ما يخرج من الامام من الحلال والحرام في كل سنة إلى شيعته بصائر الدرجات: ص ۷۹ ح ۲.

۲- ابراهیم: ۲۴. از سلام بن مستنیر روایت شده است: از اباجعفر درباره ی سخت خداوند عزوجل (كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا) (چون درختی پاک است که اصلش (ریشه اش) استوار و فرعش (تنه و شاخه هایش) در آسمان است * که به اذن پروردگارش هر زمان میوه اش را می دهد) سوال کردم، فرمود: «درخت، رسول خدا است که نسبش در بنی هاشم ثابت است، که تنه اش علی، ریشه اش فاطمه و شاخه هایش ائمه و برگ هایش شیعیان هستند که هرگاه یکی از آنها بمیرد یکی از برگ هایش می افتد و با تولد یکی از آنها بر درخت یک برگ می روید». به ایشان عرض کردم: فدایتان کردم! این سخن حق تعالی (تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا) (که به اذن پروردگارش هر زمان میوه اش را می دهد)؟ فرمود: «منظور آن چه در هر سال در خصوص حلال و حرام از امام صادر می شود می باشد». بصائر الدرجات: ص ۷۹ ح ۲.

می باشد، و جایگاه مبارک از آن درخت یعنی از محمد و علی (علیهما السلام)، که حسین (علیه السلام) از محمد و علی (علیهما السلام) است.

عن الصادق (عليه السلام): ﴿شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ﴾ الذي ذكره الله تعالى في كتابه هو الفرات ﴿وَالْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ﴾ هي كربلاء، والشجرة هي محمد^(١).

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «منظور از (شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ) (از کناره‌ی راست آن وادی) که خداوند در قرآن از آن یادی به میان آورده، فرات است و (الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ) (بارگاه مبارک)، كربلا و «الشَّجَرَةَ» (درخت) محمد می باشد».^(٢)

والفرات نهر من الجنة، واليماني أيضاً نهر من الجنة، تلقى فيه أعمال العباد كما ورد عن الصادق (عليه السلام): (الركن اليماني بابنا الذي يُدخل منه الجنة، وفيه نهر من الجنة تلقى فيه أعمال العباد)^(٣).

فرات، نهري است از بهشت و یمانی هم نهري است از بهشت که اعمال بندگان در آن قرار می گیرد، همان طور که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «رکن یمانی درب ما است که از آن داخل بهشت شوند و در آن نهري است از بهشت که اعمال بندگان در آن افکنده می شود».^(٤)

وكربلاء هي الحسين (عليه السلام)، والشجرة هي محمد وعلي عليهما السلام؛ لأنهما أبوا العترة. فالمكلم المباشر هو المهدي الأول (اليماني): ﴿وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾.

كربلا، حسين (عليه السلام) است، و درخت، محمد و علی (علیهما السلام) است؛ چرا که آن‌ها پدران عترت‌اند و آن کس که به طور مستقیم با موسی (علیه السلام) سخن گفت، مهدی اول (یمانی) بود: (وَوَدَّعَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ

١- بحار الأنوار: ج ١٣ ص ٤٩.

٢- بحار الأنوار: ج ١٣ ص ٤٩.

٣- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ١٣ ص ٣٣٩.

٤- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ١٣ ص ٣٣٩.

الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرْنَاهُ نَجِيًّا) (و او را از جانب راست کوه طور صدا زدیم و او را برای مناجات با خود، نزدیک کردیم).

وقائد المکلم هو علي بن أبي طالب (عليه السلام) ﴿مِنَ الشَّجَرَةِ﴾؛ لأن الشجرة كلها علي بن أبي طالب (عليه السلام)، فهو أبو العترة، أما أصل الشجرة فهو محمد (صلى الله عليه وآله وسلم).

پیشوای سخن گوینده، علی بن ابی طالب (علیه السلام) (مِنَ الشَّجَرَةِ) (از درخت) بود؛ زیرا تمامی درخت علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود؛ چرا که او پدر عترت است، و اما اصل درخت، حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) می باشد.

فمکلم موسى هو الله، ومکلم موسى هو محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ، وهو علي (عليه السلام)، ومکلم موسى هو المهدي الأول (اليماني).

بنابراین کسی که با موسی سخن گفت خداوند بود، و سخن گوی موسی حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بود، و حضرت علی (عليه السلام) است، و متکلم با موسی، مهدی اول (یمانی) بود.

وقد سماه أمير المؤمنين (عليه السلام) مكلم موسى، وبيّن علامات ظهوره: (إذا صاح الناقوس، وكبس الكابوس، وتكلم الجاموس (الجاموس هو الجامد، والمراد هنا: الصامت الساكت^(١)) فعند ذلك عجائب وأي عجائب إذا أنارت النار ببصرى، وظهرت الراية العثمانية بوادي سوداء، واضطربت البصرة وغلب بعضهم بعضا، وصبا كل قوم إلى قوم، وتحركت عساكر خراسان، ونبع شعيب بن صالح التميمي من بطن الطالقان، وبويع لسعيد السوسي بخوزستان، وعقدت الراية لعمالق كردان، وتغلبت العرب على بلاد الأرمن والسقلاّب، وأذعن هرقل بقسطنطينة لبطارقة سينان، فتوقعوا ظهور مُكَلِّم موسى من الشجرة على الطور (وعلى الطور أي في النجف؛ لأن الطور

۱- وفي هذا المعنى ما جاء عن رسول الله (ص) مع سلمان: (.. وإن هذا لكائن يا رسول الله؟ قال (ص): إي والذي نفسي بيده، يا سلمان عندها يتكلم الروبيضة، فقال: وما الروبيضة يا رسول الله فذاك أبي وأمي؟ قال (ص): يتكلم في أمر العامة من لم يكن يتكلم، فلم يلبثوا إلا قليلا حتى تخور الأرض خورة، فلا يظن كل قوم إلا أنها خارت في ناحيتهم فيمكتون ما شاء الله ثم ينكتون في مكثهم فتلقي لهم الأرض أفلاذ كبدها - قال: ذهب وفضة - ثم أوما بيده إلى الأساطين فقال: مثل هذا، فيومئذ لا ينفع ذهب ولا فضة، فهذا معنى قوله: فقد جاء أشراطها) بحار الأنوار: ج ٦ ص ٣٠٩.

نقل إلى وادي السلام كما روي عنهم (عليهم السلام)، فيظهر هذا ظاهر مكشوف، ومعاین موصوف .
 . . ثم بکی صلوات الله عليه وقال: واها للأمم ...^(١) .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را متکلم با موسی نام برده و نشانه‌های ظهورش را برشمرده است: «هنگامی که ناقوس به صدا درآید و سایه‌ی شوم کابوس بر همه‌جا سنگینی کند و جاموس سخن بگوید (جاموس، جامد و بی‌جان است و در این‌جا منظور، ساکت و بی‌صدا می‌باشد) در چنین زمانی، شگفتی‌ها پدید خواهد آمد و چه شگفتی‌هایی! وقتی که آتش شهر بصره را روشن کند و پرچم‌های عثمانی در وادی سودا ظاهر گردد، بصره آشوب شود و بعضی بر بعضی دیگر پیروز گردند و هر قومی بر قوم دیگر بتازد و لشکریان خراسان به جنبش درآیند و شعیب بن صالح تمیمی از مرکز طالقان قیام کند و در خوزستان با سعید سوسی بیعت شود و پرچمی برای استقلال کردها برافراشته گردد و عرب‌ها بر بلاد ارمنی‌ها و سیکلوب‌ها غالب شوند و هرقل در قسطنطنیه در برابر فرماندهی سفیان تسلیم گردد، آن‌گاه منتظر ظهور کسی باشید که در طور سینا از درخت با موسی سخن گفت (و بر طور یعنی نجف؛ زیرا همان‌گونه که از معصومین (علیهم السلام) روایت شده، طور به وادی السلام منتقل شده است) او به گونه‌ای نمایان و آشکار ظاهر می‌گردد که بیننده او را توصیف کند... سپس امیرالمؤمنین که سلام و صلوات خداوند بر او باد گریست و فرمود: افسوس بر امت‌ها...»^(٢)

وهذا موجود في القرآن، فالله يتوفى الأنفس، وأيضا عزرائيل، وأيضا جند عزرائيل.

چنین معنایی در قرآن آمده است که خداوند، و همچنین عزرائیل، و نیز لشکر عزرائیل جان‌ها را می‌ستانند:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^(٣) .

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ﴾^(٤) .

﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾^(٥) .

١- معجم أحاديث الإمام المهدي (عليه السلام) : ج ٣ ص ٢٧.

٢- معجم احاديث امام مهدي : ج ٣ ص ٢٧.

٣- الزمر : ٤٢ .

٤- النحل : ٧٠ .

٥- السجدة : ١١ .

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾^(۱).

(خدا جان‌ها را به هنگام مردنشان می‌گیرد).^(۲)

(خدا شما را بیافرید، سپس می‌میراند).^(۳)

(بگو: فرشته‌ی مرگ که موکل بر شما است، شما را می‌میراند سپس به سوی پروردگارتان بازگردانیده می‌شوید).^(۴)

(و اگر ببینی آن‌زمان را که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند، و بر صورت و پشتشان می‌زنند و می‌گویند: عذاب سوزان را بچشید).^(۵)

وفي كل الأحوال إذا توفى الأنفس الملائكة، أو ملك الموت، فالمتوفي الحقيقي هو الله، وكذلك الحال هنا فإذا كان مكلم موسى هو علي (عليه السلام)، أو المهدي الأول، فالمكلم الحقيقي لموسى هو الله سبحانه.

در همه‌ی این احوال اگر فرشتگان یا ملک الموت جان‌ها را بستانند، ستاننده‌ی حقیقی همان خداوند است. در این جا نیز وضعیت به همین گونه است؛ اگر چه سخنگوی موسی حضرت علی (علیه السلام) یا مهدی اول است ولی سخنگوی حقیقی، خدای سبحان می‌باشد.



پرسش ۱۸۲: چرا سگ با این که باوفاترین حیوانات است در عین حال نجس‌ترین آن‌ها هم می‌باشد؟

سؤال / ۱۸۲: لماذا الكلب أنجس وأوفى حيوان في نفس الوقت بينما النجاسة لا تلائم الوفاء؟

۱- الأنفال: ۵۰.

۲- زمر: ۴۲.

۳- نحل: ۷۰.

۴- سجده: ۱۱.

۵- انفال: ۵۰.

چرا سگ با این که باوفاترین حیوانات است در عین حال نجس‌ترین آن‌ها هم می‌باشد، و حال آن که نجاست با وفاداری سازگاری و تناسبی ندارد؟!

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

لما خلق الله آدم (عليه السلام) وضعه في باب الجنة أربعين سنة تطأه الملائكة قبل أن ينفخ فيه الروح^(١)، ليكون ذليلاً في نفسه، فلما مرَّ عليه إبليس (لعنه الله) وكان مع الملائكة بصق عليه، فوقع بصاق إبليس (لعنه الله) على بطن آدم (عليه السلام)، فأمر الله الملائكة برفع الطينة التي وقعت عليها بصقة إبليس (لعنه الله) فأصبح موضعها شبيه بالحفرة وهو السرة، والموجودة الآن في بطن الإنسان. وخلق الله من تلك الطينة^(٢) التي عليها بصاق إبليس (لعنه الله) الكلب.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً. وقتی خداوند حضرت آدم (عليه السلام) را آفرید، پیش از آن که روح در او بدمد، او را چهل سال بر دروازه‌ی بهشت قرار داد و فرشتگان او را لگدکوب می‌کردند تا در نفس خود خوار و ذلیل باشد.^(٣) هنگامی که ابلیس (لعنه الله) همراه با فرشتگان بر او گذر کرد بر او آب دهان انداخت و آب دهان ابلیس (لعنه الله) بر شکم آدم (عليه السلام) افتاد. خداوند به فرشتگان امر کرد آن گلی را که آب دهان ابلیس (لعنه الله) بر آن افتاده بود بردارند، و جایی حفره مانند ایجاد شد که ناف است و اکنون در شکم انسان موجود می‌باشد. خداوند از آن گل که آب دهان ابلیس (لعنه الله) بر آن بود، سگ را بیافرید.^(٤)

١- قال أبو جعفر: (وجدناه هذا في كتاب أمير المؤمنين (عليه السلام)، فخلق الله آدم فيقي أربعين سنة مصوراً فكان يمر به إبليس اللعين فيقول لأمر ما خلقت، فقال العالم (عليه السلام): فقال إبليس لئن امرني الله بالسجود لهذا لأعصيه، قال: ثم نفخ فيه... (تفسير القمي: ج ١ ص ٤١).

٢- وهذه الطينة هي المرفوعة التي ذكرها السيد أحمد الحسن (عليه السلام) في المتشابهات حيث قال: (إن آدم (عليه السلام) خلق من طين، أي من هذه الأرض، ولكنه لم يبق على هذه الأرض فقط، وإنما رفع إلى أقصى السماء الدنيا، أي السماء الأولى، أو قل إلى باب السماء الثانية... وهذا الرفع لطينة آدم يلزم إشراق طينته (عليه السلام) بنور ربها ولطافتها) المتشابهات: ج ١ / إجابة سؤال رقم (٣)، حول نبي الله آدم (عليه السلام).

٣- أبو جعفر می‌فرماید: «در کتاب امیر المؤمنین این گونه یافتیم: خداوند آدم را خلق کرد و چهل سال تصویر شده باقی ماند. ابلیس لعین بر او عبور می‌کرد و می‌گفت: تو برای چه خلق شدی؟ عالم فرمود: ابلیس ادامه داد اگر خداوند مرا فرمان به سجده بر این موجود کند، سرپیچی خواهم نمود. فرمود: سپس در او دمید.»، تفسیر قمی: ج ١ ص ٤١.

٤- منظور از این گل، گل مرفوعی (بالا برده شده) است که سید احمد الحسن در کتاب متشابهات از آن یاد می‌کند: آن‌جا که می‌فرماید: «این که آدم از گل آفریده شد یعنی از این زمین، ولی صرفاً بر روی همین زمین باقی نماند بلکه به منتهی الیه آسمان دنیا بالا برده شد، یعنی به آسمان اول، یا می‌توان گفت تا درپ

فالكلب مخلوق من طينة نبي وهو آدم (عليه السلام)، ومن بصاق إبليس (لعنه الله)، ولذا فهو أنجس حيوان؛ لأنه خلق من بصاق إبليس (لعنه الله)، وأوفى حيوان؛ لأنه خلق من طينة نبي. فاجتمع في الكلب وفاء الأنبياء، ونجاسة الشيطان إبليس (لعنه الله)، فسبحان المؤلف بين النور والديجور، هذا بالنسبة لنفس الكلب. أما جسده الجسماني فقد خلق أيضاً من بزاق إبليس (لعنه الله)، ومن الطين بعد نزول آدم إلى هذه الأرض^(۱).

أحمد الحسن

۱۳ رجب ۱۴۲۶ هـ. ق

بنابراین سگ از گل پیامبر یعنی حضرت آدم (علیه السلام) و از آب دهان ابلیس (لعنه الله) خلق شده است؛ بنابراین او نجس ترین حیوان است؛ چرا که از آب دهان ابلیس (لعنه الله) آفریده شده و باوفاترین حیوان است؛ چرا که از گل پیامبر آفریده شده است. از این رو در سگ، وفای انبیا و نجاست ابلیس شیطان (لعنه الله) جمع شده است. پاک و منزّه است آن خدای سبحان که نور و تاریکی را به هم پیوند داد؛ این در خصوص بُعد نفسانی سگ می باشد. اما جسد جسمانی آن نیز از بزاق ابلیس (لعنه الله) خلق شد و همچنین از گل، پس از فرود آمدن آدم به این زمین.^(۲)

احمد الحسن

وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام)

۱۳ رجب ۱۴۲۶ هـ. ق.^(۳)

آسمان دوم.... لازم می آید این رفع شدن گل آدم، اشراق و نورانی شدن گل آن حضرت به نور و لطافت پروردگارش می باشد». متشابهات: ج ۱ پاسخ پرسش ۳ درباره‌ی پیامبر خدا آدم.

۱- عن أمير المؤمنين (عليه السلام): (إن النبي (ص) سئل مما خلق الله عز وجل الكلب؟ قال خلقه من بزاق إبليس، قال: وكيف ذلك يا رسول الله؟ قال: لما أهبط الله عز وجل آدم وحواء إلى الأرض أهبطهما كالفرخين المرتعشين فغدا إبليس الملعون إلى السباع وكانوا قبل آدم في الأرض، فقال لهم: إن طيرين قد وقعا من السماء لم ير الراؤون أعظم منهما تعالوا فكلوهما، فتعوت السباع معه وجعل إبليس يحثهم ويصيح بهم ويعدهم بقرب المسافة فوقع من فيه من عجلة كلامه بزاق فخلق الله عز وجل من ذلك البزاق كلبين أحدهما ذكر والأخر أنثى فقاما حول آدم وحواء الكلبة بجدة والكلب بالهند فلم يتركوا السباع أن يقربوهم ومن ذلك اليوم صار الكلب عدو السبع والسبع عدو الكلب) قصص الأنبياء - الجزائي: ص ۵۷.

۲- از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است: «از پیامبر (ص) پرسیده شد که خداوند عزوجل سگ را چگونه آفرید؟ ایشان فرمود: از آب دهان ابلیس. از ایشان پرسید: چگونه ای پیامبر خدا؟ ایشان فرمود: همین که خداوند آدم و حوا را به زمین فرستاد، مانند دو جوجه‌ی لرزان بودند. پس ابلیس به سمت درندگانی که پیش از آدم (علیه السلام) بر روی زمین بودند رفت و به آنان گفت: دو پرنده از آسمان به زمین آمدند که هیچ بیننده‌ای بزرگتر از آنها را ندیده است، بیایید و آنها را بخورید. درندگان همراه او آمدند و ابلیس آنها را تحریک و بر آنها فریاد می زد و به آنها وعده می داد که مقصد نزدیک است. به خاطر عجله در سخن گفتنش آب دهانش سرازیر شد. خداوند از آن آب دهان، دو سگ را آفرید: یکی مونث و دیگری مذکر. آن دو سگ دور آدم و حوا می گشتند، یکی در جده و دیگری در هند و اجازه نمی دادند درندگان به آنها نزدیک شوند و از آن زمان، سگ، دشمن درنده و درنده، دشمن سگ شد». قصص الانبیا - جزایری: ص ۵۷.

۳- ۲۷ مهرماه ۱۳۸۴ هـ. ش. (مترجم).